



پیکار صفین / ترجمه، ص: ۳۸۵

بخش پنجم کتاب صفین (شدت پیکار و لحظات خطرناک)
از نصر بن مزاحم

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۳۸۶

روایت ابی محمد سلیمان بن ریبع بن هشام نهدی خراز روایت ابی الحسن علی بن محمد بن محمد بن عقبة بن ولید روایت ابی الحسن محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت روایت ابی یعلی احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر حریری روایت ابی الحسین، مبارک و عبد الجبار بن احمد صیرفی روایت شیخ حافظ، ابی البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی شنود مظفر بن علی بن محمد بن زید بن ثابت، معروف به ابن منجمن - خدایش بیامرزد.

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۳۸۷

بسم الله الرحمن الرحيم شیخ حافظ، شیخ الاسلام، ابو البرکات، عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی ما را خبر داد و گفت: ابو الحسین، مبارک بن عبد الجبار بن احمد صیرفی از طریق بازخوانی من بر او، گفت: ابو یعلی، احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر حریری گفت:
ابو الحسن، علی بن محمد بن محمد بن عقبة بن ولید بن همام شبیانی گفت: ابو محمد، سلیمان بن ریبع بن هشام نهدی خراز گفت: نصر بن مزاحم، از عمر، از فضیل بن خدیج گفت که:
خطبه قیس بن فهدان

قیس بن فهدان یارانش را برابر می‌انگیخت و می‌گفت:

«چون حمله آرید همه با هم هجوم کنید و چشم از هر چیز بپوشید، سخن و هیاهو را کم کنید و با همگنان خود به هماوردی برآید [۱] (اما مبادا) از جانب شما به عرب [۲] آسیبی رسد.»

[۱-] متن از روی طبری (۶: ۱۷) «و اغتصروا الاقران» و در اصل [و اغتصروا الاقران]. این عبارت در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

[۲-] مراد از عرب، اعراب بی طرف ساکن آن صفحاتند و مقصود این که با هماوردانی بجنگید که هم شان شمایند و به اعراب ساده که با شما سر جنگ ندارند کاری نداشته باشید. - م.

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۳۸۸

کشته شدن پاره‌ای مردان

نهیک بن عزیز، از بنی حارث بن عدی و عمرو بن یزید، از بنی ذهل و سعد بن عمر [۱]، از بنی بدا کشته شدند. و قیس بن یزید [۲] کنده - یکی از کسانی که از علی گریخته و به معاویه پیوسته بود - به میدان آمد، و ابوالعمر طه [قیس بن

عمرو بن عمیر بن [۳] یزید، از باران علی به رزمش رفت و چون بدواندیک شد او را بشناخت و از هماورده با یک دیگر منصرف شدند.

[ندا در دادن عتر بن عبید]

نصر، از عمر که گفت: مردی از ابی صلت تیمی مرا خبر داد و گفت: از پیران قبیلهٔ محارب شنیدم: یکی از ایشان (از افراد بنی قیس) که وی را عتر [۴] ابن عبید بن خالد می‌خواندند و در پیکار صفين در شمار دلیرترین مردان بود، چون دید باران وی از میدان می‌گریزند بانگ برآورد: ای گروه قیس، آیا فرمانبرداری از شیطان به گمان شما از فرمانبرداری خدا خوشت است؟ [هلا، که] فرار، نافرمانی از خدا و موجب خشم اوست، و پایداری، فرمانبرداری از خدا و مایهٔ خرسندي اوست. [آیا خشم خدا و نافرمانی از او را بر خرسندي وی و فرمانبرداری از او رجحان می‌دهید؟] همانا، آسایش پس از مرگ از آن کسی است که دست از جان بشوید و حساب کار (قیامت) خود را برسد. و (به شعر) چنین گفت: [۵]

[۱)] در طبری، بدون انتساب وی به قبیلهٔ بنی بداع [...] و سعید بن عمرو] آمده است.

[۲)] متن از روی طبری و در اصل [...] قیس بن زید [...].

[۳)] عبارت با این افروزگی درست می‌شود. آنچه در صفحهٔ ۳۶۶ گذشت، در طبری [ابو العمطة بن یزید] آمده است.

[۴)] در طبری [خنث بن عبیده بن خالد].

[۵)] این کلمه در نسخهٔ اصل پس از بیت اول رجز آمده ولی جای درست آن همینجاست که در متن آورده‌یم.

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۳۸۹

لا وَأَلْتُ [۱] نَفْسَ اُمْرَى وَلَتْ دَبَرْ أَنَا الَّذِي لَا إِنْثَانِي وَلَا أَفْرَ...

مردی که پشت به میدان کرد و گریخت نجات نیابد، من آنم که نه کمر خم کنم و نه بگریزم.

و کس نبیند که با مردم بی سلاح نیرنگ بازم

کشته شدن نخعیان

پس چندان جنگید تا پیکر نیمه‌جان او را به لشکرگاه بردند، سپس دیگر بار با پانصد تن [۲] که همراه فروه [۳] بن نوفل اشجعی خود را به کناری کشانده بودند، به میدان در آمد و در دسکره و بند نیحین [۴] فرود آمدند. آنگاه نخعیان پیکاری سخت کردند و آن روز از ایشان: بکر بن هوذه، و حنان [۵] بن هوذه، و شعیب بن نعیم، از نخعیان بنی بکر، و ربیعة بن مالک بن وهبیل [۶]، و ابی بن قیس، برادر علقمة [بن قیس فقیه] [۷] کشته شدند، و پای علقمه نیز قطع شد که می‌گفت: خوش نداشتم پایم همچنان که زان پیش بود سالم می‌ماند زیرا من اینک بدین فقدان پا از پروردگارم بیشتر امید پاداش نیک دارم، و نیز خوش داشتم برادرم یا یکی از بارانم را (که شهید شده بودند) به خواب بینم. پس برادرم را به روایا دیدم و به وی گفتم: شما به کجا گام نهادید و چه بر سرتان آمد؟ گفت: ما با آن قوم در برابر خدای عز و جل به حجت بر آمدیم و در حجت بر آنان فایق گشیم. از آنگاه باز که به عقل آمده (و خود را شناخته) ام

- [۱-۱] متن از روی طبری و شنھج و در اصل [لا و أبٰت ...].
- [۱-۲] متن از روی طبری «... الخمسماة و در اصل [خمسماة- بدون الف و لام].»
- [۱-۳] فروة بن نوفل اشجعی، در این که وی از اصحاب بوده است یا نه، اختلاف است و درست این است که پدرش از اصحاب (پیامبر صلی الله علیه و آله) بوده است - الاصابة، ۷۰۳۳. با آن که در الاصابة آمده: «مرزبانی در معجم خود از او یاد کرده است» در نسخه های چاپی معجم المرزبانی نام او دیده نمی شود. متن از روی طبری «فروة» تصحیح شده و در اصل [فرقة ...] آمده است.
- [۱-۴] بند نیجین: شهرکی در کنار نهر وان از ناحیه جبل و از توابع بغداد.
- [۱-۵] در طبری [حيان بن هوذة].
- [۱-۶] متن از روی طبری (۶:۱۸) و در اصل [و سعیر بن نعیم، من بکر بن ربیعة و مالک بن نہشل].
- [۱-۷] این افزودگی از طبری است.

پیکار صحیفین / ترجمه، ص: ۳۹۰

از چیزی به اندازه آن رُؤيا مسرور و شادمان نگشته ام.

[تبریه خواهی خالد بن معمر]

نصر، از عمر، از سوید بن حبة النضری [۱] از حضین [۲] بن منذر [رقاشی] گفت:

آن روز پیش از گیر و دار معرکه نبرد، پارهای مردم نزد علی آمده و گفته بودند: خالد بن معمر سدوسی با معاویه مکاتبه

دارد و می ترسیم از او پیروی کند. علی به دنبال او و تنی چند از شریف‌زادگان ایشان کس فرستاد (و چون آمدند) نخست

به سپاس و ستایش پروردگار خویش، خداوند متعال پرداخت و سپس گفت:

(اما بعد، ای گروه ربیعه، شما یاوران من و پذیرندگان دعوت من هستید و به دیده من مطمئن ترین قبیله عربید. اینک به

من گزارش داده‌اند که معاویه با خالد بن معمر، رفیق شما مکاتبه دارد و اکنون من او را بدینجا خواسته [۳] و شما را نیز

گرد آورده‌ام تا شما را بر او گواه گیرم که سخن من و او را بشنوید». آنگاه رو به وی کرد و گفت: «ای خالد بن معمر، اگر

آنچه به من گزارش داده‌اند درست باشد، من خدا و این گروه مسلمان را که به دعوت من اینجا گرد آمده‌اند گواه می‌گیرم

که تو از هر گزندی این باشی تا به عراق یا هر سرزمینی که زیر سلطه معاویه نباشد بروی. و اگر دروغی بر تو

بسته‌اند، به سوگند خود دلهای ما را بر خویش خوش گمان کن که (بیش از پیش به تو) مطمئن شویم.» پس وی سوگند

به خدا خورد که چنان نکرده (و مکاتبه‌ای با معاویه نداشته) است، و بسیاری از مردان ما گفتند: به خدا اگر بدانیم چنان

کرده باشد او را خواهیم کشت.

[۱-۱] در شنھج [... بن حبة البصری] و در طبری [... بن حبة الاسدی].

[۱-۲] حضین بن منذر بن حارت بن وعلة الرفّاشی، شاعر و شهسوار و از بزرگان تابعان بود که در سر صدھ هجرت

در گذشت. - المؤتلف، ۸۷ و تهذیب التهذیب و الخزانة (۲: ۹۰-۸۹). متن از روی طبری تصحیح شد و در اصل و شنجهج [الحسین، به صاد] آمده است.

[۳]-) متن از روی شنجهج و طبری «و قد اتیت به» و در اصل [...] او تیت به].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۳۹۱

شقيق بن ثور [سدوسی] [۱] گفت: خدا خالد بن معمر را موفق نگرداند که به معاویه و شامیان بر ضد علی و ربیعه یاری دهد. و زیاد بن خصه گفت: از ابن معمر به گرفتن سوگند اطمینان خواه تا خیانت نورزد، سپس ما (همه) از آن مجلس (که بدین قصد فراهم آمده بود) رفیم.
گفتار علی درباره پرچمهای ربیعه

چون روز پنجشنبه در رسید سپاهیان جناح راست رو به گریز نهادند، پس علی با دو پسر خود بیامد تا نزدیک ما رسید و به صدایی رسا، بی توجه به وضع (فرار) دیگر مردم بانگ برداشت و گفت: «این پرچمهای از کدام قبیله است؟» گفتیم: پرچمهای ربیعه است. گفت: «نه، بلکه این پرچمهای خداوند است. خدا صاحبان شایسته آنها را محفوظ دارد و شکیب و پایداری دهد» سپس به من - [که آن روز پرچمدار ربیعه بودم] - گفت: ای جوان آیا پرچمت را یک ذراع پیشتر نمی برسی؟ به او گفتم: آری، به خدا سوگند که ده ذراع [۲] نیز پیش می برم، سپس سر پرچم خود را فرود آوردم [۳] (و) [این چنین] پیش بردمش تا به من فرمود: «بس است، به جای خود باش!» نصر، از ابی عبد الرحمن که گفت: مثنی بن صالح - از افراد بنی قیس بن شعله - از ابی الاشعث، یحیی بن مطر عجلی که با علی در صفين حضور داشت، گفت:
چون پرچمهای را برابراشتند، علی از برابر پرچمهای گذشت تا به پرچمهای ربیعه رسید و گفت: این پرچمهای از آن کیست؟ من گفتم: پرچمهای ربیعه است.
گفت: نه، بلکه پرچمهای خداست.

[۱]-) افزودگی از طبری است.

[۲]-) در اصل و شنجهج «و عشرة اذرع» آمده و در طبری به اعتبار آن که «ذراع» مذکور نیز می آید [عشر اذرع]
آمده است.

[۳]-) متن از روی شنجهج (۱: ۴۹۵) «ثم ملت بها» و در اصل [فقلبت بها آن را گرداندم].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۳۹۲

[پرچم حضین بن منذر]

نصر، از عمرو بن شمر، گفت:

حضرین [۱] بن منذر - که آن روز نوجوانی بود - با پرچم خود پیشروی می کرد. سدی گفت: پرچمش به رنگ سرخ بود.
علی را پیشروی و پایداری دلیرانه او خوش آمد و (به شعر) گفت:

لمن رایة حمراء يخفق ظلّها اذا قيل قدمها حضرین [۲] تقدّما ...

پرچم سرخی که سایه‌اش به اهتزاز در آمده از آن کیست؟ - که چون گویی آن را پیش بر، حضین پیش می‌بردش. آن را در میانه صفووف پیش می‌برد، بدانجا که گودالهای پر خطر است، - و مرگ می‌بارد و خون می‌فشناد. چون بزرگ روز نبرد در رسید او را بینی که دلیرانه از عزت و شرف دفاع می‌کند.

خداؤند گروهی را که در برخورد خویش، به سخت کوشی و آزادگی [۳]- پایداری کردند پاداش نیک دهد که چه پاکدامن و بزرگوارند.

آن که چون به جنگ خوانده شدند و شیشه اسبان از هر سو برخاست، به خردمندی و پایداری در ایستادند، یعنی: ربیعه، که اهل یاوری و امدادگری هستند، و چون انبوه سپاه دشمن را بینند به سخت کوشی درایستند، (قبایل) «عک» و «لخم» و «حمیر» گرفتار مذحج [۴] آمدند که چندان پای فشرد که خون از خون نمی‌گسست، و تیره «جذام» بر تیره «یال» [۵] مذحج بانگ زدند:

وای بر شما، خدایتان کیفر بد دهد، کدامین یک از ما جفا کرده است؟

[۱)] در اصل [حصین، با صاد] آمده و درستش با ضاد است - آنچه در صفحه ۳۹۰ گذشت.

[۲)] در اصل و شنهج [حصین]، متن از روی طبری (۶: ۲۰) «حضرین».

[۳)] متن «لدى الباٰس حرا ...» و در روایت طبری [لدى الموت قوما ... در برابر مرگ، قومی هستند ...].

[۴)] عک و لخم و حمیر نام قبایلی است که در سپاه شام در قبیله مذحج از سپاه عراق قرار داشتند. - م.

[۵)] تیره جذام و یال هر دو از تیره‌های قبیله مذحج هستند که در جنگ صفين تیره نخست پایداری کرد و تیره دوم گریخت. - م.

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۳۹۲

ایا در حرامکاریهای خود از خدا نمی‌پرهیزید؟ کدامین ما به خدای رحمان نزدیکتر است و او را بیشتر بزرگ می‌دارد؟ ضربه‌های نیزه و شمشیرمان را به پسر حرب [۱] چشاندیم، چندان که پشت کرد و بگریخت، و در حال فرار زبرقان و ظالم [۲] و کلاع را به بانگ بلند به یاری می‌خواند، و عمرو و سفیان و جهم و مالک و حوشب و شریح گمراه و اظلم، و کرز بن نبهان [۳] و عمرو بن جحدر و صباح قینی [۴] و اسلم را آوا می‌داد [۵].

[پرچم ربیعه]

نصر: از عمر، گفت: صلت بن یزید بن ابی صلت تیمی گفت:

از پیران قبیله بنی تیم الله بن شعله [۶] شنیدم که می‌گویند:

پرچمداری کوفیان و بصریان [۷] ربیعه را خالد بن معمر داشت [که از مردم بصره بود. و گفت: شنیدم پیران می‌گفتند: پرچمداری با خالد بن معمر] [۸] و سعید بن ثور [۹] سدوسی بود، و هر دو گروه موافقت کردند که پرچم (طايفه) بکر بن وائل را

- [۱)] مراد معاویه است.-م.
- [۲)] زبرقان و ظالم و کلاع و کریب و عمرو (بن عاص) و سفیان و جهم ... و دیگر نامها تا ... اسلم، نام سرداران و یاران مشهور معاویه در جنگ صفين است.-م.
- متن از روی شنھج (۱: ۴۹۶) «و فر ينادي الزبرقان و ظالما» و در اصل [و حتى ينادي زبرقان بن اظلم].
- [۳)] در شنھج [کرز بن تیهان].
- [۴)] (متن «و صباحاً القيني صباح منسوب به قین») و در شنھج [صباحاً الليثي].
- [۵)] ابن ابی الحدید پس از نقل این ابیات اورده است: «گوییم: نصر بن مزاحم چنین روایت کرده و دیگر راویان شش بیت نخست را از آن حضرت علیه السلام و بقیه ابیات را از نصر روایت کرده‌اند. تیره عک به پرچمداری حضین ابن منذر سخت پایداری کردند».
- [۶)] متن از روی طبری و در اصل [... تمیم بن ثعلبة] امده، ایشان بنو تمیم الله بن ثعلبة بن عکا به بن صعب بن علی بن بکر بن واائل بن قاسط بن هنب بن افصی بن دعمی بن جدیله بن اسد بن ربیعه بودند المعارف ص ۴۴ و پیش از آن.
- در خور یاد اوری است که در میان اعراب دودمانی نیز به نام «تمیم بن ثعلبة» وجود داشتند که در قحطان بسر می‌بردند و از فرزندان طیب بن ادد بودند و همچنین در میان اعراب جزء قبیله به نام «تمیم» نبود؛ تمیم بن مر، که قبیله معروفی است و دیگری قبیله تمیم بن سعد بن هذیل بن مدرکة بن الیاس بن مصر -المعارف ص ۳۰
- [۷)] متن «راية ربيعة، كوفيّتها و بصرىّتها» و در طبری (۶: ۱۸) [...] اهل کوفتها و بصرتها].
- [۸)] افزودگی از طبری است.
- [۹)] در طبری [سفیان بن ثور] بدون نسبت سدوسی بعد از آن.

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۳۹۳

که از مردم بصره بودند به حضین [۱] بن منذر بسپارند. ولی بر سر پرچمداری رقابتی داشتند و گفتند: این جوانی است که دودمانی شریف دارد، اینک این پرچم را به وی می‌سپاریم و بنگریم تا بعد رأی ما بر که قرار گیرد. پس از آن علی پرچم تمام (قبیله) ربیعه را به خالد بن معمر سپرد.

[قرعه کشی معاویه برای قبیله حمیر]

راوی گفت:

معاویه برای (رویارویی) قبیله حمیر با سه قبیله که آن روز پر شمارتر از آنان در عراق قبیله‌ای نبود، یعنی: ربیعه و همدان و مذحج با تیر به قرعه کشی پرداخت.

تیر حمیر به نام ربیعه در آمد، از این رو ذو الکلاع گفت:

خدا، روسياهت کند ای قرعه زشت و ناهنجار که چهره هماوردي را کریه کردي!

پس ذو الکلاع با قبیله حمیر و وابستگان بدان پیش آمد، و عیید الله بن عمر بن خطاب نیز با چهار هزار تن از قاریان شامی که تا پای جان سوگند وفاداری خورده بودند و در جناح راست سپاه شام قرار داشتند همراه آنها بود و سپهسالاری

تمام جناح را ذو الكلاع به عهده داشت.
جابجا شدن و اضطراب پرچمهای ربیعه

انگاه (قبیله) ربیعه - که جناح چپ سپاه عراق را تشکیل می‌داد - و عبد الله بن عباس که فرماندهی همان جناح چپ را به عهده داشت حمله کردند. از این سو ذو الكلاع و عبید الله بن عمر به مقابله آنان هجوم آوردند و پیاده و سواره حمله سختی به ربیعه کردند تا بدانجا که اضطرابی در پرچمهای ربیعه پدید آمد ولی جز تنی چند از دنباله روان و دونان، دیگران ایستادگی کردند [۲]. سپس شامیان بازگشتند و پس از لختی هجومی [دیگر] آوردن

[۱)] در اصل به تحریف [الحسین - با صاد] - آنچه در ص ۳۹۰ پیشتر گذشت.

[۲)] متن «فَتَضَعَّفَتْ رَأْيَاتُ رَبِيعَةٍ، فَتَبَثَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنَ الْاحْشَامِ وَالْأَنْذَالِ ...» و در طبری

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۳۹۵

و عبید الله بن عمر [ییشاپیش آنان بود] و می‌گفت: «ای مردم شام، این همان قبیله عراقي است که افرادش قاتلان عثمان بن عقان، و یاوران علی بن ابی طالبند و اگر این قبیله را شکست دهید به انتقام خون عثمان و بر نابودی علی و عراقیان دست یافته‌اید.»

پایداری ربیعه پس از گریز

انگاه حمله‌ای سخت به شدتی هر چه بیشتر بر آنان کردند و ربیعه، جز پاره‌ای از سست دلان، به مردانگی و شکیبایی هر چه نکوتر، پایداری کردند، و پرچمداران و پیشتازان پر شکیب و غیر تمدن به پایمردی در ایستادند و جنگی سخت کردند. چون خالد بن معمر دید پاره‌ای از افراد قومش عقب‌نشینی کرده‌اند او نیز روى از میدان بگرداند، و به محض آنکه دید پرچمداران پایداری کردند و قومش نیز چنان پایمردی را از آنان دیدند، بازگشت و به گریختگان بانگ زد که برگردند.

وی (در پاسخ سرزنشی که بر او رفت) گفت: کسانی [از قومش] که می‌خواستند او را بد نام و متهم کنند آهنگ گریز از میدان کردند و انگاه که دیدند ما پایداری کردیم به سوی ما بازگشتند. و همو گفت [۱]: چون دیدم برخی از مردان ما می‌گریزند خواستم بدیشان رسم و سپس آنها را به میدان باز گردانم و اینک آنان را که سخن مرا شنودند و فرمانم را پذیرفتند به نزد شما باز آوردم. ولی وی (به هر تقدیر) فرمانهای مبهم و خطأ می‌داد [۲].

[۱)] [فَتَضَعَّفَتْ رَأْيَاتُ رَبِيعَةٍ إِلَّا قَلِيلًا مِنَ الْأَخْيَارِ وَالْأَبْدَالِ] پرچمهای ربیعه از جای بشد جز اندکی از نیکان و دلیران] که حاصل معنی هر دو عبارت نزدیک است. این خبر از آغازش در شنهج به اختصار آمده و در این مورد مواضعی را که به مقابله نسخه اصل با نسخه شنهج اشاره کردم در طبری نیافتم.

[۲)] متن از روی شنهج (۱: ۴۹۶) و طبری «و قال هو» و در اصل [قال لهم].

[۱)] متن «فجاء يأمر مشتبه» و در طبری [فجاء بامر مشتبه کارهای مبهم و مشکوك می‌کرد]. ابن ابی الحدید نویسد: «گوییم: علمای سیر و تاریخ تردید ندارند که خالد بن معمر در باطن تباہ خود دل با معاویه داشت و آن روز از آن رو عقب‌نشینی

کرد که جناح چپ سپاه علی در هم شکند. این نکته را «کلی» و واقعی و جز این دو یادآوری کردند. دلیل این

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۳۹۶

در پیکار صفين چهار هزار تن چرمینه سپر [۱] از (قبيله) عنزه [۲] شرکت داشتند.

[خطبه خالد بن معمر]

نصر، از عمر که گفت: مردی از قبیله بکر بن وائل، از محرز بن عبد الرحمن [عجلی] [۳] مرا خبر داد که خالد بن معمر (در خطبه چنین) گفت:

«ای گروه ربیعه، همانا خدای عز و جل هر یک از شما مردان را از خاستگاه و زادبوم خویش آورده و در این نقطه، در اجتماعی بی نظیر گرد کرده است که از آن روز که در زمین پراکنده شده اید [۴] چنین اجتماعی با هم و به یک جا نداشته اید. به راستی، اگر اینک شما دست نگاه دارید و از نبرد با دشمنان سر باز زنید و از صف پیکار روی گردانید [۵]، خدا از کرده شما خرسند نباشد و از طعن هیچ حقیقت سنجه در امان نیستید که گوید: ربیعه آبروی خویش بر باد داد و از پیکار روی تافت [۶] و عرب از کرده او آسیب دید [۷]. مبادا امروز مسلمانان شومتان دارند. راستی را که باید گام (همت) فرا نهید و پیش روید و به جانبازی پایداری کنید، چه پیشروی عادت شما، و پایداری خوی شماست. پس بدین نیت راستین شکیابی و پایداری کنید که پاداش برید زیرا پاداش آن کس که بدانچه نزد خداست بیندیشد شرف دنیا و بزرگواری آخرت است و خداوند پاداش کسی را که کردار نیک کند تباہ نسازد.»

[(-)] امر آن که چون روز بعد ربیعه بر معاویه و سپاه شام پیروز امد، معاویه به خالد بن معمر پیام فرستاد: «دست از جنگ بدار و در عوض تا پایان عمرت حکومت حراسان از آن تو باشد». وی مطلب را با (قبیله) ربیعه در میان گذاشت و قوم او دریافتد که معاویه رگ خواب او را یافته است.»

[۱-] (متن: محجف سپری که از چند لایه چرم شتر سازند. - م.)

[۲-] متن «و کان بصفین اربعة آلاف محجف من عنزة» و در شنهج [و کان فی حجلة ربیعة من عنزة وحدها اربعة آلاف مجحف و در زمرة قبیله ربیعه، تنها از بنی عنزه چهار هزار «خفتان پوش» بودند.]

[۳-] افزودگی از طبری است.

[۴-] متن از روی طبری «منذ نشركم فی - الارض» و در اصل [هذا فرشكم الارض].

[۵-] متن «و تحولوا عن مصافكم» و در طبری [و نزلوا عن مصافكم].

[۶-] متن به تصحیح قیاسی «خامت عن القتال» و در اصل به تحریف [خامت ...] و در شنهج [خامرًا ...] و در طبری [حاصت].

[۷-] متن از روی طبری و شنهج «و اتیت من قبلها» و در اصل [و اوتیت].

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۳۹۷

پاسخ یکی از ربیعیان به وی

آنگاه مردی از ربیعه برخاست و گفت: «به خدا وقتی امر ربیعه به دست تو افتاد کارشان زار شد. به ما فرمان می‌دهی عقب ننشینیم و روی نگردانیم تا خود را به کشتن دهیم و خون خویش را هدر کنیم؟ مگر به کسان نمی‌نگری و نمی‌بینی که بیشتر آنان گریخته‌اند؟» پس تنی چند از مردان قوم بر ضد او برخاستند و سرزنشهای سخت بدو کردند [۱] و به مشتهای خود کوفتندش. خالد بن معمر گفت: «این را از میان خود برانید که این اگر بماند شما را زیان رساند و اگر برود از شما چیزی نکاهد، این کسی است که نه رفتنش شما را بکاهد و نه وجودش در میان شما خلائی را پر کند. خدایت عذاب دهد [۲]، ای سخنگوی قوم! چگونه از خیر دوری گزیدی [۳]؟»

نبرد ربیعه و حمیر

نبرد (قبیله) ربیعه با حمیریان و عبید الله بن عمر شدت گرفت و شمار کشتگان هر دو جانب بسیار شد، و عبید الله بن عمر حمله اورد و گفت: منم پاک پاکزاده. گفتند: تویی، ناپاکمردی که زاده پاکمردی هستی. پس شمر بن ریان بن حارت [۴] که از دلیر ترین مردم بود کشته شد. سپس نزدیک به پانصد سوار یا بیشتر، از یاران علی، غرق در آهن، که سر و روی را به دستاری سپید پیچیده بودند و جز دیدگانشان پیدا نبود به میدان آمدند و از شامیان نیز شماری برابر آنها در آمدند و در دو صف به نبرد پرداختند و دیگر مردم زیر پرچمهای خود بر جای ماندند. در این پیکار، از اینان و آنان، حتی یک تن

[۱-] متن از روی شنیج (۱: ۴۹۶) «فتناولوه بقسيهم» و در اصل [...] بفهم به زبان پرخاش خود گرفتندش] و در طبری [و تناولوه بالستهم].

[۲-] متن از روی طبری «برحک الله» و در اصل [يرحمك الله] (که مناسب مقال و حال نیست.-م.) و در شنیج [ترحک الله خدایت غمنده دارد].

[۳-] متن «كيف جنبك الخير» و در شنیج [لقد جنبك الخير] و در طبری [كيف جنبك السداد چگونه از استوار گامی دوری گزیدی].

[۴-] در طبری [سمیر بن الریان بن الحارث العجلی].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۳۹۸

عراقی یا شامي که گزارشگر (واقعه) باشد باز نگشت، چه تمامی ایشان در بین دو صف سپاه کشته شدند. افتخار دو طرف به عبید الله بن عمر و محمد بن ابی بکر]

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از تمیم که گفت:

منادی شامیان بانگ بر اورد: هلا، (بدانید) که همانا این پاکمرد پاکزاده، عبید الله پسر عمر با ماست. عمار بن یاسر گفت: نه، بلکه او ناپاکمرد [پاکزاده] است.

و منادی عراقیان بانگ درداد: هان، (بدانید) که همانا این پاکمرد پاکزاده، محمد پسر ابو بکر با ماست. و منادی شامیان بانگ کرد: نه، بلکه او ناپاکمرد پاکزاده است.

در خبری آمده است: عقبه بن سلمه منسوب به بنی رقاش [۱] از شامیان، گفت:

در صَفِين پشته‌ای بود که سر مردان را بر آن می‌افکندند [و تل الجماجم [۲] خوانده می‌شد]. [پاره‌ای اشعار پیرامون صَفِين و (همو) گفت:

لم أر فرسانا أشد بدبيهه [۳] و امنع منهم يوم تل الجماجم ...

هر گز سوارانی تکاورتر و رزم‌مندتر از آنان به روز نبرد «کله منار» ندیدم.

صَبْحَكَاه نَبَرْد، عَرَقِيَانَ بِه مَيَانَ أَمْدَنَدْ چَنَانَ كَه گَفْتَى شَتَرْمَرْغَانَى از گَرْدَنَهَهَايَ كَوهَسَارَ سَرَازِيرَ شَدَهَانَدَ، آنَگَاه گَفْتَمَ: اينَكَ فُوجَى دَسْتَارَ سَبِيدَ بَسْتَهَ، بِه هَمَ پَيوسَتَهَ وَ انبُوهَى گَامَزَنَ ثَابَتَ قَدَمَ فَراَزَ أَمْدَنَدَ.

- [۱)] متن «عقبة بن سلمة اخو بنی رقاش برادر خوانده و وابسته به بنی رقاش» و در شنهج [عقبة بن مسلم الرقاشی].
- [۲)] (تلی از کاسه‌های سر آدمیان، تعبیر مشابه آن کله منارهایی است که مغول و تیمورلنگ در شهرهای ایران بر هم می‌انباشتند. -م).
- [۳)] شنهج (۱: ۴۹۷) [اشد حفیظة].

پیکار صَفِين/ترجمه، ص: ۳۹۹

به ما گفتد: این علی است، با او بیعت کنید! و ما گفتم: هان، نه به ضرب شمشیرهای بران [۱]. و با شمشیرها و نیزه‌های خود در برابر شان ایستادیم و انبوه سواران ما آنها را عقب راندند. از آنجا که معاویه عهد کرده بود زنان ربیعه را به اسارت گیرد و رزم‌اورانشان را بکشد خالد بن معمر در این باره سرود: تمی ابن حرب نذرة فی نسائنا و دون الذی ینوی سیوف قواضب ... پسر حرب درباره زنان ما عهدی بر دل گذرانده، و کسی را که چنان نیت پلیدی کند تیغهای بران نصیب آید. (ای معاویه) ما حکومتی را که تو خواستی از بنی هاشم بربایی بدیشان می‌بخشم، و این سخن راستین مردی است که هر گز دروغ نگوید. و نیز گفت:

و فتنة مثل ظهر الليل مظلمة لا يستبين لها انف ولا ذنب ...

و فتنه‌ای ظلمانی همچون تیرگی دل شب، قیرگون و ناپیدا کرانه که آغاز و انجامش شناخته نمی‌شد (به راه انداختی). من دل آن تیره شب را به نور کتاب خدا گشودم و ظلمت از هم بشکافت، در حالی که سروران عرب در آن سرگردان بودند.

و شبث بن رباعی گفت:

وقفنا لدیهم يوم صَفِين بالقنا لدن غدوة حتّی هوت لغروب ...

به پیکار صَفِين با نیزه‌های بلند از صَبْحَكَاه تا شامگاهان برابر شان در ایستادیم، و پسر حرب از میدان بگریخت و نیزه‌ها از هر سو به جانبش روان بود و شمشیر جنگاوران خشمگان خشمناک به رویش کشیده می‌شد [۲]

[۱-] متن «فَقْلَنَا أَلَا، لَا بِالسَّيُوفِ الصَّوَارِمِ» و در شنهج [فقلنا صه، بل بالسيوف الصوارم پس گفتيم: خاموش شويد، بلکه با شمشيرهای بران].

[۲-] متن از روی شنهج «و قد ارست الاسیاف کل غضوب» و در اصل [و قد غضت الاحلاس ...].

پیکارصفین/ترجمه،ص:۴۰۰

گاه به شمشیر می‌زدیم‌شان و گاه می‌راندیم‌شان [۱] و بر سر هر یک از آنان که به همپشتی یک دیگر ایستاده بودند [۲] شهسواری قویدست می‌تاخت، ما با شمشیرهای آبدار شراره‌گون که در میان خیل سواران به درخشندگی به جنبش و بازی در می‌آمد، به شمشیر، غسانیان را می‌زدیم و در پیکار ما قبیلهٔ جذام تیره بخت شد که گوشمالی بنده بس آسان باشد. هرگز سوارانی تکاورتر از ایشان ندیده‌ام. بدانگاه که سراسر آفاق را باد جنوب در می‌نوردد- جوانان برومند با نیزه‌ها و شمشیرهای آبدار دو دم هجوم کردند و از شرف خویش دفاع نمودند.

وابن کوهه گفت:

أَلَامَنْ مُبَلَّغَ كَلْبَاوْلَشَمَا نَصِيحةً نَاصِحَّ فَوْقَ الشَّقِيقِ ...

هلا، پیام رسانی این اندرز را از خیرخواهی که برتر از برادر است به قبایل كلب و لخم برساند: همانا شما و یارانتان جملگی چون شاهینی گم کرده راهید که از راه راست و روشن منحرف شدید، و دین خود را برای خرسندي بنده‌ای حقیر که گمراحتان کرده است، بفروختید، و در برابر ما سوار بر اسبان سرکش [۳] همچون هیون گشن‌اور [۴]، شمشیر به کف در ایستادید، و با فوجهای خود به سوی ماه تمامی تاختید که پرتو وجودش در میان گرد و ظلمت آوردگاه می‌درخشد.

و مراد شاعر از بدر ماه تمام، علی است.

[۱-] متن «نَجَالَهُمْ طُورَا وَ طُورَا نَشَلَهُمْ وَ گاه از کارشان می‌انداختیم».

[۲-] متن از روی شنهج «محبوبک به هم آمیخته» و در اصل [محنوك آزموده].

[۳-] متن ... «بكل مصانع» و مصانع، اسبی را گویند که تمام نیروی تاخت خود را بکار نبرد و سوارش را به بازی گیرد و چون تمام تازد گویی با سوار خود احسانی کرده باشد. در اصل [مضالع پهلو زننده] آمده که وجهی ندارد.

[۴-] متن «... مثل الفنیق اسب نر گشن‌اور».

پیکارصفین/ترجمه،ص:۴۰۱

خطبه‌ای از معاویه

چون روز پنجشنبه نهم صفر رسید، معاویه برای مردم خطبه‌ای خواند و ایشان را بر انگیخت و چنین گفت: «اینک کاری بزرگ، چنین که به عیان می‌بینید رخ داده و اکنون آنچه به شما رسید، رسیده است. به خواست خدا چون آهنگ تاختن بر آنان کردید، زره پوشان را جلو دارید و بی‌زرهان را در عقب گمارید و سواران را پهلو به پهلوی هم نظام

دهید و چون قیچی باشید [۱]، و ساعتی سرهای خود را به ما عاریه دهید (و سر ببازید) که به راستی، خواه او (علی) ظالم باشد یا مظلوم، بهر تقدیر حق به نقطه عطف خود رسیده و مردم در صدد آماده باشی دیگرند». [خطبه‌ای دیگر از معاویه]

نصر، از عمر که گفت: مردی از جابر، از گفته شعبی مرا حدیث کرد که گفت:
معاویه پیش از پیکار اصلی و بزرگ در صفين به ایراد خطبه پرداخت و گفت:

«سپاس خدایی را که در کمال نزدیکی و پایینی بر فراز است و در کمال بر فرازی نزدیک و پایین (و دمساز)، و برون است و درون است و مقامش از هر دیدگاهی فزون، از آغاز و پایان و به آشکار و نهان قضا می‌راند و می‌برد و تقدیر می‌نهد و می‌آمرزد و آنچه خواهد می‌کند، چون اراده کاری کند آن را بگذراند و اگر همت بر کاری بندد همچنان که مشیت اوست قضا راند، هیچکس را در پادشاهی او فرمانی نباشد و بدانچه کند به پرسش نگیرندش، اما دیگران همه به پرسش گرفته شوند. و سپاس از آن خدایی که پروردگار چهانیان است بدانچه خوش داریم یا ناخوشایند شماریم. سپس، قضای الاهی چنان رفت که دست تقدیر ما را بدین پاره زمین کشاند [۲] و ما را در اینجا با مردم عراق رویاروی داشت، و ما

[۱-] متن «کقص الشارب چون قیچی شارب زن» و مراد این است که از تیزی و برنده‌گی و صف شکافی چنان قیچی باشید، یا چون قیچی از دو جانب به هم بر آید و به اصطلاح نظامی امروز حمله گازابری کنید.- م.

[۲-] متن از روی شنجهج (۱: ۴۹۷) «قضى الله أَنْ ساقْتُنَا الْمَقَادِيرِ» و در اصل [...] و ساقتنا].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۴۰۲

همه در دیدگاه خداییم. و خدای سبحان گفته است:

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعُلُ مَا يُرِيدُ اَنْجَهُ خَوَاهِدَ كَنَدَ [۱].

ای گروه شامیان، نیک بنگرید، شما فردا با عراقیان رویاروی خواهید شد، پس بر یکی از این سه حال باشید: یا گروهی باشید که در پیکار خویش با قومی که بر شما ستم رانده و از شهرهای خود به دیار شما هجوم آورده و در سرایتان فرود آمده‌اند، پاداش الاهی را می‌جویید (و طالب ثواب آخر تید).

- یا گروهی باشید که به خونخواهی خلیفه خویش و داماد پیامبر خود صلی الله علیه برخاسته‌اید.
و یا گروهی باشید که از زنان و فرزندان خویش حمایت می‌کنید.

پس بر شماست که بر پرهیزگاری خدا و شکیبایی نیکو پایدار بمانید. از خداوند برای خود و شما مسئلت دارم پیروزی نصیبمان دارد و «میانه ما و قوممان را به حق بگشاید که او بهترین گشایندگان (و پیروزی دهنده‌گان) است.» [۲]

پاسخ ذی الكلاع

پس ذو الكلاع برخاست و گفت: ای معاویه،

اَنَّنَحْنَ الصَّبَرُ الْكَرَامُ [۳]

لَا نَشْنَى عَنْدَ الْخَصَامِ ...

ما به راستی شکیبایانی ارجمندیم که به گاه نبرد پشتمان به خم نیاید، شهریارزادگان بزرگیم، صاحبان خرد و آرمانها که به خطاهای نزدیک نشوند و چون خاموش شد معاویه گفت: راست گفتی.

[۱) البقرة، ۲۵۳]

[۲) بخش اخیر جمله قسمتی از آیه ۷ سوره اعراف است. - م.

[۳) این اشعار به همین صورت با پریشانی وزن آمده که بیشتر به نثری مسجع می‌ماند. در شنهج [نحن الصبر ...].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۰۳

[تشویق زیاد بن خصفه قبیله عبد قیس را]

نصر گفت: عمر بن سعد مرا خبر داد و گفت: مردی از قول جیفر بن ابی القاسم [۱] [العبدی] [۲]، از یزید بن علقمه، از زید بن بدر مرا خبر داد که:

زیاد بن خصفه به روز صفين برابر قبیله عبد قیس آمد و قبایل حمیر نیز با ذی الكلاع آمده شده بودند که در زمرة آنان عبید الله بن عمر بن خطاب، با (تیره) بکر بن وائل آمده بود، آنگاه (بکریان وائل) نبردی سخت کردند که [در آن] [۳] بیم نابودی تمام ایشان می‌رفت. پس زیاد به عبد قیسیان گفت:

«از امروز دیگر (بنی) بکری بر جای نماند، و ذو الكلاع و عبید الله ربیعه را عقب راندند، پس به کمک ایشان شتابید و گر نه همه نابود می‌شوند» از این رو عبد قیسیان پا در رکاب نهادند و مهمیز کش چون ابری سیاه تاختند و به جناح چپ حمله‌ای پرتوان کردند و دامنه پیکار بسی بگسترد و ذو الكلاع حمیری کشته شد، - قاتل او مردی از تیره بکر بن وائل به نام خنده بود - و ارکان سپاه حمیریان به لرزه در آمد ولی پس از قتل ذی الكلاع از نو آرایشی به خود دادند و ایستادگی کردند و همراه عبید الله بن عمر به ادامه نبرد پرداختند.

عبید الله بن عمر و حسن بن علی

عبید الله بن عمر به حسن بن علی پیام فرستاد و گفت:

مرا با تو کاری است، با من دیداری ترتیب ده. پس حسن با او دیدار کرد و عبید الله به وی گفت: پدرت قریش را از سر تا بن گوشمال داده و آزرده است، و از این رو آنان وی را دشمن می‌دارند. آیا تو مایلی که به جای او به خلافت نشینی و ما امر ولایت را به تو سپاریم [۴]؟ حسن گفت: هرگز، به خدا سوگند که چنین کاری ناشدنی است، و سپس

[۱) متن از روی طبری و در اصل [...] جیفر، عن القاسم ...].

[۲) العبدی: منسوب به عبد قیس است (عبد قیس را «عقبسی» نیز نسبت دهنده. - م.

[۳) افزودگی از روی طبری است.

[۴) متن «و نولیک هذا الامر» و در اصل [و نلیک] در شنهج (۱: ۴۹۸) [و ان تتولى انت و اینکه تو ولايت يابي].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۰۴

به او گفت: من تو را چنین بینم که گویی امروز یا فردا کشته شوی، آیا شیطان این ماجرا را برای تو نیاراسته و چنان نفریفته که اینگونه با خوی و نیرنگی که به خوی و رفتار زنان شامی ماند در آمده‌ای؟! خداوند به زودی تو را از پای در اورد و بکشد و رخسار را بر خاک هلاک افکند.

راوی گوید:

به خدا سوگند که کار به امروز و فردا نکشید و چیزی نگذشت که عبید الله به سرداری فوجی اراسته و دلفریب - از سبزپوشان - که شامل چهار هزار تن با جامه‌های سبز بود به میدان آمد و پیکار در گرفت. در آن میان حسن که به میدان می‌نگریست مردی را مشاهده کرد که بر سر کشته‌ای که نیزه در چشم‌ش جا گرفته ایستاده و اسبش را به پای او بسته است. حسن به یکی از همراهان خود گفت:

بنگرید این کیست؟ وی مردی از همدانیان بود و آن کشته نیز همان عبید الله بن عمر ابن خطاب بود که وی او را کشته و تا صبح بر سرش ایستاده و سپس لباس و جنگ‌افوار وی را به غنیمت گرفته بود. (امام حسن علیه السلام) از آن مرد پرسید که خود کیست؟ گفت [۱]: مردی از قبیله همدان است و او را نیز خود، وی کشته است. پس (حسن) خدا را سپاس کرد. و ما آن قوم (دشمن) را پیش کردیم تا ناچار به گریز به سوی اردوگاه خود شدند.

از پا در آمدن عبید الله بن عمر

پیرامون شخصیت قاتل عبید الله به اختلاف سخن گفته‌اند. همدانیان گفتند: هانی بن خطاب او را کشت، و حضرموتیان گفتند: مالک بن عمرو سبیعی قاتل اوست و (طائفه) بکر بن وائل گفتند: مردی از ما که اهل بصره است، به نام محرز ابن صحصح، از تیره بنی [اعائش بن مالک بن] [۲] تیم الات بن ثعلبه او را کشت و شمشیرش «ذو الوشاح» را برگرفت.

[۱)] متن «فال» و در اصل [قالوا پس گفتند].

[۲)] افزودگی از روی طبری است.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۰۵

شمشیر عبید الله ابن عمر

معاویه (بعد) هنگام بیعت‌گیری در کوفه از طائفه بکر بن وائل بازخواهی کرد و ایشان گفتند [۱]: قاتل او (یعنی عبید الله بن عمر) یکی از مردان ما از اهالی بصره است که وی را محرز بن صحصح خوانند. معاویه کس به نزد وی به بصره فرستاد و آن شمشیر را از او بگرفت [۲].

[سوگسرایی کعب بن جعیل بر او]

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از شعبی که گفت:

آنگاه کعب بن جعیل بر اثر کشته شدن عبید الله بن عمر چنین سوگی سرود:

أَلَا إِنْمَاتُكَى العَيْوَنَ لِفَارَسٍ بِصَقِّينَ أَجْلَتْ خَيْلَهُ وَهُوَ وَاقِفٌ ...

هلا، که دیدگان بر شهسواری می‌گردید که در صقین سوارانش جمله برفتند و او همچنان ایستاده بود.

به جای آنوش محبت اسماء شمشیرهای وائلیان را در بر گرفت، وه چه جوانی بود، اگر تیر هلاک تقدیر خطما می کرد و او زنده می ماند [۳]! عبید الله را در پهنه میدان، از پای افتاده، وانهادند [۴] که خون از رگهایش روان شود و به خاک بیامیزد [۵]، به دشواری می جنبد و جویبارهای خون بسان طراز جامه که بر گریبان پیراهن نمودار شود بر پیکرش جاری بود. زنان آوازش دادند تا آوایش را از کدام سمت بشنوند، و پریشان وار با چشمان

[۱-]) متن «فالولا» و در اصل [فقال].

[۲-]) متن «فأخذ السيف منه» و مراد از «آن شمشیر» ذوالوشاح شمشیر مشهور عمر بن خطاب است که به میراث به عبید الله بن عمر رسیده بود.

[۳-]) (متن «و ای فتی لو اخطاطه المتألف» و در طبری [و كان فتي ...].-م.)

[۴-]) متن از روی شنجه «... مسلما» و در اصل [مسلسلا برهنه شده].

[۵-]) متن «يمج دماء ...» و در شنجه [يمج دماء ...].

پیکار صحفین / ترجمه، ص: ۴۰۶

اشکبار به سویش رفتند. [۱] و هنگام مرگ او فوجی آهن پوش که سر شانه هایشان بر جسته بود پیرامون پسر عم محمد صبورانه ایستادند، و از پیرامونش نرفتند تا خداوند شکیبایی آنها را ببیند و تا آنکه فرصت طلبان قرانها را بر آورند. به سرزمینی که در آن پرچمها را چنان در اهتزاز بینی که گویی عقابان بندی از فراز به نشیب بال گشوده اند [۲] خداوند به کشتگان ما در صفين بهترین پاداشی را که به بندگان ثابت قدم خود در مخاطرات می دهد، ارزانی دارد. و در خبر عمر آمده است که:

کعب بن جعیل در سوگ قتل عبید الله بن عمر گفت:

يقول عبيـد الله لـما بـدـت لـه سـحـابـة مـوتـ تـقـطـرـ الـحـتـفـ وـ الدـمـاـ ...

Ubaidullah mi گفت: چون ابر اجل بر سرش بال گسترد باران مرگ و خون فرو می بارد، هان ای قوم من بشکیبید که شکیبایی ما بزرگترین و پاکدامنی ترین خویشن داری و گرامیداشت است.

چون وی با قوم دشمن هماوردی کرد از پای در غلتید و بر خاک افتاد و دست و دهانش خاک الوده شد.

و فرزندانی یتیم، خوار و زار باز نهاد، و عروسی شوی مرده بر جای گذاشت که هماره اشک می بارد.

و همسری که دیگر سایه حمایت زاده خطاب بر سرشان نیست، در حالی که تا جان داشت از غیر تمدنی اجازه نمی داد کس درباره آنان سخنی گوید.

[۱-]) متن «دعاهن فاستمعن من اين صوته و اقبلن ...» ابن ابی الحدید (۱: ۴۹۹) گويد: ضمائر جمع مؤنث در اين بيت راجع است به همسران عبید الله. وی اسماء، دختر عطارد بن حاجب بن زراره تمیمی، و بحریه، دختر هانی بن قبیصه شبیانی را در همسری خود داشت و آن روز هر دو را به میدان جنگ آورده بود تا نبرد وی را بنگرنند.»

[۲)] متن «اجتیحت» و در شنهج [جنحت] که هر دو به معنی بال گشودن از فراز به نشیب است.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۰۷

عیید الله بن عمر و حریث بن جابر حنفی

عیید الله بن عمر در حال حمله چنین می‌گفت:

اناعبید الله یعنی عمر خیر قریش من ماضی و من غبر ...

منم عیید الله، پروردۀ و برکشیدۀ عمر، آن که در میان قریش از جمله گذشتگان و روی در نقاب خاک کشیدگان بهتر بود، مگر از پیامبر خدا و آن پیر ارجمند [۱]. باری «مضریان» در یاوری به عثمان تأخیر کردند و ربیعیان آب را بر او دریغ داشتند و طایفه یمانیان سرکش به آزارش شتافتند، و در کشنۀ بهترین فرد نسل کهن بر یک دیگر پیشی گرفتند. در این هنگام حریث بن جابر حنفی بر او حمله برد و می‌گفت:

قد سارت فی نصر هاربیعه فی الحق و الحق لهم شریعة

ربیعیان به یاری دین حق شتافتند و حق آیین ایشان است بس کن که تو هرگز نتوانی قبیله غیرتمند گوش به فرمان (خدا) و فرمانبردار حق را بدنام کنی، تا جام زشنامیش را [۲] بنوشی.

پس ضربتی بر او زد و وی را از پای در آورد و ابن جون سکونی پرچمش را برداشت.

[گفتۀ] صلتان در کشته شدن عیید الله]

در حدیث محمد بن عیید الله، از جرجانی آمده است که:

صلتان عبدی [۳] [از کشته شدن عیید الله و این که قاتل او حریث بن جابر حنفی بوده یاد می‌کند] و گوید:

ألا يا عبید الله ما زلت مولعا ببکر لها تهدى اللغا و التهداد [۴] ...

[۱)] مرادش ابو بکر است. - م.

[۲)] متن از روی شنهج (۱: ۴۹۸) «حتی تذوق کأسها الفظيعة» و در اصل به خطاطا [...] القطیعه] (و مراد آن که آن قبیله غیرتمند را بدنام کنی و از این بدنام کردن چون نوشیدن جام گوارایی لذت بری. - م.)

[۳)] منسوب به قبیله عبد قیس. - م.

[۴)] متن به تصحیح قیاسی و در اصل به تحریف [اللقا] و در شنهج [القری].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۰۸

ای عیید الله که هماره بر پیروزی بر بکریان که باطل را می‌زدایند و بیم به دلها می‌افکنند، حریص بودی. گویی پاسداران قبیله بکر بن وائل چون شیران بیشه شجاعتند و در نیزار کارزار جای گرفته‌اند.

تو سخت بی خرد بودی که بدین خیال و سودای واهی خو گرفته بودی، و هر کسی بر همان عادت رود که بدان خو گرفته است.

پس به بدترین حالتی برخene گشتی و به ضرب نیزه، تنها و بی‌کس در میان میدان بر خاک افتادی.
دختر هانی بر سوگ تو گریبان چاک زند و سیه پوش و سرگردان بر تو نوحه و زاری کند.
او این سرنوشت را پیش از وقوع می‌دید ولی به فرمان خدا (حتم بود که) چنین خواری و زاری بر سرت در آمد.
او تو را گفت: ای عبید الله بر وائلیان متاز، و تو او را گفتی: شتاب مکن و فردا بنگر (چه به روزشان بیاورم) پس آنچه بر
دلش می‌گذشت بیامد، و او بر سوگ تو سیه پوش شد و گریبان در غمت چاک زد.
آن رزماور، حریث بن جابر ضرب نیزه‌ای به تو ارزانی داشت که خونت را بیفشدند و آه از نهادت بر آورد [۱].

[پرچم حضین بن منذر]

نصر، از عمر، از زبیر بن مسلم که گفت: شنیدم:
حضرین بن منذر می‌گفت: علی پرچم را به من سپرد و سپس گفت: ای حضین [۲]، به نام خدا پیش رو، و بدان که هرگز
پرچمی چنین (گرانقدر) بر سر تو در اهتزاز نبوده است. زیرا این همان پرچم پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم است.

[۱-] متن به تصحیح قیاسی «بجیاشة تحکی الهدییر المنددا» و در اصل به تحریف [...] المبددا] و در شنجه [بحاسمة
تحکی بها النهر مزبدا].

[۲-] در اصل [حصین] و درست چنان که در ص ۳۹۰ گذشت با خاص است.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۰۹

[گشاده دستی حریث بن جابر در جنگ]
راوی گفت:

حریث بن جابر در میان دو لشکر در سراپرده سرخی فرود آمده بود و چون کسانی که به پیکار می‌رفتند بر او می‌گذشتند
نوشابه‌ای آمیخته از شیر و آرد و آب تقدیم‌شان می‌داشت [و گوشت و ثرید] به آنان تعارف می‌کرد و هر کس می‌خواست
آن را می‌خورد یا می‌نوشید [۱]، و شاعر در این باره می‌گوید:

لو کان بالدَّهْنا حریث بن جابر لاصبح بحرا بالمفازة جاریا

اگر حریث بن جابر در فلاتی بلند قرار یابد، دریایی از جود و کرم بر آن فلات جاری شود [۲].
[جنگ مذحجیان]

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر که گفت: شنیدم شعبی یاد می‌کرد [که] [۳] صعصعة گفت:
ذو الکلاع و عبید الله خود را برای پیکار با (قبایل) مذحج و بکر بن وائل آماده کردند و (بانیوهای خود) بر ایشان
تاختند، اما ذو الکلاع و عبید الله خود بزودی از پا در آمدند و دیگران به جنگی سخت ادامه دادند.
راوی گفت:

(قبایل) عک و لخم و جذام، از مردم شام، حملات سختی به (دو قبیله)

- [۱-] متن «فمن شاء اکل او شرب» و در شنجه (۱: ۵۵۰) [فمن شاء اکل و من شاء شرب هر کس می خواست (آن خوراک را) می خورد و هر کس می خواست (آن نوشابه را) می آشامید].
- [۲-] ابن ابی الحدید نوشه است: «گوییم: این حریث کسی است که معاویه پس از سال جماعت (بیعتگیری عمومی) درباره اشتغال او به زیاد نامه نوشت - و حریث کارگزار زیاد بر همدان بود - و گرچه بعد حریث بن جابر از کار خود برکنار شد اما من هنگامی که شرح کارهای او را در جنگ صفين می نگاشتم به دل خلجانی داشتم. زیاد درباره او به معاویه نوشه است: ای امیر مؤمنان، دل آسوده دار زیرا حریث از حیث شرف و بزرگواری بدان پایه برآمده که حکمرانی بر مقامش نیافراید و بر کناری از شناسن نکاهد».
- [۳-] متن [آن] که در اصل، نیست.

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۴۱۰

مذحج و بکر بن وائل آوردنده و یکی از عکیان در این باره گفت:

ویل لام مذحج من عک لترکن امهم تبکی ...

وای بر حال زار ما در مذحجیان از ضرب شست عک که ما مادرشان را به عزایشان نشانیم و بگریانیم ایشان را پس از در پیچاندن پایشان به نیزه می کشیم چه رزماورانی چون مردان عک نباشند هر آن رزماور دلیری را پای در پیچد.

[ندای عکیان و اشعریان]

راوی گفت:

منادی مذحج بانگ برآورد: ای مذحجیان، پاهایشان را پی کنید. پس مذحجیان بدان قوم هجوم آوردنده و ایشان را تا راندند چه روز تیره بختی همگانی آن قوم رسیده بود. و این از آن رو بود که سخن (و رجز) آن عکی حمیت قبیله مذحج را برانگیخته بود. (همان راوی) گفت: هنگامی که سنگ آسیای جنگ قوم عک را در هم می نوردید و مرد و مرکب را به خون در می غلتاند منادی عکی ندا در داد:

ای مذحجیان، خدا را، در حق عک و جذام! آیا حرمت خویشاوندی را به یاد نمی آرید؟ لخ ارجمند و اشعریان و دودمان ذی حمام [۱] همه را نابود کردید، کجاست خرد و آرمانها، اینک این زنانند که بر مرگ نامداران می گریند». و همان عکی [۲] گفت:

ای عک اینک چه جای فرار است؟ دانی امروز خبر چیست (و چه چیز در انتظار است)، شما قومی شکیبا و پایدارید، گرد هم آیید و به پیوندی چون ساروج [۳] استوار مانید تا مضر لطمہای بر شما نیارد که صخره [۴] پایداریتان را نگونسار سازد

[۱-] در قاموس [و ذو الحمام بن مالک حمیری].

[۲-] متن «و قال العکی» و در شنجه [و نادی منادی عک منادی عک ندا برآورد].

[۳-] متن از روی شنجه (۱: ۵۰۰) «کمجتمع المدر مثل فشدگی شفته» و در اصل [کمفترق المدر].

[۴)] متن «حتی یحول الحکر» و حکر در لهجه عگیان حجر باشد- آنچه در ص ۳۱۰ گذشت. در شنهج به تحریف [حتی یحول الخبر].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۱۱

و دشمن حالتان را دگرگونه و زار ببیند». [۱] و اشعری [۲] گفت: «ای مذحجیان، اگر رذالت و بی همتی شما را چنین نابود کند، فردا سرنوشت این زنان چه خواهد شد؟ خدا را، حرمت پارهای چیزها را نگاه دارید، و زنان و دختران خویش را به یاد آرید، آیا مردم (خارج از دین) فارس و روم و ترک را که خداوند رخصت هلاکت آنان را به شما داده است از یاد برده (و به پیکار با مسلمانان برخاسته) اید؟» (با این همه) جنگاوران گلوی یک دیگر را می‌شکافتند و شاهرگ یک دیگر را به دندان می‌گستند.

راوی گفت:

ابو شجاع حمیری که از سرداران پیشاہنگ همراه علی بود گفت: ای گروه حمیریان [دستهایتان بشکند] آیا معاویه را از علی بهتر می‌دانید؟ خدایتان از این پویندگی باطل به گمراهی کامل کشاند. وانگهی تو، ای ذی الکلاع، به خدا سوگند نمی‌پندارم سودای دین به دل داشته باشی. آنگاه ذو الکلاع گفت: ای ابا شجاع، این سخن فرو گذار، به خدا سوگند من نیک می‌دانم که معاویه از علی بهتر نیست ولی من برای خونخواهی عثمان پیکار می‌کنم. (راوی) گفت: پس از آن [۳] (گفتگو) ذو الکلاع از پای در آمد، (بدین ترتیب) که خنده [بن بکر] بکری [۴] او را در اوردهگاه بکشت.

[۱)] در متن تمام عبارات که حالت ندا دارد به صورت مسجع و شعرگونه آمده است.- م.

[۲)] متن «و قال الاشترى» و در اصل [...] الاشترون] و در شنهج [و نادی منادی الاشترین منادی اشعریان ندا کرد] (که شاید مناسبتر از ضبط متن باشد.- م).

[۳)] متن «بعده» و در شنهج [حینئذ در این هنگام].

[۴)] منسوب به قبیله بکر بن وائل.- م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۱۲

[خواستن پسر ذی الکلاع پیکر پدر خود را]

نصر، عمر، از حارت بن حصیره:

پسر ذی الکلاع فرستادهای نزد اشعت بن قیس روانه کرد و به وی پیام داد: «عموزادهات، پسر ذی الکلاع به تو سلام و رحمت حق می‌فرستد و می‌گوید: اینک ذو الکلاع از پا در آمده و در جانب چپ لشکر به خاک افتاده است، به ما رخصت ده پیکرش را برداریم.» اشعت به آن فرستاده گفت: به رفیقت سلام و رحمت خواهی مرا از خدای برسان و به او بگو: من بیم آن دارم که علی مرا (به مراعات خویشاوندی) متهم کند، از این رو پیکر او را از سعید بن قیس که در جناح راست لشکر است بخواه [۱]. وی نزد معاویه رفت و به او گزارش داد- و معاویه کسان را از چنین کارها منع کرده بود- آن روز و دیگر روزها چند بار کسانی فرستادند.

پس معاویه به وی (پسر ذی الکلاع) گفت: چه توانم کرد؟ و این از آن رو بود که کسی از شامیان را به اردوگاه علی راه نمی‌دادند زیرا پروای آن بود که لشکریان را از راه بدر برند [۲]. معاویه (به یاران نزدیک خود) گفت [۳]: «من از کشته شدن ذی الکلاع بیش از آن شادمانم که اگر مصر را می‌گشودم شادمان می‌شدم» زیرا ذو الکلاع در برابر پاره‌ای از فرمانهای معاویه مقاومت می‌کرد و مانع انجام آنها می‌شد. باری، پسر ذی الکلاع خود نزد سعید بن قیس رفت و رخصت (حمل جنازه را) خواست و او به وی اجازه داد.

(عمر) گفت: سعد اسکاف [۴] و حارث بن حصیره گفتند:

سعید بن قیس (پس از آگاهی از دروغی که معاویه گفته بود) به پسر

[۱)] متن از روی شنهج «فاطلبه» و در اصل [فاطلبوا].

[۲)] در شنهج [...] به او گفت که علی علیه السلام منع کرده است که یکی از ما وارد لشکرگاه او شود، چه می‌ترسد سپاهیانش را بر او بشورانند].

[۳)] متن «وقال» و در اصل [فقال پس گفت].

[۴)] سعد بن طریف الاسکاف کوفی، غلام آزاد شده حنظلیان، که او را سعد الحقاف نیز گفته‌اند،

پیکار صفين/ترجمه، ص: ۴۱۳

ذی الکلاع گفت: به تو دروغ گفته‌اند که ما از ورود تو ممانعت می‌کنیم، زیرا امیر مومنان را از کسانی که بدین کار به لشکرگاه ما در آیند هیچ پرواپی نیست و هیچکس را از این کار باز نداشته‌اند، در آی. پس وی از جناح راست در آمد و گرد لشکرگاه گردید و پیکر (پدرش) را نیافت، سپس به جناح چپ رفت و گردشی در لشکرگاه کرد و پیکر را، بسته به بندی از چادرهای لشکریان یافت. بر در آن چادر ایستاد و گفت: ای خیمگیان سلام بر شما. به او پاسخ دادند: و سلام بر تو.

وی که جز غلام سیاه خود کسی همراه نداشت گفت: آیا به ما اجازه می‌دهید که بندی از بندهای چادر شما را برگیریم؟ (و مرادش جنازه پدر بود) گفتند: به شما اجازه داده‌ایم، و سپس افزودند: پروردگار عز و جل عذر ما را به درگاه خود و برابر شما بپذیرد، که اگر گردنکشی و گمراهی خود این مرد نمی‌بود، ما با وی چنین که می‌بینید نمی‌کردیم. پس پسر بر سر جنازه پدر آمد - وی پیکری بسیار تنومند داشت که اینک قدری متورم نیز شده بود - و آن دو نتوانستند جنازه را بردارند. از این رو پرسش گفت: آیا جوانمردی هست که ما را کمکی دهد؟ خنده بکری از چادر بیرون آمد و گفت: [از نزدیک او] کنار روید. پسر ذی الکلاع به وی گفت: اگر ما به کناری رویم چه کسی پیکر را بر خواهد گرفت؟ گفت: آن کسی که او را کشته خود بر می‌داردش، آنگاه پیکر را برگرفت و بر پشت استر افکند و با ریسمانش بیست، و ایشان آن را بردن. گرمگاه پیکار و کشتار

سپس مردم به پیکار ادامه دادند و با شمشیر به جان یک دیگر افتادند تا به آنجا که شمشیرهایشان چون داس کج [۱] می‌شد و چندان با نیزه یک دیگر را می‌زدند که نیزه‌ها می‌شکست [و

[۱)] از اصیغ بن نباته و ابی جعفر و ابی عبد الله روایت کرده. ابن حجر گوید: روایتش متروک است و ابن حبان او را به وضع حدیث متهم کرده است. - تهذیب التهذیب و منتهی المقال، ۱۴۴
[۲)] متن به تصحیح قیاسی «تعطفت» و در اصل و شنجه [قطعه تکه تکه می شد].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۱۴

سرنیزه‌هاشان خرد می شد]. سپس به زانو در می آمدند و خاک و کلوخ بر هم می افکنندند و روی یک دیگر را به خاک می آوردند، سپس گربیان یک دیگر را به چنگ می کشیدند و [با دهانها] یک دیگر را دندان می گرفتند، و سنگ و کلوخ پرتاب می کردند. سپس دو لشکر از یک دیگر جدا شدند. و (طرفه این که پس از جدایی دو لشکر) اتفاق می افتاد که یکی از عراقیان بر شامیان می گذشت و می پرسید:

کدام راه را برای رسیدن به پرچمهای فلان قبیله در پیش گیرم [۱]؟ و آنها می گفتند:

از این سو برو، خدایت رهنما می نکند! و یا مردی شامی بر عراقیان می گذشت و می پرسید: به پرچمهای فلان قبیله چگونه برسم؟ می گفتند: از این سو، خدایت حفظ نکند و عافیت نبخشد!

یکی از فرماندهان (طایفه) نمر بن قاسط، از تیره‌های بنی تمیم، عبد الله بن عمرو [۲] بود. هم در آن روز فلان، پسر مرّة بن شرحبیل [۳]، و حارث بن عمرو بن شرحبیل کشته شدند.

[عاریه‌گیری پرچم حضین به وسیله ابی عرفاء]

نصر، از عمر بن سعد، از براء بن حیان ذهلي ابو عرفاء، جبلة بن عطيه ذهلي در جنگ صفين به حضین [۴] گفت: آیا پرچم خود را به من می دهی که آن را برگیرم تا خاطره نیکش برای تو و پاداشش از آن من باشد؟ حضین [۵] به او گفت: [ای عموم] مرا به خاطره‌ای بدون پاداش و ثواب چه نیازی باشد؟ به وی گفت: تو از این نیز بی نیاز نیستی، آن را ساعتی به عمومیت وام ده [۶]، دیری نگذرد که به دست باز آید. (حضرت) دانست که او آهنگ پیکاری

[۱)] متن «من این آخذ» و در شنجه (۱: ۵۰۱) [كيف آخذ چگونه بروم].

[۲)] مراد عبد الله، پسر عمرو بن عاص است. - م.

[۳)] چنین است در متن «فلان بن مرّة ...».

[۴)] در اصل [حضرت]- آنچه در ص ۳۹۰ گذشت.

[۵)] در اصل به تحریف [حضرت]، با صاد.

[۶)] متن از روی شنجه (۱: ۵۰۰) «اعرها عُمُك ساعه» و در اصل [اعیرها عنک ساعه ساعتی آن را از تو به عاریه گیرم].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۱۵

بزرگ دارد، از این رو گفت: هر چه تو خواهی. آنگاه ابو عرفاء پرچم را برگرفت و گفت: ای وابستگان بدین پرچم، راستی را که کردار برای نیل به بهشت یکسره [سنگین] و بر نفس ناگوار است و کردار برای سقوط به دوزخ یکسره سبک و (بر

نفس) [گوارا [۱]] است. جز شکیبایان به بهشت در نیایند، آنان که خود را بر فرمان خدا و آنچه بر آنان واجب ساخته پایدار داشتند. و از واجبات الهی بر بندگانش هیچ چیز مهمتر از جهاد نباشد که نیک پاداش ترین کارهاست. پس چون دیدید من (به دشمن) هجوم کردم شما نیز هجوم کنید و سخت بکوشید. وای بر شما، مگر آرزومند بهشت نیستید؟ آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟ از این رو جملگی پابپای او هجوم کردند و درگیر نبردی سخت شدند و حضین [۲] می گفت:

شَدُوا إِذَا مَا شَدَّ بِاللَّوَاءِ ذَكَ الرِّقَاشِيْ ابُو عَرْفَاءِ ...

چون آن دلاور رقاشی، ابو عرفاء با آن پرچم پای مردی فشارد و هجوم کند، شما نیز هجومی دلیرانه کنید.
کشته شدن ابی عرفاء

ابو عرفاء چندان جنگید تا کشته شد [و پس از آن ربیعه به صفوف شامیان هجوم کردند و آنان را در هم شکستند] و مجراة بن ثور [۳] در این باره سرود:

اَسْرِبْهُمْ وَ لَا اَرِيْ اِمْفَاوِيْةَ الْابْرُجِ الْعَيْنِ الْعَظِيمِ الْحَاوِيَةِ ...

[۱)] متن «و حبیب محبوب و خوشایند» این افزودگی که مناسب اقتضای مقال است از شنجه گرفته شده و در اصل به تحریف [و خبیث پلید و ناگوار] آمده.

[۲)] در اصل به تحریف [حضرین].

[۳)] مجراة بن ثور بن عفیر بن زهیر بن عمرو بن کعب ابن سدوس سدوسی، یکی از صحابه، که سرداری و ریاست داشت. - الاصابة ۷۷۲۴، و در شنجه به تحریف [محرز بن ثور] آمده. این رجز چنان که در مروج الذهب (۲: ۲۵) آمده از بدیل بن ورقاء روایت شده و چنان که در اللسان (۱۸: ۲۲۹) و نیز مروج الذهب (جایی دیگر) آمده منسوب به علی (علیه السلام) است. و چنان که در الاشتقاد، ۱۴۸ آمده از اخنس دانسته شده است.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۱۶

آن را فرو می کوبم ولی معاویه، آن فراخ چشم شکم گنده را در میانه نمی بینم.
آتش قعر دوزخ او را در بر گیرد و سگهای زوزه کش را پیرامونش گرد آرد (که) او مشتی گمراه را چنان فریفته است که هیچ رهنمایی هدایتشان نتواند کرد.

[معاویه و عمرو بن عاص]

راوی گفت:

(در این هنگامه) معاویه به عمرو گفت: ای ابا عبد الله، آیا نمی بینی کارمان به کجا کشیده است؟ می بینی عراقیان چه می کنند؟ بی گمان من در معرض خطری بزرگ قرار گرفته ام. عمرو به او گفت: اگر ربیعیان چنان ناقه ای که به گشن خود گراید پیرامون علی گرد آیند، ضربه ای واقعی و هجومی سخت از جانب آنان خواهی دید [چنان ضربتی که تاکنون هیچ

زنی بر (سوگ کشتگان) آن نشسته است]. معاویه به وی گفت: ای ابا عبد الله، به گمان خود مرا با این سخنان می ترسانی؟ گفت: تو پرسشی کردی و من هم پاسخت دادم (قصد ارعاب تو را ندارم ولی حقیقت را گفتم). چون صبح روز دهم در آمد ربیعه پیرامون علی چون سپیدی چشم بر گرد سیاهی آن حلقه زده بودند، و خالد بن معمر برخاست و ندا در داد: کیست که تن خویش را به مرگ فرو شد و روان خود را از خداوند باز خرد؟ پس هفت هزار تن با او پیمان کردنده که هیچیک به پشت خود ننگرد و نیام تیغهای خود را شکستند [۱] (و شمشیرکش تاختند) تا به سراپرده معاویه رسیدند و جنگی بس دلیرانه کردند.

[برانگیختن ربیعه از جانب عتاب بن لقیط]

نصر، عمر گفت: پسر برادر عتاب بن لقیط بکری از (تیره) بنی قیس بن ثعلبه برای من چنین داستان زد که: چون علی به (فوجها) و پرچمهای ربیعه رسید این لقیط گفت: اگر علی در میان شما آسیبی بیند [۲] و یک تن از شما زنده بماند شما را در پیشگاه اعراب

[۱)] شکستن نیام تیغها بدان نشان بود که تا پیروز نشوند، یا همگی به شهادت نرسند، تیغهای خود را همچنان برهنه و برکشیده نگاه دارند. - م.

[۲)] متن «ان اصیب علی» و در شنجهج (۵۰۱:۱) [ان وصل الی علی اگر به علی برسد].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۱۷

عذری نباشد، اما اگر از او مردانه حمایت و دفاع کردید چنان زندگی آبرومندانه و افتخار آمیزی را که بدان پایمردی به دست آورده باشید نعمتی بزرگ دانید و بر آن سپاس دارید. از این رو هنگامی که علی نزد ایشان آمد نبردی جانانه کردند که پیشتر از آن [چنان نبردی، دلیرانه] نکرده بودند. و در هنگامه نبرد پیمان بستند و با خود قرار گذاشتند که هیچیک از مردانشان واپشت خود ننگرد و بتازد تا به سراپرده‌های معاویه برسد (و همچنان کردند) چون معاویه به آنان نگریست و دید چنان پیش می تازند گفت:

اذا قلت قد ولت ربیعة أقبلت کتابی من هم كالجبال تجالد ...

آن دم گفت: ربیعه با فوجهایش بسان کوههایی که از جای بجنبد رو به میدان نهاده‌اند.
معاویه و عمر و

سپس معاویه به عمر و گفت: چه صلاح بینی؟ گفت:

چنان بینم که تو امروز از سپاهیانم پیمان نگسلی (و میدان تهی نکنی). (اما) معاویه ایشان و سراپرده خود را رها کرد و گریزان به یکی از پناهگاههای لشکر پناه جست و به درون آن رفت. معاویه (از همان نهانگاه) به خالد بن معمر پیام داد: معاویه و خالد بن معمر

به راستی تو امروز (بر ما) پیروز شدی ولی اگر این پیروزی را ناتمام گذاری فرمانروایی خراسان از آن تو باشد. خالد بدین وعده طمع بست و کار جنگ را (که در شرف پیروزی بود) ناتمام گذاشت [۱]، و در عوض معاویه پس از آنکه

مردم با وی بیعت کردند او را به فرمانروایی خراسان گماشت، ولی او پیش از رسیدن به آن سامان درگذشت.

[۱-) متن «فطمع خالد فی ذلک و لم یتم» و در شنهج [قطع خالد القتال و لم یتمه خالد جنگ را متوقف ساخت و آن را به پایان نرساند].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۱۸

شعر نجاشی

و نجاشی در این باره سرود:

لو شهدت هند لعمری مقامنا بصفین قدتنا بکعب بن عامر ...

اگر هند پایگاه و پایداری ما را در صفين می دید کعب بن عامر را فدای ما می کرد.

ای کاش این اخبار در سراسر زمین منتشر شود و خبر گزاران شرح اخبار ما را به مردم باز گویند.

در صفين چنان به نبرد تاختیم که گویی ابری انبوه به شتاب تمام به یک سوری نهاده است.

سوگند می خورم که اگر با عمرو بن واصل در صفين برخورد می کرم، از برادرم فرار را بر قرار ترجیح می داد.

آن شتابان و پریشان گریختند، گویی شتر مرغانی هستند که دنبالشان کرده اند.

پسر حرب بگریخت که خدا خاک بر چهره اش پاشد و بی ابرویش کند، و به راستی پروردگارم توانست.

ای معاویه اگر تو را در میان سپاهت گم نکرده بودیم تو نیز با دیگر افراد آن گروه به خاک سیاه افتاده بودی، گروه

و امانده ای که خداوند تقلایشان را به گمراهی انجام اند و پروردگارم همان گونه که ساحران را (در برابر معجزه موسی)

رسوا کرد رسوا یشان کند.

[شعر مرء بن جناده]

راوی گفت:

مرء بن جناده علیمی از (تیره) بنی علیم از (طايفه) كلب [۱] گفت:

الأسالت بنا غادة تبعثرت بكر العراق بكل عصب مقصى [۲] ...

ایا از ما نپرسی که صبحگاه پیکار چگونه بکریان عراق با شمشیرهای بران به هر سو تاختند؟
با نیزه پیچان در میان خندقها و سنگرهای، که آنها را چون شمشیر به جولان در آورده بودند بر ما هویدا شدند،

[۱-) (قبيله) بنو علیم بن جناب بن هبل، یکی از قبایل كلب بن وبره از طایفه قضاوه- الاشتقاء ۳۱۶ و ۳۱۴]

[۲-) در اصل [مفصل].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۱۹

و سواران آن پوش مسلح، در وزش باد نمور شمالی، بسان شیران شرزه پایداری کردند [۱].

[علی و عبد العزیز بن حارث]

و در حدیث عمر بن سعد گوید:

آنگاه علی نماز صححگاهی به جای آورد و سپس به سوی دشمن پیشروی کرد و چون آنان او را دیدند با پیشروی متقابل خود به رویارویی او شتافتند و جنگی سخت درگرفت. سواران شامی به سواران عراقی حمله کردند و راه را بر هزار تن یا شماری بیشتر از یاران علی بستند و آنان را محاصره کردند و رابطه ایشان را از دیگر یارانشان گستیند و مانع رسیدن آب به آنها شدند. در آن دم علی ندا بر آورد:

آیا مردی نیست که خویشن را از خدا باز خرد و دنیايش را به آخرتش بفروشد؟

مردی جعفی که او را عبد العزیز بن حارث می خواندند، سوار بر اسبی سیاه که رنگش به پر زاغ می مانست، از سر تا پای آهن پوش بدانسان که جز دیدگانش پیدا نبود پیش آمد و گفت: ای امیر مومنان، هر آن فرمان که باشد بفرمای، به خدا سوگند هیچ فرمانی نباشد که تو بدانم فرمایی و من به انجام نرسانم. پس علی گفت:

سمحت بامر لا يطاق حفيظة و صدق، و اخوان الحفاظ قليل [۲] ...

از سر ثابت قدمی و دینداری فرمان دشواری را پذیرفته، و برادران ثابت قدم بسی اندکند.

پورده گار جهانیان پاداش خیرت دهد که از دست تو کاری بسیار نیکو بر آمد [۳].

ای ابا الحارث، خداوند گامت را استوار دارد. بر شامیان بتاز تا به یارانت

[۱]-) متن «تضییر: به معنی ثبت» و در اصل به تحریف [تضییر].

[۲]-) در شنهج (۱: ۵۰۱) [...] و اخوان الصفا برادران پاکدل].

[۳]-) متن

«جزاك الله الناس خيرا فقد وفت يداك بفضل ما هناك جزيل»

و بیت به این صورت اقواء دارد و در شنهج [...] خيرا فانه لعمرك فضل [...].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۲۰

بررسی و به ایشان بگو: امیر مومنان به شما سلام می رساند و می گوید: از همانجا که هستید تهلیل و تکبیر گویید و ما نیز از این سو تهلیل و تکبیر می گوییم، شما از جانب خود بر شامیان هجوم آرید و ما نیز از جانب خویش هجوم می اوریم. آنچه عبد العزیز بن حارث جعفی کرد.

آن جعفی دلیر چنان بر اسبش نواخت که بر سر سم ایستاد [۱] (و به تک در آمد) و بر شامیانی که یاران علی را در محاصره گرفته بودند حمله برد و ساعتی آنان را به زیر ضربات نیزه گرفت و از چپ و راستشان بزد تاراه بر او گشودند و وی به یاران خود رسید، چون او را دیدند مژده یافتند و شادمان شدند و پرسیدند:

امیر مومنان در چه حال است؟ گفت: خوب است، به شما سلام می رساند و می گوید: تهلیل و تکبیر گویید و چون تنی یگانه از سوی خود حمله کنید. ایشان از آن سو بر شامیان حمله کردند و علی و یارانش نیز از این سو هجوم بردن، شامیان دست از محاصره کشیدند و ایشان بی آنکه یک تن آسیب بیند از محاصره در آمدند. آن روز از سواران شامی نزدیک به

هفتصد تن کشته شدند. (راوی) گفت:

علی (از یارانش) پرسید: بزرگترین شیر دل مردمان کیست؟ گفتند: تویی، ای امیر مومنان. گفت: هرگز! بلکه آن یکه تاز جعفی است.

رقابت ربیعه و مضر

اوردہاند که علی هیچیک از دیگر مردم (و قبایل) را همتای ربیعه نمی‌دانست و این بر مضریان گران آمد و به خویشتن نمایی پرداختند، و حضین بن منذر [رقاشی] شعری سرود که ایشان را به خشم آورد. در آن شعر آمده است:

رأت مضر صارت ربیعة دونهم شعار امیر المومنین، و ذا الفضل ...

مضر دیدند که ربیعه فرا دست ایشان محبوب امیر مومنان شده، و این فضیلت و ویژگی است.

[۱)] متن «حتی اذ قام علی السنابک» و در شنجه [... علی اطراف سنابکه [...].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۲۱

پس خشم و کینه‌ای را که در دل کین تو ز خود دارند بر ما عیان کردند، و این را ریشه‌ایست کهن [۱].

بدیشان گفت: از چیست که مردانشان را چنین بینم که به کنده و سنگینی گام بر می‌دارند گویی سنگی گران بر پای دارند. ای که پدراتنان را پدری نام‌آور نبوده، حد خود را بدانید و دور شوید که شما از طرازی هستید و ما از طرازی دیگریم، ما مردمی هستیم که خدایمان چنین ویژگی بخشیده که خود را شایسته آن بینیم و شما نیز سزاوار همانید که هستید. یا آزمایشی چون آزمون ما دهید و یا به برتری ما اقرار کنید، البته هرگز، چندان که شتر (به صحراء) پوید، پویندهای (در جهان) به گرد ما نرسد.

مضریان از شعر حضین به خشم آمدند، از این رو ابو طفیل، عامر بن واشله کنانی [۲] و عمر بن عطارد بن حاجب بن زراره تمیمی و نامداران بنی تمیم، و قبیصة بن جابر اسدی با نامداران بنی اسد، و عبد الله بن طفیل عامری [۳] با نامداران هوازن نزد علی آمدند، و ابو طفیل گفت: ای امیر مومنان، به خدا ما از این که قومی که خداوند آنان را به نظر محبت تو ویژگی داده است، خدا را بر این نعمت ستایش کنند و سپاس گزارند رشکی نمی‌بریم، ولی این دسته ربیعیان می‌پندارند که بیش از ما دوستدار و سزاوار جوار تو هستند و دوستی تو با ایشان سوای

[۱)] متن

«فابدوا علينا ما تجن صدورهم علينا من البغض والبغضا و ذلك له أصل»

و در شنجه [فابدوا لنا مما تجن صدورهم هو السوء والبغضاء والحقد والغل آنچه از بدی و کین تو زی و رشک و نابکاری در سینه‌ها ایشان دارند بر ما آشکار کرددند].

[۲)] عامر بن واشله بن عبد الله بن عمرو بن جحش لیشی. به سال جنگ احمد زاده شد و پیامبر خدا (ص) را بدید، از ابو بکر و راویان بعد از او، و نیز از عمر روایت کرده و در سال یکصد و ده هجری در گذشته و از تمام دیگر اصحاب پیامبر

(ص) بیشتر زیسته است - الاصابة، ۶۷۰ (باب الکنی) و تهذیب التهذیب. در شنھج به تحریف [عامر بن وائلة]. [۳] در اصل [عیید الله بن عامر] که اینجا در متن از روی شنھج تصحیح شد و در صفحات آینده متن نیز طبق نسخه اصل به همین صورت صحیح آمده است.

٤٢٢: پیکارصفین/ترجمه، ص:

دوستی با ماست. چند روزی آنها را از نبرد معاف دار و برای هر یک از مردان ما روزی را اختصاص ده که به جنگ بیرون رود، زیرا اگر هر دو قبیله یکجا به جنگ رویم جنگ آزمایی ما بر تو مشتبه خواهد شد. علی گفت: آنچه درخواست کردید به شما داده شد، روز چهارشنبه [۱] از آن شما (و هنرنمایی شما)، و به ربیعه که در برابر یمنیان از صفوف شام بودند فرمود آن روز دست از نبرد بدارند.

نبرد کنانه

[ابو طفیل] عامر بن وائله با قوم خود از مردان کنانه که گروهی انبوه بودند صبحگاه دیگر روز به میدان آمد و پیشاپیش سواران حرکت می کرد و می گفت: نیزه زنید و شمشیر بر کشید! سپس حمله کرد و این رجز را می خواند:

قد صابرٰت [۲] فی حربٰها کنانه و اللہ یجزیہا بہا جنانے ...

کنانه در جنگ خود پایداری کرد، خداوند در برابر این پایمردی بهشت خود را پاداشش دهد.
هر که به پیکار پایداری کند به مردانگی آراسته شود و هر که دستخوش ترس آید زشنامی برد.
یا هر که به خدا کافر شود در کار جنگ سستی کند. نافرمان فردا انگشت ندامتش را به دندان گزد.

و جملگی سخت جنگیدند، سپس ابو طفیل نزد علی بازگشت و گفت: «ای امیر مومنان، تو ما را خبر دادی که بهترین نوع کشته شدن شهادت است و پر بهره ترین کار پایداری است. به خدا سوگند که ما چندان پایداری کردیم تا به هدف رسیدیم، پس کشته ما شهید، و زنده ما انتقامجوست [۳]، اینک از اینان که باقی مانده اند بخواه که به خونخواهی از دست رفتگان برخیزند، به راستی هر چند

[۱] در شنھج «یوم الاربعاء روز چهارشنبه» نیامده است.

[۲] شنھج [ضاربت].

[۳] متن «... و حینا ثائر» و در شنھج [و حینا سعید ... نیکبخت].

٤٢٣: پیکارصفین/ترجمه، ص:

نیکان ما چون آب زلال جاری رفته اند [۱] و رسوبات و گل و لایمان بر جای مانده اند ولی ما را دینی است که دستخوش هوی نگردد و ایمانی به یقین که شکی را در آن راه نباشد. نبرد عمیر بن عطارد همراه گروهی از بنی تمیم

پس علی وی را به نیکی ستود، سپس صبحگاه آدینه عمیر بن عطارد با گروهی از بنی تمیم به میدان رفت، و او که در آن روزها سalar و خواجه مضریان کوفه بود گفت: ای قوم، من گام از پی گام ابو طفیل می نهم و شما نیز گام به جای گامهای

کانه می‌نهید. پس با پرچم خویش به پیشروی پرداخت و می‌گفت:

قد ضاربت فی حربها تمیم ان تمیما خطبها عظیم ...

تمیم در جنگ خویش ضربه‌های جانانه زدند که دلاوری و هنرمنایی تمیم بس عظیم و سترگ است. تمیم را نورسیدگان و کهن‌سالان نیکنام است چه گرانمایه تبار را نسلی ارجمند باشد.

اگر من پرچم خود را بر سر شان نیفرازم [۲] مرا سرزنش کنید. (به پیش!) که ما را دینی است استوار و آرمانی درست و راستین.

پس با پرچم خود چندان ضرباتی زد که آن را گلگون ساخت، و یارانش تا شامگاه نیک جنگیدند. آنگاه عمری همچنان سلاح‌پوش نزد علی بازگشت و گفت: ای امیر مؤمنان، من از آغاز بر این مردم خوش گمان بودم ولی اینک در عمل چیزی بیش از حد انتظار خود از آنان دیدم، از هر جهت نیک جنگیدند و به آسانی دشمن خود را سخت به تکاپو افکنند و به خواست خدا از عهده دشمن بخوبی بر آیند. (و بزودی کارش را بسازند.)

[۱)] متن از روی شنجهج «قد ذهب صفونا و بقى كدرنا» و در اصل به تحریف [...] ذهب عفونا [...].

[۲)] متن به تصحیح قیاسی «ان لم تزرهم رایتی [...]» و در اصل به تحریف [ان لم تزدهم] و در شنجهج [ان لم تردهم].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۴۲۴

نبرد قبیصه بن جابر همراه بنی اسد

سپس صبحگاه روز شنبه قبیصه بن جابر اسدی با بنی اسد که طایفه‌ای در کوفه بودند و پس از همدانیان قرار داشتند، به میدان آمد و گفت: ای گروه بنی اسد، بدانید که من کمتر از یارم به چانه‌بازی نمی‌کوشم، اما کوشش شما بسته به همت خودتان است. سپس با پرچم خویش به پیشروی پرداخت و می‌گفت:

قد حافظت فی حربها بنو اسد ما مثلها تحت العجاج من احد ...

بنی اسد در نبرد خویش دلیرانه پایداری کردند چنان که نظیرشان زیر گرد و غبار اوردگاه کس نباشد، با فرخندگی قرین و از شومی به دور، چنان که گویی بنیان استوار ما کوه ثییر [۱] یا کوه احمد است.

ما مردمانی فرومایه چون تخم مرغهای گندیده و وانهاده نیستیم [۲] بلکه برگریدگانی از فرزندان معده هستیم [۳]. ما را در میان خاک و خون اوردگاه چون شرذه شیران می‌دیدی. ای کاش روح از کالبدم پر بر کشد.

گروه بنی اسد جنگیدند ولی چنان که وی می‌خواست [۴] نکوشیدند، از این رو به نحوی که می‌سزید (و موجب تشویق می‌شد) آنان را نکوهش کرد تا سرانجام پیروز شد، و سپس نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان (ننگ) سست-کوششی مردمان بدیشان بماند [۵]، و نفوس سستکوش را کشته شدن «آخرت بهتر».

[۱)] متن از روی شنجهج «کاننا رکنا ثییر او أحد» و در اصل [...] رکن ثییر [...].

[۲)] متن «بیض البلد» که مثل است برای خواری و فرومایگی و «بیضة البلد» تخم شتر مرغ است که رهایش کرده باشند.

(تعییر مشابه آن در تداول عامه به فارسی. «بی بته» است.-م). [۳-۳] متن از روی شنجهج (۱: ۵۰۲) «من ولد معد» و در اصل [من ولد سعد]. گویا نظر به گفته عبد الله بن زبیری دارد که گوید:

فالمح خالصة لعبد مناف. کانت قريش بيضة فتفلقت

[۴-۴] متن به تصحیح قیاسی «علی ما یرید» و در اصل [علی ما یزید].

[۴-۵] نظر به گفته خنساء دارد که گوید:

نهين النقوس و هون النفو س يوم الكريهة ابقي لها.

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۴۲۵

نبرد عبد الله بن طفیل همراه گروه هوازن سپس چون فردا، روز یکشنبه رسید، عبد الله بن طفیل عامری [۱]، که خواجه بنی عامر بود، صبحگاه با گروه هوازن به میدان آمد و می‌گفت:

قد ضاربت فى حربها هوازن ...

هوازن در پیکار خویش ضربت کاری زدند، ایشان قومی هستند که آنان را بسی محاسن است. دوستی من نسبت بدیشان خردمندانه و دلم بدانان وابسته است که زخم نیزه‌های مدار یک و ضربتها از پای در آورنده زند.

هر روز چنین است و چنین بوده است، (مردم) از ما خبر و سخن باز نپرسیدند بلکه کردار مردانه ما را به عیان دیدند. پس تا شب هنگام جنگی سخت در پیوستند و سپس عبد الله بن طفیل از میدان بازآمد و گفت: ای امیر مومنان، تو را مژده باد که کسان ما سخت انتقامجوی و خروشنده‌اند، من با گروه خود بر سر شمار بسیاری از دشمنان در آمد و افرادم عنان بر تناقضند تا دشمن را به زیر ضربات نیزه فرو کوفتند، سپس نزد من بازگشتند و به اصرار از من می‌خواستند که دیگر بار به میدان باز گردیم و من از آنان به اصرار خواستم که نزد تو آییم و آنان سخت امتناع کردند و به میدان بازگشتند و نیک جنگیدند. علی ایشان را نیکو ستود و مضریان از این هنر که نموده بودند بر ربعیان تفاخر کردند و داد خود را از ربیان (که پیشتر بر آنان طعنه می‌زدند) گرفتند.

[شعر عامر بن واثله]

عامر بن واثله سرود:

حامت کنانه فى حربها و حامت تمیم و حامت اسد ...

کنانه در پیکار خویش مردانگی نمود و تمیم پای مردی فشد و اسد دلیرانه پایداری کرد. و هوازن به روز برخورد دلیریها نمود، و هیچیک از ما و آنان سستی نورزیدیم.

[۱-] به شرحی که پیشتر در صفحه ۴۲۱ گذشت.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۲۶

قبایلی در اوردگاه دیدیم که نسبهاشان به حضرموت و مردم جند [۱] می‌رسید.

آن سواران (دشمن) را به روز پنجشنبه و عید [۲] و شنبه و سپس یکشنبه (در میدان) دیدیم، که نیروهای امدادگرshan پشت گوششان [۳] بود ولی ما را جز خود و همت خویش مددکاری نبود.

چون آنان از پدران خویش به آوای بلند نام بردنده ماد را اوردیم و چه نیک و بزرگوار معدى! سرهایشان را یکسره به ضرب تیغ می‌شکافتیم و خود در اوردگاه چون تخمهای وانهاده شترمرغ [۴] (مفلوک و بی سرپرست) نبودیم.

ما چه نیکو شهسوارانی به روز پیکار بودیم، خواه از دیدگاه شمار و نفر و خواه از نظر ساز و برگ و سلاح، و خواه در نیزه‌زنی، که بسان آب ریختن از دلو [۵] به آسانی و چابکی نیزه می‌زدیم یا ضربت شمشیر، که چون آتشی بر افروخته فرو می‌بارید.

چون توفنده گردبادی بر آنان تاختیم، و البته در جنگ فرخندگیها و شومیها (ولحظات زشت و زیبا) باشد. ما آن سواران را در میان گرد و غبار اوردگاه خرد و خمیر کردیم و آن فرومایگان دون را گوسفندوار براندیم. و گفتیم علی ما را بجای پدر است و ما هم او را چون فرزندی فرمانبرداریم.

[شعر ابی طفیل درباره مروان و عمرو بن عاص]

راوی گفت:

ابو طفیل کنانی آگاه شد که مروان و عمرو بن عاص وی را دشنام می‌گویند، از این رو (در برابر آن دشنامها) این شعر را

سرود:

[۱-] متن از روی شنجه (۱: ۵۰۳) «الجند»، بخشی از بخش‌های یمن و قسمتی از سرزمین سکاسک است که فاصله آن تا صنعته پنجاه و هشت فرسنگ است. در اصل [جند] (بدون الف و لام) آمده است.

[۲-] مرادش از «عید» روز جمعه است.

[۳-] متن از روی شنجه «خلف آذانهم» یعنی بسیار نزدیک و در دسترس نیروی اصلی مهاجم یا مدافع» و در اصل [خلف آذانهم] پشت دمهایشان].

[۴-] (بیض البلد) تعبیری است برای بیان بی حاصلی و واماندگی و بی سرپرستی کسی. - آنچه در ص ۴۲۴ گذشت.

[۵-] به تعبیر متداول عامه: مثل آب خوردن. - م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۲۷

أَيْشَتَمْنِي عُمَرُ وَ مَرْوَانُ ضَلَّةٌ بِحُكْمِ أَبْنِ هَنْدٍ [۱] وَ الشَّقِّيْ سَعِيدٌ ...

ایا عمرو و مروان گمراه به فرمان پسر هند مرا دشنام می‌گویند، و تبهکار تیره بخت نیکبخت شده است؟

پیرامون پسر هند گرد آمده‌اند چنان که گویی نقش بوزینگان را که در حدیث آمده مصدقی تمامند [۲]. از فرط کینه دستهای خود را به دندان می‌گزند و این سخت اندوهی است که هرگز از دلshan بیرون نرود. کس جز پسر هند مرا دشنام نمی‌گوید و من در انتظار آن لحظه‌ام که بر مرگ او شیون بر آید. روزهای پیکار صفین هنوز بدانجا نکشیده که کار خود او را زار کند و آن دشنامگویان شاهد سرنگونی وی باشند. اما در آورده‌گاهی که پاره‌ای از پیکار عمر و کنده شد (و آسیب دید) آیا مروان از ضرب نیزه جان بدر می‌برد؟

[نامه عقبه به سلیمان بن صرد]

نصر، از عمر، از اشعث بن سوید، از کردوس که گفت:

عقبه- یعنی ابن مسعود، کارگزار علی بر کوفه- به سلیمان بن صرد [خزاعی] که همراه علی در صفین بود، نامه‌ای بدین شرح نوشته: «اما بعد، همانا ایشان (یعنی دشمنان).

«ان يظهروا عليكم يرجموكم او يعذوكم في ملتهم ولن تفلحوا اذا ابدا

[۱)] مراد از هند، مادر معاویه معروف به آكلة الاكباد، هند جگر خواره است.- م.

[۲)] اشاره به رویای پیامبر صلی الله علیه و آله و ما جعلنا الرؤیا التي اریئناك الا فتنۃ للناس و الشجرة الملعونة في القرآن- الاسراء، ۶). در مجتمع البیان آمده: در حدیث است که پیامبر فرمود در آن خواب چنان دید که بوزینگان از منبرش بالا می‌روند و پایین می‌آیند و آن حضرت دستخوش اندوه شد و از امام صادق علیه السلام مروی است که فرموده‌اند: مراد از «درختی که به لعن در قرآن یاد شده»، و مراد از بوزینگان در این حدیث، همان دودمان بنی امیه‌اند تفسیر المیزان ج ۲۵، ص ۲۵۵- م.

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۴۲۸

اگر بر شما پیروز شوند شما را سنگسار خواهند کرد یا به آیین خودشان بر می‌گردانند و هرگز دیگر روی رستگاری نخواهید دید [۱]، پس بر تو واجب است که به جهاد کوشی و با امیر مومنان پایداری کنی. و درود بر تو.»

[خطبه‌ای از علی در صفین]

نصر، از عمر [بن سعد] و عمرو بن شمر، از جابر، از ابی جعفر که گفت:

على ان روز در صفين به خطبه برای مردم برخاست و چنین گفت:

«سپاس خدای را بر نعمتهای بیکران او به تمامی مردم، از نیک و بد و بر حجتهای رسای او در برابر آفریدگانش، چه آنان که سر به فرمان او سپردنند و چه آنان که از فرمان او سر تافتند. اگر رحمت آرد، از سر فضل و منت- فزایی اوست و اگر شکنجه و عذاب روا دارد دستاورد خود گناهکاران است، زیرا خداوند بر بندگان خویش ستمکاره نیست. او را بر نیک آزمایی و آشکار ساختن این همه نعمتهای بیکران سپاس دارم و در آنچه از امور دنیا یا آخرت نصیب ما فرموده، هم از او یاری جویم و بدو ایمان دارم و بر او توکل کنم که خدایم پشتیبان بس.

و گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست که یکتاست و انبازی نباشدش، و گواهی دهم که محمد بنده و فرستاده

اوست، وی را به رهنمایی و با دین حق بفرستاد و به گزاردن این مهمش بپسندید و وی نیز خود شایسته آن بود، [و] وی را از میان تمام بندگانش به پیامرسانی خویش برگزید و او را رحمتی برآفریدگان خویش قرار داد، و همچنان که خدا خود از فطرت او آگاهی داشت نرمخوی و مهربان بود، گرامی ترین آفریدگان خدا، به شرف و دودمان [۲] و نکوچهره ترین و گشاده دست ترین کس [۳] که به والدین نکوکارتر، و بر نگهداشت پیوند

[۱-]) الکھف، ۲۰]

[۲-]) متن از روی شنھج «اکرم خلق الله حسپا» و در اصل [...] حسنا به نیکی].

[۳-]) متن «اجمله منظرا و اسخاھ [...]» و در شنھج [اجملهم [...] و اسخاھم [...] زیباترین

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۴۲۹

خویشاوندی (و صلھ رحم) نگهبان تر، و به داشت برتر، و به بردبازی سنگین تر و شکیباتر و به پیمانداری وفادار تر و به عقد و عهد امین تر از هر کس بود، هرگز مسلمان و کافری ستمنی از او ندید بلکه وی خود ستم می دید و می بخشد و (بر انتقام) توانا بود [۱] و در می گذشت و عفو می فرمود، تا آنکه حضرتش صلی الله علیه، سر به فرمان سپرده، و شکیبا بر آنچه بدو رسیده، سخت کوش در پیکار در راه خدا، چنان که جهاد الهی را در خور است، عمر خویش را سپری کرد و مهلت بی گمانش در رسید، درود بر او [و خاندان او]. رفتن او (از این سرای خاکی) برای تمام مردم زمین، از نیک و بد، بزرگترین مصیبت بود. آنگاه کتاب خدا را در میان شما بر جای گذاشت که شما را به فرمانبرداری از خدا امر می دهد و از نافرمانی از او باز می دارد. همانا پیامبر خدا صلی الله علیه با من عهده بسته است که از آن سریچی نتوانم. اینک شما با (نیروهای) دشمنان رویاروی شده اید و می دانید فرمانده آنان کیست، منافقی است منافق زاده که ایشان را به دوزخ می خواند، و (از این سوی) پسر عم پیامبرتان با شما و در میان شمامست که شما را به [بهشت و به] فرمانبرداری پروردگار تان می خواند، و خود به روش پیامبرتان صلی الله علیه عمل می کند.

کس با آنکو پیش از هر نرینه ای (با رسول خدا) نماز گزارده برابر نیاید، هیچکس در نماز گزاری من با پیامبر خدا صلی الله علیه بر من پیشی نگرفته است، من از بدریانم، و معاویه اسیر ازاد شده جنگی و فرزند اسیری ازاد شده باشد. به خدا سوگند که شما به یقین، بر حقید و آنان بی گمان، بر باطلند، و مبادا آن گروه بر باطل خویش همدست و همداستان شوند و شما بر حق خویش به پراکندگی گرایید تا باطل آنان بر حق شما چیره آید.

[۱-]) و گشاده دست ترین مردمان] و تمام ضمائر دیگر این عبارت تا [و آنھم علی عقد]، به صیغه جمع آمده است.

[۲-]) متن از روی شنھج «و یقدر» و در اصل [و یغدر].

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۴۳۰

قاتلوھم يعذبھم الله بایدیکم [۱] با آنان پیکار کنید تا خدا به دست شما عذابشان کند ...

و اگر شما چنان نکنید به دست دیگران عذابشان خواهد کرد. پس یاران وی به پاسخ گفتند: ای امیر مومنان هر گاه و به

هر گونه خواهی ما را بر دشمنان و دشمن خود بشوران و بتازان که به خدا سوگند، ما جز تو کس را به فرماندهی نخواهیم، با تو می‌میریم، و هم با تو زنده شویم. علی در پاسخ آنان گفت: «سوگند به آن که جانم به دست اوست، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، وقتی دید من در برابر وی بدین شمشیر خود ضربه‌هایی کاری می‌زنم، گفت: «شمشیری جز ذو الفقار [۲] و جوانمردی جز علی نباید [۳]» و گفت: «ای علی تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی جز آنکه پس از من پیامبری نباشد، و مرگ و زندگی تو، ای علی، با من است [۴]». به خدا سوگند، دروغ نگفتم و دروغ نشنیدم و گمراه نشدم و کس به وسیله من به بیراه کشانده نشد، و آنچه را (پیامبر) با من پیمان بست از یاد نبردم، به راستی مرا دلیلی آشکار از پروردگار به دست است و من بی‌گمان در راه روشی او رهسپارم، و سخن پیامبر را حرف به حرف باز گفتم». سپس مردم را یکسره از جای جنباند و از آنگاه که آفتاب دمید تا آن دم که سرخی شامگاهی نهان شد پیکار کردند و نمازشان (به ضرورت) جز تکییری نبود.

[۱) التوبه، ۱۴]

[۲) ذو الفقار، نام شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه است که به سبب شیار ظریفی که بر آن داده بودند بدین نام خوانده شده. این شمشیر نخست از آن عاص بن منبه بود و سپس از آن پیامبر (ص) شد و بعد به علی رسید-اللسان، (در باب وجه تسمیه ذو الفقار).

[۳) عین حدیث شریف چنین است: «لا سيف الا ذو الفقار، ولا فتنى الا علی». - م.

[۴) عین حدیث شریف چنین است: «يا علی، أنت مني بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي، و موتک و حياتک يا علی معی». - م.

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۴۳۱

[هماوردیهای کریب بن صباح]

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از شعبی، از صعصعة بن صوحان که گفت:

علی بن ابی طالب به مصاف شامیان رفت، تا مردی حمیری از خاندان ذی یزن، به نام کریب بن صباح به هماوردی به میدان آمد، و در آن روزگار مردی قویدست تر از او در میان تمام شامیان نبود، سپس بانگ برداشت: کیست که به هماوردی من آید؟ مرتفع بن وضاح زبیدی به هماوردی او رفت و کشته شد. دیگر بار بانگ بر آورد: کیست هماورد من؟ این بار حارث بن جلاح [۱] به میدانش رفت و او هم کشته شد. بار دیگر بانگ کرد: کیست هماورد من؟ پس عائذ [۲] بن مسروق همدانی به نبردش رفت و وی عائذ رانیز بکشت و پیکرهایشان را بر روی یک دیگر افکند و سپس از فرط گردنکشی و افزون طلبی بر فراز آن پیکرهایشان را پای نهاد و بالا شد. آنگاه بانگ بر آورد: آیا هماوردی بجای مانده است؟ پس علی خود به هماوردی او آمد و به وی ندا در داد: وای بر تو ای کریب، من تو را [از خدا و قویستی و انتقامش] بر حذر می‌دارم، و تو را به آین خدا و سنت پیامبرش فرامی‌خوانم. وای بر تو، مبادا «پسر جگرخواره» به دوزخت در آرد. پاسخ او این بود که گفت: وه، چه بسیار این گفته را از تو شنیده‌ایم، ما را بدین سخنان نیاز نباید. اگر خواهی پیش آی. کیست

که شمشیر مرا که اثری چنین دارد به جان خود بخرد؟ سپس (علی) به سوی او رفت و لختی مهلتش نداد و چنان ضربتی بر او زد که بر اثر آن به خاک در غلtheid و کشته و غرقه به خون بیفتاد.

هماوردیهای علی

آنگاه (علی) ندا در داد: کدام کس هماوردی می‌کند؟

پس حارث بن وداعه حمیری به میدان آمد و او حارث را بکشت. دیگر بار بانگ برداشت: چه کس به هماوردی آید؟ این بار مطاع بن

[۱)] در شنهج [حارث بن اللجاج].

[۲)] در شنهج [عابد- با باء و دال].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۴۳۲

مطلوب القینی [۱] به رزمش رفت، و او مطاع را نیز بکشت، و آنگاه ندا در داد: چه کس به میدان آید؟ هیچکس به هماوردی او نیامد.

هماوردی خواستن علی از معاویه

آنگاه علی ندا در داد: ای گروه مسلمانان.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحَرَمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ماههای حرام را برابر ماههای حرام دارید که اگر حرمت آن نگاه ندارند و با شما پیکار کنند شما نیز قصاص کنید، پس هر که به جور و ستمکاری بر شما دست درازی کند او را به مقاومت از پای در آرید، به قدر ستمی که به شما رسیده، و از خدا با پرسید که خدا با پرهیزگاران است [۲].» وای بر تو، ای معاویه، پیش ای و با من تن به تن نبرد کن که در میانه ما دیگر مردم کشته نشوند. عمرو (به معاویه) گفت: این فرصت را غنیمت شمار، وی تا کنون سه تن از دلاوران عرب را (در این میدان) کشته است و من امیدوارم (به سبب خستگی او که حاصل این هماوردیهای پیاپی اوست) خدا تو را برابر او پیروز گرداند. معاویه گفت: بدا به حال تو، به خدا تو جز این نخواهی که من کشته شوم و خلافت پس از من به تو رسد، دست از نیرنگ بدار و سر خود پیش گیر که چون منی را کس نفریبد.

مخارق و معاویه

مخارق بن صباح حمیری که سه برادر و پدرش که از نامداران عرب بود، کشته شده بودند در حالی که بر حال اعراب می‌گریست در این باره گفت:

اعوذ بالله الذي قد احتجب بالثور والسبع الطباقي والحجب ...

[۱)] شنهج (۱: ۵۰۴) [...] العبسی].

[۲]) البقرة، ۱۹۴، در اصل به تحریف [...] مع الصابرين.] آمده.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۳۳

پناه برم به خداوندی که در پرده‌های نور در شده و هفت آسمان و دیگر پرده‌ها را به نور خویش در پوشانده. آیا چشمی از آن دینداران و نژادگان ما باشد که بر سوگ آنان که از دست شدند زار نگردید؟

پروا داشتن از هیچ چیزی همچون پروا داشتن از خدا نباشد، بار پروردگارا، هیچگاه نامداران عرب را هلاک مکن [۱]. آنان را که به روز سختی وعده‌ای دادند و بدان وفا کردند، و صالحانی که به روز گرسنگی به دیگران طعام دادند، آن جانگزای روز دشوار پنجه‌شنبه [۲] همه را نابود کرد.

معاویه هزار درهم برایش صله فرستاد.

[خطبه عمرو]

نصر، عمر گفت: خالد بن عبد الواحد جزری [۳] مرا حدیث کرد و گفت: کسی که خود از زبان عمرو بن عاص شنیده بود مرا خبر داد که:

عمرو بن عاص پیش از رویداد روز بزرگ صفين در حالی که یارانش را به نبرد صفين تشویق می‌کرد به پا خاست و بر کمان خویش تکیه نمود و گفت:

ستایش خدای را که [در] پایگاه خویش بس والاست و در چیرگی خود بس توامند، و در جایگاه خود بس بالا و [در] برهان خویش بسی روشن. او را بر نیک آزمایی و نعمت‌نمایی‌های گوناگون، و در هر بلای سخت [۴] و آزمون یا به هر آرامش و آسایش و سکون سپاس دارم. و گواهی دهم که خدایی جو خداوند نیست، یکتاست و او را انبازی نباشد، و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست.

سپس، ما به سبب افروختگی این آتش که شعله‌هایش در میان امت محمد

[۱]) متن «يا رب لا تهلك ...» و مراد «لا تهلكن» است که نون تأکید خفیف آن حذف شده و فتحه پیش از آن به نشان نون تأکید محفوظ بر جا مانده- آنچه در پا برگ ص ۲۴۱ آمده است.

[۲]) متن «الخميس المعتصب» و در اصل [...] المغتصب پنجه‌شنبه جان ربا] (که شاید تحریف نیز باشد.- م).

[۳]) متن «الجزري» و در شنهج [الحريري].

[۴]) متن «لزبة من بلاء» و در شنهج [رزية من ...].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۳۴

صلی الله علیه زبانه کشیده و دودش پیرامون ما را تیره و تار کرده، و پیوند استوار دین را گستته و رنجش به جان ما افتاده، در درگاه پروردگار جهانیان بازخواست خواهیم شد، پس ما از آن خداییم و هم به سوی او باز گردیم. و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است. آیا نمی‌دانید که نماز ما و نماز ایشان، و روزه ما و روزه ایشان، و حج ما و حج آنان، و دین ما و دین ایشان یکی است، اما بویه‌ها و آرزوهای ما پراکنده و متفاوت است [۱]? بار الها کار این امت را همچنان که

ازین پیش نیز به سامان رساندی به اصلاح باز آر و شالوده (و انسجام) آن را در درونش نگهدار [۲]. از آنجا که آن گروه بر سرزمینهای شما تاختند و به شما تجاوز کردند، شما در پیکار با دشمن مهاجم خود سخت بکوشید و از خداوند، پروردگار خویش یاری جویید و نوامیس خود را پاس دارید.

خطبہ عبد الله بن عباس

آنگاه او بنشست، و سپس عبد الله بن عباس به خطبہ برخاست [۳] و گفت: «ستایش خدای را، پروردگار جهانیان را که هفت طبقه (زمین) را در زیر ما بگسترد و هفت طبقه (آسمان) را بر فراز ما بیفراشت، سپس در میان این طبقات افریدگان را بیافرید، و هم از این طبقات روزی ما را (فراهرم ساخت و)، فرو فرستاد [۴]. سپس همه چیز را دستخوش پوسیدگی و نابودی قرار داد، جز ذات بی‌همتای خود را که جاودانه و زنده پایدار است، هماره زید و دیر بماند. آنگاه پیامبران و رسولان را بفرستاد و ایشان را حجتهايی بر بندگان فرمود تا بهانهای نیارند و از او بیم و پروا دارند، کس جز

[۱)] متن «متشتّة» و در شنهج [مختلفة گوناگون].

[۲)] متن «واحفظ فيها بيتها» و در شنهج [واحفظ فيما بيننا ميانة ما را استوار دار].

[۳)] از سیاق عبارت چنین بر می‌آید که خطبہ عبد الله بن عباس بلا فاصله در همان مجلس پس از خطبہ عمر بن عاص ایراد شده ولی مصنف تصریحی بر این امر ندارد. شاید هریک از دو طرف برای افراد خود خطبہ‌ای جداگانه خوانده باشد. - م.

[۴)] متن از روی شنهج «و انزل لنا منهن رزقا» و در اصل [و انزل لهم فيها رزقا و برای ایشان در آن روزی فرستاد].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۳۵

به آکاهی و اذن خود او، وی را فرمان نبرد، بر هر یک از بندگان خویش که خواهد به ارزانی داشتن سعادت فرمانبرداری بدومنت گذارد و بدان طاعتش پاداش دهد، و نافرمانی از او، [هم به آکاهی خود وی باشد] که (اگر خواهد از گناهان) درگذرد و به بردباری خویش بیامزد، (هستی مطلق او) به اندازه در نگتجد و چیزی پایگاهش را در نیابد، شماره هر چیز را به شمار در آرد و دانشش همه چیز را در بر گیرد. سپس، به راستی، من گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست، یکتاست و انبازی ندارد. و گواهی دهم که محمد صلی الله علیه پیشوای هدایت و پیامبر برگریده، بنده و فرستاده اوست. تقدير الهی کار ما را بدینجا کشانده است که اینک می‌بینید، چنان که رشته ارتباط این امت از هم گستته و کارش بی‌سامان و اشفته شده است.

همان، پسر جگرخواره مشتی گردنکشان شام را همدست خود ساخته و بر ضد علی ابن ابی طالب برخاسته است، بر ضد عموزاده و داماد پیامبر خدا، و نخستین مردی که با وی نماز کرد، مرد میدان (غزوه) بدر که در تمام نبردهای دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه شرکت کرده و بر همگان برتری داشته است، در حالی که بدان روزها، معاویه و ابو سفیان هر دو مشرک بودند و بتها را می‌پرستیدند. و بدانید! به خدایی که بر سراسر ملک هستی حکومت راند و خود به یکتایی خویش آن را پدید آورده و خداوندی مطلق او را شاید، سوگند که علی بن ابی طالب دوش به دوش پیامبر خدا صلی الله علیه

جنگیکده است، (بدان روزها) علی می گفت: خدا و پیامبرش راست می گویند، و معاویه و ابو سفیان می گفتند: خدا و رسولش دروغ می گویند.

بنا بر این، معاویه در این پیکار (و داعیه‌داری حکومت) نیکتر و پرهیزگارتر و رهیافته‌تر و راستروتر از وی نیست. بر شماست که از خدا بپرهیزید و سخت‌کوش و هشیار و پایدار باشید، چه به راستی شما بر حقید و بی‌گمان آن گروه (مخالف شما) بر باطنند، پس مباداً آنان در باطل خود سخت‌کوش تر و پوینده‌تر از شما در راه حقتان باشد. به خدا سوگند ما به یقین می‌دانیم که خداوند ایشان را به دست شما یا به دست دیگران شکنجه و عذاب خواهد کرد. بار الها، بر ما نظر عنايت افکن

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۴۳۶

و ما را خوار مدار، و بر دشمنان پیروزی ده و دست حمایت از ما باز مدار [۱]، و «میانه ما و قوممان ما را پیروز فرما که تو بهترین گشایندگانی» [۲]. درود بر شما، و رحمت خدا و برکتهای او نصیبتان باد. من سخنم را گفتم و از خداوند برای خود و شما امرزش می‌طلبم». [خطبه عمر و]

نصر، از عمر که گفت: عبد الرحمن بن جنبد از جنبد بن جنبد بن عبد الله مرا روایت کرد که: خطبه عمار بن یاسر در صفين باستان و گفت: «ای بندگان خدا [با من] بر سر گروهی که (به بیهوده) انتقامی می‌جویند و قصاصی می‌طلبند، پی‌سپار شوید [۳]. آنان چنان که خود ادعایی کنند به خونخواهی کسی برخاسته‌اند که خود بر خویشن ستم کرده و بر بندگان خدا، بر خلاف آنچه در کتاب خدا آمده، حکومت رانده است، او را نیکمودانی کشته‌اند که درازدستی را زشت می‌شمردند و خود به احسان و نکوکاری فرمان می‌دادند. اما اینان، که در صورت آسایش و به سامان بودن کار دنیاشان باکی ندارند که این دین (الاھی) متربک بماند و از میان برود، (به ما) گویند: چرا وی را کشید؟ گوییم: برای نو اوریها و بدعتهای بد او. گویند: او هرگز امر نوپدیدی به بدعت نیاورد. این را از آن رو گویند که او دست اینان را به دنیا گشاده داشت و مال و منالشان داد چندان که در جهان می‌خورند و می‌چرند و اگر کوهها بر سر ایشان فرو ریزد پرواپی ندارند. به خدا سوگند، نپندرام که ایشان به خونخواهی او [۴] برخاسته باشند زیرا خود نیک می‌دانند که او به راستی ستمگر بود، ولی این گروه طعم دنیاخوارگی را چشیده‌اند و آن را خوش داشته و گوارا یافته‌اند و دانسته و دریافته‌اند که اگر [صاحب راستین] حق آنان را به فرمانبرداری

[۱]-) متن «و لا تخل عننا» و در شنهج [و لا تحل عننا].

[۲]-) قسمت اخیر عبارت، بخشی از آیه ۷ سوره اعراف است.- م.

[۳]-) متن «امضوا [معی]» و در شنهج [انهضوا بپا خیزید].

[۴]-) متن «يطلبون دمه» و در شنهج (۱: ۵۰۵) [بدم].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۴۳۷

وا دارد، میان ایشان و سفره گسترده شادخواری دنیا که [از آن می خورند] و مرتع جهان که در آن می چرند مانعی ایجاد خواهد کرد. چون این گروه را پیش از این سابقه‌ای در اسلام نبوده است که به سبب آن (تقدم) شایسته فرمانروایی و سزاوار حکمرانی باشند. پیروان خود را بدین سخن فریفتند که گفتند: «پیشوای ما مظلومانه کشته شد» تا خود بدین دستاویز، حاکم زورگوی و شهریار مردم شوند.

این نیرنگ آنان را بدینجا کشانده که می بینید، و اگر نه این می بود [۱] (و چنین نیرنگی نمی پرداختند و این دستاویز را نمی ساختند) حتی دو تن [۲] نیز با ایشان بیعت و همدستی نمی کردند. بار الها، اگر ما را پیروزی و یاوری دهی تو همواره پیروزی بخش و یاور ما بوده‌ای و اگر کار (دنیا) را بدیشان سپاری، به خاطر حوادث رنجباری که آنان برای بندگان افریده‌اند، شکنجه دردناکی (در دنیا و آخرت) برای ایشان بیندوز.

حمله عمار

آنگاه خود روانه شد و یارانش نیز همراه او به میدان رفتند، چون نزدیک عمرو بن عاص رسید گفت: ای عمرو، دینت را به (حکومت بر) مصر فروختی! نکبت و نابودی نصیبت باد که

[۱-] [نکته‌ای از نحو: عبارت متن چنین است: «ولو لا هی ما بايعهم من الناس رجلان». - م.]:
مصحح متن گوید: این ترکیب (از کلمه «لو لا و ضمیر») در نظایر چنین تعبیر معتمد عليه کاتبان است، چنان که در طبری (۶: ۲۲) نیز آمده، ولی «مبred» بر آن است که از مضمرات، جز ضمیر متصل مرفوع پس از «لولا» نمی‌اید و استدلال می‌کند که در قرآن کریم جز بدین گونه نیامده است: «لولا انت لکنا مؤمنین» - الخزانة (۲: ۴۰۳ - ۴۳۳) و شرح الرضی للکافیه (۲: ۱۸ - ۱۹) در شنهج آمده است [لولاها، که ضمیر متصل و مشترک بین حالت نصب و جراحت] و در جواز این وجه خلاف است. مورد دیگری که چنین ترکیبی از عرب شنیده شده این گفته است: «لولاك فی ذا العال لم احجج اگر تو نبودی امسال حجج نمی‌کردم». (معروفتر از این، حدیث قدسی مشهور است که مصحح متن بدان اشاره نکرده است. عبارت حدیث این است:

«لولاك لاما خلقت الافلاك اگر تو نمی بودی کیهانها را نمی‌افریدم». اما پاره‌ای که بر مسلک نحوی مبرد هستند آن را به سبب همان اشکال نحوی مزعوم محل اختلاف، عبارتی غیر عربی می‌پندارند. - م.)

[۲-] متن و طبری «رجلان» و در شنهج [رجل یک تن].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۳۸

همواره در اسلام انحرافی می خواسته‌ای سپس عمار حمله کرد و می گفت:

صدق الله و هو للصدق اهل و تعالى ربّی و كان جليلا... ا

راست گفت خداوند که خود شایسته راستی است و پروردگارم بس والا و شکوهمند است.

پروردگارا شهادت را، از طریق کشته شدن در کنار کسانی که شیفتۀ مرگی زیبا هستند، هر چه زودتر نصیبیم ساز.
روی به میدان کارزار، نه پشت کرده به آن، چه کشته شدن بر هر گونه مرگ دیگر رجحان دارد.

همراه آنان که نزد پروردگار خویش در فردوس بین نوشابه گوارای بهشتی و زلال سلسیل می‌نوشنند.
از نوشابه مشک آمیز نیکان به جامی که آمیزه‌اش زنجیل است.

عمار و عبید الله ابن عمر

آنگاه عمار عبید الله بن عمر را مخاطب ساخت- و این (اندکی) پیش از کشته شدن عبید الله بود- و گفت:

ای پسر عمر خدا بر خاک هلاکت اندازد! تو دینت را در برابر دنیا به دشمن خدا و خصم اسلام فروختی. گفت: هرگز،
لیکن من به خونخواهی عثمان شهید مظلوم برخاسته‌ام. گفت: هرگز چنین نیست زیرا من، با شناختی که از تو دارم، به
عيان می‌بینم چنان شده‌ای که هیچ کارت برای رضای خدا نیست، و اگر امروز کشته نشوی فردا بی‌گمان خواهی مرد.
بنگر آنگاه که خداوند مردم را به نیاتشان پاداش و جزا دهد، تو را چه نیت در دل است؟

دعای عمار

سپس عمار گفت: بار الها، تو خود دانی که اگر بدانم رضای تو در آن باشد که من خویشن را بدین شط ژرف در افکنم،
چنان کنم. بار الها، تو خود دانی که اگر بدانم رضای تو در آن باشد که سر شمشیرم را بر شکم خویش نهم و بر آن خم
شوم تا از پشتم در آید، چنان کنم.

بار الها، من از آنچه خود به من آموختی نیک می‌دانم که امروز هیچ کاری که (باید)

پیکار صفين/ترجمه، ص: ۴۳۹

آن را به انجام رسانم [۱] بیش از جهاد با این فاسقان مورد رضایت تو نباشد، و اگر می‌دانستم امروز کاری دیگر بیش از
این تو را خرسند می‌سازد چنان می‌کرم.

[عمار و مرد با بینش]

نصر، از یحیی بن یعلی، از صباح مزنی [۲]، از حارث بن حصیره، از زید بن ابی رجاء، از اسماء بن حکم فراری که گفت:
در صفين ما به زیر پرچم عمار بن یاسر در اردوی علی بن ابی طالب بودیم، نیمروز بود و ما جاجیمی سرخ را سایبان
کرده بودیم. در آن میان مردی از برابر صفوف گذشت تا به ما رسید و گفت: کدامیک از شما عمار بن یاسر است؟ عمار
بن یاسر گفت: عمار منم. گفت:

ای ابو یقطان، گفت: آری. گفت: مرا با تو حاجتی است، اشکارا گویم یا در نهان؟

گفت: هر گونه خود خواهی بگو. گفت: اشکارا گویم. گفت: آغاز کن. گفت: من با بینش (و اعتقاد استوار) از خانه و
خاندان خود در راه حقی که در آن گام‌سپاریم بیرون آمدم و در گمراهی آن گروه (دشمن) و اینکه آنان بی‌گمان بر باطن لند
شکی نداشتم، و تا شب دوشین که امروزمان در پی آمد، همچنان بر آن بینش و اعتقاد بودم، چون موذن ما بانگ نماز
برداشت و گواهی در داد که خدایی جز خداوند نیست و محمد فرستاده خداست، دیدم موذن آنان نیز چنان ندایی در داد،
آنگاه اقامه نماز شد و نمازی یکسان گزاردیم و دیدم دعاوی یکسان می‌کیم و یک کتاب را تلاوت می‌کنیم و پیامبر مان
یکی است، از دیشب شکی به دلم راه یافت و تمام شب را بدان گونه که جز خدا کس نداند (نا آرام) به صبح رساندم، و
صبحگاه نزد امیر مؤمنان رفتم و ماجراهی دل خود را به وی باز گفتم. او به من فرمود: آیا عمار بن یاسر را دیده‌ای؟ گفتم:

نه. گفت: نزد او برو و بنگر هر چه به تو گوید چنان کن.

[۱-)] متن از روی شنجهج (۱: ۵۰۵) «انی لا اعمل الیوم عملا» و در اصل [لا اعلم الیوم عملا امروز کاری را نشناسم که ...].

[۲-)] صباح بن یحیی، ابو محمد مزنی. وی از حارث بن حصیره روایت کرده است. ابن عدی گوید: «از جمله شیعیان

است»- لسان المیزان و منتهی المقال، ۱۶۴

پیکار صفین/ترجمه، ص: ۴۴۰

از این رو اینک نزد تو آمدم. عمار به وی گفت: آیا صاحب آن پرچم سیاه را که برابر من است [۱] می‌شناسی؟ آن پرچم (اکنون) از آن عمرو بن عاص است (ولی پیشتر) من سه بار همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم زیر همان پرچم جنگیده‌ام و این چهارمین جنگ من است که (انگیزه جنگ افروزانش) از آنها بهتر و نکوتر نیست بلکه این جنگی است که انگیزه شر و فجورش بیش از آن جنگهاست. آیا تو در غزوات بدر و احد و حنین خود شاهد بوده‌ای یا پدرت حضور داشته که از آنها خبرت داده باشد؟ گفت: نه. گفت: موضع ما اینک همان مواضعی است که به روزهای بدر و احد و حنین در زیر پرچمهای پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم داشتم، و آنان در موضع احزاب مشرک (آن روزها) قرار دارند، آیا آن لشکر و یکایک افرادش را می‌بینی؟ به خدا سوگند چنان می‌خواستم که تمام کسانی که همراه معاویه آهنگ پیکار با ما کرده و از آینی که ما بر آنیم جدا شده‌اند پیکری واحد می‌بودند و من آن پیکر را به شمشیر می‌زدم و تکه تکه می‌کرم. به خدا سوگند که خون تمام آنان از ریختن خون گنجشکی حلالتر است. آیا تو خون گنجشک را حرام می‌دانی؟ گفت: نه، بلکه حلال می‌دانم. گفت: خون آنان نیز همچنان حلال است، آیا من به دیده تو اینک روشنگری کردم؟ گفت: نیک بر دلم روشن کردي.

گفت: پس هر کدام را خواهی اختیار کن.

راوی گفت:

آن مرد روانه شد، سپس عمار بن یاسر وی را باز خواند و گفت: راست

[۱-)] متن به تصحیح قیاسی «الرأیة السوداء المقابلة» و در اصل به تحریف [المقابلة براى رویارویی با من] و در شنجهج

(۱: ۵۰۶) [المقابلة لی که برابر من است] (مراد همان پارچه سیاهی است که پیامبر اکرم (ص) به شرطی خاص به عنوان

پرچم به عمرو بن عاص داده بود و شرحش در صفحه ۲۹۱ گذشت.- م).

پیکار صفین/ترجمه، ص: ۴۴۱

خواهی آنان از آن رو بر ما شمشیر می‌زنند [۱] که باطل گرایان را به شک اندازند تا با خود گویند: اگر آنان بر حق نبودند بر ما دست نمی‌یافند. به خدا که آنان به قدر خاشاکی که چشم مگسی را بیالايد بر حق نیستند، به خدا سوگند اگر ما را به شمشیر بزنند و به نخلستانهای (دور دست) هجر [۲] برانند (باز هم) من یقین دارم که ما بر حقیم و ایشان بر باطلند، و به خدا سوگند که هرگز صلحی شایسته برقرار نخواهد شد مگر آنکه یکی از دو طرف اعتراف کند که خود کافر و بر خطأ

بوده و گواهی دهد که افراد طرف دیگر بر حق بوده‌اند و مردگان و کشتگانشان در بهشتند. و دیری از روزهای دنیا نگذرد که (اهل حق) بینند مردگان و کشتگانشان در بهشت جای دارند و دشمنانشان، از مرده و کشته، همگی در دوزخند و زندگانشان نیز بر باطل بوده‌اند.

[پاسخ علی به کسی که درباره شامیان از او پرسید]

نصر، از یحیی [۳]، از علی بن حزور [۴]، از اصیع بن نباته که گفت:

مردی نزد علی آمد و گفت: ای امیر مومنان، این گروه که با آنها می‌جنگیم، دعوتشان (به توحید، با ما) یکی است و پیامبر یکی و نماز یکی و حج یکی، پس آنها را به چه نام بنامیم؟ گفت: آنها را به همان نامی می‌خوانی که خداوند در کتاب خود ایشان را نامیده است. گفت: من تمام مطالبی را که در قرآن آمده نمی‌دانم. گفت: آیا نشنیده‌ای که خداوند فرمود:

[۱-) متن «سیضربوننا بأسیافهم ما را با شمشیرهای خود خواهند زد» و در شنجهج [سیضربونکم شما را خواهند زد].

[۲-) این روایت در اللسان (۱۱: ۵۲) آمده و گوید: «از لحظه دوری مسافت و یا کثرت نخلستانها به هجر مثل زده‌اند». (هجر، نام سرزمینی است در بحرین که خرمایی مشهور داشته و «رطب به هجر بردن» همچون «زیره به کرمان بردن») مثل شده است.-۴).

[۳-) یحیی بن یعلی، چنان که در شنجهج نیز چنین آمده است- ص ۲۹۶ متن حاضر سطر اول.

[۴-) حزور (به فتح سه حرف اول و تشديد واو) که او را علی بن ابی فاطمه نیز خوانند. روایات وی (به تعبیر مصحح متن)-۴. به سبب شدت وابستگی به تشیع (نزد دیگر فرقه‌ها)-۴. متروک است. پس از سال ۱۳۰ بمرد. منتهی المقال،

۲۱۰

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۴۴۲

تَلَكَ الرَّسُولُ فَضَّلَنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ... این پیامبران را برخی بر بعضی برتری و فضیلت دادیم ... [۱]. تا آنجا که فرماید:

... وَلَوْ شاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنَّ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مِنَ الْأَمْنِ وَمِنْهُمْ مِنَ الْكُفَّارِ ... و اگر خدا می‌خواست پس از فرستادن پیامبران و معجزات اشکار، مردم با یک دیگر در مقام خصوصت و قتال بر نمی‌آمدند. لیکن با یک دیگر به اختلاف و دشمنی برخاستند و برخی ایمان اورده و برخی کافر شدند ... [۲].

پس چون اختلاف در میانه ما افتاد ما به سبب (قربت) به خداوند و معرفت قرآن و پیامبر و وابستگی به حق شایسته تر بودیم. پس «آنان که ایمان اورده‌اند» ماییم و «آنان که کافر شدند» ایشانند، و خداوند پیکار با ایشان را اراده کرده و ما از سر هدایت، به خواست خداوند [۳]، پروردگار خویش و به اراده او به پیکار با آنان پرداختیم.

[احادیثی که درباره عمار رسیده است]

نصر، از سفیان ثوری و قیس بن ریبع [۴]، از ابو اسحاق، از هانی بن هانی از علی (ع) که گفت: روزی عمَّار بن یاسر بر در استان پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و اجازه ورود خواست. فرمود: «او را رخصت دهید، خوش

امدی، ای پاک پاکزاده.

[۱]-) صدر آیه ۲۵۳، البقرة.

[۲]-) البقرة، میانه آیه ۲۵۳

[۳]-) متن از روی شنجهج (۱: ۵۰۶) «بمشیة الله» و در اصل [بستة الله به آئین خدا].

[۴]-) قیس بن ریبع اسدی، ابو محمد کوفی. ابن حجر گوید: «او را در شمار تابعان شمرده‌اند» لسان المیزان و منتهی المقال، ۲۴۷. در اصل به تحریف [...] بن الریبعی] آمده- آنچه در ص ۲۹۵ و ۳۱۵ گذشت.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۴۳

نصر، از سفیان بن سعید [۱]، از سلمة بن کهیل، از مجاهد، از پیامبر صلی الله علیه، که: هنگامی که (مشاهده فرمود) کسان برای بنای مسجد، سنگها را یک به یک می‌آورند (و عمار دو به دو [۲]) فرمود: «آنان (کافران) را چه به عمار، وی آنها را به بهشت می‌خواند و آنان او را به دوزخ. آنان گروهی گردنکش تبهکارند». نصر، از سفیان، از اعمش، از ابی عمار، از عمرو بن شرحبیل از مردمی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه، که حضرتش فرمود: «عمار تا نرمه استخوانها یش [۳] از ایمان انباشته و سرشار است».

نصر، از حسن بن صالح، از ابی ربیعة الیادی، از حسن، از پیامبر صلی الله علیه: که فرمود: «همانا به راستی بهشت شیفتۀ سه کس است: علی و عمار و سلمان [۴]». نصر، از عبد العزیز بن سیاه، از حبیب بن ابی ثابت که گفت:

هنگامی که مسجد (پیامبر) را می‌ساختند عمار سنگها را دو به دو می‌آورد، پس پیامبر خدا صلی الله علیه فرمود: «ای ابا یقطان خود را رنجه مدار» گفت: ای پیامبر خدا، من دوست دارم که در ساختمان این مسجد به کوشندگی کار کنم. (راوی) گفت: سپس (پیامبر) دستی به پشت او کشید و آنگاه گفت: «تو از ثواب جویان

[۱]-) سفیان بن سعید بن مسروق، ابو عبد الله ثوری کوفی، موئّق، حافظ، فقیه که شاید گاه تدلیسی بر زبانش رفته باشد. در سال ۱۶۱ در شصت و چهار سالگی بمرد. وی یکی از اصحاب رأی (رأی گرایان، در برابر حدیث گرایان.- م.) بود.- تهذیب التهذیب و المعارف، ۲۷۱. در اصل به تحریف [سفیان عن سعید] آمده است.

[۲]-) به استنباط از روایت حبیب بن ابی ثابت که اندکی بعد آمده است.- م.

[۳]-) متن «المشاش» به ضم میم: سر استخوانهای نرم، غضروف.- اللسان (۸: ۲۳۹ س ۱۰) (مراد اینکه سراسر وجود عمار سرشار از ایمان است.- م).

[۴]-) سلمان فارسی، صحابی معروف، نخستین بار در غزوه خندق حضور یافت و سپس در تمام غزوات پیامبر و فتوح عراق شرکت جست و والی مدائن شد. وی یکی از کسانی بود که عمر دراز یافت. اورده‌اند سیصد و پنجاه سال بزیست که بی‌گمان کنایه از کهنسالی اوست نه بیان دقیق سنین عمر وی. چنان که در دعا مثلاً گویند: امیدوارم هزار سال عمر

کنی، یا در فراق گویند: هزار سال است تو را ندیده‌ام، که کنایه از طول مدت است.-م).-الاصابة، ۳۳۵

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۴۴

نمدلی که آن گروه گردنش ستمکار تو را می‌کشند».

نصر، از حفص بن عمران ازرق برجمی [۱] که گفت: نافع بن جمی، از ابن ابی مليکه [۲] مرا حدیث کرد و گفت: عبد الله بن عمرو بن عاص (به پدرش گفت): اگر نه آن بود که پیامبر خدا صلی الله علیه دستور به فرمانبرداری خواه و ناخواه را (به اعتبار پدر بودن) از تو داده است، من هرگز این راه را با تو نمی‌پیمودم. آیا نشنیدی که پیامبر خدا صلی الله علیه به عمار می‌فرماید: آن گروه گردنش ستمکار تو را می‌کشند؟

نصر، از حفص بن عمران برجمی، از عطاء بن سائب، از ابی البختی که گفت: اویس قرنی [۳] که در صفين از همراهان علی بود زخم برداشت.

[گفتار درباره «آن کس که از جان خود می‌گذرد】

نصر، از محمد بن مروان، از کلبی، از ابی صالح، از ابن عباس که: (وی) درباره فرموده خدای عز و جل:

وَ مِن النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أَبْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ پارهای از مردانند که در راه رضای خدا از جان خویش می‌گذرند و خدا دوستدار چنین بندگانی است [۴].

گفت: (این آیه) در شان این مردان نازل شده است: صحیب بن سنان، برده آزاد شده عبد الله بن جدعان [۵] که مشرکان وی را با شماری از مسلمانان بازداشت

[۱)] حفص بن عمر، (یا ابن عمران) ازرق برجمی کوفی، از مستوران بود- تقریب التهذیب.

[۲)] عبد الله بن عیید الله بن ابی مليکه- به تصغیر- ابن عبد الله بن جدعان تیمی مدنی، سی تن از اصحاب پیامبر (ص) را درک کرد و در سال ۱۱۷ بمرد- تقریب التهذیب.

[۳)] (این روایت جمله معتبره است و ربطی به عنوان مطلب ندارد.-م). اویس بن عامر قرنی، خواجه تابعان، مسلم برای او روایت کرده. قرنی به فتح قاف و راء منسوب به قرن است که تیره‌ای از تیره‌های عشیره جعفری بن سعدند.- تقریب التهذیب و الاشتقاد، ۲۴۵

[۴)] البقره، ۲۰۷

[۵)] جدعان، به ضم جیم- الاشتقاد، ۸۸ و الاصابة، ۴۵۷۸- عبد الله جدعان در روزگار جاهلی خواجه قریش بود. در اصل به تحریف [...] بن جدعان] آمده است.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۴۵

کرده بودند، و نیز خیر [۱]، برده آزاد شده بنی حضرمیان، و خباب بن الارت، برده آزاد شده ثابت بن ام انمار [۲]، و بلال برده آزاد شده ابو بکر، و عابس [۳] برده آزاد شده حویطب بن عبد العزی، و عمار بن یاسر، و پدرش (ابو) عمار [۴]، و

سمیه مادر عمار پدر و مادر عمار کشته شدند، و آن دو نخستین کشتگانی بودند که از مسلمانان به قتل رسیدند، و پس از آنکه پیامبر صلی الله علیه از مکه به مدینه هجرت فرمود (کفار قریش) آنان را شکنجه داده و از ایشان خواسته بودند که به کفر برگردند.

(اما) صهیب (که) مردی کهنسال و دارا بود، به مشرکان گفت: آیا خیری از من انتظار دارد؟ گفتند: چه خیری؟ گفت: من پیری کهنسال و ناتوانم و اگر با شما یا بر ضد شما باشم این شما را زیانی نرساند، سخنی گفته ام که خوش ندارم از آن برگردم. آیا ممکن است مالی از من بستانید و مرا با دین خود گذارید؟ پس چنان کردند و این آیه نازل شد. هنگامی که وی به مدینه آمد ابو بکر او را دید و به او گفت: ای صهیب تجارت پرسودی کردی، و نیز گفت: سودای تو زیان نمی دهد، و این آیه (و من النّاسُ مِنْ يَشْرِى ...) را بر او بخواند و وی از آن سخت شادمان

[۱)] نام وی خیر، و گویند: جبر بوده است، برده آزاد شده عامر بن حضرمی، برادر علاء بن حضرمی صحابی مشهور، و این فرموده خدا درباره خیر آمده است: الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان مگر آن کس که به ناخواست و ادار شد و دلش به ایمان مطمئن و استوار بود» (النحل، ۱۰۶) عامر وی را به کفر گویی واداشت. سپس عامر خود به اسلام گروید و در شمار صحابه در آمد - الاصابة و السیرة، ۲۶۰، چاپ گوتگن.

[۲)] در اصل چنین است، و در الاصابة: [مولی ام انمار الخزاعیه، و قیل غیر ذلک برده آزاد شده ام انمار خزاعی، و جز این نیز گفته اند]

[۳)] متن، «عابس» با باء به تصحیح قیاسی، چنان که در قاموس در ماده «عبس» آمده است. در الاصابة، ۴۳۳۱ آمده که گفته اند: این آیه در حق او و صهیب (هر دو) نازل شده که فرماید: وَمِن النّاسُ مِنْ يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتَغَءَ مَرْضَاهُ اللَّهِ پارهای از مردمند که از جان خود در راه خدا درگذرند. (به عقیده مفسران امامیه این آیه در حق مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام است که به جای پیغمبر (ص) خوابید و جان خود را پیشمرگ آن حضرت ساخت.- م.) در اصل در دو جا به تحریف [عایش] آمده است.

[۴)] متن «ابو عمار» و در اصل به تحریف [ابی عمار].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۴۴۶

شد. اما بلال و خباب و عابس و عمار و یارانشان همچنان آن قدر شکنجه شدند تا پارهای از سخنانی را که مشرکان می خواستند (زیر شکنجه) بر زبان آورند، آنگاه راهی (مدینه) شدند، و این آیه در حق ایشان نازل شد: وَالَّذِينَ هاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَّمُوا [۱] لَبُونُهُمُ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جُرْ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ آنان را که در راه خدا مهاجرت کردند پس از آنکه ستمها در وطن خود (از کافران) کشیدند، در دنیا جایگاه نیکو می دهیم در صورتی که اگر بدانند، اجری که در آخرت به آنها عطا خواهیم کرد بسیار بزرگتر و نیکو تر است.» [۲] نصر، از ایوب بن خوط [۳]، از حسن که گفت:

چون پیامبر خدا صلی الله علیه به ساختن مسجد آغاز کرد فرمود: «برای من سایبانی چون سایبان موسی بنا کنید» و ظرفی

شیر می‌نوشید و می‌گفت: «بار الها خیری جز خیر آخرت نباشد، پس انصار و مهاجران را (به آخرت) بیامرز»، و در حالی که از همان شیر به عمار بن یاسر می‌نوشاند فرمود: «دریغا بر تو، ای پسر سمیه که آن گروه ستمکارت بکشند». [ندای عمار بن یاسر]

نصر، از عمر که گفت: مالک بن اعین از زید بن وهب جهنی مرا حدیث کرد که: آن روز [۴] عمار بن یاسر بانگ برداشت: کیست که خواستار خرسندی پروردگار خویش است و به دارایی و فرزند اعتنای ندارد؟

[۱-)] در اصل به تحریف [...] فتنوا آمده و این آیه چهل و یکم از سوره النحل است اما آنجا که لفظ قرآنی «فتنتوا» آمده آیه صد و دهم از همان سوره است که فرماید: ثمَّ أَنْ رَبُّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فَتَنْتُهُمْ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا أَنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغُورٌ رَّحِيمٌ.

[۲-)] النحل، ۴۱

[۳-)] خوط، به فتح خاء و سکون واو، شرح حال ایوب در تقریب التهذیب و لسان المیزان آمده. در اصل به تحریف [بن حنوط].

[۴-)] متن «نادی یومنذ» و در شنهج (۲: ۲۶۹) [نادی فی صفين یوما قبل مقتله بیوم او یومین یکی دو روز پیش از کشته شدن خود در صفين ندا در داد].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۴۴۷

راوی گفت:

پس دسته‌ای از مردم نزدش آمدند و او گفت: «همراه ما آهنگ پیکار با آن گروهی کنید که به خونخواهی عثمان برخاسته‌اند و ادعا می‌کنند که وی مظلومانه کشته شده است. به خدا سوگند که او خود به خویشتن ستم ورزید که به جز آنچه خداوند فرو فرستاده حکمرانی کرد».

علی و هاشم بن عتبه

علی پرچم را به هاشم بن عتبه بن ابی وقار سپرد و او [آن روز] دو زره در پوشیده بود، پس علی به مزاح به وی گفت: ای هاشم، آیا بر خود پروا نداری که بزدلی ترسو شمرده شوی؟

گفت: ای امیر مؤمنان به زودی خواهی دانست. به خدا سوگند بسان مردی که همه آهنگ آخرت دارد (و از جان خود گذشته است) در میان سرهای آن قوم سرکش در پیچم و به جولان در آیم. پس نیزه‌ای گرفت و چنان آن را جنباند که بشکست، آنگاه نیزه‌ای دیگر گرفت و آن را بی‌اعطاف و بد دست دید و کنار افکند، سپس نیزه‌ای خوشدست و هموار خواست و پرچمش را بر آن بست. چون علی پرچم را به هاشم داد، مردی از (قبیله) بکر بن وائل که از سپاهیان هاشم بود (به طنز) گفت: هاشم به میدان گام نهاد - و این سخن را به تکرار باز می‌گفت - سپس گفت:

هاشم تو را چه شده؟ از مخافت معركه چنین باد به گلو افکنده‌ای یا از ترس و بزدلی خویش؟! گفت: این کیست؟ گفتند:

فلانی است. گفت: حق داری که تو به پرچمداری شایسته‌تر از منی (اما اینکه اراده امیر مومنان بر من قرار گرفته) چون دیدی من به خاک افتادم تو پرچم را برگیر. آنگاه به یارانش گفت: بند پای موزه‌های خود را محکم ببندید و بندهای کمر تان را محکم بکشید، و چون دیدید سه بار پرچم را به اهتزاز در آوردم بدانید که (آماده هجوم ولی) نباید هیچیک از شما پیشتر از من به حمله درآید [۱]. سپس هاشم به لشکر معاویه نگریست و گروه عظیمی

[۱-] متن «لا یسبقني اليها» و در شنهج [لا یسبقني الى الحملة] (مراد اینکه چون پرچم راسه بار به اهتزاز در آوردم خود یک تن به پیش می‌تازم و شما به دنبال من هجوم اورید ولی از من پیش

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۴۸

را دید، گفت: اینان کیستند؟ [گفتند: یاران ذی‌الکلاعند. به سویی دیگر نگریست و سپاهی را دید، گفت: اینان کیستند؟] گفتند: سپاه اهل مدینه و قریشنند. گفت: اینان قوم خود متند، مرا نیازی به پیکار با ایشان نیست. سپس گفت: پیرامون آن خرگاه سپید کیانند؟ گفتند: آنان معاویه و سپاه محافظ اویند. گفت: آن فوج مشخصی که در میان آنها می‌بینم کیستند؟ گفتند: آن دسته عمرو بن عاص و پسران و [غلامانش] هستند. پس پرچم را برگرفت و به اهتزاز در آورد، یکی از یارانش گفت: لختی دست نگهدار و شتاب مکن. هاشم گفت:

قد اکثروا لومی [۱] و ما اقلاءُ ائمَّ شریت النّفسِ، لَنْ أَعْتَلَ ...

به من بسی طعنه زند (و یک چشم ترسیده چشم خواندن) و کم نگفتند. ولی من آنم که جان (به خدا) فروخته‌ام و سستی نمی‌ورزم.

یک چشمی، که برای خود اعتباری می‌جوید ناگزیر است یا دشمن را شکست دهد و یا خود از پای در آید [۲]. او چندان زیسته که دلش از زندگی به تنگ آمده، اینک با نیزه بر آنان بتازم و سخت برانمشان [۳]. نصر گفت: عمرو بن شمر (مضراع اخیر را) چنین نقل کرده: آنان را به نیزه از میدان سخت برانم [۴] همراه با پسر عمَّ احمد بزرگوار، آن که پیامبر او را سراغاز هدایت قرار داد. نحسین کسی که بدلو ایمان اورد و نماز کرد و با کافران چندان رزمید که نابودشان کرد.

[۱] نیفیتید یا پیش از آن که با پرچم خود سه بار علامت دهم هجوم نکنید.-م.

[۲-] در شنهج [قد اکثرا لومی آن دو تن مرا بسی طعنه زند] و در مروج الذهب (۲: ۲۲) [قد اکثر القوم لومی این قوم بسیار سرزنشم کردند].

[۳-] متن از روی شنهج و مروج الذهب و طبری (۶: ۲۲) «آن یغل او ی فلا» و در اصل [یغل او ی فلا].

[۴-] متن «اشدُهُمْ بذِي الْكَعُوبِ شَلَا» و «ذِي الْكَعُوب» نیزه باشد. در روایت طبری (۶: ۲۴) یتلهم بذی الکعوب تلاً با نیزه به سختی از پا در آرمشان.

[۵-] متن: أَشْلَهُمْ بذِي الْكَعُوبِ شَلَا

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۴۴۹

راوی گفت:

علی دمی پیشتر (به تشویق و مزاح) به او گفته بود: ای هاشم مرقال [۱] (برق آسا) آیا می‌ترسی که جبون و ترسو باشی [۲]? و او گفته بود: ای امیر مومنان، نه به خدا، بزودی ان شاء الله مرا خواهی شناخت [۳]، اینک در میان سرهای آن قوم به جولان در آیم. از این روز به چابکدستی و شتاب هر چه تمامتر حمله می‌کرد.

[عمار بن یاسر و هاشم بن عتبه]

نصر، از عبد العزیز بن سیاه، از حبیب بن ابی ثابت که گفت:

چون روز پیکار صفین در رسید و پرچمداری با هاشم ابن عتبه بود، عمار بن یاسر با جنباندن نیزه خود او را تشجیع می‌کرد و می‌گفت: ای یک چشم، پا در رکاب کن.

از یک چشمی که هراس بر نیانگیزد هنری بر نیاید [۴] راوی گفت:

وی از (گفته) عمار دستخوش آزم و انفعال می‌شد، و به فنون جنگ آگاه بود، پس پرچم را بر افراشت و چون سپاه به تمامی بر او گرد آمدند [۵] و آرایش جنگی گرفتند عمار به او گفت: ای یک چشم پا در رکاب کن.

از یک چشمی که هراس بر نیانگیزد هنری بر نیاید

[۱)] مرقال: کسی که در جنگ چابک و بر ق آسا باشد. - م. - ص ۴۵۰

[۲)] (۱) تھاف ان تکون جبانا آیا می‌ترسی که ترسو باشی؟ پاسخ این گونه سؤال را که منحرف کننده ذهن است معمولاً به نفی می‌دهند در صورتی که باید به اثبات باشد. چنان که پرسند: آیا از مرگ من بیزاری؟ و ذهن متوجه لفظ اخیر یعنی بیزاری شود و مخاطب بیدرنگ گوید: «نه!» در حالی که باید بگوید: «آری، از مرگ تو بیزارم». - م.)

[۳)] متن «لعلمنی» و در اصل [تعلمن].

[۴)] متن مضراعی است: «لا خیر فی اعور لا یاتی الفزع» که در روایت بعدی نیز عیناً تکرار شده.

[۵)] متن به تصحیح قیاسی «تتمت» و در اصل [شامت].

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۴۵۰

عمرو بن عاص نیز می‌گفت: می‌بینم آن که پرچم سیاه بر افراشته آهنگ کاری گران دارد، اگر همچنین بپاید امروز تمامی عرب به نابودی گراید. پس نبردی سخت کردند و عمار می‌گفت: «ای بندگان خدا پایداری کنید که بهشت زیر سایه شمشیر است». پرچمداری شام نیز با ابو اعور سلمی بود.

شدت نبرد

عمار همچنان هاشم را بر می‌انگیخت تا نبرد شدت یافت [۱] و هاشم با پرچم پیش تاخت و به چابکی حمله‌ای بر ق آسا کرد، و او را (بدین سبب) مرقال (یعنی چابکدست بر ق آسا) می‌نامیدند.

راوی گفت:

افراد به یک دیگر تاختند و دو صف به هم برآمدند و سپاهیان چنان نبرد سختی کردند که کس مانندش را نشنیده بود و کشتگان از حد شمار در گذشتند.

[پیوستگان به دستار]

(نصر) گفت: و عمرو [و بن شمر]، از ابی اسحاق، از ابی السفر [۲] نقل کرد که:

چون آن روز بدان گروه برخوردیم دیدیم پنج صف از آنان خویشن را با رشته دستار به یک دیگر پیوسته‌اند [۳].

پس صف به صف جنگیدیم تا سه صف از آنها را کشیم و به چهارمین صف رسیدیم و در میدان از شامیان و عراقیان هیچکس از معركه نگریخت. و ابو اعور می‌گفت:

صددو الدخود و ازورار المناكب اذا ما فررنا كان اسوا فرارنا

[۴] ...

[۱)] متن از روی شنجه (۲: ۲۷۰) «حتی اشتد القتال» و در اصل [...] شبـت القـتـال].

[۲)] ابو السـفر، سعید بن یـحمد (به ضـم یـا و سـکون حـا و کـسر مـیـم) هـمدانـی ثـورـی کـوفـی، اـز ثـقـات سـوـمـین طـبـقـه رـوـات کـه به سـال ۱۱۲ در گـذـشت.

[۳)] بـدانـچـه پـیـشـتر در صـفـحة ۳۱۰ گـذـشت.

[۴)] این شـعـر اـز خـود اـبو اـعـور نـيـست بلـكـه اـز قـصـيـدـه قـيسـ بنـ حـطـيمـ است و در دـيوـان او صـ ۱۵-۱۰، چـاـپ لاـيـزـيـكـ نـيـز آـمـده است.

پـیـکـارـصـفـینـ/ـتـرـجـمـهـ،ـصـ: ۴۵۱

اگر بـگـرـیـزـیـم، فـرـارـ ما بـرـاـبـرـ روـیـ بـرـتـافـتـنـ وـ پـشـتـ کـرـدنـ (وـ تنـ بـهـ خـوارـیـ سـپـرـدنـ) مـاـسـتـ.

روـیـ بـرـتـافـتـنـ اـز مـیدـانـ باـنـیـزـهـ بـهـ دـسـتـ گـرفـتـنـ نـاسـازـگـارـ استـ، گـامـهـایـ استـوـارـ بـهـ هـنـگـامـ گـیرـ وـ دـارـ اـزـ جـایـ نـجـبـدـ.

آنـگـاهـ (قبـاـيـلـ) اـزـدـ وـ بـجـيلـهـ بـرـ هـمـدانـ حـمـلـهـ بـرـدـنـدـ وـ آـنـانـ بـهـ تـپـهـایـ پـنـاهـ جـسـتـنـدـ وـ بـرـ فـراـزـ آـنـ رـفـتـنـدـ ولـیـ اـزـدـ وـ بـجـيلـهـ بـهـ شـدـتـ بـهـ حـمـلـهـ خـودـ اـدـاـمـهـ دـادـنـدـ تـاـ آـنـانـ رـاـ اـزـ (آـنـ سـوـیـ) تـپـهـ فـرـودـ آـورـدـنـدـ. دـیـگـرـ بـارـ هـمـدانـ بـهـ سـوـیـ آـنـانـ پـیـچـیدـنـدـ وـ بـدـیـشـانـ تـاـخـتـنـدـ تـاـ صـحـنـهـ پـیـکـارـ رـاـ تـرـکـ کـرـدـنـدـ. آـنـ رـوـزـ درـ یـکـ نـوبـتـ سـهـ هـزارـ تـنـ اـزـ اـزـدـ وـ بـجـيلـهـ کـشـتـهـ شـدـنـدـ. آـنـگـاهـ (قبـیـلـهـ) هـمـدانـ بـرـایـ جـنـگـ باـ (تـیـرهـ) عـکـ آـمـادـهـ شـدـنـدـ، وـ (اـینـ بـیـتـ) گـفـتـهـ شـدـ:

همـدانـ هـمـدانـ وـ عـکـ عـکـ [۱] سـتـعـلـمـ الـيـوـمـ مـنـ الـأـرـكـ

«همـدانـ» هـمـدانـ استـ وـ «عـکـ» عـکـ استـ (هرـ یـکـ باـ وـیـژـگـیـهـایـ خـودـ)، اـمـروـزـ خـواـهـیـ دـانـسـتـ کـهـ کـدـامـیـنـ نـاتـوـانـتـرـ استـ.

عـکـیـانـ زـرـهـ پـوـشـیدـهـ بـودـنـدـ ولـیـ سـاقـ پـوـشـ [۲] بـرـ پـایـ نـداـشـتـنـدـ وـ اـزـ اـینـ روـ هـمـدانـیـانـ (بـهـ اـفـرـادـ خـودـ) گـفتـنـدـ: آـنـانـ رـاـ پـیـ کـنـیدـ. یـعنـیـ شـمـشـیـرـ بـرـ سـاقـ پـایـشـانـ زـنـیدـ [۳]ـ وـ عـکـیـانـ (بـهـ یـارـانـ خـودـ) گـفتـنـدـ: چـونـ اـشـتـرـانـیـ [۴]ـ کـهـ زـانـوـ بـرـ زـمـینـ زـنـنـدـ بـرـ سـرـ زـانـوـ درـ آـیـیدـ (وـ پـایـدارـیـ کـنـیدـ). اـزـ اـینـ روـ چـونـ اـشـتـرـانـیـ کـهـ بـهـ زـانـوـ درـ آـیـندـ زـانـوـانـ بـرـ زـمـینـ اـسـتـوـارـ کـرـدـنـدـ [۵]ـ وـ آـنـگـاهـ سنـگـیـ کـلـانـ درـ مـیـانـ نـهـادـنـدـ وـ (هـمـ پـیـمانـ)

- [۱-)] متن از روی شنجهج «ارک» و در اصل [ادک کوبنده تر].
- [۲-)] متن «رانات» جمع «الرَّان». در قاموس آمده: «پاپوشی است مانند پوتین که کف ندارد و ساق آن بلندتر از پوتین باشد» (در واقع نوعی چکمه بدون کف یا «گتر ساقه بلند» که برای حفاظت ساق و روی پا بکار می‌رفته است.-م.).
- [۳-)] آنچه پیشتر در ص ۳۵۲ گذشت.
- [۴-)] متن از روی شنجهج (۲: ۲۷۰) «الكمل» یعنی الجمل و در اصل [الجمل]. عکیان جیم را به صدای کاف تلفظ می‌کردند- ص ۳۱۰
- [۵-)] متن «کما برک الجمل» و در شنجهج [کما يبرك الجمل] (استوار بر زانو نشستن و پا

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۵۲

گفتند: تا این سنگ [۱] نگریزد ما نیز نگریزیم:

[عبيد الله بن عمر با فوج نگارین پوش]

و در حدیثی دیگر به ما رسیده است که:

معاویه، عبید الله بن عمر را با یک هزار و سیصد تن، فوجی سبزپوش نگارین جامه [۲] که به نام «سبز پوشان» خوانده می‌شدند بفرستاد تا از پشت به گروه علی حمله کند.
ابو صادق گفت:

به علی خبر رسیده بود که عبید الله بن عمر آهنگ آن دارد که از پشت به او حمله کند، و او نیز افرادی به همان شمار که همه تمیمی بودند به مقابله اش فرستاد.

آن از بر آمدن اقتاب تا نماز مغرب جنگیدند. و نمازان جز تکبیری به اوقات نماز نبود. سپس جناح چپ عراق به جناح چپ شام حمله برد و آن را از هم شکافت و آنان در تیرگی شب گریختند. اما عبید الله بازگشت و به کرب- مردی از طایفة عکل- برخورد و وی را با تمام کسانی که همراه او بودند بکشت.

در هم آمیختن جنگاوران

بر اثر درگیری با کرب، مردم به یک دیگر تاختند و شامیان بر عراقیان هجوم اوردند و در تیرگی شب دو سپاه به هم آمیختند و پرچمها جا به جا شد، چون صبح در آمد شامیان پرچم خود را در حالی باز یافتند که زیر آن جز هزار تن نمانده بودند. آن را بر گرفتند و در پشت جای نخستین افراشتند و پیرامون آن را گرفتند. عراقیان نیز پرچم خویش را

- [۱-)] فشردن. کنایه از پایداری است و نیز در مورد تیر اندازان، حالت آماده باش برای تیر اندازی نشسته است.-م.).
- [۲-)] متن «الحکر» یعنی الحجر سنگ، و مراد این که همانگونه که این سنگ گران از جای نمی‌جنبد ما نیز از میدان به در نمی‌رویم.-م.

[۳-)] متن «كتيبة الخضرية الرقطاء».

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۵۳

به جای خود در حالی یافتند که پیرامونش جز ریعیان کس دیده نمی‌شد و علی علیه السلام نیز در میان ایشان بود و آنان پیرامون وی را گرفته بودند و او خود نمی‌دانست که آنان کیستند و گمان می‌برد گروهی دیگرند. پس چون اذانگوی علی در سپیده دم بانگ اذان برداشت علی گفت:

یا مرحبا بالقائلین عدلا و بالصلاة مرحبا و اهلا...

ای افرین بر معتقدان به عدل، و به نماز، افرین و خوشامد باد.

چون علی نماز صبح بگزارد چهره‌هایی دید که به نظرش غیر از چهره‌های آشنای دیروز آمد و با قیافه کسانی که دیروز هنگامی که وی میان جناح چپ و قلب سپاه قرار گرفته بودند تفاوت داشت. پس گفت: اینان کدام قومند؟ گفتند: قبیله ریعیه هستند، و تو شب دوشین را در میان ایشان [۱] به صبح رساندی. گفت:

ای ریعیه افتخاری بزرگ از آن شما باد. سپس به هاشم گفت: پرچم را برگیر، به خدا سوگند که مانند چنین شبی ندیده‌ام.

سپس به سوی قلب سپاه رفت و پرچم را در آنجا برافراشت.

[نصر: عمرو بن شمر، از شعبی برای ما روایت کرد که گفت:

آن شب معاویه چهار هزار سوار و پیاده سبز جامه آمده کرد و به ایشان فرمان داد که از پشت به علی علیه السلام هجوم کنند، ولی همدایان دریافتند و با آنان روبرو شدند و در برابر آنها استوار ایستادند، و آن شب تا صبح‌دم به پاسداری و نگهبانی در ایستادند، و علی علیه السلام ضمن رفت و آمد‌هایی که در میان سپاه خود می‌کرد، گزارش به منطقه اردوگاه ریعیه افتاد و در میان آن قبیله ماند و نمی‌دانست کجاست و می‌پنداشت در اردوگاه اشعت است. چون صبح شد اشعث و یارانش را ندید] و به جای او ناگهان سعید بن قیس [همدانی] را در قرارگاه

[۱-)] متن «و قد بتَفِيْهِ تَلِكَ الْلَّيْلَةِ» و در شنهج [و انک یا امیر المؤمنین لعندنا منذ الليلة ای امیر مؤمنان به راستی تو از شب دوشین نزد ما هستی].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۵۴

خویش دید، پس مردی از ریعیان که او را نظر [۱] می‌خواندند به وی گفت: آیا تو نبودی که می‌پنداشتی ریعیه را هنری نباشد و کاری را نیکو نگارد چه ریعیه، ریعیه است و همدان، همدان [۲] (و این با آن متفاوت) است؟ پس شب دوشین چه کسی تو را از پایمردی همدان بی‌نیاز داشت (واز تو پاسداری کرد)؟ علی نگاهی تند بر او افکند، [و منادی علی علیه السلام ندا در داد: آماده پیکار باشید و بامدادان گرم کارزار شوید و بر دشمنان بتازید].

علی و ریعیان

چون روز بر آمد همه برای پیکار از جای جنبیدند جز ریعیه که همچنان بی‌حرکت بر جای ماندند. علی به ایشان پیام فرستاد: بر دشمنان بتازید، اما آنان خودداری کردند. پس ابو ثروان را نزد ایشان فرستاد و گفت (به آنان بگو) امیر مؤمنان سلامتان می‌رساند و می‌گوید:

اینک که همه کسان پیش می تازند چه چیز شما را از تاختن باز داشته است؟ گفتند:

چگونه در حالی که این انبوه سوار ما را از پشت محاصره کرده اند بتازیم؟ به امیر مومنان بگو به (قبیله) همدان یا دیگران فرمان دهد بر اینان بتازند تا ما به پیش هجوم اوریم. ابو ثروان نزد علی علیه السلام باز آمد و او را از ماجرا آگاه کرد، آنگاه (علی) اشتر را نزد ایشان گسیل داشت- و او که بانگی رسا داشت- گفت:

ای گروه ربیعه چه چیز مانع هجوم شماست [در حالی که دیگر کسان هجوم کرده اند] و شما مرد چنان و چنان (دلاوریها) بودید؟ و شروع به بر شمردن هنرنماییها و جنگاوریهای ایشان کرد. گفتند: ما تا ندانیم که این گروه چهار هزار نفری سوار که پشت ما قرار گرفته اند چه می کنند دست به هجوم نخواهیم زد، به امیر مومنان بگو کسی را اعزام فرماید که از عهده آن بر آید و کارشان را یکسره کند- آن روز پر چمداری ربیعه با حضین بن منذر بود- پس اشتر بدیشان گفت: همانا امیر مومنان علیه السلام به شما می گوید: شما خود به تنها شر آنان را از من

[۱-] در شنهج [زفر].

[۲-] متن از روی شنهج «و همدان همدان» و در اصل [و مضر مضر].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۵۵

بگردانید. به راستی اگر شما زبدهای از افراد خود را بر سرشان بتازانید (دشمنان) در این فلات گسترده شما را وانهند و خود چون آهوان [۱] بگریزند. آنگاه ربیعیان (طوابیف) تیم الله و نمر بن قاسط و عنتره را بر سر آنان فرستادند. (این مهاجمان) گفتند: ما پیاده و آهن پوش به سمت آنان شتابیم که اینک هنگام پیکار ما در صفين باشد. چون ما (بدین عزم) به میدان رزم با آنان درآمدیم ایشان چون ملخ گریختند.

راوی گفت:

من سخن اشتر را به یاد آوردم که گفته بود: «چون آهوان [۲] خواهند گریخت» آنگاه ما به دیگر یاران خود پیوستیم که جنگ سخت میان ایشان با شامیان در گرفته بود و شامیان جمعی از عراقیان را که پارهای از ربیعیان نیز در میان آنها قرار داشتند محاصره کرده بودند و ما بدانها دسترس نداشتیم، تا آنکه به شامیان حمله کردیم و شمشیرکش بر آنان تاختیم تا راهی گشودند و ما به یاران خویش رسیدیم [و آنان را نجات دادیم] و در زیر گرد و غبار آوردگاه آنان را از چهره ها و نشانه هایشان باز شناختیم [۳].

نشانه شامیان و عراقیان

نشانه عراقیان در صفين پارچه پشمین سپیدی بود که بر سر و شانه های خود افکنده بودند و شعارشان این بود: «یا الله، یا احد، یا صمد، یا رب محمد، یا رحمن، یا رحیم- ای خدا، ای یکتا، ای بی نیاز، ای پروردگار محمد، ای بخشنده، ای مهربان»، و نشانه شامیان پارچه هایی زرد [۴] بود که بر سر و شانه های خود افکنده بودند و شعارشان این بود: «ما بندگان شایسته و به حق خداوندیم، ای خونخواهان عثمان». پرچمهای عراقیان

- [۱-] متن «اليعافير» جمع يعفور، نوعی آهو که اندامش به گوزن می‌ماند و ساقها یاش به ظرافت ساق آهو نیست.-م.
- [۲-] متن از روی شنجهج (۲: ۲۷۱) «كاليعافير» و در اصل [كانهم اليعافير].
- [۳-] متن از روی شنجهج «و عرفنا علامه الصوف و نشانه پشمين را بشناختيم».
- [۴-] متن از روی شنجهج «صفرا» و در اصل [بيضا سپيد].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۵۶

به رنگهای سیاه و سرخ و دودی تیره و سپید و کافشه رنگ [۱] و گلگون، و علمهایشان بیشتر سیاه و تیره فام بود.
راوی گفت:

با شمشیرها و گرزهای آهنین (از چپ و راست) ضربه می‌زدند. و گفت: تا آنگاه که تیرگی شب پرده‌ای میان ما فرو افکند،
دو سپاه از یک دیگر دست نکشیدند. و گفت: هیچ یک از مردان خود یا تنی از آنان را ندیدیم که پشت به میدان کرده
باشد.

[آسان گیریهای دو طرف هنگام ترک پیکار]

نصر: عمر گفت که دوست پدرم این سخن افریقی بن انعم را برای من نقل کرد:
این جنگاوران اعرابی بودند که از روزگار جاهلیت یک دیگر را می‌شناختند و از آن دوران دیری نگذشته بود و با آنکه
اسلام آورده بودند هنوز بقایای غیرت قبیله‌ای و (تعصب) عربی را در دل داشتند، و پاره‌ای نیز با شناخت دین و روشنی‌لی
اسلام آورده بودند، از این رو (هر دو طرف یا به دلیل حمیت عربی یا به انگیزه اعتقاد راستین اسلام) پایداری می‌کردند
[۲] و شرم داشتند که بگریزند و تنها این جنگ بود که آنان را از یک دیگر دور نگاه می‌داشت ولی چون دست از جنگ
می‌کشیدند، هم آنان و هم اینان به لشکرگاه یک دیگر می‌رفتند و کشتگان خود را بیرون می‌بردند و به خاک می‌سپردند.
چون صبح شد- و آن روز سه‌شنبه بود- مردم به میدان رو نهادند.

وابو نوح گفت:

در نبرد صفين من در زمرة سوار، با گروه سواران على عليه السلام بودم و

[۱-] متن «معصفر به رنگ گل عصفر» که آن را به فارسی کافشه گویند و به رنگ سرخ شرابی است.-م.

[۲-] متن «فتصاربوا» و در شنجهج [فتضاربوا یک دیگر را می‌کوفتند].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۵۷

او میان گروهی از (قبیله) همدان و حمیر و دیگر کسان از تیره‌های گوناگون قحطانیان ایستاده بود. ناگهان (از دور) مردی
شامی را دیدم که می‌آمد و می‌گفت: کیست که ابو نوح حمیری را به من نشان دهد؟ گفتیم: ما همه حمیری هستیم، کدام
ابو نوح را می‌خواهی؟ گفت: ابو نوح کلاعی را می‌خواهیم.
(ابو نوح) گفت:

به وی گفتم: اینک او را یافتی اما تو خود کیستی؟ گفت: من ذو الکلاعم، گامی چند فرانه. به او گفتم: معاذ الله که جز با

فوج خویش گامی به سوی تو بردارم.

ذو الکلاع گفت: [بل بر خلاف این] فراز آی، که عهد و امان خدا و پیامبر او و نیز امان ذو الکلاع از آن توسط که به سلامت نزد سواران خویش باز گردی. به راستی من می‌خواهم پیرامون کاری که بدان درگیر شده‌ایم از تو پرسشی کنم، پس بی همراهی سواران پیش آی تا من نیز به سوی تو پیشتر آیم.

[حدیث عمرو بن عاص]

(نصر گوید): آنگاه ابو نوح و ذو الکلاع (که هر دو حمیری بودند) از دو جانب پیش رفتند تا به یک دیگر رسیدند. سپس ذو الکلاع گفت: من تو را برای آن خواندم تا حدیثی را که عمرو بن عاص [پیشتر] به روزگار فرمانروایی عمر بن خطاب برای ما روایت کرده است به تو باز گویم.

ابو نوح گفت: آن حدیث کدامست؟ ذو الکلاع گفت: عمرو بن عاص برای ما حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه نقل کرده است که فرمود: «مردم شام و عراق با یک دیگر برخورد خواهند کرد و در یکی از آن دو گروه که بر حق است امام راستین قرار دارد، و عمار بن یاسر او را همراه». ابو نوح گفت: به خدا سوگند که او اینک در میانه ماست. گفت: آیا به جد می‌گویی؟ او در حال پیکار با ماست؟

ابو نوح گفت: به پروردگار کعبه سوگند، آری، او در پیکار با شما از من نیز سخت‌کوش‌تر است و من نیز خوشتر آن داشتم که شما همه یک تن واحد می‌بودید

٤٥٨: پیکار صفين / ترجمه، ص:

و من آن پیکر یکتا را سر می‌بریدم، و با آنکه تو عموزاده منی پیش از همه از تو آغاز می‌کردم.
ابو نوح و ذو الکلاع

ذو الکلاع گفت: «وای بر تو، چرا چنین ارزوی بدی برای ما به دل داری؟ به خدا، من پیوند خود را با تو نگسته‌ام و تو با من خویشاوندی نزدیک داری و من هرگز از کشتن تو شادمان نشوم. ابو نوح گفت: خداوند با اسلام پیوندهای خویشاوندی نزدیک (با کافران) را گستیت و خویشان دور را (هم به نعمت اسلام) به یک دیگر نزدیک کرد، و من بی‌گمان کشنه تو [۱] و یارانت هستم» و ما بر حقیم و شما بر باطیل و در کنار پیشوایان کفر و سران احزاب مخالف (اسلام) ایستاده‌اید. ذو الکلاع به وی گفت:

آیا می‌توانی با من به صفوف شامیان بیایی؟ و من از تو پاسداری کنم تا تو را نکشند و خلع سلاح نکنند و به زور از تو بیعت نگیرند و از سپاه خویشت باز ندارند؟ آن سخنی که گفتم بیانی بود که عمرو بن عاص گفته است و شاید خداوند بدین وسیله میان دو سپاه را سازش دهد و جنگ و جنگ‌افزار را به کناری نهند [۲].
ابو نوح گفت: من از نیرنگهای تو و حیله‌های یارانت بیم دارم. ذو الکلاع به وی

[۱-] متن از روی شنجهج «و انى لقاتلک» و در اصل [و انى منا انت و تو را به ما چه نسبت،].

[۲-] ابن ابی الحدید گوید: «شگفتا از قومی که به سبب پایگاه عمار، از درستی کردار خود به شک می‌افتد ولی با وجود

مقام والای علی علیه السلام تردیدی در بیراه روی خود به دل نمی‌گذارند، و استدلال می‌کنند که عراقیان فقط از آن رو بر حقند که عمار همراه و همگام با ایشان است ولی شان علی را به خاطر نمی‌آورند؟ خود را از شمول اطلاق تعبیر پیامبر صلی الله علیه و آله که (به عمار) فرمود: «آن گروه ستم پیشه تو را می‌کشن» بر حذر می‌دارند و از این سخن می‌ترسند (که مبادا ستم پیشه باشند) ولی از گفته (پیامبر) صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام پرواپی ندارند که فرمود: «بار الها هر که را به او یاری دهد یاری ده و هر که را با او دشمنی ورزد دشمن دار». و نیز بدین سخن او توجهی ندارند که (به علی) فرمود: «جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز منافق بدخواه تو نباشد». و این همه نشانه آن است که قریش از آغاز کار (به عمد) برای محو نام و آوازه علی و پوشاندن فضایل او سخت کوشیده است.»

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۴۵۹

گفت: من بر آنچه به تو گفتم ضمانت می‌دهم: ابو نوح گفت: بار الها، ضمانتی را که ذو الکلاع در عیان به من داد خود شاهدی، و تو خود از آنچه در دلها می‌گذرد آگاهی، پس مرا حفظ فرما و خود بهترین راه را برایم اختیار کن و مرا یاری ده و هر گزندی را از من دور ساز.

ذو الکلاع و ابو نوح در مجلس عمرو و معاویه

سپس همراه ذو الکلاع روانه شد تا به عمرو بن عاص که نزد معاویه بود رسید و دیگر کسان و نیز عبد الله بن عمر پیرامونش بودند و او مردم را به جنگ تشویق می‌کرد، چون آن دو نزدیک جمع ایستادند ذو الکلاع گفت: ای ابا عبد الله، آیا می‌خواهی که مردی خیراندیش و خردمند و دلسوز گزارشی راستین از عمار بن یاسر به تو دهد؟ عمرو گفت: و او کیست؟ گفت: او، این عموزاده من باشد که از مردم کوفه است. عمرو گفت: من در چهره او سیمای ابو تراب را می‌بینم. ابو نوح گفت: از چهره من (المعان) سیمای محمد صلی الله علیه و اصحابش می‌تابد و بر رخسار تو (کدورت) چهره ابو جهل و نقش فرعون نشسته. بیدرنگ ابو اعور برخاست و شمشیرش را از نیام کشید و گفت: نبینم که این دروغزن فرومایه با چهره‌ای که نشان از سیمای ابو تراب دارد در میان ما در ایستاد و به گستاخی، رویارویی، دشناهمان دهد. ذو الکلاع گفت: به خدا سوگند می‌خورم که اگر دستت را برابر او بگشایی بینی تو را با شمشیر بر گیرم. این عموزاده من و در حمایت من است و من با او پیمانی بر گرفته و او را نزد شما اوردهام تا شما را از آنچه درگیر آن هستید آگاه سازد. عمرو بن عاص به وی گفت: ای ابا نوح خدا را به یادت آرم که با ما جز راست نگویی و دروغی برای ما نپردازی [۱]، آیا عمار ابن یاسر در میان شمامست؟ ابو نوح به وی گفت: من در این باره خبری به تو ندهم

[۱]-) متن از روی شنیج (۲: ۲۷۲) «الا ما صدقنا ولم تكذبنا» و در اصل «الا ما صدقـتـ و لا تـكـذـبـنـا».

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۴۶۰

مگر آنکه آگاهم کنی چرا از من چنین می‌پرسی؟ شماری از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه، غیر از او، با مایند که همگی در پیکار با شما جدی و سخت کوشند.

عمرو گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه شنیدم که می‌گفت: «همانا عمار را آن گروه ستم پیشه می‌کشنـدـ، و از عمار نیـاـیدـ کـهـ

هرگز از حق جدا شود و آتش دوزخ را نیابد که پاره‌ای از وی را بسوزاند.» پس ابو نوح گفت: «لا اله الا الله، و الله اکبر، به خدا سوگند که او در میانه ماست و در جهاد بر ضد شما بسیار سخت کوش است.

آنگاه عمر و گفت: تو را به خدا، آیا او در پیکار با ما کوشاست؟ گفت: اری، سوگند به خدایی که جز او خداوندی نیست، [و] در جنگ جمل با من سخن گفت و همو به من خبر داد که ما بر آنان، (اصحاب جمل) پیروز می‌شویم و همین دیروز نیز با من سخن گفت که اگر ما را چنان زنند که به نخلستانهای هجر رانند [۱]، ما را یقین حاصل است که ما بر حقیم و ایشان بر باطلند و [بی گمان] سرانجام پیکار ما به بهشت می‌کشد و عاقبت پیکار آنان ره به دوزخ می‌برد.» آنگاه عمر به او گفت: آیا می‌توانی دیداری میان من و او پیردازی؟ گفت: اری. عمر بن عاص که می‌خواست یارانش را نیز آگاه کند همراه با دو پسر خویش و عتبة بن ابی سفیان، و ذو الکلاع و ابو اعور سلمی، و حوشب، و ولید بن [عقبة بن] ابی معیط بر نشستند و روانه شدند تا به دیگر سواران خود رسیدند.

ابو نوح و شرحبیل بن ذی الکلاع نزد عمار بن یاسر

ابو نوح و همراه او شرحبیل بن ذی الکلاع روانه شدند تا ابو نوح (به سلامت) به یاران خویش رسید و نزد عمار رفت و او را دید که با یاران خود از جمله دو پسر بدیل و هاشم، و اشتیر، و جارية بن مثنی، و خالد بن معمر، و عبد الله بن حجل، و عبد الله بن عباس نشسته است. ابو نوح گفت: ذو الکلاع که خویشاوند من است مرا بخواند و گفت: از عمار بن یاسر

[۱-) آنچه پیشتر در ص ۴۴۱ گذشت.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۶۱

مرا خبری گوی، آیا او در میان شماست؟ گفتم: چرا می‌پرسی؟ گفت: عمر بن عاص در روزگار فرمانروایی عمر مرا خبر داد که از پیامبر خدا صلی الله علیه شنیده است که فرمود: «مردم شام و عراق یا یک دیگر برخورد خواهند کرد، و عمار در شمار اهل حق باشد و آن گروهی که ستم پیشه است وی را می‌کشد.» من گفتم:

همانا عمار در میان ماست. آنگاه از من پرسید [۱]: آیا در پیکار بر ضد ما سخت کوش است؟ گفتم: اری به خدا، و از من سخت کوش تر، و من نیز دوست داشتم که شما همگی یک تن واحد می‌بودید و من سرتان را یکجا می‌بریدم، و ای ذو الکلاع از تو آغاز می‌کردم. عمار خندید و گفت: آیا این تو را دلشاد می‌کند؟ گفت: اری.

ابو نوح افزود: [هم اکنون] عمر بن عاص به خود من نیز خبر داد که از پیامبر خدا صلی الله علیه شنیده است می‌فرماید: «umar را آن گروه ستم پیشه می‌کشند.» عمار گفت: آیا از او چنین اقراری گرفتی؟ گفت: اری گرفتم و او خود چنین اقرار داد.

آنگاه عمار گفت: راست گفت، (اما) آنچه شنیده است او را سودی ندهد (بلکه) زیانش رساند.

بر نشستن عمار ابن یاسر به آهنگ دیدار عمر و بن عاص

آنگاه ابو نوح به عمار گفت: به راستی، وی می‌خواهد با تو دیدار کند، از این رو عمار به یارانش - که دوازده تن بودیم -

گفت: سوار شوید، پس بر نشستند و روانه شدند، آنگاه ما سواری را از عبد قیس که عوف بن بشر نام داشت پیشاپیش نزد آنان فرستادیم، وی برفت تا نزدیک آن قوم رسید و با نگ بر آورد: عمرو بن عاص کجاست؟ گفتند [۲]: اینک آنچاست. پس (عوف) او را از درنگ گاه عمار و سوارانش آگاه کرد، عمرو گفت: به او بگو نزد ما باید. عوف گفت: او (عمر) از نیرنگهای تو پروا می‌کند. عمرو به وی گفت: پس با

[۱-] متن از روی شنجه (۲: ۲۷۲) «فالو» و در اصل [قیل لی به من گفته شد].

[۲-] متن از روی شنجه «فالو» و در اصل [قال گفت].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۶۲

این وصف چه چیز تو را دلیر کرد که چنین کنی و نزد ما بیایی در صورتی که تو نیز در همان حال (و در معرض همان خطری)! عوف به وی گفت: شناخت من از تو و یارانت مرا بر این کار دلیر کرد، اگر خواهی [هم اکنون] برابرانه با تو مبارزه کنم، و اگر خواهی تو و آن حریفان با یک دیگر دیدار کنید و به هر حال خیانتکار و نیرنگ زننده تو بوده باشی [۱]. پس عمرو به او گفت: آیا (خواهی در بازگشت تو نزد عمار) سواری همراهت کنم؟ عوف به وی گفت: من بیمی ندارم (اما اگر تو می‌خواهی) تیره بخت ترین یارانت را بفرست، عمرو (به یارانش) گفت: کدامیک همراه او می‌روید. پس ابو اعور به جانب او رفت، و چون رو برو استادند و یک دیگر را شناختند عوف به ابو اعور گفت: من پیکر ظاهر تو را درست و به اندام، ولی دلت را زشت و نابکار می‌شناسم، من تو را مومن نمی‌دانم و بی‌گمان تو از شمار دوزخیانی. ابو اعور گفت: زبان (گزنهای) به تو داده‌اند، خدایت به رخساره در اتش دوزخ افکند. عوف گفت: هرگز (نه چنین شود) که به خدا سوگند، من سخن به حق گویم و تو به باطل سخن گویی. من به راستی تو را به راه هدایت و رستگاری می‌خوانم، و با گمراهان پیکار می‌کنم [۲] و از دوزخ می‌گریزم، در حالی که تو با نعمت خدا گم گشته‌ای و سخن به دروغ می‌گویی و بر پایه گمراهی پیکار می‌کنی، و باز خواست و عقاب را به جای امرزش، و گمراهی را به جای رهیابی به خود خریداری. به چهره‌های ما و چهره‌های خود، و به سیمای ما و سیمای خویش بنگرید، و به دعوتهای ما و دعوتهای خودتان گوش دهید، یک تن از ما نیست مگر آنکه به ولای محمد صلی الله علیه شایسته تر و پیوندش با او نزدیکتر از شمامست. ابو اعور به وی گفت: [راستی را] که پر گفتی و روز بشد. [وای بر تو

[۱-] بخشی از این عبارت از کلمه «برابرانه» تا اینجا در شنجه نیامده است.

[۲-] متن «و اقتل اهل الضلال» و در شنجه [و اقتلک علی الضلال با تو بر سر گمراهیت پیکار می‌کنم].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۶۳

(بجنب) یارانت را بخوان و من یارانم را می‌خوانم، من همراهت می‌ایم تا بدان نقطه که ساعتی پیش از آج‌آمده بودی بررسی، و من آغاز به خیانت و نیرنگ با تو نکنم و خود نیز نیرنگ نخورم تا تو با یارانت باز آیی و بدینجا برسید و بایستید.

آنگاه چون دانستم یارانت چند تند من نیز یاران خود را به همان شمار بیاورم.
اگر یاران تو خواستند شماری کم، و اگر خواستند بیش، آیند.

پس ابو اعور همراه یکصد سوار روانه شد تا به جایی که بار نخست بودیم رسید [۱] و ایستادند، و عمره با ده تن فراتر رفت، (از آن سو) عمار با دوازده سوار روان شد و پیش آمد تا اسبان دو طرف، یعنی سواران عمره و سواران عمار گردن به گردن شدند، و عوف بن بشر با سواران خود که اشعت بن قیس نیز با ایشان بود، بازگشت، و عمار و همراهانش از اسب به زیر آمدند و شمشیرهای خود را حمایل کرده بودند، پس عمره بن عاص شهد گفت. عمار بن یاسر گفت: خاموش [۲]! تو این (معنای کلمه **شهد**) را در زندگانی محمد صلی الله علیه و نیز پس از رحلت او دیری است به ترک گفته‌ای، و ما به (حقیقت معنای) آن از تو شایسته تریم. اگر آهنگ دشمنی داری حق ما باطل تورا براند و اگر [۳] خواهی سخنوری کنی ما از تو به شایسته‌گویی و مناسب‌سرایی آگاهتریم و اگر خواهی از سخنی آگاهت می‌کنم که میانه ما و شما را به تمیز جدا کند و پیش از آنکه بجنبی، به کفر متهم و منسوبت دارد چنان که خود بر ضد خویش گواهی دهی و نتوانی مرا [در آن گفتارها] دروغزن شماری [۴].

[۱-)] متن «حتی اذا کان حیث کنا بالمرأة الاولى» و این سخنان از گفتة ابو نوح است. در شنهج [حتی اذا کانوا بالمنصف تا به میانه (میدان) رسیدند].

[۲-)] در متن میان دو کمان آمده: «پس از این کلمه تا جایی که علامت گذاشته‌ایم، در روایت ابن عقبه نیامده است». (ابن عقبه یکی از راویان این کتاب است و مراد از «جای علامت» عبارت «ایا در میان قاتلانش بودی» است که در صفحه ۴۶۵ خواهد آمد. در متن اشاره شده است:

(از اینجا به بعد در روایت ابن عقبه نیز آمده است). - م.

[۳-)] در اصل پیش از این عبارت جمله «و ان شئت کانت خصومة فيدفع حقنا باطلا» تکرار شده که تحریف است و در شنهج نیز نیامده. - م.

[۴-)] مراد عمار نقل اقوال رسول اکرم (ص) در حقانیت و فضایل علی علیه السلام و یاران اوست. - م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۶۴

عمرو گفت: ای ابا یقظان، من برای این نیامده‌ام، من از آن رو آمده‌ام که می‌دانم آن سپاه از تو بیش از هر کس دیگر حرف شنوازی دارند و فرمان می‌پذیرند. خدا را فرا یادت آرم که جنگ افزارهای آنان را از کشتار باز داری و از ریختن خونشان جلوگیری و براین تشویقشان کنی [۱]. ما بر سر چه با یک دیگر می‌جنگیم؟ آیا ما یک خدا را نمی‌پرستیم، و [به] قبله شما نماز نمی‌گزاریم و به همان دعوت شما دعوت نمی‌کنیم و کتاب شما را نمی‌خوانیم و به پیامبر شما ایمان نداریم؟ عمار گفت:

سپاس خدایی را که این سخنان را از دهان خود تو بیرون آورد که اعتراف کردی آن همه، بدون مشارکت تو و یارانت، آن قبله، و آن دین، و ستایش خدای رحمن، و پیامبر صلی الله علیه و قرآن، از آن من و یاران من است [۲]. سپاس خدای را که

تورا واداشت، بدون مشارکت خود و یارانت در این ویژگی، به سود ما چنین اقرار دهی و تورا گمراه و گمره ساز فرمود که خود ندانی به راه یا بیراه روی و چنین کور دلت ساخت. هم اکنون آگاهت کنم که من بر چه اساس با تو و یارانت می‌جنگم. پیامبر خدا صلی الله علیه به من امر فرمود که با پیمان شکنان [۳] بجنگم، و مرا فرمود که با کجروان [۴] بجنگم که همین خود، شمایید. اما با از دین برگشتگان [۵]، ... ندانم که آنان را دریابم یا نه (و عمرم کفاف دهد یا نه). ای ناتمام مرد [۶]، آیا ندانی که پیامبر خدا صلی الله علیه در حق علی گفت: «هر که من مولای او هستم علی مولای اوست. بار الها کسی را که دوستدار اوست دوست بدار و کسی را که با او دشمنی ورزد، دشمن دار؟». من دوستدار خدا و پیامبرش و پس از او دوستدار علی هستم، ولی تورا مولایی راستین نیست. عمرو به او

[۱)] متن «و حضرت علی ذلک» و در شنهج [حضرت علی ذلک] که هر دو به یک مفهوم است.

[۲)] زیرا عمرو بن عاص بجای آنکه بگوید: «قبله و دعوت و کتاب و پیامبر مشترک» به اضافه تخصیصی گفته بود: «قبله شما، و دعوت شما، و کتاب شما، و پیامبر شما». - م.

[۳)] «الناكثین».

[۴)] «القاسطین».

[۵)] [المارقين] در اصل و در متن از روی شنهج (۲: ۳۷۳) (المارقون).

[۶)] متن «ایها الابتر» و ابتر کسی را گویند که نسلی از او نماند و بی فرزند و بی دنبال باشد و نیز مرد ناقص عقل، و هر چیز ناتمام را گویند. - م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۶۵

گفت: ای ابا یقطان چرا دشنام می‌دهی؟ در حالی که من تورا دشنام نداده‌ام.

عمار گفت: به چه چیز دشنام دهی؟ آیا توانی گفت که من هرگز روزی از خدا و پیامبرش نافرمانی کرده‌ام؟ عمرو به او گفت: اما جز این، بی‌گمان بدیها و ناشایستیهای [۱] دیگرت باشد. عمار گفت: گرانمایه کسی است که خدایش گرامی داشته [۲]، من پست بودم، و خدایم بر آورد و برده بودم، و خدایم آزاد و آزاده کرد، و ناتوان بودم، و خدایم توانمند ساخت و درویش بودم، و خدایم توانگر فرمود.

عمرو به او گفت: نظرت درباره قتل عثمان چیست؟ گفت: او دروازه تمام بدیها را بر شما گشود. عمرو گفت: و بنا بر این علی او را کشت؟ عمار گفت: نه، بلکه خداوند، پروردگار علی او را کشت و علی با او بود. عمرو گفت: آیا تو هم در میان قاتلان وی بودی [۳]? گفت: من با آنان که او را کشتند بودم و امروز نیز هم رکاب آنان پیکار می‌کنم. عمرو گفت: شما از چه رو وی را کشید؟ عمار گفت:

او خواست دین ما را بگرداند و از این رو وی را کشیم. عمرو (خطاب به یاران خود) گفت: «الا تستمعون» آیا نمی‌شنوید؟! وی به قتل عثمان اعتراف کرد. عمار گفت: پیش از تو نیز فرعون به قوم خود گفته است: «الا تستمعون» آیا نمی‌شنوید [۴]? پس شامیان همه‌کنان برخاستند و بر اسبان خود نشستند و بازگشتد، [و عمار و یارانش نیز بر اسبان خود نشستند

و بازگشتند]. چون گزارش گفتگویی که میان ایشان گذشته بود به معاویه رسید گفت: اگر نژاد عرب گرفتار [۵] سبکسری بردهای سیاه گردد نابود شود، و مرادش عمار بن یاسر بود.

[۱)] (در متن «المسبات صفاتی ناشایسته که در خور دشnam شنیدن باشد» و در شنهج [لمساب] (مراد عمرو، غلامی و غلامزدگی و درویشی عمار بن یاسر پیش از اسلام بوده است.-م.)

[۲)] متن «ان الکریم من اکرم‌ه اللہ» اشاره به آیه: ان اکرم‌کم عند اللہ اتقاکم (حجرات ۱۳).-م.

[۳)] در متن بعد از این عبارت بین دو کمان افزوده: «از اینجا در روایت عقبه نیز آمده است»- پا برگ صفحه ۴۶۳

[۴)] از آیه ۲۵ سوره الشعرا- در اصل و شنهج [الا تسمعون] آمده که صورت صحیح آن را در متن آوردیم.

[۵)] متن: «ان اخذ‌تم اگر گریبانشان را بگیرد» و در شنهج [... حرکت‌تم].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۶۶

نصر گفت: عمرو بن شمر ما را حدیث کرد و گفت: [عمار] به پیکار بیرون شد [۱] و صفوف سواران با یک دیگر نظام گرفتند و کسان به پیشروی پرداختند، و عمار زرهی [سپید] پوشیده بود و می گفت: ای مردم، به بهشت خوش در آید و یقین دارید. پس مردم پیکاری سخت کردند که کس مانندش نشنیده بود، و شمار کشتنگان فزون شد و کار بدانجا کشید که هر رزمنده دست یا پای مردی را به بند چادر خود بسته بود. اشعت (در این باره) گفت: پناهگاهها و سراپرده‌های فلسطینیان را دیدم اما پناهگاه و سراپرده و پایه و چادری نمانده بود مگر آنکه دست یا پای مردی را به ریسمانی بدان بسته بودند. ابو سماک اسدی مشکی آب و تیغه‌ای [۲] آهنین برداشته بود و چون مجروحی را می دید که هنوز رمقی داشت نزدش می نشست و می پرسید: امیر مومنان کیست؟ اگر مجروح می گفت: علی، خونش را می شست و آب به وی می نوشتند و اگر خاموش می ماند بدان تیغ [۳] او را می زد تا بمیرد [و ا بش نمی داد] (راوی) گفت: از این رو وی را «ابرسان» نامیده بودند.

[عمار بن یاسر و هاشم ابن عتبه]

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر که گفت: شنیدم شعبی می گوید: احنف بن قیس گفت:

به خدا، من نزدیک عمار بن یاسر بودم و میان من و او مردی از بنی شعیراء [۴] قرار داشت، با هم پیش رفتیم تا به هاشم بن عتبه رسیدیم، عمار به او گفت:

پدر و مادرم فدایت، (به آن سوی) حمله کن، و به گوشهای از جناح راست سپاه

[۱)] متن «و خرج الى القتال»، یعنی عمار به پیکار بیرون آمد، و در شنهج (۲: ۲۷۳) [فخر جلت الخیول الى القتال فوجهای سوار به پیکار بیرون آمدند].

[۲)] متن «سفرة» استره تیغ سلمانی.

[۳)] متن از روی شنهج «بالسکین با آن کارد» و در اصل [بسکین] (و مراد همان تیغ سلمانی است.-م.).

[٤) بنو الشعيراء، طایفه بنو بکر بن اد بن طابخه هستند. و در اصل [بنی السفیر] آمده که چنین نامی را در میان قبایل عرب نیافته ام. - القاموس و اللسان ماده «شعر» و المعارف، ٣٤

پیکارصفین/ترجمه، ص: ٤٦٧

(دشمن) نگریست، هاشم به وی گفت: ای عمار خدایت رحمت کناد، تو مردی هستی که جنگ را سبک گرفته ای، ولی من باید با این پرچم (و این فوج) پیش تازم و امیدوارم که با این حمله به مراد خود برسم (و پیروز شوم) و اگر اندکی سبک بگیرم (و بی ملاحظه هجوم آرم) از هلاکت ایمن نباشم. (همان روز) معاویه به عمر و گفته بود: وای بر تو، که امروز هاشم بن عتبه پرچمدار است - و او پیش از آن به چاپکدستی حمله ای بر قأسا به وی کرده بود - اگر امروز هم همان گونه بر قأسا بتازد روزی سخت درازتر و دشوارتر بر شامیان بگذرد، و اگر با گروهی از یارانش پیشروی کند در این صورت امیدوارم که تو بتوانی آنان را در محاصره خود گیری. عمار همچنان وی را تشویق می کرد تا به هجوم پرداخت، و معاویه که پیشروی او را دید، یاران غیرتمند خود و کسانی را که گمان سختکوشی و شدت عمل و سرعت امداد رسانی بر آنان می رفت از جانب خود گسیل داشت، و در میان این گروه عبد الله بن عمر و بن عاص بود که [آن روز] دو شمشیر برداشته، یکی را حمایل کرده بود و با دیگری ضربت می زد، و سواران علی او را محاصره کردند، پس عمر و گفت: ای خدا، ای رحمن، پسرم، پسرم، و معاویه می گفت:

شکیبا باش، شکیبا باش! که پرواپی بر او نیست. عمر و گفت: اگر به جای او یزید بن معاویه می بود تو خود شکیبا می ماندی؟ پاسداران شامی همچنان حملات را از او دفع می کردند [۱] تا فرصتی یافت و سواره با همراهان خود از حلقة محاصره گریخت، و هاشم در آن معركه مجرروح شد.

[کشته شدن عمار بن یاسر]

[نصر: گفت: عمر بن سعد ما را حدیث کرد و گفت:

umar bin yaser رضی الله عنه آن روز در معركه زخم خورد و کشته شد]. عمار هنگامی که به پرچم عمر و بن

[۱) متن «یذبون عنہ» و در شنیج [تذب عن عبد الله از عبد الله دفع می کرد].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ٤٦٨

العاص نگریسته بود گفته [بود]: به خدا سوگند این همان پرچم است که من در سه معركه در برابر (و بر ضد) آن جنگیده ام و هدف این (فتنه) از آن معركه ها درست تر نباشد. سپس عمار گفت:

نحن ضربناكم على تنزيله [۱] فالليوم نضربكم على تأويله [۲] ...

ما (پیشتر) شما را بر سر تنزیل و فرو آمدن آن (قرآن) زدیم و امروز نیز بر سر تأویل و مفهوم آن می زنیم. چنان ضربه ای زنیم که سرها را از پیکرها بر اندازد و دوست از دوست خود باز ماند. یا اینکه حق به راه راستین خود باز آید.

سپس چون بسیار تشنه شده بود آب خواست و زنی نزدیکش آمد و به دسته ای خویش، ندانم: قدحی یا مشکی که در آن

امیزه آب و شیر بود به سوی وی دراز کرد، و عمار هنگامی که آن را می‌نوشید گفت: «بهشت زیر نیزه‌هاست.

الیوم الْقَیْ الْأَحْبَهِ محمد و حزبه.

امروز یارانم، محمد و گروه او را دیدار خواهم کرد.

به خدا سوگند اگر ما را به نخلستانهای دوردست هجر برانند یقین ما این است که ما بر حقیم و آنان بر باطلند.» سپس حمله کرد و ابن جون سکونی [۳] و ابو عادیه الفزاری نیز بدو حمله کردند، ابو العادیه با نیزه‌اش بزد و ابن جون [۴] سرش را از پیکر جدا کرد.

[۱)] مراد غروات با کفار قریش بر سر قرآن است که کافران به تنزیل وحی اعتقاد نداشتند. - م

[۲)] (مراد تاویل و نادرست فهمی قرآن است که اطرافیان معاویه، به ویژه در امر جانشینی پیامبر تعابیر نادرستی از آن به سود خود می‌کردند. - م). در شنهج [کما ضربتکم علی تاویله - به صیغه ماضی است] ولی روایت متن مطابق است با مروج الذهب (۲: ۲۱).

[۳)] در شنهج (۲: ۲۷۴) [ابن حوى السكسكى] و در مروج الذهب (۲: ۲۱) [ابو حواء السكسكى].

[۴)] در شنهج [ابن حوى].

پیکار صفين/ترجمه، ص: ۴۶۹

کشته شدن ذو الکلاع

ذو الکلاع پیشتر شنیده بود که عمرو بن عاص می‌گوید:

پیامبر خدا صلی الله علیه به عمار بن یاسر فرمود: «تو را آن گروه ستم پیشه می‌کشند و آخرین نوشابه‌ای که خواهی نوشید امیزه شیر و آب است». از این رو ذو الکلاع از آن پیش که عمار از پا در آید، به عمرو گفت:

وای بر تو، پس این چه رفتاری است که با او می‌کنید؟ و عمرو گفت: او (به این وسیله) [از ابو تراب جدا می‌شود] و نزد ما باز خواهد گشت. پس (چون) عمار در همراهی علی از پای در آمد، و ذو الکلاع در همراهی معاویه، عمرو گفت: ای معاویه به خدا، نمی‌دانم از کشته شدن کدامیک از آن دو شادمان ترم. به خدا، اگر ذو الکلاع زنده می‌ماند و تنها عمار کشته می‌شد (ذو الکلاع) تمام قوم خود را متمایل به علی می‌کرد و سپاه ما را [۱] بر ما می‌شوراند و تباہ می‌کرد.

راوی گفت:

مردی پیوسته می‌آمد و به معاویه و عمرو می‌گفت: من عمار را کشتم، و عمرو به او می‌گفت: هنگام مرگش از او چه شنیدی که بگوید؟ ولی وی پاسخ آشفته می‌داد. تا [ابن] جون بیامد و گفت: من عمار را کشتم. پس عمرو به وی گفت: آخرین سخن او چه بود؟ گفت: شنیدم می‌گوید:

«امروز یارانم، محمد و گروه او را دیدار خواهم کرد.» پس عمرو به وی گفت: راست می‌گویی، تو خونش را ریخته‌ای ولی به خدا سوگند که بهره‌ای به دست نیاوردی و پروردگارت را خشمگین کردی.

[آنچه پیرامون کشته شدن عمار بن یاسر آمده است]

نصر، از عمرو بن شمر، گفت: اسماعیل السُّدی، از عبد خیر همدانی گفت:
در یکی از روزهای نبرد صَفِین دیدم تیری به عمار بن یاسر افکندند و او بیهوش شد و نماز ظهر و [نه] مغرب و [نه] عشاء و نه بامداد را به جا نیاورد، سپس چون به

[۱)] متن «و لافسد علينا جندنا» و در شنجهج [...] امرنا کار ما بر ما تباہ می کرد].

پیکار صَفِین / ترجمه، ص: ۴۷۰

هوش آمد قضای تمام آن نمازها را گزارد، نخست از اولین نمازی که از او فوت شده بود آغاز کرد تا یکایک به نمازهای بعد رسید.

نصر، از عمرو بن شمر، از سُدی، از ابن حریث [۱] که گفت:
غلام عمار بن یاسر، به نام راشد، نوشابه‌ای از شیر برای عمار آورد. عمار به او گفت: من از دوستم پیامبر خدا صلی الله علیه شنیدم [می فرمود]: «آخرین ره تو شه تو از دنیا جرعه‌ای نوشابه شیر است». [حدیثی درباره عمار]

نصر، از عمرو بن شمر، از سُدی از یعقوب بن اوسط که گفت:
در صَفِین دو مرد بر سر غنیمت بردن جامه و جنگ افرار عمار بن یاسر، و این که کدامشان او را کشته‌اند مشاجره داشتند.
پس عبد الله بن عمرو بن عاص بیامد و به آن دو گفت: وای بر شما از برابر دور شوید که پیامبر خدا صلی الله علیه-
آنگاه که قریش به آزار عمار سخت حریص بودند [۲]- گفت: «آن را با عمار چه نسبت؟ وی آنها را به بهشت می‌خواند و آنها او را به دوزخ می‌خوانند، قاتل و جامه ربای [۳] او دوزخی است».

سدی گفت: به من خبر رسید که:

معاویه (چون این خبر را شنید) گفت: «به راستی، وی را آن کس کشت که به چنگش کشانید». وی (معاویه) بدین سخن توده مردم شام را می‌فریفت.

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از ابی زبیر که گفت:
تیره‌ای از (قبیله) جهینه نزد حذیفة بن یمان آمدند و گفتند: ای ابا عبد الله، پیامبر خدا صلی الله علیه برای جلوگیری از ریشه کن شدن امت خود (از حق پرستان) درخواست حمایت فرموده و از اینکه پاره‌ای از امت او طعم خشونت را به

[۱)] شنجهج (۲: ۲۸۴) [ابی حریث].

[۲)] این جمله معتبرضه در شنجهج نیامده است.

[۳)] مراد کسی است که لباس و سلاح مقتول در جنگ را به غنیمت ببرد.- م.

پیکار صَفِین / ترجمه، ص: ۴۷۱

پاره‌ای دیگر چشانند منع فرموده است و در صورت بروز چنان وضعی وی انتظار حمایت از مظلوم را دارد، (اینک چه باید

کرد؟). حذیفه گفت: من شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه می فرمود: «هرگز پسر سمیه - یعنی عمار - در انتخاب دو امر مخیر نیاید مگر آنکه درست ترین راه را زان میان برگزیند، پس بر جانب او بپایید.» [حمله عمار]

در حدیث عمرو بن شمر آمده است که گفت:
[بدان روز] عمار بن یاسر حمله کرد و می گفت:

کلا و رب البيت لا ابرح اجی حتی اموت او اری ما اشتھی ...

سوگند به پروردگار کعبه که هرگز از معركه دور نشوم تا بمیرم یا آنچه را آرزو دارم به عیان ببینم.
من با حقم و از علی، داماد پیامبر و امانت پرداز وفادار حمایت می کنم [۱].
ما دشمنان او را می کشیم و خدای والیمان یاری دهد [۲] و با دم تیغ تیز مشرفی سرها را از پیکرها بر می گیریم.
و خداوند ما را بر آنان که ستم را پیش گرفته [۳] و در آردن ما سخت کوشند پیروز می کند.
راوی گفت:

پس شامیان را چندان کوفتند که ناگزیر به فرارشان [۴] کردند.

- [۱-] متن «انا مع الحق احامي عن على» و در شنهج [لا افتر الدهر احامي ...].
- [۲-] متن «... و ينصرنا على» و در شنهج [ينصرنا رب السموات].
- [۳-] متن «و الله ينصرنا» و در شنهج [يمتحنا النصر]. قوافی این رجز در نسخه اصل آشفته است.
- [۴-] متن از روی شنهج (۲: ۲۷۴) «اضطربوهم الى الفرار» و در اصل [الى الفرات ...].

پیکارصفین / ترجمه، ص: ۴۷۲

آنچه درباره دیدار میان عمرو و عمار گفته‌اند

راوی گفت:

عبد الله بن سوید [حمیری] خواجه (طايفه) جرش نزد ذی الكلاع رفت و به او گفت: از چه آن دو مرد (عمار و عمرو بن عاص) را یکجا گرد آورده؟ (و ترتیب دیدار آنان را با یک دیگر دادی؟). گفت: برای حذیفه که از عمرو شنیده بودم، و او خود یاد کرد که از پیامبر خدا صلی الله علیه شنیده است که به عمار بن یاسر می فرماید: «آن گروه ستم پیشه تو را می کشنند».

پس عبد الله بن عمر عنصی که از پارسایان روزگار خود بود، شبانه به لشکرگاه علی آمد و تا بامداد بماند و از حدیث منقول عمرو درباره عمار با مردم سخن گفت. و آن جرشی (عبد الله بن سوید به شعر) گفت:

مازلت يا عمرو قبل اليوم مبتدىأ تبغى الخصوم جهارا غير اسرارى ...

ای عمرو، ازین پیش همواره، آشکارا و نه پنهانی، آغازگر دشمنیها و کین توزیها بوده‌ای و هستی.
تا آنکه ابا یقظان را با قامت افراشته‌اش ملاقات کردی، خدا ابا یقظان، عمار را پاداش نیک دهاد.

(خواهم که) مردی کم گوی کار آمد، استخوانهاست را چنان در هم کوبد که از مغز استخوانت گرد بر آرد.
تا به دریایی موج خیزت در افکند که موج خروشان پیکرت را به بازی گیرد.
اینک به دوزخ روانه شو! و آن عنسی، (عبد الله بن عمر عنسی به شعر) گفت:

و الراقصات بركب عامدين له ان الذى جاء من عمرو لمائور ...

سوگند به اشتراکی که در رسیدن به خانه خدا به رقص آمده‌اند کسی حدیثی از گفته عمرو به روایت باز آورد.
من آن را شنیده بودم و آن حدیث زبان به زبان می‌گشت اما من می‌گفتم این حدیث دروغین و ساختگی است.
تا آن را از موثقان و نزدیکان او شنیدم، و امروز از گفته پیشین خویش بر می‌گردم

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۴۷۳

که مغورو، فریب خورده است.
امروز از عمرو، و از یاران او و از معاویه که ننگش باد، بیزاری می‌جویم.
هرگز، هرگز من تا دمیدن صور، پس از شنیدن این حدیث به هیچ بویه و مرادی با عمار نمی‌جنگم.
ای دوست، من عمرو و یارانش را پریشان روزگار رها کردم و در گسیختن از گروه آنان مرا عذری موجه است.
ای ذی الکلاع، تو هم چون من گروهی کافر را وانه و گرنه دین خود تو ناسره و ریایی باشد.
در صحبت گفته پیامبر خدا درباره چنین مردی شکی نباشد و در گفتار پیامبران ستایش بیجا از کس نیامده است.
پرخاش معاویه به عمرو به سبب انتشار حدیث عمار
معاویه چون این گفته را شنید عمرو را بخواست و گفت: اهل شام را بر من شوراندی، آیا هر سخنی که از پیامبر خدا
شنیده‌ای بازگو می‌کنی؟ عمرو گفت:

به خدا، من آن سخن را وقتی و در حالی گفتم که نمی‌دانستم صَفِينی پیش می‌آید و علم غیب نداشتم. آن روز که آن حدیث
را گفته‌ام عمار هم با تو و من بود و تو خود نیز درباره او همان را که من روایت کرده‌ام باز گفته و روایت کرده‌ای، از
شامیان پرس. معاویه به خشم در آمد و از عمرو روی بتافت و به او بی‌مهری کرد، و عمرو که بسیار آزرده خاطر شده بود
گفت:

اگر این جنگ هم از ما دور شود دیگر مرا در کنار معاویه خیری نباشد و در این باره گفت:
پاسخ عمرو

تعاتبُنی ان قلت شيئاً سمعته و قد قلت لو انصفتني مثله قبلی ...

به من پرخاش می‌کنی که چیزی را که شنیده‌ام باز گفته‌ام، در حالی که اگر انصاف دهی تو خود مانند من پیشتر همان را
باز گفته‌ای.

آیا در آنچه من گفتم تو خود ثابت قدم بوده‌ای و گامت چون گام من نلغزیده است؟

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۴۷۴

من نمی‌دانستم که صَفِينی رخ خواهد داد و عمار به خونریزی من برانگیخته می‌شود.

اگر علم غیب می‌داشتم البته آن را پنهان می‌کردم و نمی‌گذاشت مردم دیگهای انتقام و بدگویی بر ما را به جوش آرند. پناه بر خدا که بی‌آنکه گناه و جنایتی از من سرزده و موجب انتقامی باشد، دلت بر من مالامال کینه شده است. جز این که، سوگند به رقصنده اختران شامگاه، من ارزومند و شیفتۀ خرد باختهٔ پیروزی تو هستم. پارسا زنی نزدم نقاب از چهرهٔ خود بر نگرفته و برجسته گونه زنی از من باردار نشده. (و دامانم چون تو الوده نیست). همچنان مرا در دودمان لوی بن غالب می‌شناسند که اندک مایه مالی دارم، نه تلخکام و نه شیرین کام. خداوند این تنگنا را که تو برايم پرداخته‌اي و به ارزويت رسيده‌اي که من خانوادهٔ خود را نبينم، يكباره بزدايد. من شام را که پنهان‌اش بر تو تنگ آمده به تو ارزانی داشتم و رها کردم تا به سبب من زندگی در آن بر تو ناگوار نباشد. پاسخ معاویه

پس معاویه در پاسخش گفت:

أَلَّا لِمَا أَلْقَتِ الْحَرَبُ بِرَكَهَا وَ قَامَ بِنَا الْأَمْرُ الْجَلِيلُ عَلَى رَجُلٍ؟ ...

آیا اینک جنگ سر و گردن نیافراشته و این ماجراهی مهم و دشوار در برابر ما قد علم نکرده است؟ پس از شصت سال [۱] باز نیزه‌ام را به دندان آزمودی [۲]، بدین پندار که اگر مرا تلخی یا شیرینی چشانند تمیز ندهم. وضعی را (با نقل آن حدیث) پیش آورده که برای شام فته‌ایست و در آن راه که

[۱-)] در متن «بعد سنتین حجه» و در اصل [سبعين ... هفتاد] آمده. اما درست همان شصت سال به ضبط نسخه شنجه است، چه معاویه هنگام پیکار صفين تقریباً ۵۷ ساله بود و صفين در سالهای ۳۶ و ۳۷ رخ داد و معاویه به سال ۶۰ هجری در هشتاد سالگی بمرد.

[۲-)] (مراد اینکه خواستی مرا بیازمایی و آزارم دهی؟.-م.

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۴۷۵

تو خواهی پیمود گامها بلغزد.

من سخنیت گفتم و ملامتی کردم که چندان زیانی نداشت، و اگر زیانبار هم می‌بود از تحمل بار ملامت من تو را زیانی نرسد.

تو هر روز و شب به من پرخاش کردی [۱]، چنان که گویا آن را که از تو بدو خبری رسیده نشاید که حقیقت را باز پرسد، خداوند، پرخاش و پرخاشگر را زشت دارد، آیا به نظر تو در آنچه گفتم مصلحتی در کار نبود؟ این همه را فرو گذار، آیا امروز چاره‌ای به نظرت می‌رسد که آتش دیگهای جوشان کینه مردم را خاموش کند؟ علی‌آنها را فرا خواند و آنان پاسخش گفتند و این پیکار برای ایشان خوشتراز ثروتی سرشار و خانواده و تبار باشد. هر گاه گوییشان از پنهان مرگ بترسید، آنان بر عکس چون شتران گشن که به گشن گیری چابکی کنند شتابان به میدان آیند.

چون شعر معاویه به عمر و رسید نزد معاویه آمد و گله‌اش را پذیرفت و اختلافشان سربسر شد.

برانگیختن علی هاشم بن عتبه را

در همین روز علی هاشم بن عتبه را که پرچمدار و مردی یک چشم (و واهمه‌دار) [۲] بود بخواند و به او گفت: ای هاشم، تا کی خواهی نان خوری و آب نوشی؟ هاشم گفت: همانا اینک سخت بکوشم که چنان به میدان روم که دیگر

[۱)] متن «فعاتبني» و در شنجهج [تعاتبني].

[۲)] در متن «اعور» آمده که علاوه بر یک چشم به معنی ترسو نیز بکار رفته و در مورد هاشم بن عتبه که در هجوم ملاحظاتی داشت و به سبب آشنایی با فنون جنگ به اصطلاح بی‌گدار به آب نمی‌زد، گاه دوستانش از جمله عمار بن یاسر «اعور» را به مفهوم دوگانه آن یعنی «یک چشم ترسو» به کار می‌بردند و حتی مولای متقیان علیه السلام چنان که پیشتر گذشت یک بار به مزاح به او گفت:

آیا می‌ترسی که یک چشم ترسویت خوانند؟! با این همه، هاشم چون پس از تأمل و سنجیدن جوانب امر که لازمه کارشناسی جنگی او بود، تصمیم به نبرد می‌گرفت بسیار چابکدست و برق‌آسا بود و به این سبب او را مرقال، یعنی تیزتک و برق‌آسا نیز می‌خوانندند. - م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۷۶

نزدت باز نگردم. علی گفت: در برابر تو ذو الکلاع قرار دارد و آن مرگ سرخ (یعنی شهادت) نزد اوست. پس هاشم گام به میدان نهاد، و چون معاویه دید که پیش می‌آید پرسید: این کیست که پیش می‌تاخد؟ گفتند: هاشم مرقال (برق‌آسا) است. آنگاه معاویه گفت: همان یک چشم بنی زهره، خداش بکشد و گفت: پاسداران آن پرچم نیز ربیعیانند. پس شما قرعه زنید و قرعه به نام هر کس بر آمد همو را برابر مهاجمان آماده داشته‌ام.

قرעה ذی الکلاع

پس قرعه ذی الکلاع به نام (قبیله) بکر بن وائل [۱] در آمد، و (ذو الکلاع) گفت: خدا نابودت کند ای قرعه شوم که چنین ناهنجار در آمدی [۲]. و از آنجا که بیشتر یاران علی در پیرامون پرچم، از ربیعه بودند به پاسداران بنی ربیعه فرموده بود از پرچم نیز حمایت کنند.

پس هاشم پیش تاخت و می‌گفت:

اعور یبغی نفسه خلاصا ... مثل الفنیق لابسادلاصا ...

یک چشم ترسو برای خود جویای راه رهایی (از این تهمت) است و همچون هیون گشن‌اوری زره در پوشیده است. وی جنگ را آزموده و هرگز نگریزد، و نه از دیه پروا کند و نه از قصاص بیم دارد. هر مردی هر چند به رو در افتاد (و سر به سوراخی نهد) و از میدان بگریزد [۳] از چنگ مرگ گریزگاهی ندارد [۴]. پرچمداری ذی الکلاع - که مردی از (قبیله) عذره بود - به جانب هاشم حمله کرد و می‌گفت:

[۱)] در متن به تصحیح قیاسی «لبکر بن وائل» و در اصل [...] بکر بن وائل، قبیله بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افصی

بن دعمی بن جدیله بن اسد بن ربیعه، که همان ربیعیان باشند.

[۲-] آنچه پیشتر در ص ۳۰۹ آمد.

[۳-] متن «کل امری و ان کبا و حاصل» و در شنهج [... و إن بنی ... بنایی بسازد (و در آن نهان شود)].

[۴-] متن از روی شنهج (۲: ۲۷۵) «لیس یری من موته مناصا» و در اصل [لیس له ...] ولی در شنهج به جای «من موته» [من یومه] آمده است.

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۴۷۷

يا اعور العين و ما بني من عور اثبت فائي لست من فرعى مصر ...

ای آن که یک چشمی، و مرا آفت یک چشمی نیست بر جا بمان که من از آن دو تیره (قبیله جبون) مصر نیستم.

ما یمانیان هستیم و در میانه ما کمدلی نباشد، ضربت نوجوانی از عذره [۱] را چون بینی؟.

خبر از سوگ پسر عفان [۲] می‌رسد و خائن به او را زشنام می‌کند، مرا چه تفاوت کدام کس دستور (قتلش را) داد و کدامین کس به انجام رسانید.

آنگاه دو ضربه رد و بدل کردند و هاشم او را به ضرب نیزه کشت، و دیگر کشتگان نیز بی‌شمار شدند و ذو الکلاع هجوم اورد و کسان به جان یک دیگر افتادند و در آن هنگامه هر دو (هاشم و ذو الکلاع) نیز کشته شدند [۳]. پسر هاشم پرچم را برداشت و می‌گفت:

أهاشم بن عتبة بن مالك اعز بشيخ من قريش هالك ...

ایا هاشم بن عتبه پسر مالک، گرامی باش که چون خواجه‌ای قریشی جان سپردی.

و پیکرش [۴] به زیر سم ستوران در خاک تیره باتلاق گونه فرو کوفه شد.

اینک مژده باد تو را به حور عین در خیمه‌های بهشتی و اسایش دلپذیر و گیاهان فردوس.

[عبد الله بن هاشم در مجلس معاویه]

نصر: عمرو بن شمر برای ما حدیث کرد و گفت:

(چندی بعد) که ماجراهی صفین پایان یافته و حسن علیه السلام کار را به معاویه وانهاده بود و هیئت‌های نمایندگی نزد معاویه می‌رفتند، عبد الله بن هاشم را به عنوان اسیری (جنگی) نزد او گسیل داشتند. هنگامی که بدانجا رسید و او را برابر

معاویه آوردند عمرو بن عاص که حاضر بود گفت: «ای امیر مومنان، این خود پسند [۵]

[۱-] متن «عذر» که مرخم عذرۀ و نام قبیله‌ای از بنی قضاعه است.

[۲-] مراد عثمان بن عفان است. - م.

[۳-] متن «قتلا جمیعا» و در شنهج [قتل هاشم و ذو الکلاع جمیعا].

[۴-] به صنعت شعری التفات. - م.

[۵-] متن از روی شنهج (۲: ۲۷۶) «المختال» و در اصل [المحتال حیله‌گر].

پیکار صفین / ترجمہ، ص: ۴۷۸

پسر آن مرقال (برق آسا) است و فطرتش از او جدا نباشد و مغورو [۱] خود فریفتهایست، (بدان) که چوبدست ستبر از شاخ نو کوچکی بر آید و مار از مار بزاید و پاداش بدی همچنان بدی باشد». پسر هاشم (به عمرو بن عاص که هر دو قریشی بودند) گفت: من نخستین مردی نیستم که قومش وی را وانهاده‌اند و روزگارش به سر آمده و اجلش رسیده است [۲]. آنگاه معاویه گفت: این کینه‌های بازمانده از صفين است و پدرت بر تو جرمی نرانده است. عمرو گفت: او را به من سپار که شاهرگهایش را به سبب یاوه‌گوییهاش بیرون کشم. پسر هاشم به وی گفت: هی، پسر عاص این دلیری تو در روزهای صفين که تو را به هماوردی می‌خواندیم، آنگاه که پای مردان در باتلاق خون خیس می‌شد و راهها بر تو بسته شده بود و مشرف به هلاک بودی، کجا بود؟! به خدا سوگند اگر (اینک نیز) به معاویه چنین نزدیک ننشسته بودی پیکان تیزپری به سویت می‌افکنند که زخم از زخم در فشهای تیز [۳] دلدوزتر می‌بود، زیرا تو همواره بر هوس خود بیفزایی و در عالم سرگشتگی خویش حیرانی و به ریسمان پوسیده سوداهاست چسبیده و همچون لوك گم کرده راه در کویر تیره شبی ظلمانی، سرگردانی.

راوی گفت:

معاویه از سخنانی که از پسر هاشم شنید در شکفت ماند و امر کرد او را زندانی کنند، اما از کشتن وی خودداری کرد. از این رو عمرو ابیاتی برای معاویه فرستاد که چنین می‌گفت:

[۱-) متن از روی شنجه «المغرب» و در اصل [المعنى].

[۲-]) متن «و ادرکه یومه» و در شنهج [و اسلمه یومه ...].

[۳-] متن از روی شنھج (۲: ۲۷۶) «اشافی» جمع اشفی درفش کفش دوزی، و در اصل [الاثافی].

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۴۷۹

سرزنش عمره به معاویه درباره ابن هاشم

امرتک امرا حازما فعصیت‌نی و کان من التوفیق قتل ابن هاشم ...

از سر دوراندیشی امری به تو کردم و تو از گفته‌ام سرتافتی در حالی که کشتن ابن هاشم توفیقی بزرگ بود. ای معاویه پدر او همان کس بود که تو را به کوشایی آماج تیرهای جانشکار گلوشکاف ساخته بود. دست از جنگ نکشیدند چندان که در صفين خونهای ما چون رودهای خروشان برآ افتاد.

و این پسر همان پدر است، و آدمی به اصل خود ماند، اگر او را زنده گذاری دندان پشمیمانی بر هم خواهی فشد.

[نامه شعری ابن هاشم به معاویه]

این ایيات در زندان به آگاهی این هاشم نیز رسید، از این رو به معاویه نوشت:

معاوى ان المرأة عمر اتباله ضفينة صدر ودها غير سالم [١] ...

ای معاویه آن مرد، عمر و را کینه‌ای در دل جا گرفته و دوستیش ناسالم است.

ای پسر حرب او به تو نظر می‌دهد که مرا بکشی، می‌بینی که نظر عمر و با آنچه شاهان عجم می‌کردند چه تفاوتی دارد.
آن اسیر خود را، که از جانب او گزندی متوجه ایشان نبود هرگز نمی‌کشتند.
به روز صفین در گروه ما دو کس نیز (چون دیگر رزم‌مندگان) بر ضد تو بودند:
هاشم و پسر هاشم.

خداآوند آنچه قضا کرده بود برآند و آن ایام سپری شد و چون روایای خواب بیننده‌ای گذشت آنچه گذشت.
آن نبرد، پیکاری عظیم بود که همه آن را آزمودید و شناختید و هیچکس بر آنچه گذشته، پشیمان نباشد.
اینک اگر از (خون) من چشم پوشی، از یک خویشاوند در گذشته‌ای و اگر کشتنم را خواهی ریختن خونم را که حرام است
حلال شمرده‌ای.

[۱-) متن از روی شنجه و در اصل [غشها غیر سالم].

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۴۸۰

پایان بخش پنجم که پس از آن بخش ششم، چنین بیاید: «نصر: عمر بن شمر، از سدی، از عبد خیر همدانی» و درود خدا
بر خواجه ما محمد، پیامبر و خاندانش و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و پناه بر خدا از فزونی و کاستی (در
عبارات نقل شده در این بخش).

در بخش هشتم نسخه عبد الوهاب به خط وی چنین خواندم:
«عبد الوهاب بن مبارك بن احمد بن حسن انماطی تمام این را به طریقه بازخوانی از شیخ ابی الحسین المبارك بن عبد
الجبار سید بزرگوار، یگانه امام، قاضی القضاة ابو الحسن علی بن محمد دامغانی و دو پسرش: قاضی ابو عبد الله محمد و
ابو الحسین احمد، و ابو عبد الله محمد بن قاضی ابی الفتح بن یضاوی، و شریف ابو الفضل محمد بن علی بن ابی یعلی
الحسینی، و ابو منصور محمد بن محمد قرمی، بشنید. و این در شعبان سال چهارصد و نود و چهار بود.»

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۴۸۱

بخش ششم کتاب صفین (در گیراگیر نبرد)
از نصر بن مزاحم

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۴۸۲

روایت ابی محمد، سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی خزار روایت ابی الحسن، علی بن محمد بن عقبة بن ولید
روایت ابی الحسن، محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت روایت ابی یعلی، احمد بن عبد الواحد بن محمد بن
جعفر حریری روایت ابی الحسن، مبارک بن عبد الجبار بن احمد صیرفی روایت شیخ حافظ، ابی البرکات عبد الوهاب
بن مبارك بن احمد بن حسن انماطی شنود مظفر بن علی بن محمد بن زید بن ثابت، معروف به ابن منجم - خدایش
بیامرزد.

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۴۸۳

بسم الله الرحمن الرحيم شيخ موثق، شيخ الاسلام ابو البرکات عبد الوهاب بن مبارك بن احمد بن حسن انماطی برای ما روایت کرد و گفت: شیخ ابوالحسین، مبارک بن عبد الجبار ابن احمد صیرفی از طریق بازخوانی من بر او، گفت که ابو یعلی احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر گفت: ابوالحسن محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت صیرفی گفت: ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن عقبه گفت: ابو محمد سلیمان بن ربيع بن هشام نهدی خزار

گفت: ابوالفضل نصر بن مزاحم گفت:

عمرو بن شمر، از سدی، از عبدالخیر همدانی گفت:

از پا در آمدن هاشم بن عتبه و پیام او به علی

هاشم بن عتبه گفت: ای مردم، من مردی تنومندم، اگر از پای در آمدم شما نهراسید و دیری بیش از زمانی که برای نحر کردن شتری کافی است تا نحر کننده کار خود را بپردازد، کارم به درازا نخواهد کشید. آنگاه حمله کرد و به خاک افتاد، و در آن حال که در میان کشتگان بر خاک افتاده بود (و هنوز رمقی داشت) مردی بر او بگذشت، وی بدان مرد گفت: از جانب من به امیر مومنان [علی] سلام و رحمت خدا را برسان و به او بگو: تو را به خدا سوگند می‌دهم که شبانه پیکر کشتگان را

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۸۴

گردآوری، به گونه‌ای که پیش‌اپیش، پای کشتگان را به دوال اسبابات بسته و تا صبحگاه میدان را از اجساد تهی کرده باشی زیرا فردا ابتکار عمل و تعیین سرنوشت جنگ [۱] با کسی است که کشتگان را زودتر جمع‌آوری کرده باشد [۲]. آن مرد آن پیام را به علی باز گفت و علی با جمیع برفت و دست به کار شد چنان که پاره‌ای از شب، خود کشتگان را بر پشت می‌نهاد (و به لشکرگاه خویش می‌ورد) و در نتیجه دیگر روز ابتکار عمل با وی بود و کار به سود اینان و زیان دشمن انجامید [۳].

[برانگیختن کسان از سوی هاشم بن عتبه]

نصر، از عمرو بن شمر، از مردی [۴]، از ابی سلمه:

هاشم بن عتبه هنگام غروب کسان را فراخواند و گفت: «هلا، هر کس خدا و سرای آخرت را خواهد گام فرانهد» پس گروهی به سویش رفتند، و وی با زبدۀ یاران خویش چند نوبت حملات سختی به شامیان کرد ولی از هر سو حمله می‌برد آنان مقاومت می‌کردند، و از این رو جنگی سخت در گرفت. وی به یارانش می‌گفت:

«از این پایداری و مقاومتی که از آنان می‌بینید نهراسید، به خدا آنچه از ایشان می‌بینید جز تعصّب عربی نیست که وادارشان کرده زیر پرچم حمیت عربی و به نمودار چنان موضعی ایستادگی کنند در حالی که آنان بی‌گمان همه گمراهنده و شما به یقین بر حقیقت ای قوم شکیبا باشید و با هم پایمردی کنید و گرد هم آید که آرام

[۱-] متن از روی شنھج (۲: ۲۷۸) «الدبرة تصبح غداً» و در اصل [...] تصبح غدك [...].

[۲-] (از آنجا که هاشم چنان که در ص ۴۶۷ و پا برگ ص ۴۵۷ آمد به فنون جنگ آشنا بود این توصیه تاکتیکی را که

علاوه بر تأمین تحرک روز بعد، فواید روانی نیز برای قوای خودی داشت به عنوان آخرین سفارش خود به فرماندهی کل تقدیم داشت و فرمانده بزرگوار که ارزش این توصیه را می‌دانست بیدرنگ آن را به مرحله اجرا در آورد و خود شخصاً مباشر عملیات نقل اجساد شد. -م.

[۳] (به پیام مشابهی که عبد الرحمن بن کلده ص ۵۳۹ و عبد الله بن کعب ص ۶۲۶ داده‌اند، نیز توجه فرمایید. -م.)
[۴] شنهج [نصر، و حدثنا عمر بن سعد، عن الشعبي].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۸۵

و همگام به سوی دشمن رویم، سپس آنجا پای مردی استوار دارید و به یک دیگر مدد کنید و خدا را بیاد آرید، و کسی از برادرش چیزی نپرسد [۱] و بدین سوی و آن سوی بسیار ننگرید، و همچون آنان پایداری کنید و برای خدا و ثواب آخرت بر آنان شمشیر زنید تا خداوند که بهترین داوران است میان ما و آنان داوری کند. ابوعسلمه گفت:

وی با گروهی از قاریان پیش رفت و خود و یارانش جنگی سخت کردند تا به اندازه‌ای که خوشدل شوند (و از کوشش خود راضی باشند) پیروزی یافتنند.

در این هنگام نوجوانی به سوی آنان آمد و می‌گفت:

أَنَا ابْنُ أَرْبَابِ الْمُلُوكِ غَسَانٌ وَ الدَّائِنُ الْيَوْمَ بِدِينِ [عُثْمَانَ] [۲] ...

منم فرزند شهریار شاهان غسان و امروز گرویده به دین (و خواهان انتقام) عثمان. اقوام ما [۳] آنچه رخ داد به ما خبر دادند که همانا علی پسر عفان را کشته است.

آنگاه حمله کرد و روی از میدان نمی‌تافت و پیاپی شمشیر می‌زد، سپس [آغاز] لعن [به علی] کرد و به او دشنام می‌داد و در نکوهش وی سخن بسیار می‌گفت [۴]. هاشم بن عتبه به او گفت: «در پی این سخن دادرسی و از پس این جنگ حسابرسی (الله) باشد. از خدا بپرهیز، چه تو نزد پروردگارت باز گردی و از

[۱] متن [و لا يسلم رجل اخاه] و در طبری (۶: ۳۳۲۲)، چاپ لیدن «و لا یسئل رجل اخاه» که به همین صورت ترجمه شد. این دستورها نشان از کارشناسی جنگی هاشم بن عتبه دارد و مربوط به تاکتیک مخصوص اوست که آرام و سنجدیده پیشروی می‌کرد و در موقع مناسب بدون آنکه کسان خود را خسته کرده باشد حمله‌ای برق‌آسا می‌نمود. -م.

[۲] متن به خطاط [... بدین غسان] و در طبری (۶: ۳۳۲۲)، چاپ لیدن «... بدین عثمان» که به همین صورت ترجمه شد. -م.

[۳] متن «أَبْنَا أَقْوَامَنَا» و در شنهج (۲: ۲۷۸) «أَبْنَا قَرَأْنَا قَرَآنَ خَوَانَانَ وَ قَرَآنَ دَانَانَ مَا بَهْ مَا خَبَرْ دَادَنَد». -م.

[۴] متن از روی شنهج «و یشتمه و یسہب فی ذمه» و در اصل [و یشتم و یکثر الكلام و دشنام می‌داد و پر می‌گفت].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۸۶

این موضع و آنچه در سر داشته‌ای از تو باز پرسد» [۱]. گفت: من با شما از آن رو پیکار می‌کنم که چنان که به من گفته‌اند

مولای شما نماز نمی‌گزارد و شما نیز نماز نمی‌گزارید، و بدان سبب با شما چنین می‌جنگم که یار شما خلیفهٔ ما را کشته و شما در کشتن او به وی کمک کرده‌اید. هاشم گفت: «تو را با پسر عفان چه کار؟ او را یاران محمد و مردم آگاه به قرآن، از پس آن که بدعتها نهاده و با فرمان قرآن مخالفت ورزیده بود، کشتند و یاران محمد، همان اهل دینند که در اندیشیدن به کار مسلمانان شایسته ترند، و نپندارم که (با وجود چنان شایستگانی) کار این امت و امر این دین، هرگز حتی لحظه‌ای، به تو مانده باشد. جوان گفت: آری، آری، به خدا من دروغ نمی‌گویم، چه دروغ (آدمی را) زیان رساند و سودی ندهد، و رشتی آرد و زیبایی نبخشد. هاشم به وی گفت: «این امری است که تو را از آن آگاهی درست نباشد پس آن را به دانایان و آگاهانش واگذار.» گفت: به خدا (از لحن صادقانه‌ات) یقین کردم که تو از سر خیر اندیشی اندوزم می‌دهی. هاشم به او گفت: اما این که گفتی یار ما نماز نمی‌خواند، به راستی او نخستین کسی است که با پیامبر خدا نماز کرد و وی او را به دین خدا آگاه و خبیر ساخت و از همگان بدو نزدیکتر و سزاوارتر است. و اما این کسان را که همراه او بینی همه از خوانندگان قرآن و آگاهان به آنند، شبهای سبب عبادت خواب بر چشمشان نگذرد.

پس مبادا آن تیره بختان فریب خورده تو را در دینت بفریبند و به گمراهی کشانند.» جوان گفت: ای بندۀ خدا تو را به یقین صالحی نیک فرما می‌بینم، [و خود را خطا کاری گنه کار]، به من بگو آیا راه توبه را بر من گشاده می‌بینی؟ گفت: آری، به درگاه خدا توبه کن که توبه‌ات را بپذیرد، زیرا وی توبه بندگان خویش را قبول می‌کند و از بدیها در می‌گزرد و توبه‌کاران را دوست دارد و پاکیزگی طلبان را می‌پسندد.

[۱-)] متن «فسائلک عن هذا الموقف» و در شنجهج [...] و عن هذا المقال و از این گفتار.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۸۷

راوی گفت:

جوان در بازگشت به میان کسان رفت، مردی از شامیان به وی گفت: آن عراقی فریبت داد! گفت: نه، بلکه آن عراقی خیر مرا خواست و اندوزم داد.

هاشم و یارانش پیکاری سخت کردند تا فوجی از (قبیلهٔ آنها) آمدند و حمله سختی کردند و هاشم با آنان نیز جنگید و می‌گفت:

اعور یبغی اهله محلهٔ لا بد آن یفل او یفل [۱] ...

یک چشم که در صدد افتخار افرینی برای کسان خویش است، ناگزیر است یا شکست دهد یا خود از پای در آید. وی چندان زیسته که دلش از زندگی به تنگ آمده است.

تا نه یا ده نفر را بکشت، و حارت بن منذر تنوخی بدو حمله کرد و با نیزه‌اش بزد و وی فرو افتاد، علی همان دم کس پیش او فرستاده پیام داده بود که پرچم را فراتر بر. وی به فرستاده گفت: به شکمم بنگر. چون نگریست شکمش دریده بود. پس مردی از (قبیلهٔ بکر بن وائل پرچم را برگرفت [۲]، و هاشم سر خود را بلند کرد و دید عبید الله بن عمر بن خطاب در کنارش کشته شده، پس بر سینه خزید [۳] تا به نزدیک او رسید و چندان دندان بر برآمدگی سینه او فشرد که

دندانهایش در پیکر او فرو رفت [۴]. پس از لختی هاشم در حالی که روی سینه عبید الله بن عمر قرار گرفته بود جان سپرد. آن مرد بکری (هم که وصف پرچمداری او گذشت) ضربت خورد و بر زمین افتاد، او نیز سر برداشت و چون عبید الله بن عمر را در نزدیکی خود افتاده دید به سویش خزید [۵] تا جانب دیگر برجستگی

[۱)] ص ۴۴۸ به همین رجز که با اندک تفاوتی در مصراج اول، آمده است.

[۲)] ظاهرا همان بکری که بر سر شایستگی پرچمداری با هاشم گفتگو کرده بود- ص ۴۴۷ و هاشم به او گفته بود: اگر من به خاک افتادم تو پرچم را برگیر.- م.

[۳)] متن به تصحیح قیاسی «فحبا» و در اصل [فتحنا].

[۴)] متن به تصحیح قیاسی «نبیت فیه انبیا» و در اصل [تبیین] آمده که معنی نمی‌دهد.

[۵)] متن به تصحیح قیاسی «فحبا الیه» و در اصل [فتحنا الیه]. این خبر را در شنجهج نیافتم.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۸۸

سینه‌اش را به دندان گرفت و چندان فشد که دندانش در پیکر او فرو رفت [۱] و خود نیز جان سپرد، پس آن هر دو، هاشم و بکری را بر روی سینه عبید الله بن عمر مرده یافتند. سوگواری بر قتل هاشم

چون هاشم کشته شد مردم بر فقدانش سخت بیتابی کردند، و گروهی از قاریان اسلام نیز با او از پا در آمدند، پس علی بر آن کشتنگان، یعنی او و یارانش که پیرامون او کشته شده و به خاک افتاده بودند بگذشت و گفت:

جزی الله خیراعصبة اسلامیة صباح الوجوه صرّعوا حول هاشم ...

خداؤند گروه اسلامیان را جزای خیر دهاد که با چهره‌های تابناک پیرامون هاشم به خاک افکنده شده‌اند، یزید و عبد الله، بشر و معبد و سفیان و دو پسر صاحب فضیلت هاشم [۲]، و گروه هماهنگ بهم تافته‌ای که اگر روزی تیغهای بران هم در نیام رود، ستایش [۳] و یاد ایشان از خاطره‌ها نرود.

خطبۀ عبد الله بن هاشم هنگامی که پرچم پدر را گرفت

سپس عبد الله بن هاشم در حالی که پرچم او را بر گرفته بود، خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: «ای مردم، همانا هاشم بندۀ‌ای از بندگان خدا بود که روزیها ایشان مقدر شده و آثارشان در نامه اعمال نوشته و کردارشان به حساب آمده و زندگیشان به وقت مقرر خود سپری شده است.

پس پروردگارش، که از فرمان او کس سر نپیچد، وی را بخواند و او دعوت حق را لیک گفت و کار را به خدا و انها و در راه فرمانبرداری از کسی به جان کوشید

[۱)] متن به تصحیح قیاسی «نبیت» و در اصل چنان که در پا برگ ۴ ص ۴۸۷ گذشت [تبیین].

[۲)] متن «یزید و عبد الله، بشر و معبد و سفیان و ابنا هاشم ذی المکارم» و در شنجهج [یزید و سعدان و بشر و معبد و

سفیان و ابنا معبد ذی المکارم].

[۳)] در اصل و متن «لا یبعد ثناء» ولی مناسبتر آن که «ثناء» به تقدیم نون بر ثاء باشد و نثا، یاد کرد نیک یا بدی است که به تاریخها باز گویند.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۸۹

که پسر عم پیامبر خدا و نخستین کسی است که به او ایمان اورد، و داناترین مردم به دین خداست. (هاشم) در راه کسی جهاد کرد که با دشمنان خدا، یعنی با آنان که حرام خدا را حلال می‌شمارند و در ملک جهان به ظلم و فساد پرداخته‌اند و شیطان بر ایشان دست یافته و گناه و تجاوز را در نظرشان آراسته است، سخت مخالفت می‌ورزد. جهاد با هر کس که با سنت پیامبر خدا مخالفت کرده و حدود الهی را و نهاده و با دوستداران خدا مبارزه کرده بر شما حق و واجب است.

پس در خویشتن گماری به فرمانبرداری از خدا در این دنیا بیدریغ بکوشید تا از آخرت نصیب برید و بدان پایگاه والا و (سریر) دولت بی‌زوال برآید. و اگر (به فرض محل) پاداش و بازخواست و بهشت و دوزخی نیز در کار نباشد، بی‌گمان نبرد همراه علی از پیکار همپای پسر (هند) جگرخواره بس برتر و فضیلت‌بخش تر است. پس در حالی که شما به آرزویی چنان بزرگ امید بسته‌اید، چرا چنین نکنید؟ پاره‌ای اشعار مربوط به صفين زنی از اهل شام گفت:

لاتعدموا قوماً أذاقووا ابن ياسر شعوباً ولم يعطوكم بالخزائم ...

قومی را که به پسر یاسر شرنگ مرگ چشاندند نابود نکنید [۱] که بدین کار رشته‌های مروارید تان نبخشند. مایمیم که آن یتربی، پسر محصن سخنور شما، و پسر بدیل و پسر هاشم را کشیم. و مردی از طایفه بنی عذرہ گفت:

لقد رأيت اموراً كلها عجب و ما رأيت كايم بصفين ...

من امور شگفت‌آور بسیار دیده‌ام ولی به شگفتی روزهای جنگ صفين چیزی ندیده باشم.

[۱)] خطاب به نیروهای عراق است و غرض شاعر اینکه آنها را از جنگ با شامیان که قاتلان عمار بن یاسرند منصرف کند. - م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۹۰

چون صحیحگاهان، ما و ایشان برخاستیم چنان که هیونهای ستر سرخ موی را دیده‌ای، همگی خشنمانک بودیم. فوجی از سواران به جولان در می‌آمدند و فوجی زمامها را می‌کشیدند و دیگران خشم الوده یک دیگر را به زیر تیر می‌گرفتند.

آنگاه شمشیرها را بر کاسه سرها فرود آورده‌یم و آنچه به آنان نوشاندیم به ما نیز نوشاندند.

گویی آن تیغهای درخشان در کف مردان زنجیرهای آذربخش است که پیکر بزرگان قوم را از هم می‌گسلد.

سپس چون اندامهای گسیخته از یک دیگر جدا شدیم و هر گروه بر کشتگان خود نماز گزارند.

[سوگواری ابی عمرة بن عمرو بن محسن]

عبد الله بن ابی معقل بن نهیک بن یاساف انصاری گفت: و در حدیث عمرو بن شمر نیز آمده است که نجاشی گفت: ابو عمره پسر عمرو بن محسن [۱] که در صفين کشته شد می گریست و می گفت:

لنعم فتی الحین عمرو بن محسن [۲] المصبح [۳] ثوّبَا ... اذا صائح الحی [۴]

چه نیکمردی بود عمرو بن محسن، آن جوانمرد هر دو قبیله که چون بانگ دادخواهی غارت شده‌ای به صبحگاه بر می خاست به یاری می شتافت.

چون فوج سوار به جولان در آمد، در آن میان که پاره‌های نیزه به هر سو پرتاب می شد و گرد و غبار اورده‌گاه خیمه برافراشته بود.

ناگهان با از پا در آمدن خواجه‌ای بزرگوار و مردی موثق که در میان صالحان آزموده بود فاجعه‌ای بر تمامی انصار رخ نمود.

[۱-)] بشیر بن عمرو بن محسن انصاری که شرح حالش در صفحه ۲۵۲ آمده است. (در نام او دو قول است.-م.)

[۲-)] چنان که ملاحظه می شود مصراج اول این بیت گواه آن است که نام وی «عمرو» بوده و این یکی از اقوالی است که درباره او گفته‌اند. در الاصابة آمده است: «ابن الكلی گوید: نامش عمرو بن محسن بود».

[۳-)] شنهج [و اذا ما صارخ الحی هنگامی که قبیله بانگ بر می اورد].

[۴-)] متن از روی شنهج (۲: ۲۷۸) و در اصل [المصیح فریاد کشنده].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۴۹۱

چه بسا خیری که از تو بر آمد و چه رخنه‌ها را که انباشتی و چه گنداورانی را که نومید و ناکام کردی [۱].

و چه بسا دشمن را که با همه خشم‌ش راندی و پس از آن که خشمگین تاخته بود به خواری تمام بازگشت.

و چه بسا پرچم افتخاری که برافراشتبی و در چه غزوه‌ها حضور یافتی که ترسو از بیم آنها خود را واپس می کشید.

بر تمام عشیره چیره [۲] بودی و به بزرگواری فرماندهی داشتی و در میانه انصار اثری از گریختن و واپس کشیدن نبود [۳].

ستون افتخار و بزرگی را بلند افراسته و بدانگاه که پیشگامان قبایل دچار قحطی و بینوایی می شدند، آستان درویش‌نوازی را به خوشرویی و فراوانی گشوده بودی [۴].

سترگی (بودی) که خود متجاوز به حق دیگران نبود و به روز پیکار نیز هیچ چیره‌دستی تو را شکست نمی داد.

و نوبهاری بودی که باران رحمت بیدریغش به مردم سود رساند، و شمشیر برانی بودی که لبه‌اش از دم قلمتراش جانکاه تیز تر بود.

هر آن کس که از کشته شدن ابن محسن شادمان شود تیره بخت زید و سپس به رنج و عذاب بمیرد.

ناجوانمردانه، او را که نیزه سناندار و ناولک دلدوز را به خاطر کرم و آبرومندیش به کار می‌برد، به خاک افکنندند.
اگر شما آن آزاد مرد، ابن محصن را کشتید ما نیز ذو الکلاع و حوشب شما را کشیم.
ما «حمیر» را در میان صفوف شما، به گاه مرگ، چون نخل برومند ریشه‌کن شده‌ای به خاک افکنیدیم.
«مرثه» که از دیرگاه در فرار آزموده بود، زیر ضربات نیزه‌های ما کما کان از میدان گریخت.
ما به گاه نیزه‌گذاری جنگاوران، یار شما عبید الله را چون گوشت پاره پارهای

[۱)] متن «مخیبا» و در شنهج [مسلسل جامه و سلاح به غنیمت گرفته شده].

[۲)] متن، «حوطا» و در شنهج [حویطا].

[۳)] متن از روی شنهج «نکسا مونبا» و در اصل [عصبا مشیبا].

[۴)] متن از روی شنهج «رحبا فناه خصیبا» و در اصل [... حصبنا].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۹۲

در میدان افکنیدیم در صفين، آنگاه که صفوف شما از روی تافته و می‌گریختند [۱]. و نیز چهره ابن عتاب را به خاک سیاه و تباہ کردیم.

و طلحه را از پس زبیر خوار کردیم و به روز جنگ «نایب» [۲] و معین نایبی [۳] به جانهادیم که پیش خزند.
ما بودیم که (به جنگ جمل) آن شتر و پیرامونیانش [۴] را محاصره کردیم و ما بودیم که زهری آمیخته (از مرگ و شکست) به شما چشاندیم.

[ناله علی بر قتل او و سوگواری ابی طفیل بر هاشم]

نصر گوید:

ابن محصن از یاران نامدار علی بود (و چون) در معرکه کشته شد علی علیه السلام بر قتل او نالید.
راوی گفت:

ابو طفیل، عامر بن واٹله - که از اصحاب بود، و گفته‌اند آخرین بازمانده اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه که با علی علیه السلام در صفين شرکت جست و از شیعیان پاکدل بود [۵] - درباره قتل هاشم بن عتبه می‌گوید:

یا هاشم الخیر جزیت الجنّه ... قاتلت فی الله عدو السّنة ...

ای هاشم نیکمرد بهشت را به پا داشت دادند، در راه خدا با دشمن سنت (رسول) پیکار کردی.

و با دست شستگان از حق و اهل تردید جنگیدی، بدانچه به لطف خدا بدان نایل شدی فخری عظیم کن.
روزگار مرا چنان کرد چنان که گویی من چوبی خشک و پوسیده شده‌ام، ای

[۱)] متن «ارفض عنه صفوفکم» و در شنهج [...] عنه رجالکم مردانتان از او روی تافته می‌گریختند.

[۲)] متن «عریفا و منکبا» و عریف، در سلسله مراتب نظامی یک درجه پایین‌تر از «رئیس» است (که در اصطلاح نظامی

- [۱] امروز گروهیان است و به اعتبار نیابت از فرمانده، نایب ترجمه شد.- م.)
- [۲] منکب، بر وزن مجلس، دستیار عریف باشد. لیث گوید: منکب سرکرده عریفان است (در اصطلاح نظامی امروز، استوار.- م.)
- [۳] متن «احطنا بالبعير و اهله» و مراد شتری است که عایشه بر آن سوار شد و آن جنگ را بدین مناسبت جنگ جمل نامیدند.

[۴] [۵] شرح حالت پیشتر در صفحه ۴۲۱ گذشت.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۹۳

کاش خانواده‌ام بر مرگم شیون بر آرند [۱]، از «حوبه» [۲] مادر، و عمه و عروس [۳] (جملگی بر سوگم نشینند). نصر: «حوبه» قربت نزدیک باشد. چون مرا گویند: فلاں کس «حوبه» است، یعنی خویشاوند نزدیک است. [گفتگوی عدی بن حاتم]

نصر، از عمرو بن شمر به اسنادش گفت:

آن روز مردی به عدی بن حاتم که از یاران بر جسته علی علیه السلام بود گفت: ای ابا طریف آیا از تو نشنیدم که در «یوم الدار» [۴] می‌گفتی: «به خدا، در این ماجرا بزغاله ماده یک ساله‌ای هم تیزی نیفکند!» [۵] و اینک عواقبی را که در آن ماجرا [۶] نهفته بود دیدی؟ - چشم عدی در جنگ شکافته شده بود و پسرانش نیز کشته شده بودند [۷] - گفت: آری، به خدا سوگند که هم ماده بزغاله در آن ماجرا تیز افکند [۸] و هم بزنراکلان پیشاهمگ.

[۱] متن «یا لیت اهلی قد علونی رنه» و در شنهج (۲: ۲۷۹) [۲] و سوف تعلو حول قبری رنه به زودی پیرامون گورم شیون بر خواهد خاست.

[۲] متن «من حوبه و عمه و کنه» در تفسیر کلمه «حوبه» از ابی عبید آمده است: «پاره‌ای اهل علم آن را به ویژه بر «مادر» تاویل می‌کنند و گوید به نظر من هر یک از بانوان خویشاوند باشند که چون سرپرستشان آنان را ترک کند روزگارشان سیاه و زار شود: چون مادر یا خواهر یا دختر یا جز آنان».

[۳] متن «کنه» که بر زن پسر و زن برادر اطلاق می‌شود.

[۴] روزی که عثمان در خانه‌اش کشته شد.- م.

[۵] متن از روی شنهج «لا تتحقق» و در اصل [لا تتحقق]. لا تتحقق فيها عناق حولیه یا ... لا تتحقق فی هذا الامر ... ضرب المثل است. میدانی گوید: «این ضرب المثل در موردی بکار می‌رود که کاری یا قتلی انجام شود که رنجی برای آن نبرند و کسی را بر سر غیرت نیارد و پیامدی هم نداشته باشد و بر اثر آن کسی به خونخواهی برنخیزد. نخستین کسی که این مثال را به زبان آورد عدی بود که در قتل عثمان آن را به کار برد.

[۶] متن «ما کان فیها» (و شاید فیهما باشد.- م.). مرد دو جنگ جمل و صفين است که به بهانه خونخواهی عثمان بر پا شد.

- [۷] متن «و قد كانت فقيه عين عدى و قتل بنوه» و در میدانی آمده است: «فلما كان يوم الجمل فقيه عين عدى و قتل ابنه بصفين چشم عدى در جنگ جمل شکافته شده بود و پرسش در جنگ صفين کشته شد.»
- [۸] متن از روی شنجه و امثال میدانی «لقد حبت» و در اصل [خنقت].

٤٩٤: پیکار صفين / ترجمه، ص:

فرار ضحاک و عتبة بن ابی سفیان

علی گروهی را فرستاد تا از رسیدن نیروی پشتیبانی به معاویه جلوگیری کنند، و معاویه نیز ضحاک بن قیس فهری را با گروهی به مقابله آنان فرستاد که ایشان را از میان برداشتند و جاسوسان علی آنچه را گذشت گزارش دادند. علی به یاران خویش گفت: در این مورد چه صلاح می‌دانید؟ پاره‌ای گفتند به نظر ما باید چنین کنیم و پاره‌ای گفتند چنان کنیم. چون آراء مختلف را سنجید فرمود: صبحگاه باید بر آنان تاخت. سپیده دم روز بعد هجوم اصلی پیکار صفين صورت پذیرفت و در حالی که عراقیان بر کشتگان حمصیان، و شامیان بر کشتگان مردم عالیه دست یافته بودند، شامیان شکست خوردن و عتبة بن ابی سفیان بیست فرسنگ از میدان نبرد گریخت تا به شام رسید.

شعر نجاشی درباره فرار عتبه

نجاشی در این باره قصیده‌ای که چنین آغاز می‌شود سرود:

لقد أمعنت يا اعتب الفرارا و اورتك الوغى خزيا و عارا ...

ای عتبه در گرداب فرار کاملاً فرو رفتی و این جنگ ننگ و رسوایی برای تو به میراث نهاد.
این نامردی تو را کس نستاید، جز تردمانی ناشناس که چون او را به اوردگاه کشاندی از ترس پیشابش روان شده بود.
شعر کعب بن جعیل درباره روزهای صفين

کعب بن جعیل [که شاعر اهل شام بود، پس از بر آوردن قرآنها، روزهای صفين را به یاد می‌آورد و معاویه را (چنین) بر می‌انگیزد]:

معاوی لا تنهض بغير وثيقه فاتك بعد اليموم بالذل عارف ...

ای معاویه بی پشتوانه از جای بر مخیز زیرا تو پس از آن روز (صفین) خواری را شناخته‌ای.
عیید الله را در میدان تنها، تکیه داده بر پشته‌ای و نهادید که خون از دهانش روان و رگهایش خونفشار بود.

٤٩٥: پیکار صفين / ترجمه، ص:

هلا، به راستی دیده‌ها بر آن سوار که در صفين تنها ایستاده بود و فوجش از اطرافش گریخته بودند زار می‌گردید.
خود فرو افتاد و جویبارهای خون از پیکرش سرگشوده و چون پاره گوشتهایی که از چاک گریبان عیان شود بیرون زد.
زنان او دگمه‌های زره جانپناهش را گشودند و از پس او بر مرگ وی سرهای خود را بر هنه کردند [۱].
به جای (همسرش) «اسماء [۲]» شمشیرهای وائلیان را در آغوش کشید، و اگر دست قاتل وی خطا می‌کرد آن جوانمرد برومند همچنان زنده می‌ماند.
هلا، که شرورترین کسان در میان تمامی مردمان، بنی اسد باشند و من بدانچه گفتم نیک آگاهم (و از سر یقین گویم).

تمیمیان، از سعد تارباشان (از بزرگ و کوچک) گریختند [۳] و «بنی جعراء [۴]» از پیکار عقب کشیدند.
پاسخ ابو جهمه الاسدی
وابو جهمه اسدی چنین پاسخش گفت:

تعریف و العراف تمجّ أمهٌ [۵]

به فالگیری و پیشگویی پرداختی، تف مادر بر روی فالگیر، اگر هم پیشگو بودی رد شناس نبودی.
بر ما غارت آوردید که دخترانمان را بربایید در حالی که در صحنه صفين ما رشدناصی ندادشیم.

- [۱-] متن «و يبدين عنه بعدهن معارف» و در شنھج (۱: ۴۹۸) [و انکر منه بعد ذاك معارف].
- [۲-] اسماء دختر عطارد بن حاجب زراره، همسر عبید الله بن عمر که عبید الله او را با زن دیگرش، بحریه دختر هانی بن قصیبہ الشیبانی، چنان که در شنھج (۱: ۴۹۹) امده است، به میدان آورده بود تا ناظر پیکار او باشند.
- [۳-] متن از روی شنھج «و فرت تمیم» و در اصل [و جالت تمیم تمیم به جولان در آمدند].
- [۴-] متن از روی شنھج جعراء، لقب بنی العبر بن عمرو بن تمیم، و در اصل به خطاط [جعداء]. پارهای از ابیات این قصیده پیشتر در صص ۴۰۵ - ۴۰۶ آمده است. ابن ابی الحدید (۱: ۴۹۸) گوید: «گوییم: این شعر را کعب بن جعیل، پس از بر آوردن قرآنها و موضوع داوری دو حکم سروده و در آن چنان که عادت عرب است، حوادث جنگی گذشته را که بر آنان گذشته یاد کرده است.»
- [۵-] چنین است در متن.

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۴۹۶

(ما) مردان بلند بالایی (داشتمیم) که سلاح بر شانه‌ها بر آورده بودند و به خاطر پسر عم محمد شمشیر می‌زدند.
و چندان پایمردی کردند که خداوند پایداری ایشان را بدید، تا آن زمان که فرست طلبان قرآنها را بر آوردند [۱].
و نیز ابو جهمه اسدی گفت:

انا ابو جهمة في جلد الاسد على منه لبد فوق لبد ...

منم ابو جهمه، با هیبت شیر، و یال و کوپالی چون شیر زیب پیکر خود دارم.
بنی تغلب را هجو می‌کنم که از گوسپند کوتاه پای زشتگونه خوار ترند، به هر که خواهی لجام زنم و بس نادر است که
کس فرمانم نبرده باشد.

هجو گویی عتبه بر کعب ابن جعیل
عتبه در پاسخ کعب بن جعیل وی را چنین هجو کرد [۲].

سمیت کعبا بشر العظام و كان ابوك سمي الجعل [۳] ...

تو را کعب (یعنی پاشنه پا) نامیدند که پایین ترین استخوانهاست و پدرت نیز همنام و مانند سرگین غلطانک بود.
شان تو [۴] در میان واٹلیان به جایگاه کنه‌ها بر سرین شتر ماند.

و کعب در پاسخ او گفت:

[۱-)] این بیت و بیت پیش از آن در شعر کعب بن جعیل چنان که در صفحه ۴۰۶ گذشت روایت شده و این بیت اخیر نیز چنان که در اللسان (۶: ۶۹) آمده از حصین بن حمام مری هم روایت شده است.

[۲-)] متن «وقال عتبة يهجو كعب بن جعيل مجبيا له» و در شنهج (۲: ۲۸۰) [و هجا كعب بن جعيل عتبة بن ابى سفيان و عيّره بالفارار، و كان كعب من شيعة معاوية لكنه هجا عتبة تحريرا له كعب بن جعيل عتبة بن ابى سفيان را هجو كرد و گریختن او را ننگ آور شمرد، كعب از ياران معاویه بود ولی عتبه برای آن که وی را تحریض کند به هجو او پرداخت.]. این دو بیت را از اخطل روایت کرده‌اند - دیوان اخطل ص ۳۳۵ و شرح الحیوان (۵: ۴۴۱).

[۳-)] شنهج [يسمىَّ الجعل سرگین غلطانک خوانده می شد].

[۴-)] متن «و كان مكانك ...» و در شنهج [و ان مكانك ...] و در الحیوان [و انت مكانك] و [و ان محلك ...] نیز روایت شده.

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۴۹۷

سمیت عتابا ولست بمعتب

تو را نکوهشگر نامیده‌اند و هرگز عذرت پذیرفته نیست.
رویارویی ابو الاعور و عبد الرحمن بن خالد
سپس علی به منادی خویش فرمود مردم را ندا دهد که به جانب اوردگاه روی آرند، مردم به آوردگاه روی نهادند و سرگرم پیکار شدند. در این میان ابو اعور سلمی پیش تاخت و می گفت:

اضربهم ولا ری علیاً كفى بهذا حزننا علیاً.

به شمشیر می‌زنم شان ولی علی را در میانه نمی‌بینم (که او را نیز فرو کویم) این اندوه بر من کافی است.
واز آن سوی عبد الرحمن بن خالد روی به میدان نهاد و می گفت:

انا عبد الرحمن و ابن خالد اضرب كل قدم و ساعد.

منم عبد الرحمن و پسر خالد که هر پا و بازویی را به شمشیر درو می‌کنم.
نصر: پیکار خمیس

آنگاه برخورد و نبرد شدیدی که به «پیکار خمیس» معروف است میان دو طرف رخ داد.
عمر بن سعد، از سلیمان اعمش، از ابراهیم هجری [۱] ما را از آن ماجرا آگاه کرد و گفت:
عققاع بن ابرد طهوی به ما چنین گفت:

به خدا من روز پیکار خمیس (پنجشنبه خوبنار) به صفين در کنار علی ایستاده بودم [و] مذحجیان - که در جناح راست سپاه علی بودند - با عک و جذام و لخم و اشعریان که جملگی بر سر پیکار بر ضد علی هماهنگ و پیشتابز بودند برخوردن،

[۱-] ابراهیم بن مسلم عبدالی، ابو اسحاق هجری. ابن حجر در تقریب التهذیب گوید: «حدیثش ملائم است و احادیث موقوف را رفع کرده و خود از طبقه پنجم محدثین است.» در شنجه به تحریف [ابراهیم النخعی] آمده است.

پیکار صفين/ترجمه، ص: ۴۹۸

و به خدا سوگند آن روز چنان پیکاری دیدم (که هرگز نظیر آن را ندیده بودم) و از صدای چکاچک شمشیرها و فرود آمدن آنها بر فرق سرها و بانگ و حشت‌افزای برخورد سم مرکب سواران بر زمین سخت و لگد کوب پیکر کشتگان غریوی می‌شنیدم که آوايش از فرو ریختن کوهها و بانگ رعد، در سینه‌ها هولناک‌تر و گرانتر بود. به علی نگریستم که در ایستاده بود و بدو نزدیک شدم، دیدم می‌گوید:

«لا حُولَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَ الْمُسْتَعْنُ اللَّهَ [۱] هیچ نیرو و جنبشی جز به نیروی خداوند نیست و یاری از خدا خواهند». سپس، افراشته قامت به جنبش و پویه در آمد و می‌گفت:

ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین پروردگارا در پیکار بین ما و قوم ما به حق ما را فاتح گردان که تو بهترین فیروزی دهنده‌ای [۲].» و خود شمشیر اخته‌اش را به دست گرفته بود، یک تنه به مردان حمله می‌کرد و به خدا سوگند که نزدیک به یک سوم شب در میان ما فاصله‌ای جز ذات خداوند، پروردگار جهانیان نبود. آن روز نامداران عرب کشته شدند و بر تارک علی سه ضربت، و بر رخسارش دو ضربت تیغ نشسته بود.

نصر:

و نیز گفته‌اند: علی هیچ زخمی برنداشت.

به خاک افتادگان روز خمیس

آن روز خزیمه بن ثابت، ذو الشهادتین [۳] از پای درآمد و از شامیان عبد الله بن ذی الكلاع حمیری کشته شد، و معقل بن نهیک بن یساف انصاری چنین سرود:

[۱-] در شنجه پس از این عبارت آمده: [اللهم اليك الشكوى و انت المستعان بار الها شكایت به درگاه تو ارند و ياوري از تو خواهند].

[۲-] الاعراف، ۸۹

[۳-] خزیمه بن ثابت بن فاکه انصاری، در جنگ بدر و دیگر غزوات حضور داشته و او را از

پیکار صفين/ترجمه، ص: ۴۹۹

يَا لَهْفَ نَفْسِي وَ مَنْ يَشْفَى حَزَارَتَهَا اذَا أَفْلَتَ الْفَاسِقَ الْخَلَيلَ مَنْطَلِقاً ...

وای بر من، چه کسی سوز دل را فرو می‌نشاند، هنگامی که آن تبهکار گمراه لگام گسیخته رها شد. و عمرو، سواران را که رنگ از رخسارشان پریده بود رها ساخت و بال مرگ تیره به گریختن شتابان وادارشان می‌کرد [۱]. چون سواران باریک میان، که به هر که رسند نابودش کنند، به عبد الله دست یافتند اجلش فرا رسید.

و دودمان مروان در پوشش تیرگی، زیر سایه شب به پستی گراییدند و نابود شدند.
راوی گوید:
و مالک اشتر گفت:

لما غدا قد أعلما ... نحن قتلنا حوشبا

ما حوشب را کشتم و چون فردا آفتاب بر آید همگان بدانند.
و پیش از او ذو الکلاع و معبد را که به میدان آمده بودند بکشتم.
اگر آنها از سپاه ما، ابو یقطان (عمار بن یاسر)، آن مسلمان کهنسال را کشتند، ما در عوض هفتاد تن گنهکار را از آنان کشتم.
در صفين جان باختند، و بی گمان هم اینک به سبب گناهان خود عذابی سخت بینند.

از اشعار صفين

و عامر بن امین سلمی گفت:

كيف الحياة و لا اراك حزينا ... و غبرت فى فتن كذاك سنينا ...

[(-)] آن جهت «صاحب دو شهادت» خوانده‌اند که در برابر مردی یهودی که مدعی طلب پرداخت شده‌ای از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، به سود پیامبر شهادت داد و چون پیامبر به او گفت: «تو در حالی که هنگام پرداخت دین من حاضر نبوده‌ای و از قضیه علم یقین نداری چگونه شهادت می‌دهی؟» گفت: ای پیامبر خدا، ما سخن تو را بروحی آسمانی باور داریم، چگونه باور نکنیم که و امت را چنان که می‌گویی باز پرداخته‌ای؟ پیامبر صلی الله علیه شهادت او را نافذ دانست و وی را صاحب دو شهادت نامید زیرا شهادتش برابر شهادت دو مرد به شمار آمد.

- الاصابة ۲۲۴۷ و جنی الجنین، ۱۶۰

[(-)] متن «جنه الظلام يحث الركض والعقا» و در شنجه [تحت العجاج تحت ... در زیر گرد و غبار اوردگاه می‌تازاند [...] .

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۵۰۰

این زندگی چگونه است و چرا من تو را اندوهگین نمی‌بینم؟ در حالی که سالیانی در فتنه انگلیزی به سر برده‌ای.
لذت واقعی زندگی و زندگانی صالحانه را از یاد برده و مرتکب انواع گوناگون دغلی و نیرنگ شده‌ای.
من چون در کار خود نگریستم از راه خطاب بازگشتم و دین راستین خود را به یقین درست شناختم.
به معاویه بی خرد بگو که من با گروهی هستم که دمی نزد تو اقامت نمی‌گرینند.
جز به خاطر پسر خوانده و دست پرورده پیامبر خود خشمگین نمی‌شوند و چون با تو پیکار کنند امید ثوابی پربهای دارند.
پارهای از سوگنامه‌ها
عبد الله بن یزید بن عاصم انصاری در سوگ یاران مقتول خود گفت:

یا عین جودی علی قتالی بصفین اضحاوارفاتا و قد کانوا عرانيتا ...

ای دیده بر کشتگان صفين خون ببار که سردارانی نامدار بودند و چنان جانبازی کردند تا پیکرهای پاره پاره آنها بر خاک افتاد.

زمانشان به سر آمد [۱]، گرددش زمانه چه آسیب عظیمی به ما رساند، مرگ بر قاتل این را دمردان که امروز دفنشان می‌کنند.
گرامیان قوم من بودند و من آنان را پناه دهنده ناتوانان می‌دانستم که همواره خوان کرم گسترده داشتند.
نzd پیامبر بر شهادت ایشان افتخار کن، مرگ بر قاتلشان، و خوشاب آسیب دیدگان ما.
و نصر بن عجلان انصاری گفت:

قد کنت عن صفين فيما قد خلا و جنود صفين لعمرى غافلا ...

به جان خودم، من از ماجراهی صفين و پیشامدها و لشکریان صفين بی خبر بودم.
به راستی، من کسی نبودم که از فتنه‌ای بهراشم و بپرهیزم، ولی در این مورد به واقع ناگاه بودم.

[۱)] متن به تصحیح قیاسی «أَنِّي لَهُمْ ...» از آنی - یعنی، و در اصل به تحریف [أَنَا لَهُمْ ...].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۵۰۱

امری گرانبار را در میان توده دیدم و رویدادهای شگفتی را ملاحظه کردم.
چرا در حالی که وصی پیامبر، امام و پیشوای ماست در میان ما پراکندگی حکمفرما باشد؟ سزاوار نیست، که این جز سرگردانی و خواری نباشد.

خردهای خود را هرگز بکار نمی‌اندازید، به راستی از کسی که بگاه آزمونها و دشواریها خردمند نباشد خیری بر نیاید.
معاویه گمراه را فرو گذارید و هر چه زودتر از راه وصی پیامبر پیروی کنید.
و امینه، زنی از انصار بر سوگ مالک [۱] چنین گفت:

منع الیوم ان اذوق رقادا مالک اذ مضى و كان عمادا ...

از امروز که مالک، آن پشتوانه دلیر کشته شد دیگر طعم خواب و آسودگی را نچشم.

ای ابا الهیثم بن تیهان اینک وجودم انباسته از غم و اندوه شده است.

هنگامی که آن فاسق حق ناشناس بر ایشان تاخت، و چنین شبیخون ناجوانمردانه عادت او بود.

مانند کسانی گشتند که به روز احد شهید شدند، خداوند شما را با این پیکرهای آغشته به خون غریق رحمت کناد.

و ضیعه دختر خزیمه بن ثابت بر سوگ پدر خود [۲]، ذو شهادتین چنین گفت:

عين جودی على خزيمة بالدمع قتيل الاحزاب يوم الفرات ...

ای دیده بر خزیمه که به روز جنگ فرات به دست احزاب مخالف (اسلام) کشته شد، اشک ببار.

ذو شهادتین را ستمگرانه کشتند، خداوند آنان را عذاب دهاد.

او را با زبدۀ جوانمردان کار آمد که به هنگام دعوت و حق طلبی شتابان پا در رکاب می‌کردند، کشتند.

به سرور (عالمیان) و خواجه [۳] کامگار دادگستر یاری دادند و در این راه تا پای مرگ پیش رفتند و جان باختند.

[۱-)] مالک بن تیهان، ابو الهیثم.-م.

[۲-)] متن از روی شنجهج (۲: ۲۸۰) «ضبیعه، ابنة خزيمة بن ثابت ترثی اباها» و در اصل [...] فی خزيمة اباها].

[۳-)] متن از روی شنجهج «نصروا السيد الموقق [...]» و در اصل [نصروا احمد به احمد یاری دادند].

پیکارصفین/ترجمه،ص:۵۰۲

نفرین خدا بر گروهی باد که ایشان را کشتند و رسوایی و گزندهای بسیار نصیباشان باد.

[نامه] معاویه به ابی ایوب و زیاد بن سمیه]

نصر: عمر بن سعد، از اعمش به ما چنین باز گفت که:

معاویه به ابی ایوب، خالد بن زید انصاری [۱] که صاحبخانه و مهماندار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و خواجه‌ای بزرگوار از سروران انصار، و از هواخوان اعلیٰ علیه السلام بود نامه‌ای نوشته و نیز به زیاد بن سمیه [۲]- که کارگزار علی علیه السلام بر بخشی از فارس بود- نامه‌ای نگاشت. نامه‌وی به ابی ایوب یک سطر بیش نبود: «زنی که زفاف را پشت سر نهاده، برگیرنده مهر دوشیزگی خویش و نیز قاتل نحسین فرزند خود را از یاد نبرد [۳]». ابو ایوب مقصود وی را از این عبارت در نیافت و نزد علی امد و گفت: ای امیر مومنان، پسر (هند) جگرخوار و پناهگاه منافقان نامه‌ای به من نوشته است که مضمون آن را در نمی‌یابم.

علی به وی گفت: آن نامه کجاست؟ نامه را به وی تقدیم کرد و (امام علیه السلام) آن را خواند و گفت: آری، این مثلی است که برای تو آورده، می‌گوید: من آن

[۱-)] متن از روی شنجهج و الاصابة تصحیح شده و وی خالد بن زید بن کلیب انصاری است که چون پیامبر اکرم صلی الله علیه (و آله) به مدینه گام نهاد در منزل او اقامت گزید تا اتاقها و مسجد خود را بساخت. خالد به سال ۵۲ در نبرد قسطنطینیه در گذشت. الاصابة ۲۱۵۹. در اصل به خط [خالد بن ایوب ...].

[۲-)] زیاد پسر سمیه، که چون پدرش شناخت نبود وی را به نام مادر می‌خواندند و معاویه طی مراسم ننگ‌آوری با ارائه شهادتی که داستانش مشهور است برای جلب او به دستگاه حکومت خویش وی را با انتساب زنا به پدر خویش، پسر طبیعی ابو سفیان و برادر خود معرفی کرد. وی را زیاد بن عبید و زیاد بن ابی سفیان نیز خوانده‌اند.

ابن زیاد نخست از یاران علی علیه السلام بود ولی بعد بر اثر حیله‌های معاویه به دام نیرنگ او درافتاد.-م.

[۳-)] عبارت متن که اصل مثل است: «لا تنسى شيئاً أباً عذرتها، و لا قاتل بكرها» گویند یاء «شیباء» بدل از واو است و در اصل «شوباء» باشد، به این اعتبار که «ماء الرجل شاب ماء المرأة» اما صورت اصل شوباء، سمعاً نیامده و همین وجه، با یاء بدل لازم شده است مانند: عید و أعياد، از عوده.

پیکارصفین/ترجمه،ص:۵۰۳

رویداد را که شیباء (زن زفاف کرده) از یاد نمی‌برد، یعنی هرگز گوهرربای خویش را فراموش نمی‌کند، از یاد نمی‌برم.
نصر: شیباء: زن دوشیزه به شب زفاف را گویند که شوهر خویش را که حقه سر به مهر او را برگشوده است هرگز فراموش نمی‌کند و نیز (مادر) هرگز قاتل نخستین فرزندش را از یاد نمی‌برد. من نیز همان گونه قتل عثمان را فراموش نمی‌کنم.
پاسخ زیاد

اما نامه‌ای که به زیاد نوشته بود متضمن بیم و تهدید بود، و زیاد گفت: «وای بر معاویه پسر جگر خواره و پناهگاه منافقان و ته بساط احزاب (مخالف اسلام)، مرا تهدید می‌کند و بیم می‌دهد، در حالی که میان من و او پسر عم محمد قرار دارد و هفتاد هزار تن از پیروان گوش به فرمان همراه اویند [۱]. شمشیرهای خود را آخته و برابر چانه‌هایشان برآورده‌اند، و هیچیک از آنان از آورده‌گاه روی نتابد تا مرگ را بچشد و جان بازد.

سوگند به خدا اگر نوبت جنگ به من رسد به یقین بینند که من «احمر»، غلامی بس شمشیر زن هستم». نصر: و مرادش از «احمر» یعنی من غلامی هستم. ولی چون معاویه مدعا برادری او با خود شد عربی (نژاده و) [منافی [۲]] گشت.
[آنچه معاویه زیر نامه ابو ایوب نوشت]
نصر گفت: و [عمرو بن شمر روایت کرد که:
معاویه] زیر نامه ابو ایوب نوشت:

أَنَا وَ قَوْمٌ كَمِثْلِ الْذَّئْبِ وَ النَّقْدِ ...

ای ابا ایوب، پیامی از من به نزدیکانت برسان و (بگو) مثل ما با قوم و همدستان تو مثل گرگ و بره است.

[۱-) متن «و معه سبعون الفا طوائع» و در شنهج (۲: ۲۸۱) [سبعون الفا سیوفهم علی عواتقهم، یطیعونه فی جمیع ما یأمرهم هفتاد هزار تن با اویند که شمشیرهایشان را حمایل گرداند کرده‌اند و هر چه فرماید از او فرمان برند].

[۲-) منافی، یعنی منسوب به عبد مناف - پا برگ شماره ۲ صفحه ۵۰۲

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۰۴

چون شما امیر مومنان (عثمان) را کشید دیگر هرگز تا ابد از من [۱] امید مدارا نداشته باشید.

داع آن کس که ظالمانه بر وی دست یافتید همواره جگر مرا می‌سوزاند.

من سوگندی راستین می‌خورم که شما پیشوایی بی‌گناه و مظلوم را کشته‌اید.

میندارید، تا وقتی که یکی از شما انصار در قید حیات باشد، من این مصیبت جانکاه او [۲] را فراموش کنم.

علی را چندان که خواهی ناکامانه بستای و بر ضد ما بکوش ولی ما نیز همچون تخم گندیده شترمرغی رها شده در

ریگزار، خوار و بی‌قدار نیستیم. [۳] خداوند به جای بهترین فرد ما، ذی الکلاع و یحصیان [۴] که در سرزمین جند [۵]

مردان حق بودند، دیگران را از شما گرفت.

به راستی عراق در دیده ما سرزمین پست هموار یا علفزار و چراگاه بی‌ارزشی است.

اما در شام نیکان منزل گرفته‌اند و سرزمین امن و آسایش و اطراف آن بیشهزار شیران است [۶].

علی و ابو ایوب

چون آن نامه را برای علی باز خواند (امام) گفت: ای گروه انصار، معاویه شما را سخت بر انگیخت [۷] پس به او پاسخ دهدید. ابو ایوب گفت: ای امیر مؤمنان نمی‌خواهم جز آن شعری که سروده‌ام و دیگران از نظیره‌گویی آن ناتوانند چیزی بگوییم. گفت: پس خود دانی (هر چه خواهی در پاسخش بگو).

- [۱-۱)] متن «... عندي آخر الأبد» و در شنهج [... منا آخر الأبد].

[۱-۲)] متن از روی شنهج «مصيبة» و در اصل [مصابته] که خلاف سمعان است زیرا از ریشه مصيبة جز به صیغه مذکور «المصاب» نگویند.

[۲-۱)] ص ۴۲۴ [-۳]) بنو يحصب: تيره‌اي از حمير، حاء يحصب به فتح و كسر و ضم نيز خوانده مي شود.

[۲-۲)] جند: به فتح اول و دوم، شهرى در یمن که تا صنعته ۵۸ فرسخ فاصله دارد- متن «اَهْلُ الْحَقِّ فِي الْجَنْدِ» و در شنهج [اَهْلُ الْخُوفِ وَ الْجَنْدِ] (که تعبيري معارض مفهوم بيت است مگر آنکه «اَهْلُ خُوف» به معنای «هراس انگيز» گرفته شود که خالی از تکلف نیست.- م.).

[۲-۳)] متن «... و حومتها عَرِيسَةُ الْأَسْدِ» و در شنهج [... و بيضتها ...].

[۲-۴)] متن از روی شنهج (۲: ۲۸۱) (الشَّدَّ مَا شَحْذَكُمْ شَمَارَا سَخْتَ تَنْدَ وَ تَبَرَّزَ كَرْدَ) و در اصل، [لَا شَدَّ مَا ...].

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۵۰۵

پاسخ ابی ایوب

ابو ایوب به معاویه نوشت: «اما بعد، تو به من نوشه‌ای» که «دوشیزه^[۱]» به شب زفاف گوهر ربای خویش، و نیز مرگ فرزندش را از یاد نمی‌برد^[۲]. و آن را برای خاطره قتل عثمان مثل آورده. ما را چه^[۳] به قتل عثمان؟ به راستی کسی که در یاری به عثمان دست بدست کرد و یزید بن اسد^[۴] و شامیان را از کمک به او بازداشت تو خود بودی و آنان که او را کشتنند به گمان غیر از انصار نند.» و در بیان نامه خوش نوشت:

لاتوعدنا اين حرب انتا يبشر لانتيغى ودّنى البغضاء من احد ...

ای پسر حرب ما را مترسان که ما مردمی هستیم که با هیچیک از کینه توزان (نسبت به آل محمد) دوستی نپیوندیم.
هر چند شما، تمام وابستگان به احزاب مخالف سخت بکوشید ما هرگز دوستداری [۵] شما را نخواهیم.

اما همانانیم که تمام مردمی را که گمراه و دستخوش انحراف شده بودند به ضرب شمشیر چندان زدیم تا به راه راست امانت نداشتم.

اینک تو در صدد آنی که ضرب دستی به ما نشان دهی تا میان روح و پیکر (و پیروان و امام) را جدا کنی، ولی به مرادت خواهی رسید.

ما چندان که لمعان سر اب در فلات یا پیر مه در خشد، از علی، جدا نخواهیم شد.

[۱-۱] متن «كتبت الى: لا تنسى الشبياء- و قال في هذا الحديث: الشبياء: الشمطاء- ثكل ولدها و لا ابا عذرتها» و در اصل [انت لا تنسى الشبياء ...] که کلمه «انت» تحریف «كتبت» است.

[۲-۲] (عین مثل چنان که در صفحه ۵۰۲ آمده: «لا تنسى شبياء ابا عذرتها و لا قاتل بکرها» ست و در نقل ابو ایوب تقدم و تاخر و اختلافی در تعبیر وجود دارد که با توجه به توضیح نصر در متن چنین می‌شود: لا تنسى الشمطاء ثكل ولدها و لا الشبياء ابا عذرتها زن دو موی (یا کامل زن) مرگ نخستین فرزندش را، و دوشیزه زفاف کرده گوهر ربای خویش را فراموش نمی‌کند.- م.)

[۳-۳] متن از روی شنجهج «و ما نحن و قتل عثمان» و در اصل [و ما انا و قتل عثمان من را با قتل عثمان چه کار؟].

[۴-۴] یزید بن اسد، نیای خالد بن عبد الله قسری. در یمن بسیار گرانقدر بود و یمانیان از او فرمان می‌بردند. معاویه وی را با چهار هزار تن برای یاری به عثمان فرستاد ولی وقتی وی به مدینه رسید عثمان را کشته یافت و اتفاقی رخ نداد.

الاصابة ۹۲۲۹

[۵-۵] متن «... و لا کم ...» و در شنجهج [رضاكم ...]:

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۰۶

خواهی ما را از پس آن یاوریها که به پیامبر داده ایم به ساکنان سنگلاخ جند تبدیل کنی؟

ای گوسفندچران (که بر مشتی بی اراده حکومت می‌رانی) خداوند تکاپوی آنان (اتباع تو) را به گمراهی بینجاماند که جز پیروی از شما چیزی نمی‌دانند و راه به جایی نبرده‌اند.

بدترین مرد، ذو کلاع، و جمله یحصیان که همگی چون تخم مرغهای فاسد رها شده‌اند [۱]، به نابودی حق کوشیدند.

ایما از دستی که صاحب آن ریشه کفر را بر کند و به مادر و فرزند (کفار) اعتنایی نکرد، دفاع نکنیم [۲]؟

چون نوشتۀ ابی ایوب به معاویه رسید سخت در هم شکست.

[توصیف پیکار صفين]

نصر گوید: عمر از محمد بن اسحاق، از عبد الله بن عبد الرحمن، از پدرش، از ابی سلیمان حضرمی که در پیکار صفين همراه علی بود نقل کرد:

دو لشکر در صفين به هم بر آمدند و (چون جز شمشیر دیگر سلاحی نمانده بود) تا نیمه شب با شمشیر به یک دیگر تاختند.

نصر: عمر گفت: مجالد، از شعبی، از زیاد بن نضر حارثی که در مقدمه سپاه علی بود نقل کرد که گفت: با علی در صفين بودم که سه روز و سه شب پیاپی جنگیدیم تا نیزه‌ها تمام بشکست و تیرها به پایان آمد، آنگاه شمشیر کشیدیم [۳] و تا نیمه شب به یک دیگر شمشیر زدیم تا بدانجا که روز سوم پیکار، ما و شامیان به جنگ تن به تن پرداختیم و گردن یک دیگر را می‌تافتیم، من آن روز با تمام سلاحها جنگیدم و استفاده از هیچ سلاحی را وانگذاشتم تا آنجا که (چون) دیگر سلاحی سالم نمانده بود، به چهره هم خاک می‌پاشیدیم و بر تن یک دیگر دندان فرو می‌بردیم تا

خسته و فرسوده شدیم،

[۴۲۴] ص [۱--]

[۲-۱] این بیت در متن چنین آمده «اَلَا نَدْافِعُ كَفَّاً دُونَ صَاحِبِهَا حَدَ الشَّقَاقِ وَ لَا اِمْ وَ لَا ولد؟» (که ترجمه به مفهوم شد.-م.)
[۳-۲] متن از روی شنهج (۲: ۲۸۱) «ثُمَّ صَرَّنَا إلَى الْمَسَايِّفَةِ» و در اصل [صارت الى المسايفه ...].

پیکارصفین/ترجمه،ص:۵۰۷

چنان که رویاروی هم ایستاده بودیم و به یک دیگر می‌نگریستیم [۱] ولی دیگر هیچیک از دو طرف تاب و توان حرکت و ادامه پیکار با حریف را نداشت. چون شب سوم به نیمه رسید معاویه و سپاهش از آورده‌گاه بازگشتند، و علی علیه السلام در همان شب بر کشتگان می‌گذشت و به جانب اصحاب محمد صلی الله علیه، که بسیاری از ایشان کشته شده بودند، و یاران (مقتول) خویش می‌رفت و به خاکشان می‌سپرد.

ولی کشتگان یاران معاویه بیشتر بودند. در آن شب، از ایشان، شمر بن ابرهه کشته شد و گروهی از یاران علی نیز در همان روز شهید شدند.

از اشعار صفين

عماره چنین سرود:

قالت أمامة: ماللونك شاحبا والحرب تشحب ذا الحديد الباسل ...

«أَمَامَهُ» به من گفت: چرا رنگ رخساره پریده است؟ (گوییم) جنگ از چهره هر دلاور شمشیر زن نیز می‌برد.
کجا پدرت (با همه دلاوریهاش) با چهره‌ای ناپریده رنگ میان انبوه لشکریان سوار بر مرکب ایستاده است؟
در حالی که فوجها پیرامونش را گرفته باشند و وی ایشان را پیش راند؟ چون شیران شرزه با نیزه‌های خوشیدست جانشکار.
و در حالی که پلک دیدگان گروهها از برق شمشیرهای درخشان که چون شراره می‌جهند به هم بر آید و تنگ شود؟
گفتند (خلقی) با معاویه بن حرب بیعت کردند و جنگ، چون شتر جوان مستی، به تک در آمده است.
من زره پوشیده، صف همگنان را شکافتم [۲] و به میدان در آمدم و درگیر پیکار شدم و دست به کشتار (دشمن) زدم [۳].

[۱-۱] در نسخه اصل بعد از این جمله آمده است [حتی صرنا قیاما] که عبارت مکرری است.

[۱-۲] متن «محترما...» و در اصل به تحریف [محترما...].

[۱-۳] در اصل پس از این بیت آمده است [و يقرّعونه كقرن الحال] که شاید روایت تحریف شده یکی از مصروعهای دوم ابیات پیشین باشد.

پیکارصفین/ترجمه،ص:۵۰۸

و عمرو بن عاص گفت:

اذا تخاررت وما بى خزر ثُمَّ خَبَأَتِ الْعَيْنَ مِنْ غَيْرِ عَوْرَ ...

اگر تو (از برق نیع) دیدگان را تنگ کردی و بدون نقص چشم، پلکهایت را به هم بر آورده [۱]، من چنان نکردم.
در دلم بذر انتقام‌جویی و دشمنی ژرفی کاشتی که از خشم رگهای گردنم را بر آورده است.
من بار تکلیفی را که بر عهده‌ام نهاده‌اند، هر چند نیک، یا همچون ماری گرزه نهفته به زیر تخته سنگی، بد باشد تا پایان حمل می‌کنم.

و محمد بن عمرو بن عاص گفت:

لو شهدت جمل مقامی و موقعی بصفین يوماً شاب منها الذوابب ...

اگر روزی سیه مویی شاهد موقعیت من در صفين می‌بود گیسوانش (از بیم) سپید می‌شد.
در آن صبح‌دم که عراقیان هجوم آوردن چنان که گویی امواج دریا به خروش آمده و بر یک دیگر سوار می‌شود.
مانیز همچون ابرهای فشرده پاییزی که به هم بر آیند در صفوف منظم به مقابله آنان شتافتیم.
آنان با نیزه‌های جانشکار خویش بر ما تاختند و ما با شمشیرهای بران خود بر آنان هجوم آوردیم.
آسیاب جنگ از هر دو سوی در سرتاسر روز به گردش در آمده بود و شانه‌های مردان گردونه نبرد را می‌کشید.
آنگاه که گفتی دیگر از پا در آمده‌اند [۲]، ناگهان فوجهای آهنپوش [۳] آنان به عرض اندام پرداختند، گفتند: به رأی ما، شما باید با علی بیعت کنید، و ما گفتیم: نه، بلکه با او خواهیم چنگید.

[۱-)] متن «ثم خبات العین» و در شنهج (۲: ۲۸۱) [ثم كسرت العين ...] (و تعبیر «چشم شکستن» معادل چشم بستن باشد.- م.).

[۲-)] متن از روی شنهج «اذا قلت يوما قد ونوا، بربزت لنا» و در اصل [اذا قلت قد استهز مرا].

[۳-)] متن «كتائب حمر ... (بدین اعتبار که بازتاب پرتو افتاب بر زره و سلاح آهین آنان رنگ به سرخی می‌زد)» و در شنهج [كتائب منهم ...].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۵۰۹

ما از بیعت سر تافتیم و آنان بر مردان ما دست گشادند، و بر آنچه کردند جز خداوند حسابرسی نباشد.
روزی اندوهبارتر و اشک‌آورتر از آن روز، و هجومی خونبارتر از یورش آنان ندیده‌ام.
گویی درخشش برق شمشیر در میان ما و آنان همچون درخشش شهاب ثاقب است.
و محمد بن علی بن ابی طالب به وی پاسخ گفت:

لو شهدت جمل مقامک ابصرت مقام لئیم وسط تلک الكتائب ...

اگر سیه گیسویی شاهد موقعیت تو می‌بود تو را در وضع فرومایه‌ای میان فوجها می‌دید.
ایا آن روز را که برای تو افتخار آفرین نیست به یاد می‌آوری که به میدان کشانده شده بودند برابرت در آمدند؟
شما بی‌پروای از خدا و بر خلاف دین واجب الهی که طاعت‌ش همواره واجب است [۱]، آتش کین خود را بر ما فرو باریدید.

[گفته علی درباره بانگی که عمرو بن عاص سر داده بود]

نصر: عمرو بن شمر، از جابر، از تمیم که گفت:

خدا گواه است هنگامی که علقتة بن زهیر انصاری نزد علی آمد من در کنار آن حضرت بودم، (وی به امام) گفت: ای امیر مومنان، عمرو بن عاص چنین بانگ می‌زنند:

اَنَا الْغَلامُ الْقَرْشِيُّ الْمُؤْتَمِنُ الْمَاجِدُ الْابْلَجُ لِيَثُ كَالشَّطَنِ ...

(ای رهبران فتنه‌انگیز کوفه!) منم آن قرشی زاده امین بزرگوار در خشان آثار، شرذه شیر میدان پیکار. که از ملک شام تا سرزمین عدن همه از او خرسندند.

ای اشرف یمن! اینک من به پیکار تان آمده شما را در هم می‌کوبم ولی ابا الحسن را نمی‌بینم.

[۱-)] در متن «علی غیر تقوی الله و الدين واصب» و پس از این مصراع به خطی ریز اضافه دارد: «و روی: «خوف العاقب ترس از سرانجامها» نیز روایت شده است.»

پیکار صحفین / ترجمه، ص: ۵۱۰

مرادم علی و پسر عم امین است که او را در میانه شما نمی‌بینم و این (روی نهفتن او از پیکار با من) بس اندوه‌بار است. علی خندید و گفت: به خدا سوگند که این دشمن حقیر خدا در مورد جای من در جبهه تجاهل می‌کند، در حالی که از جایگاه من نیک آگاه است، و این مصدقان مثل عربی است که گوید: «ای زن با آنکه دو دیده بینا داری بر جامه ناشکافته [۱] وصله می‌زنی!». شما را به خدا، به جان پدرتان، جای مرا به او نشان دهید که دیگر ملامت و عتابی (از او) بر شما نرود!

شعر نجاشی در ستایش علی
و نجاشی در ستایش علی گفت:

اَنِّي اَخَالُ عَلَيَا غَيْرَ مَرْتَدِعٍ [۲] حَتَّىٰ يَوْمَى كِتَابُ اللَّهِ وَالذَّمِمِ ...

من علی را در مد نظر آرم که (با گامهای استوار و) بی‌لغزش و لرزش می‌کوشد حق کتاب خدا و حقوق مردم گزارده آید. تا بدانجا [۳] که از خشم همچون شتر فحل مست چنان دندان به هم می‌ساید [۴] که صدای دندان ساییدنش را می‌شنوی، تا پسر حرب را چنان درختچه سلم [۵] افت زده‌ای از اریکه فرمانروایی بر اندازد. و یا او را چون شاهین بال گشوده‌ای بینی که عقابها و لاشخورها از پیرامونش می‌گریزند.

[۱-)] متن از روی شنھج (۲: ۲۸۲) «غیر الوھی» و در اصل [عین الوھی] (مراد اینکه همان گونه که وصله زدن بر جامه ناشکافته امری زائد است جستجوی تو از من، که جایم در جبهه معلوم است، تحصیل حاصل و زائد باشد.-م.)

[۲-)] در اصل [...] غیر منتهی] است ولی در حاشیه نوشته شده (ن: مرتدع) یعنی در نسخه‌ای دیگر چنین آمده. روایت شنھج نیز همین گونه است، (و از این رو به صورت اخیر ترجمه شد.-م.)

- [۳] متن «حتی تری النفع» و در شنهج [اما تری ...].
- [۴] متن از روی شنهج «المصعب القطم» و در اصل [المغضب القطم].
- [۵] متن به تصحیح قیاسی «کما تنکب قیس الحبلة الحلم» و در اصل به جای «الحبلة خار بن یا درختچه سلم که میوه‌ای چون عدس دارد»، [الجلة] و در شنهج [الخلة] آمده که هیچیک از این دو لفظ وجه درستی ندارند.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۱۱

شعر نجاشی در ستایش علی و نکوهش معاویه

افزون بر این نجاشی، که به وی گفته بودند معاویه او را تهدید کرده است، در ستایش علی و نکوهش معاویه گفت [۱]:

یا ایها الرِّجْلُ الْمُبْدِي عَذَافَتِهِ رُولَنْفَسَكَ اِيْ الْأَمْرِ تَأْتِمَرِ ...

ای مرد که دشمنی خود را آغاز کرده‌ای هر کار که خواهی و از دست برآید بکن.

مرا چنان مردمانی میندار که زمام اختیار خود را به هر کس بسپارند.

من از آنچه تو در دل داشتی آگاه نبودم تا آنکه سواران آمدند و تهدیدهایت را نسبت به من باز گفتند.

اگر سر آن داری که با کریمان بزرگوار به رقابت پردازی پس دست گشاده‌دار که خیر باید به فراوانی نشار شود.

و بدان که علی از هر انسان دیگری والاتر است و همچون ماه تابان بر فراز آسمان است که دست هیچ بشری را به مقام او دسترس نیست.

حسود کین توز، تا وقتی که از رشک و اندوه سنگی گران بر پای دارد، هرگز به پایگاه والای ایشان نمی‌رسد [۲].

تو مردی نکوهیده هستی و تفاوت میان شما دو تن چون تفاوت پرتو افتتاب تابان و نور پریله رنگ ماه است.

من سرانجام تو را جز این نمی‌دانم که به سرپنجه پیروزمند او گرفتار آیی.

هیچکس را تا نیازموده‌ای ستایش مکن و نیز کسی را که آزمایندگانش نیازموده‌اند نکوهش مکن.

من کسی هستم که کمتر از کسی ستایش می‌کنم مگر آنکه کردار و دستاوردهای او را نیک ببینم و بسنجم.

هر گاه گروهی به دشمنی با ما پردازند و سینه‌هایشان پر کینه و چشم‌هایشان شربار گردد.

[۱] در شنهج [قال نصر: «و حدثنا عمر بن سعد عن الشعبي قال: بلغ النجاشي أن معاوية تهدوه فقال:- نصر گفت: عمر بن سعد از شعبي ما را روایت کرد و گفت: به نجاشي خبر رسید که معاویه او را تهدید کرده است پس گفت: ...】.

[۲] متن «لا يرتقي الحاسد الغضبان مجدهم» (و مراد از «هم ایشان» خاندان عترت و طهارت هستند. -م.) و در شنهج [لا يجدد الحاسد الغضبان فضلهم حسود کین توز مراتب فضل ایشان را انکار نتواند کرد].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۱۲

من با حوصله تمام شعری در هجوشان بپردازم که تا روزگار باقی است اثرش جاوید بماند.

چون این شعر به معاویه رسید گفت: «(جز این استنباط) نمی‌کنم که او خود را به ما نزدیک می‌کند».

[واقعه بینی ذو الجناحين]

نصر از عمر بن سعد، از محمد بن اسحاق، از عبد الملک بن عبد الله، از ابن شقيق که گفت:
عبد الله بن جعفر ذو الجناحین گلهای اسب را در صفین می‌راند، مردی از قبیله خزیمه به او برخورد و گفت:
ای اسبی هست؟ گفت: آری، هر اسبی خواهی برگیر. چون آهنگ گزیدن اسبی کرد این جعفر گفت: اگر نیکو ترین اسب را
بگریند کشته خواهد شد. (راوی) گوید:
وی بهترین اسب را برگزید و بر آن نشست و سوار بر همان اسب به هماوردی با براز رفت و براز شامی او را بکشت.
صحنه‌ای از پیکار صفین

دو غلام انصاری که با یک دیگر برادر بودند به سراپرده معاویه هجوم آوردند و هر دو بر در خیمه‌گاه او کشته شدند و
فوجهای رزمnde بر یک دیگر تاختند و گیراگیر پیکار چنان بالا گرفت که جز چکاچک شمشیرها و برخورد نیزه‌ها و
سپرها آوایی به گوش نمی‌رسید.
از اشعار صفین عمرو بن عاص گفت:

أَجْئَتُمُ الْيَنَاتِ سَفْكَوْنَ دَمَائِنَا وَ مَا رَمْتُمْ وَ عَرَمْتُمْ مِنَ الْأَمْرِ أَعْسَرْ ...

ای نزد ما آمده‌اید که خونمان را بریزید؟ هدفی که برای خود گزیده‌اید کاری سخت و دشوار است.
به جان خودم اگر درست بیندیشید حجت ما نزد خداوند داهیانه تر و روشنتر است. [۱]

[۱-] متن از روی شنیج «جمعت صبرا جرامیزی بقافية» و در اصل به تحریف [...] بعافیه.

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۵۱۳

با شمشیرهای آخته خویش بر ما تاخته‌اید و چون وردان [۱] هجوم آرد قنبر [۲] به هماوردیش پیش آید.
گاه فوجهای شما هجوم آورند و گاه فوجهای ما با نیزه و دیگر سلاحهای خویش حمله کنند، بدین روز که برخورد بین دو
سپاه واقع شد [۳] ضربات جانشکار مبادله شد و معركه‌های [۴] خونبار به پاشد.
و مرة بن جنادة العلیمی گفت:

لَهُ دَرِ عَصَابَةِ فِي مَأْقَطِ شَهْدَوَا مَجَالِ الْخَيْلِ تَحْتَ قَتَامَهَا ...

خدا حفظ کند گروهی را که در صحنه پیکاری گران شاهد تاخت و تازخیل سواران آهن پوش هستند.
شیرانی را دیدند که به هنگام رزم از بیشه‌زارها [۵] هجوم آوردند که کس به گردشان نرسد.
بر دوخته چشمانی که چون آهنگ رزم با آنان کنی جملگی سواره به تک به استقبال مرگ می‌تازند.
چون صفحان از هم بگسلد، بر برادران به خاک افتاده خویش بیتابی نمی‌کنند.
نیزه به کف، بر اسبان بادپایی موج سپار سوارند و چهار نعل صحنه نبرد را در می‌نورند.
و نیز علیمی گفت:

يَا كَلْبَ ذَبَّوْا عَنْ حَرِيمِ نَسَائِكُمْ كَمَا ذَبَّ فَحْلُ الشَّوْلِ بَيْنَ عَشَارَهَا ...

ای (قبیله) بنی کلب از حریم زنان خویش دفاع کنید چنان که کژدم نر از ماده باردارش دفاع می‌کند.

[۱-)] وردان، غلام عمرو بن عاص. - ص ۵۷

[۲-)] قنبر، غلام امیر مومنان علیه السلام - پا برگ ص ۶۸

[۳-)] متن از روی شنجهج «اذا ما التقوا يوماً» و در اصل [اذا ما التقوا حربا].

[۴-)] متن از روی شنجهج «فی المعارك» و در اصل به تحریف [فی المبارک].

[۵-)] متن به تصحیح قیاسی «تذبّ عن آجامها» و در اصل به خطأ [یذبّ عند اجامها].

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۵۱۴

بیتابی نکنید که جنگها جرעהهای تلخی هستند که هر کس بدانها دچار شود طعم گزندۀ آنها را بچشد.

علی با گروه زبدۀ جوانانی بر شما تاخته است که تا بن دندان مسلح شده‌اند.

سواران پیکار جوی ایشان چون به جنگ خوانده شوند همچون شیران بیشه به نبرد شتابند.

بی بیم و هراس در زمرة ياران خویش با شمشیرهای آبدار، آسوده به انتظار فرمان نشسته‌اند [۱].

و سماک بن خرشة الجعفی [۲]، از سپاهیان علی گفت:

لقد علمت غسان عند اعتزامها بأنا لدی الهیجاء عند السعائر ...

آنگاه که (قبیله) غسان عزم میدان کردن داشتند که ما به راستی هنگام جنگ چون شراره‌های آتشیم.

سوارانی که به هر دو دست شمشیر زنیم و سالارانی پیشتاز که یال اسبان را گلگونه سازیم.

جوانمردانی که روز تنگنا، برای آنان وجود و مفهومی ندارد، نیزه زنان دلیر به روز جنگ و کشتار.

چون جنگ درگیرد و دامنه‌اش گسترده شود، ما را بینی که به میدان رزم چون شیران ژیان [۳] باشیم.

هیچ قبیله‌ای را ندیدیم که مانند ما، و بدان روز که مکف و ابن عامر را کشیم، دشمن را بتاراند.

بر ما هجوم اورد و بدانگاه که زمین زیر سم اسبان می‌لرزید، هنگام شمشیر زدن سختکوشی کرد.

آن روز که با تیغهای آبدار با یک دیگر برخورد کردیم ایشان در حریم شهرهای خود با ما درگیر شدند.

[۱-)] این قطعه در شنجهج نیامده است.

[۲-)] سماک: (بر وزن کتاب) چنان که در قاموس و الاصابة آمده است، و خرشة: به فتح اول و دوم و سوم. دو تن از اصحاب به نام سماک بن خرشة خوانده می‌شدند و تفاوت آنان در کنیه ایشان بود. کنیه یکی ابو دجانه است که در صفين

حضور نیافته ولی آن دیگری در صفين حضور داشته است. - الاصابة، ۳۴۵۸

[۳-)] متن به تصحیح قیاسی «الضباط» و در اصل [الصیاحر].

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۵۱۵

و مردی از بنی کلب که با معاویه بود به هجو کردن عراقیان پرداخت و ایشان را چنین نکوهید:

لقد ضلت معاشر من نزار اذا انقادوا المثل ابى تراب ...

گروهی از بنی نزار که سر به فرمان کسی چون ابو تراب [۱] سپردند گمراه شدند. داستان ایشان و بیعت آنان با علی به داستان زن آرایشگری می‌ماند که پوست چهره را به غازه تباہ کند، از بی‌خردی دستهای خویش را می‌آراید و هم به دو دست خویش نقاب از چهره کریه بر می‌گیرد. از هشیار [۲] زیرکی که در زیر پرچم عقاب نشان [۳] بر شما می‌تازد بر حذر باشید! چون هجوم آرند [۴] از صدای سم مرکبسان بانگی چون هرای رعد از برخورد ابرها بشنوی. چون منادی جنگ ایشان را به پیکار و نیزه‌زنی با سواران بخواند بیدرنگ پاسخش گویند. زره‌های آهینه حلقه در حلقه پوشیده‌اند و تیغهای بران درخشندۀ‌ای چون شهاب به کف دارند. و احمر که در رکاب علی کشته شد گفت:

قد علمت غسان مع جذام ائمَّةِ كَرِيمٍ ثُبَّتْ [۵] المقام ...

غسان و بنی جذام می‌دانند که من مردی کریم و ثابت قدم هستم. چون گام دیگران (بر خون) بلغزد و زمین گلگون شود من پایداری و پاسداری کنم. سوگند به پروردگار کعبه و احرام که من از ناپارسا زنان حمایت نمی‌کنم.

[۱)] (کتبه امیر مومنان علیه السلام.-م.)

[۲)] متن از روی شنهج (۲: ۲۸۳) «داهیه نودا» و در اصل [داهیه تروها] آمده است. (مراد از داهیه، معاویه است که به زیرکی شیطنت آمیز موصوف بود.-م.)

[۳)] علامت پرچم معاویه عقاب بود چنان که در شعر نجاشی آمده است: رأيَت اللواء لواء العقاب يقْحِمُ الشَّانِي الْأَخْزَرِ.

[۴)] متن «اذا هشوا» و در شنهج [اذا ساروا].

[۵)] الثبت، به فتح اول و سکون دوم: استوار و پایدار، به ضرورت وزن شعر باء متحرک شده است.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۱۶

و شیخ بن بشر جذامی گفت:

يَا الْهَفْ نَفْسِي عَلَى جَذَامْ وَ قَدْ هَرَّتْ صَدُور الرَّمَاحْ وَ الْخَرَقْ ...

افسوس من بر بنی جذام که اینک نیزه‌ها و رداهای جنگی به جنبش در آمده. هنگام جنگ، آن دم که خونها به راه می‌افتد، در جایگاه‌های خود چون شیران شرزه‌ای بودند. اما امروز دفاعی نمی‌کنند و ناقه سیاه دیوانه [۱] را دور نمی‌رانند. امروز داد برادران خویش را در هنگامه بروز پیکار نمی‌دهند. واشترا گفت:

و سَارَابْنَ حَرْبَ بِالْغَوَيْةِ يَبْتَغِي قَاتَلَ عَلَى وَالْجَيْوَشِ مَعَ الْحَفْلِ ...

پسر حرب از سر گمراهی و نادانی با سپاهی انبوه عازم پیکار با علی شد.

ما آشکارا به سرزمینشان تاختیم و تیغها و تیرهای خود را بر روی آنان گشادیم.
پروردگارم ایشان را هلاک کرد و انبوهشان را پراکنده ساخت، او یاور ما بود و طعم شکست را به ایشان چشانید.
عمرو بن عاص و حمزة بن عتبه
آنگاه معاویه عمرو بن عاص را با گروهی بسیار از سواران به میدان فرستاد، و حمزة بن عتبه بن ابی وقاص به مقابلش شتافت و به پیکار با او پرداخت و در حال نیزه زدن می گفت:

ماذا یرجی من رئیس ملا لست بفرار و لا زمیلا [۲] ...

چه انتظاری (جز جانبازی) از سردار دست از جان شسته‌ای می‌رود؟ من گریزان و ناتوان نیستم، سرداری که در میان قوم خود دیگری را به جای خویش گماشته و خود که رهنمای ایشان بوده اینک از طول زندگی به ستوه آمده و دل بر گرفته است، و به تمام هدفها و مرادهای خود رسیده است.

[۱-)] متن (شامة الغلق) و در اصل [... العلق].

[۲-)] متن به تصحیح قیاسی «زمیلا»، و الزمیل: ضعیف و ترسوی پست باشد. در اصل [... زملا].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۱۷

و این برخورد مقارن غروب آفتاب بود. (ونیز) حمزة گفت:

دعانی عمرو للقاء فلم أقل و ای جواد لا یقال له هنی [۱] ...

عمرو مرا برای دیدار خوانده است و من رد نمی‌کنم، و کدام کریمی [۲] است که او را فرا نخوانند؟ او سوار بر اسبی نژاده، باریک میان، غرق در اسلحه که به جولان در آید [۳] و منحرف نشود، روی آورده است. اگر نیزه در زیر پرچم وی به او اصابت کند به خاک در می‌غلتد [۴] و نیزه‌های جانشکار او را از پا می‌افکند. به زیر ضربات تیغ درخشانی چون شهاب و تیرهای دلدوز «سباسب» پیکرش غرقه به خون می‌شود. عمرو نزد معاویه آمد و با او به گفتگو پرداخت و گفت: امروز به مردی برخوردم که [او را [۵]] آن سزد که چون خوشنهای انگوری که در چرخشت بیفسرند، زیر سم ستوران لگد کوب شود یا به گودالهای پست در افتاد، وی ناشکیبا و کم حوصله و تند خشم است و چون زن داغدیده‌ای که زبان گرفته باشد پرگویی می‌کند و کین می‌توزد - عمرو افزود - اینک وی در برابر ماست، به خدا، چون جزار [۶]، (قصابی که اشتران را بکشد) با تیغی تیز و بران و شمشیری پهن ضربت می‌زند، هر اسب رام نشدنی را به گاه حمله بر می‌جهاند و به تک در می‌آورد. سپس (عمرو به میدان بازگشت) و به زیر شکم اسب او در آمد و ضربتی بر او زد که از اسب

[۱-)] هنی، یعنی: یا هنی.

[۲-)] متن به تصحیح قیاسی «ای جواد» و در اصل [و اني جواد].

شبیه به این اسلوب (و نزدیک به این مفهوم) «لیلی اخیلیه» راست:

تعیرنا داء بامک مثله و ای حسان لا يقال لها هلا

و حسان، به فتح، زن پاکدامن باشد. و هلا، به معنی: بشتاب.

[۳] متن «یجول» و در اصل [یجوب].

[۴] متن به تصحیح قیاسی «لغو در مجدولا» و در اصل [... مخذولا...].

[۵] کلمه بین قلاب در اصل نیامده و این خبر نیز در گمانگاه خود در نسخه شنهج روایت نشده است.

[۶] متن «القدار نحر کننده شتر».

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۱۸

به زیر افتاد، و یارانش آمدند و او را برداشتند و سه روز بزیست تا بمرد [۱].

از پای در آمدن حمزة بن عتبه

حمزه به روز «تیلی منفرد [۲]» کشته شد، و او همان کسی است که معاویه (بعدا) پسرش را به سرپرستی دیوان عطای

خود گماشت.

و (این اشعار نیز) از گفته‌های حمزه است:

بلغاعنی السکون و هل لی من رسول الیهم غیر آن؟ ...

از من به قبیله سکون پیام رسانید، آیا پیامگزاری از جانب من نزد ایشان خواهد رفت؟

تیغهای بران مانع پیشتابی اسبان نمی‌شود، و من از تیغ تیز نمی‌پرهیزم، هنگامی که از زخمهای سواران خون به اطراف پاشد و نیزه‌های [۳] نرمدست از هر سو پیکرها را بشکافد، و سپاهی با شمشیرهای آخته بر سپاهی دیگر تازد چنان که اشتران به تک در آیند.

شعری از عمرو بن عاص

آن لو شهدت فوارسافی قومنا یوم القوارع مرّ مرّ الأجهل ...

اگر سواران قوم ما را به روز درگیریهای سخت بینی که خونسرد و بی‌اعتبا می‌گذرند، به راستی شیرگاهی را دیده‌ای که نیزه‌ها در آن چون نی رسته است و رنگ شیران از پوشش آهینی به سیاهی می‌زند [۴].

زره بر تن پوشانده‌اند و شهربیاران را با تیغهای تیز خویش می‌رانند.

چنان به سوی میدان جنگ پیش می‌روند که گوئی شیران در میان بیشه زار به حوالان در آمده‌اند.

چون انبوه شوند گرم پیکار گردند، و این است کردار ایشان در میان گرد و غبار اورده‌گاه،

[۱] در متن، در این عبارات (که خالی از صنایع بدیعی نیست.-م). تحریفی وجود دارد که مرجعی برای تحقیق و اصلاح آن نیافتمن.

[۲] (روزی که کشتگان تل انبار شده بودند.-م).

[۳] متن به تصحیح قیاسی «اللدان» جمع لدن، نیزه نرمدست. و در اصل [الجبان] آمده که وجہی ندارد.

[۴)] متن به تصحیح قیاسی «جون الجلود» و در اصل به تحریف [دون الجلود].

پیکارصفین/ترجمه،ص:۵۱۹

از هر ناشایستی که باید به روز حساب از نتایج زیانبارش هراسید، خودداری می‌کنند. گروه سواران چشمهای پر شرار خود را خیره کرده‌اند چنان که گویی با سنانها، سورمه‌ای سرخ بر دیدگان کشیده‌اند. چون منادی جنگ ندا در دهد گروه گروه به سویش شتابند. اسبان پهلو به پهلو بتازند و سنانها [۱] بر فراز پشتستان چون مشعلی تابان بدراخشد. و احمر گفت:

كل امرئ لا بد يوم اميٰت و الموت حق فاعرفن وصيٰه.

هر کس ناگزیر باید روزی بمیرد و مرگ حق است پس باید پیام آن را به درستی شناخت. عدى بن حاتم و على

عدى بن حاتم به جستجوی علی آمد و از بسیاری کشتگان هنگام عبور از میدان بر پیکر کشتگان و دست و بازوی مردگان گام می‌نهاد، سرانجام علی را در اردوگاه (قبیله) بکر بن وائل بیافت و گفت: ای امیر مومنان، آیا از جای خویش نجنبیم تمامی کشته شویم؟

علی گفت: نزدیکتر بیا. پس نزدیک آمد چنان که گوشش را به دهان او چسباند، آنگاه علی گفت: دریغا، توده‌ای که با منند از فرمانم سر می‌پیچند ولی همراهان معاویه از او فرمان می‌برند و در برابر شرک دنکشی نمی‌کنند. از اشعار صفين

ابو حبہ بن غزیۃ الانصاری، که نامش عمرو [۲] بود، و همان کس است که شتر (عایشه) را (در جنگ جمل) پی کرد، درباره صفين گفت:

سائل حلیلة معبد عن فعلنا و حلیلة الْلَخْمِيٌّ وَابن كلاع ...

از همسر «معبد» و همسر «لخمی» و «ابن کلاع» درباره کار ما پرسش کن،

[۱)] متن به تصحیح قیاسی «و اعملت زرقا...» و در اصل [و اهملت زرقا] (که مخل مفهوم است.-م).

[۲)] عمرو بن غزیۃ بن ثعلبه، از انصار است که ابن حجر شرح حالش را در الاصابة، ۵۹۲۲ آورده است.

پیکارصفین/ترجمه،ص:۵۲۰

و من خود از عبید الله درباره نیزه‌های جانشکارمان می‌پرسم که چگونه آنان را از اسبان به زیر می‌افکندند، و نیز از معاویه که پشت به میدان کرده بود و می‌گریخت و سواران شتابان سر در پی او نهاده بودند [۱]. گزارشگر درباره ما و آنها به گاه هر برخورد [۲]، چه خبرهایی به تو داده است؟

اگر با تو راست گویند، خبرت دهنده که ما از پیش اهل پیکار بوده‌ایم و به دعوت منادی جنگ پاسخ مثبت می‌دهیم [۳]، به تقوی فرا می‌خوانیم و چون از امینی اهل تقوی نیزه‌های می‌کنیم حقوق متینان را ضایع نمی‌داریم.

اگر با تو راست گویند، خبرت دهنده که ما در هر حال از حقیقت دفاع می‌کنیم، و نیزه‌های جانشکار و تیغهای بران خود را متوجه جان دشمنانمان می‌سازیم.
و عذری بن حاتم درباره صفین گفت:

أقوال لماً أَنْ رأَيْتَ الْمُعْمَلَةَ ... وَ اجْتَمَعَ الْجَنْدَانَ وَ سُطَطَ الْبَلْقَعَهَ

چون گیراگیر پیکار و برخورد دو سپاه را به هنگامه نبرد، در میانه میدان بینم گوییم:
این علی است که به راستی، رستگاری و هدایت با اوست، بار الها وی را حفظ کن و تباہش مدار.
زیرا، ای پروردگار من، او از تو می‌ترسد پس او را سرافراز کن و هر کس را که بر او عیب [۴] خواهد نگونسار دار.
و نعمان بن عجلان [۵] انصاری [۶] به روز صفین گفت:

[۱)] متن «وَ الْخَيْلُ تَعْدُ» و در شنهج (۲: ۲۸۳) [وَ الْخَيْلُ تَمَعِّجُ].

[۲)] متن از روی شنهج «عند كل وقاع» و در اصل [... دفاع].

[۳)] متن از روی شنهج «مجبيوا الداعي» و در اصل [مستمعون الداعي].

[۴)] متن از روی شنهج «وَ مِنْ أَرَادَ عِيَّبَهُ» و در اصل [... غيه].

[۵)] در شنهج به تحریف [... بن جعلان] آمده است.

[۶)] نعمان بن عجلان بن نعمان بن عامر بن زریق انصاری که سخنگو و شاعر انصار بود. مبرد گوید: علی وی را به حکومت بحرین گماشت و هر کس از بنی زریق نزدش می‌آمد صلهای به

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۵۲۱

سائل بصفين عنّا عند وقعتنا و كيف كنا غداً المحك نبتدر ...

از برخورد و هجوم ما به روز صفین بپرس که چگونه به هنگام آزمون به شتاب پیش تاختیم.
و نیز از آن روز که با ازدیان برخوردمیم، یعنی روز بصیرت آنگاه که مضریان گرد آمده بودند، بپرس.
اگر بیم از خدا نبود، و آن قوم را که ایشان را می‌شناسی پارسا نبودند، دست تقدیر چه سرنوشتی به بار می‌آورد [۱].
در تمامی سرزمین آنان، برای ایشان جز سکان و گوسپیدان و درازگوشان بر جای نمی‌ماندند.
چه بسی کشته به خاک و خون در افتاده را و انهادیم که درندگان پیرامونش گرد آمدند.
تا به روز قیامت و تا بدانگاه که صور رستاخیز دمیده شود نظیر چنان واقعه اندوهباری را نخواهی دید.
و عمرو بن حمق خزاعی گفت:

تقول عرسی لماً أَنْ رأَيْتَ أَرْقَى ماذا يهیجك من اصحاب صفين ...

نگارینم چون بی خوابی مرا دید گفت: چه چیزی از اصحاب صفین تو را چنین هیجان زده کرده است؟
ایا تو از زمرة آن گروه که خدا هدایتشان کرده است نیستی که نه خود ستم کنند [۲] و نه به دنبال گمراهی روند؟

[(-)] وی می بخشد و ابو اسود دلی این شعر را درباره او گفته است:

فندا زريق المال ندل الشعالب	اری فتنہ قد الہت الناس عنکم
یبدد مال الله فعل المناہب-	فان ابن عجلان الذى قد علمتم

الاصابة، ۸۷۴۷

[۱)] در شنجه اضافه دارد [و عفو من ابی حسن عنهم و ما زال منه العفو ینتظر و اگر عفو ابو الحسن (علی) که همواره از او انتظار عفو و گذشت می رود، در حق ایشان نبود].

[۲)] متن از روی شنجه «لا یظلمون» و در اصل [هل الكتاب].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۵۲۲

بعد گفتم که من از سرانجام آینده‌ای که در پیش داریم حیران [۱] و اندیشناکم، از دگرگونی حال این قوم در کاری که در پیش داریم نگرانم، و تو ازرم نگهدار و از پرس و جوی بسیار دست بدار. و حجر بن عدی کندی گفت:

يا ربنا سلم لنا علينا سلم لنا المهدب النقيا ...

پورددگارا علی را برای ما سلامت بدار. آن آراسته صفات پاکیزه خو را ایمن بدار، آن مؤمن ره یافته ستوده را نگهدار و وی را رهبر و راهنمای امت قرار ده.

پورددگارا، او را که از ناهنجاری رأی و بی خردی [۲] به دور است همان‌گونه که پیامبر را حفظ کردی، نگهدار. زیرا او دوستدار و ولی پیامبر بود و پس از او همگان به عنوان وصی پیامبر بدو دل سپردند. و معقل بن قیس تمیمی گفت:

يا ايها السائل عن اصحابي ان كنت تبغى خبر الصواب ...

ای آن که از یاران من خبر پرسی، اگر به راستی خبر درست می خواهی، تو را از آنان خبری راستین دهم که ایشان نگهبانان قرآنند.

پایداران و بربارانی [۳] به هنگام پیکار و برخوردن. از تمام گروههای ازد و رباب باز پرس، و نیز از جمله احزاب و گروههای دیگر باز پرس.

و ابو شریح خزاعی گفت:

يا رب قاتل كل من يريتنا و كد الهي كل من يكيدنا ...

پورددگارا، هر کس را که قصد سوئی به ما دارد بکش و با هر کس که آنگ نیرنگی با ما دارد دستان زن.

[۱)] متن «من سدد» و در شنجه [من رشد].

[۲)] متن «و لا غبیا» و در اصل [بغیا] آمده که وجهی ندارد.

[۳)] متن به تصحیح قیاسی «صبرا» و در اصل [صبرا]. این قطعه در گمانگاه خود در شنجه نیامده است.

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۵۲۳

تا ستون همبستگی ما را استوار بینند که علی به فرماندهی و رهبری ما همت گماشته است، و او کسی است که با آگاهی خود از دین، ما را از گزند فتنه‌هایی که متوجه ماست برکنار می‌دارد.
و عبد الرحمن بن ذؤبیل اسلامی گفت:

الْأَبْلَغُ معاوِيَةَ بْنَ حَرْبٍ أَمْالَكَ لَا تَنْهِيَّ إِلَى الصَّوَابِ ...

هلا، به معاویة بن حرب پیام رسان و باز گو: تو را چه شده است که به راه راست باز نمی‌آیی؟
ایا در تمامی روزگار، جز نگهبان قرآن کسی دیگر نیست که تو با او به پیکار برخیزی؟
اگر سالم مانی و به روزگار، روزی امان یابی ما با سپاهی گران چون ابرهای انبوه به دیدارت آییم.
سپاهی که وصی پیامبر آنان را فرماندهی می‌کند تا تو را از پارس کردن [۱] و تردید خود باز دارد.
و گرنه تجربه‌ای که از ما خواهی آزمود ضرب شست سخت و هولناکی است که به شما نشان خواهیم داد.
وابو واقد، حارث بن عوف خشنی گفت:

سَائِلُ بَنَاءِيْمَ لِقِيَاتِ الْأَزْدَا ... وَالْخَيْلَ تَعْدُوْ سَفَرَا وَوَرْدَا ...

از آن روز که ما با ازد برخوردیم و سوار بر اسبان نیکوی سرخ موی و گلنگ [۲] بر ایشان تاختیم باز پرس.
آنگاه که بازوan و دستهای ایشان را از پیکرشان می‌افکنیدیم چه آنان گمراهی را خریده و رهیابی را فروخته بودند.
بدان آنگ سوئی که بر ضد ما داشتند خود جملگی تباشند و سودای سیاهشان پایمال و مطرود شد.

[۱]-) متن به تصحیح قیاسی «عوانک». اسم «معاویة» از «عواء» یعنی بانگ سگ مشتق شده است.

در اصل به تحریف [غواتک] آمده است.

[۲]-) متن به تصحیح قیاسی، و در اصل [...] تغدو سفرا و وردا]. این قطعه در گمانگاه خود در شنجه نیامده است.

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۵۲۴

و همام بن اغفل ثقیل گفت:

قَدْ قَرَّتِ الْعَيْنَ مِنَ الْفَسَاقِ وَ مِنْ رَوْسِ الْكُفْرِ وَ النِّفَاقِ ...

دیدگان از شر فاسقان و از (خطر ترکتاز) سران کفر و نفاق بیاسود.
آنگاه که فوجهای عراق پدیدار شدند و ما سرکشان و پیمانشکنان را کشیم.
و سردسته گردنکشان و دو دستگی افکنان، عثمان را به روز (هجوم) و سوزاندن خانه او [۱] (پیشتر) کشته بودیم.
آنگاه که به ضرب نیزه و تیغ، ساقها و بازوan و گردنهاشان را در هم می‌پیچیدیم و بر هم می‌افکنیدیم.
از لحظه بر خورد ما در صفين باز پرس تا خبری راستین و درست باز گیری.
آنگاه که تیغهای تیز ما بر میان گردنهاشان فرود می‌آمد و خون از هر طرف فوران می‌زد.
و محمد بن ابی سبرة بن ابی زهیر قرشی گفت:

نَحْنُ قَتَلْنَا نَعْثَلًا بِالسَّيْرِهِ اذْ صَدَّ عَنْ أَعْلَامَنَا الْمَنِيرِهِ ...

ما دراز ریش [۲] را آنگاه که از شعارهای درخشان ما روی تافته بود به سیرت راستین کشیم.
وی بیدادگرانه بر قوم ما حکومت می‌راند و ما پیش از او «معیره» (ظلم) را نیز کشته بودیم.
نیزه‌های خدنگ ما پیکر او را شکافت، ما کسانی هستیم که دلی بینا و آگاه داریم.
و به راستی علی از سیرت و روش (پیامبر)، نیک آگاه است.
و حوریرثه بن سُمی عبدی گفت:

سَائِلُ بَنِيَّوْمِ التَّقِيَّنَا الْفَجْرِهِ وَ الْخَيْلِ تَغْدُو فِي قَتَامِ الْغَبْرِهِ ...

از آن روز که ما با تبهکاران برخوردیم باز پرس که سواران در میان تیرگی گرد و غبار آورده‌گاه به جولان در آمدند.

[۱)] (متن «... يَوْمُ الدَّارِ وَ الْاحْرَاقِ»).

[۲)] نعل (دراز ریش) لقبی است که به طنز بر عثمان بن عفان نهاده بودند. آنچه پیشتر در ص ۳۱۰ گذشت.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۲۵

تو را خبر دهنده [۱] که ما اهل حقیم و آن را استوار می‌داریم و تو را نیز آگاه کنند که چه قدر از کشتگان را ما کشته‌ایم، و
چه قدر از اسیران بودند که به روز لشکرکشی صفين بند از ایشان گشودیم و نجاتشان دادیم.
و عمرو گفت:

لَعْمَرِي لَقِدْ لَاقْتَ بِصَفَيْنِ خَيْلَنَا سَمِيرَا فَلَمْ يَعْدَنَ عَنْهُ تَخْوِفَا ...

به جان خودم که سواران ما در صفين به سمیر برخورده ولی از مهابت او نهراستند و روی بر تافتند.
من همراه وائلیان آنگ نبرد با او کردم و با شمشیر او را بزدم و شربت مرگ را به او چشاندم که رنگش کبود شد.
بکریان از ابن عمر [۲] پرواپی نداشتند، ولی امیدوار بودند که آبها به جوی آشتنی باز آید و از این رو دست نگهداشتد.
آن کس که پیشتر «هجیمی» با او برخورد کرده بود هراسید و یارانش از پیرامونش پراکنده و ربوه شدند.
و ما «هاشم [۳]» و «ابن یاسر [۴]» را کشتیم و نیز ما دو پسر «بدیل» را به خشونت تمام کشتمیم.
و مراد از «سمیر»: سمیر بن حارث عجلی است.

و عرفجه بن ابرد خشنی گفت:

الْأَسْأَلَتُ بِنَا وَ الْخَيْلُ شَاحِبَهُ [۵] تَحْتُ الْعَجَاجَةِ وَ الْفَرْسَانَ تَطْرُدُهُ؟ ...

آیا خبر ما را باز نپرسیدی که آن فوج (برا برا ما) نزار شده بود، و سواران (خصم) در گرد و غبار آورده‌گاه رانده می‌شدند؟
و سپاهیان کلب و لخم از برخورد با ما [۶] آسیب دیدند و تن به مرگ سپرده و

[۱)] متن به تصحیح قیاسی «ثبنا بانا...» و در اصل به تحریف [ثبنا بانا...].

[۲)] (خالد بن عمر).

[۳] هاشم مرقال.

[۴] عمار بن یاسر.

[۵] متن به تصحیح قیاسی «شاحبة» و در اصل [ساجیة]. این قطعه در گمانگاه خود در شنھج نیامده است.

[۶] متن به تصحیح قیاسی «وفاعنا» و در اصل [فی فاعنا] که وجهی ندارد.

پیکارصفین/ترجمه،ص:۵۲۶

از اسباب به زیر کشانده شدند.

و (فقط) شماری از آنان که شکیبا بودند پایداری کردند (که به نوبه خود) به ضرب تیرهای ما پیکرشان از خون زعفرانی گونه شد [۱].

و نیز همو گفت:

سائل بنا عکا و سائل کلبا و الحمیریین، و سائل شعبا ...

خبر ما را از عگیان و کلبیان و حمیریان باز پرس و هم از شعب [۲] خبر پرس، که چون خواستند ما را فرو کوبند خود از دست ما چه دیدند! مگر نه آنکه ما هنگام برخورد شیرانی زیان بودیم؟ آنگاه که از شمار آنان، دلاورشان، «معبد» از پا در آمد. و معیرة بن حارت بن عبد المطلب گفت:

یا شرطه الموت صبرا لا یهولكم دین ابن حرب فان الحق قد ظهراء ...

ای تن به مرگ سپردگان پایداری کنید و آیین پسر حرب شمارا نترساند که اینک حق آشکار شده است. با تمام گردنکشان پیکار کنید که پیروزی از آن کسی است که در سختی شکیبایی و پایداری کند. شمشیرها را بر کشید و آنان را از دم تیغ بگذرانید که خیر در این است و من از خدا امید پیروزی دارم. و یقین دانید آنکو در مخالفت با شما جان می بازد تیره بخت است و جان خود را در راه خسran از کف می دهد. وصی پیامبر خدا در میان شما، و رهبر شماست و خاندان او که ناشران قرآنند در میان شما هستند.

[۱] متن «... جسد» جمع جسد زعفران و در اصل به تحریف [جسدوا].

[۲] یعنی اهل شعب که کوهستانی است در یمن و جایگاه حسان بن عمرو، و حمیری است.

افرادی از این بخش را که در کوفه بسر می برند شعیيون می گفتند که از آن جمله یکی شعبی، فقیه معروف است، و آنان را که در شام می زیستند شعبانیون می خوانندند و پارهای را که در یمن مانده بودند «آل ذی شعیین» می نامیدند و آنان را که در مصر بودند اشعيوب می گفتند، و در شرح این سخن شاعر که گفته است جاریه من شعب ذی رعین گويند: مرادش از «شعب» نام محل نیست بلکه مراد نام قبیله است.

پیکارصفین/ترجمه،ص:۵۲۷

ای بی پدران (سست کوش در میدان) از مشتی گمراه نهرا سید که دین راستین حفظ می شود و تقوی از آن کسی است که

پایداری کند.

نامه‌ای از علی به معاویه

و علی به معاویه نوشت: اما بعد، اینک تو تلخی جنگ را چشیدی و به دیگران نیز چشاندی، من اکنون همان پیشنهادی را که مخارق [۱] به بنی فالج [۲] کرد، به تو می‌کنم:

أَيَا رَاكِبًا إِمَّا عَرَضْتَ فِي الْفَلَجِ بَنِي فَالْجِ [۳] حِيثُ اسْتَقَرَ قَرَارُهَا ...

ای پیک سوار چون بر بنی فالج در قرارگاهشان بگذری به ایشان باز گویی:

به سوی ما بستاید تا چنان نشوید که گویی به سرزمین در افتاده‌اید که گرد (نیستی) از آن برخاسته است.

قبیله سلیم بن منصور، مردمانی شده‌اند که در تیره سنگلاخ سوخته‌ای [۴] در نشسته‌اند و سرزمینشان شغالزاری [۵] ویران شده است [۶].

پاسخ معاویه به علی

معاویه در پاسخ وی چنین نوشت: از معاویه به علی.

اما بعد، خداوند ما و تو را عافیت دهد. من برای گرفتن انتقام خون عثمان دست به پیکار زدم و خوش

[۱-۱] شعر از مخارق بن شهاب تمیمی است - الحیوان (۶: ۳۶۹).

[۱-۲] در اصل [بنی فاتح] که تحریف است - الحیوان (۶: ۳۶۹).

[۱-۳] در اصل به تحریف [بنی فاتح].

[۱-۴] متن به تصحیح قیاسی «سلیم بن منصور انس بحرة» و الحرة، به فتح زمینی است پوشیده از سنگهای سیاه چنان که گویی به آتش سوخته، و در اصل به تحریف [تجرة]. در معجم البلدان آمده است: «حرة سلیم، (قبیله) سلیم بن منصور بن عکرمه بن خصفة بن قیس بن عیلان است. ابو منصور گوید: حرة النار لبني سلیم، و تسمی ام صبار» - الحیوان (۴: ۷۱). مراد از شعر اینکه بر خود روا مدارید که چون قبیله سلیم بن منصور دمار از روزگارتان بر آید و بر خاک سیاه بنشینید. - م.)

[۱-۵] (متن «کثیر و بارها» و بر، جانوری است از گربه‌سانان و خردتر از گربه است که آن را به فارسی دنک گویند. - م.)

[۱-۶] مراد اینکه تا به روز زار قبیله سلیم نیفتاده‌ای و به خاکستر سیاه نشانده نشده‌ای، دست از لجاج و عناد بردار و تسليم شو. - م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۲۸

ندارم که فتوری [۱] در امر انتقامگیری بروز کند و اسلام که این حق را به ما می‌دهد ضعیف شود. اگر به مراد خود رسیدم چه بهتر، و گر نه مردن در راه حق طلبی بهتر از زیستن با تحمل ظلم و ستم است. به راستی، داستان من و عثمان بدین شعر ماند که مخارق گفته است:

مُتَى تَسْلِي عَنْ نَصْرَتِي السَّيِّد [۲] لَا يَجِدْ
لَكَ السَّيِّد بَيْتَ السَّيِّد عَنْدَ مُسْلِمًا ...

اگر (قبیله) سید (بنی ضبه) را از یاوری به من باز داری مسلم بدان که آن قبیله به گاه ضرورت به یاری تو نیز نخواهد آمد. اگر خانه من در جوار همسایه‌ام باشد، او (به اطمینان من) از فتنه‌های نیمه شبان نمی‌هراشد. بدلو گفتم شاد و آسوده سفر کن که اگر (دشمنان) آهنگ ویرانی خانه‌ات کنند من نگهدار خانه تو هستم [۳]. نامه‌ای دیگر از علی به معاویه

پس علی بن ابی طالب به او نوشت: اما بعد، حکایت تو و دیدگاهت چنان است که او س بن حجر گفته است:

وَكَائِنٌ يَرِى مِنْ عَاجِزٍ مُّتَضَعِّفٍ جَنِي الْحَرْبِ يُومًا ثُمَّ لَمْ يَغْنِ مَا يَجِدْنَى ...

بیچاره موجود ناتوان درمانده‌ای که روزی جنگ را به قصد بهره‌ای برانگیزد ولی از آن بری برنچیند. آیا آن جنگ افروز تهدید کننده نمی‌داند که من به راستی به جنگ چنان چالاکم که مایه خرسندي حریفم نباشد [۴].

[۱)] متن به تصحیح قیاسی «کرهت التوهین ...» و در اصل به تحریف [... التدهین].

[۲)] السید، به کسر، قبیله‌ای از تیره‌های بنی ضبه.

[۳)] مراد معاویه این است که من حامی و مدافع عثمان و خواستار انتقام خون اویم و روح عثمان در این انتقام‌جویی به من اعتماد دارد.- م.

[۴)] و او را از زندگی خود نومید کند.- م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۲۹

قرارگاه من برای جویندگان اشکار و معلوم است، هر چند در گردنمای مرتفع یا دژی دشوار راه باشم.
پاسخ معاویه

پس معاویه به وی باز نوشت: خداوند ما و تو را عافیت دهد. ما همچنان فرماندهان و فرزندان جنگ و نبردیم و داستان ما و تو نه چنان است که تو مثل زدی، بلکه مثل ما چنان است که او س گفته است:

إِذَا حَرَبَ حَلَتْ سَاحَةُ الْقَوْمِ اخْرَجْتَ عِيُوبَ رِجَالٍ يَعْجَبُونَكَ فِي الْأَمْرِ ...

چون جنگ در سرزمین قومی در آید عیبهای مردان را برون آرد و ظاهر کند چنان که در کارشان به شگفت آیی.
درخت جنگ را مردانی میوه‌چین باشند و نیز کسانی هستند که چون ثمر آن را چینند سودی نبرند [۱].
سخن احنف درباره صفين

احنف بن قیس تمیمی که در صفين همراه علی بود گفت: عرب هلاک شد! یارانش به او گفتند: ای ابا بحر، اگر ما پیروز شویم نیز چنین است؟ گفت:

آری. گفتند: و اگر آنان بر ما پیروز آیند نیز؟ گفت: آری. گفتند: به خدا سوگند که تو هیچ گریزگاهی برای ما باقی ننهادی.
احنف گفت: اگر ما پیروز شویم تمام نامداران ایشان را گردن خواهیم زد، و اگر آنان پیروز آیند [پس از آن] دیگر هرگز
نامداری از معصیت خدا روی نخواهد تافت (و این هر دو به معنی هلاکت تبار عربی است.- م).

[۱-]) مراد معاویه اینکه من قهرمان و فاتح جنگم و تو در جنگ بازندۀ خواهی شد.

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۵۳۰

[یاد آوری از صفین نزد معاویه]

نصر: عمر بن سعد، از شعبی برای ما روایت کرد که گفت:

(چندی بعد) معاویه پس از سال جماعت (بیعت عام) و صلح (امام) حسن علیه السلام از صفین یاد آورد و به ولید بن عقبه گفت: ای ولید، به روز صفین آنگاه که آتش جنگ زبانه می‌کشید و از هر کران شراره می‌باراند و مردان بر سر شرف تبار خویش پیکار می‌کردند، کدام یک از عموزادگان برتر بودند؟ گفت: «آنگاه که دامنه پیکار گستردۀ شد همگی مردانه می‌کوشیدند و مردان تا کمر غرقه به خون بودند و با ناوکهای دلدوز و تیغهای بران داد مردی و مردانگی می‌دادند». سپس عبد الرحمن بن خالد بن ولید گفت: به خدا سوگند، یکی از روزهای عظیم را بر خودمان به عیان دیدم که اژدهایی دمان همچون کوهی استوار که گرد از آورده‌گاه بر آورده و میانه ما و افق حایل شده بود، بر ما هجوم آورده است. او ... [۱]، بر اسبی سیاه که سم بر زمین می‌کوفت سوار بود و از چپ و راست شمشیر می‌زد و بسان هیونی مست و جوان در جنبش و در خروش بود و چون رزم‌آوری توفنده از خشم دندان می‌نمود. معاویه گفت: به خدا سوگند هم اکنون نیز او (یعنی علی) را در برابر نظر دارم و می‌بینم که انتقام‌جویانه می‌جنگد و شمشیر می‌زند و مردان را از مرکبها به زیر می‌افکند [۲].

[علی معاویه را به هماوردی می‌خواند]

نصر: و عمر بن سعد از شعبی برای ما روایت کرد که گفت:

علی به معاویه پیام فرستاد: به جنگ تن به تن با من آی و این دو سپاه را از کشتار معاف دار، هر یک از ما دیگری را کشت حکمرانی از آن او باشد. عمرو (به معاویه) گفت: «... مرد سخنی منصفانه با تو گوید». معاویه گفت: «من خوش ندارم به هماوردی این دلاور هیجان زده روم، ای عمرو شاید تو به حکومت (بعد از من)

[۱-]) یعنی علی علیه السلام.-م.

[۲-]) این عبارت در شنجه نیامده است.

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۵۳۱

طعم بسته‌ای!» [چون (معاویه) پاسخ (پیشنهاد هماوردی را) نداد] علی گفت:

«دریغا! (مردم) از معاویه (که چنین جبون است) فرمان می‌برند و از من نافرمانی می‌کنند؟ هرگز امتی، با وجود شناخت پیامبر خویش، جز این امت، با خاندان پیامبرش نجنگیده است.»

بیم عمرو بر جان دو پسر خویش

سپس علی مردم را فرمود که به شامیان حمله کنند، و سپاه علی بر صفوف شامیان هجوم آورد و صفهاشان را پراکنده ساخت. عمرو در آن هنگامه گفت: لهیب این فتنه بزرگ اینک بر جان کدام کس شرر خواهد زد؟ بدلو گفتند: بر دو پسرت عبد الله و محمد. آنگاه عمرو گفت: ای وردان با پرچم (و فوج خود) پیش تاز، و او به تاخت در آمد. در این میان معاویه

کس (نzd عمرو) فرستاد و گفت: «خطری متوجه دو پسر تو نیست، از این رو صفت را بر هم مزن و در قرارگاه خود بمان». [۱]

عمر گفت: هیهات، هیهات!

اللیث یحمی شبیه ما خیره بعد ابنيه.

شیر از دو شیر بچه خود حمایت می‌کند، زندگی بعد از دو فرزندش چه خیری برای او دارد؟ پس با پرچم خویش به پیش تاخت و حمله کنان به صفوف مردم زد، در این میان فرستاده معاویه بدو رسید و (از قول معاویه) گفت: خطری متوجه پسروان نیست، (بیهوده) حمله مکن. عمرو گفت: به وی بگو: تو آنان را نزاده‌ای (که دلت بر آنان بسوزد) بلکه من به آنان زندگی بخشیده‌ام، و در این هنگام به پیشاپیش صفها رسیده بود. مردم به وی گفتند: درنگ کن، خطری پسروان را تهدید نمی‌کند که ایشان در جای امنی هستند. گفت: صدای آن دو را به گوش من برسانید تا بدانم زنده‌اند یا مرده؟ و بانگ زد: ای وردان، پرچم (و جوخه) خود را به اندازه کمان [۱]

[۱] متن «قدر قیس قوسی» که نظیر این نوع اضافه است: دار الآخرة، و حق اليقين، و حبل الوريد، و حب الحصيد، در شنهج [قید قوسی] آمده (و مراد آنکه: اندکی پیش برو.-م).

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۳۲

پیش ببر تا فلاں زن را- که کنیز وی بود- به تو بخشم. پس وردان با پرچم (و جوخه) خود پیش رفت. روزی از روزهای صفين

علی به سپاهیان کوفی خود پیام داد: باید حمله کنید و به بصریان نیز فرمود: حمله کنید. کسان از هر سو هجوم کردند و سخت جنگیدند، مردی از شامیان به میدان آمد و گفت: هماورد من کیست؟ یکی از یاران علی به مقابله او در آمد و ساعتی نبرد کرد. آنگاه عراقی ضربتی بر پای شامی زد و آن را جدا کرد اما او بر زمین نیفتاد و همچنان به نبرد ادامه داد، آنگاه دستش را بیفکند و او شمشیرش را با دست چپ به سوی شامیان انداخت و گفت: ای مردم شام این شمشیر من از آن شمامست، در نبرد با دشمن به کارش گیرید. شامیان آن شمشیر را برداشتند، و معاویه آن را از بازماندگان مقتول به ده هزار [۱] خرید.

ستایش ابی زبید بر علی

ابو زبید طایی علی را می‌ستاید و رزماوری او را (با شعری قریب بدین مضمون) چنین یاد می‌کند [۲]:

ان عليا ساد بالتكريم والحلم عند غاية التحلم ...

علی در بزرگواری و بردباری در رفیعترین درجات شکیابی و پایداری سرامد همگان است.

پروردگارم وی را به راست ترین راه، که نگهداشت حلال و ترك حرام است، رهنمون شد.

وی به شیری ماند که شیر بچگان خود را [۳] شیر نوشاند و چون آنها دوران شیرخوارگی را بگذرانند،

- [۱-]) در متن نوع نقدینه که احتمالاً درهم یا دینار بوده تصریح نشده است.- م.
- [۲-]) در نسخه اصل تحریفاتی در شعر وجود دارد و مرجعی برای تحقیق و تصحیح این اشعار که بتوان بدان اعتماد کرد نیافت. (شاعر با توجه به لقب امیر مومنان علیه السلام یعنی «اسد الله الغالب» التزام داشته است که عناوین و اسماء و القاب و اوصاف «شیر» را در این شعر به تصریح یا کنایه و استعاره تکرار کند.- م.)
- [۳-]) متن به تصحیح قیاسی «کاللیث عند اللبوات» و در اصل [عنه الليوث].

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۵۳۳

از آنها به غیر تمندی دفاع کند و با بازو و ستر به حمایتشان پردازد و کام هولناک خود را بگشاید [۱].
 (شیری) باریک میان، تراشیده بینی، هیونی درشت اندام چون شرذه شیری ستر و با صلات.
 هرای گنگ و مهیش که برتر از همه او هاست از دور دستها شنیده می شود.
 چون به حمله در آید با جرات و دلیری گام فرانهد [۲] و هجومی کوبنده و درهم شکننده کند [۳].
 شیر شیران در هنگامه پیکار و برخورد سخت و شیر تیره شبان هراسناک که ضرب دستش کوبنده و نابود کننده است.
 شیر تنومند بیشه زاران [۴]، بیباک و دلیر، درشت استخوان و یال از هر سو فرو هشته [۵]، با پیشانی بلند و بینی خرد که از فرط رزماوری [۶] «نابودگر» لقبش داده اند.
 دلاور بیباک [۷] و گزیده ای ممتاز، شیر مرد زور مند روزگار دیرین و شرذه شیر کام گشاده عرین [۸].
 با عضلاتی در پیچیده چون عضلات شیری شکار او بار فراخ حلقوم که چون نره شیران بینندش از جای نیارند جنید [۹].
 در سرش از مرگ هراسی نیست و از مقابله با هیچ شرذه شیری نمی ترسد و پرواپی ندارد.
 جهنده ای ویرانگر و نابود کننده، چون هیونی بلند اندام، کیمخت لب و گشاده کام، به اورده گاه [۱۰].

- [۱-]) متن به تصحیح قیاسی «کریه شدقم» و در اصل به تحریف [کریه الشدقم].
- [۲-]) این مصراع در متن بدین صورت آمده «منه اذا حش له ترمم» (کذا).
- [۳-]) متن «مندلق الواقع» به تصحیح قیاسی و در اصل به تحریف [مندلف].
- [۴-]) متن «عفروس اجام عقار الاقدم» و در اصل به تحریف [... عفار].
- [۵-]) متن به تصحیح قیاسی «کروس الذفری اغم مکدم» و در اصل [کروس الذفرین عم المکرم].
- [۶-]) متن «من الباس» و در اصل [من الناس].
- [۷-]) متن «قصورة النظر صفى شجم» (کذا).
- [۸-]) متن «صم صمات صلخد صلدم» و در اصل [... مصلخد ...] آمده که با وزن شعر مناسب نیست.
- [۹-]) متن «صممت الصم صموت سرطم اذا رأته الأسد لم ترمم» و در اصل به تحریف [... ام ترمم].
- [۱۰-]) متن

و در اصل به تحریف [...] المعلم].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۳۴

با دندانهای خود اسبی زره پوش را از هم می‌درد و دندان تیزش خود گزندی نمی‌بیند. دندانهای تیزش [۱] استوار و بسیار سخت است، از تبار و ناموس حمایت می‌کند، و تا کنون روی شکست ندیده است. کناره‌های کام و دهان او را از نوشیدن خون شکار عناب‌گون می‌بینی. چه بسیار دلیرانی که بینی ایشان را به خاک مالیده است [۲]، و آنگاه که شیران انبوه شوند از پیکارشان باز نمی‌ماند. چون ضمیرش او را گوید: پای مردی بفسار، هرای عظیم در دلش به غرش در آید. شیری است پر توان و تیز پنجه [۳]، یال افشارانده و میان باریک و استوار اندام. (چون) ابو زبید این اشعار را در وصف علی سرود علی (نیز) گفت:

انا الذي سمتُن امِي حيدره رئبال آجَام كريه المُنظَرِه ...

منم آن که مادر مرا نام حیدر نهاد، شیر هراس انگیز بیشه‌هایم، دلیری هستم که با بازوan نیرومند خود پیمانه مرگی بی امان را به دشمنان می‌پیمایم.

[خطبه علی در بر انگیختن یارانش]

نصر گفت: مردی از قول مالک جهنه، از زید بن وهب به من گفت: علی در صفين بر گروهی از شامیان که ولید بن عقبه نیز با آنان بود بگذشت و ایشان (پس از عبور او) بر او ناسزا راندند و از او عیبگویی کردند، چون این خبر را به علی رساندند وی در میان یاران خویش باشیستاد و گفت: «بر ایشان بتازید (اما) ارامش خود را به ویژه در مورد نیکوکاران حفظ کنید و وقار اسلامی خود را نگهدارید، به خدا سوگند نزدیکترین قوم به جهل و دور از معرفت خدای عز و جل»

[۱)] متن «رکن مما ضيع بلحى سلجم» و در اصل به تحریف [...] مماضع ...].

[۲)] متن و اصل «اغلب ما رضى (كذا) الأنوف الرَّغْم». [۳)] متن «اغضف رئبال خدب فدغم» و در اصل به تحریف [...] فدععم].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۳۵

قومی هستند که پیشوای و مربی آنان [۱] معاویه و پسر نابغه [۲] و ابو اعور سلمی و ابن ابی معیط باده گسار و حدخورده در اسلام باشند و اینانند که اینک در برابر من در ایستاده‌اند و مرا دشنام می‌گویند، پیش از این (به ملاحظاتی) با من نجنگیده و مرا دشنام نگفته بودند، در حالی که من آنان را به اسلام فرا می‌خواندم و آنان مرا به بت‌پرستی باز می‌خواندند. پس سپاس و ستایش از آن خداوند، خدایی که جز او خداوندی نیست، که دیری است تا تبهکاران مرا دشمن می‌دارند. باری این واقعه سخت عظیم است، تبهکارانی که از ما ناخرسند بودند و از اسلام و اهل آن می‌هراسیدند (و آن زمان جرئت

خودنمایی نداشتند) اینک دست به نیرنگ زده و پاره‌ای افراد این امت را فریفته [۳] و فتنه‌انگیزی را خوشایند دلها یشان ساخته و خاطرشن را به تهمت و بھتانی خوش کرده و متمایل نموده [۴] و آنان را به جنگ بر ضد ما گماشته‌اند و برای خاموش ساختن پرتو الهی می‌کوشند. (اما) وَاللهٗ مُّتَمِّنُ نورٍ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ خداوند نور خود را، هر چند کافران خوش ندارند، به تمامی پرتو فشان خواهد داشت [۵].» بار الها، آنان حق را مردود شمرده‌اند، پس جمع‌شان را از هم بگسل و اختلاف کلمه در میانشان پدید آر و ایشان را به وسیله خطاهایشان هلاک کن، زیرا هر که دوستدار تو باشد خوار نگردد و هر که با تو دشمنی ورزد روی عزت نبیند.»

[۱-] متن «اقرب قوم من الجهل بالله عز و جل قوم قائدهم و موذبهم معاوية...» و در شنهج (۲: ۲۸۵) [اقرب بقوم من الجهل قائدهم و موذبهم ...].

[۲-] یعنی عمرو بن عاص که مادرش چنان که در آغاز شرح حال وی در الاصابة، «نابغه» نام داشت و از قبیله بنی عزه بود، (نzd اعراب نسبت دادن کسی به مادرش نوعی تحقیر نیز به سلاله پدری او محسوب می‌شد.-م.)

[۳-] متن از روی شنهج (۲: ۲۸۵) «اصبحوا و قد خدعوا» و در اصل [... حتی خدعوا ...].

[۴-] اشاره به تهمت قتل عثمان. -م.

[۵-] الصف، ۸

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۳۶

[خطبه دیگری از علی در تشویق یاران خود]

نصر: از نمیر بن وعله، از عامر شعبی که گفت:

علی بن ابی طالب بر پرچمداران (دشمن) گذشت و ایشان را در جای خود استوار دید، پس کسان را- که گویند بنی غسان بودند- به جنگ با ایشان تشویق کرد و گفت: «اینان گروهی هستند که از موضع دشمنانه خویش و اپس نمی‌نشینند مگر با طعن پیاپی جانربای نیزه و ضرب تیغ تارک شکاف و استخوان شکن که مچها و کف دستها از ضرب آنها فرو افتاد و پیشانیها شکافته شود و ابروان بر سینه‌ها و چانه‌ها فرو ریزد. کجا یند شکیبايان و پایداران و خیرجویان عاقبت؟ کیست که جان خود را به خدای عز و جل بفروشد؟»

نبرد محمد بن حنفیه

پس گروهی از مسلمانان به سوی او رفتند و او پسر خویش محمد را بخواند و به وی گفت: «خرامان به سوی آن فوج و پرچم برو و آنگاه که نیزه را نشانه سینه آنها کردي (و در تیر رس حربهات قرار گرفتند) دست نگاه دار تارای [۱] و فرمان من در رسد، و وی چنان کرد، و علی علیه السلام گروهی به همان شمار را همراه اشتر به سوی ایشان گسیل داشت که چون به نزدیک دشمن رسیدند و نیزه‌ها را به سوی سینه‌هایشان نشانه گرفتند علی به گسیل شدگان فرمان داد که بر آنان حمله کنند و محمد و زبده سوارانش بر آنان تاختند و ایشان را از جایگاه خود عقب راندند و بسیاری از مردان را از پای در آوردند، و کسان پس از مغرب جنگی سخت کردند و بسیاری از مردم رسم نماز را جز با اشاره به جا نیاوردند.

[۱-] متن «حتی یا^{تیک} امری و رایی» و در اصل [...] امری و رایتی تا فرمان و پرچم من در رسید [...].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۳۷

شعری از عدیل
و عدیل بن نائل عجلی سرود [۱]:

لست انسی مقام غسان بالتل و لو عشت، ما اظل شمام ...

هر چند دیری زیسته‌ام، هرگز پایگاه غسانیان را در آن پشته فراموش نمی‌کنم و همواره به یاد خواهم داشت.
سروران و فرماندهانی که در شدت هنگامه^۱ پیکار گرد آمدند و همدست و همداستان شدند.
ایشان را، چون کریمان، ابرهای گهر بار فضل و کرم است و خود گوهر تابناک فراز قله‌های والايند.
سبحگاهان به ما پیوستند و آنگاه به روز نبرد [۲] همراه یک دیگر با نیزه‌های بلند و تیغهای بران بر دشمن تاختیم.
پس روی به میدان نهادند و هنگام فرود آمدن شمشیرها به روز نبرد [۳] گزند و آسیبی ندیدند.
ما به فرماندهی آن کلانسالان کریم ثابت قدم و فزون از شمار رضا دادیم.

[مبازه هانی با یعمر بن اسید]

نصر، از مردی، از محمد بن عتبه^۴ کندي (شنیدم) که گفت: پیری از مردم حضرموت که در صفين همراه علی بود مرا حدیث کرد و گفت:

یکی از یاران ما هانی بن نمر [۴] نام داشت (و در حمیت) چون ماده شیری بچه‌دار بود، مردی از شامیان به سوی او آمد و کسان را به هماوردی خواند و چون هیچکس به هماوردی او نرفت (هانی) گفت: سبحان الله، چه چیز شما را از این باز می‌دارد که به نبرد با این مرد روید؟ اگر من بیمار و چنین [سخت] ناتوان نبودم بی‌گمان به جنگ او می‌رفتم. هیچیک از یارانش چیزی به وی نگفتند، آنگاه خود به میدان شتافت [۵]. یارانش بدو گفتند: سبحان الله تو با این حال، نزار و بیمار، به میدان

[۱-] شرح حال وی را نیافتم ولی در میان شعرای عرب شاعری به نام عدیل بن الفرخ عجلی وجود دارد.

[۲، ۳-] در متن «لیوم القراع عند الکدام» و در اصل [...] الکهام^۶ آمده که وجہی ندارد.

[۴] در شنهج (۲: ۲۸۵) [...] بن فهد^۷ آمده.

[۵-] متن «فوشب فقال [...]» و در شنهج [فقام و شد عليه سلاحه ليخرج پس برخاست و سلاح بر خود استوار کرد تا به میدان رود].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۳۸

می‌روی؟! گفت: به خدا سوگند که هر چند کشته شوم به هماوردی او می‌روم. چون آن مرد- که از قوم او بود و یعمر بن اسید [۱] حضرمی خوانده می‌شد و از سوی زنان، به وصلت سببی، با او خویشاوندی داشت- او را دید، وی را بشناخت

و به او گفت: ای هانی باز گرد که اگر دیگری به نبرد من آید بسی خوشتر دارم و نمی خواهم تو را بکشم. هانی به وی گفت: من جز با دل سپردن به مرگ نیامده‌ام [نه، به خدا سوگند، امروز چندان می‌جنگم تا کشته شوم] و پروایی ندارم که به دست تو یا دیگری کشته شوم. سپس به سوی او رفت و گفت: «بار الها در راه تو و پیامبر تو و به یاوری پسر عم پیامبرت می‌جنگم». آنگاه ضربتی چند رد و بدل کردند و هانی حریف را بکشت و یارانش به او هجوم کردند و یاران هانی نیز به سویش شتابند و به نبرد با یک دیگر پرداختند و فقط وقتی از هم جدا شدند که سی و دو تن کشته باز نهاده بودند. سپس علی به کسان پیام فرستاد: «حمله کنید» و مردم از هر دستی با پرچمهای خود به صف مقابل خویش [۲] تاختند و شمشیرها و گرزهای آهینه را فرو می‌کوفتند چنان که جز صدای چکاچک سلاحها و برخورد آنها با کاسه‌های سر که به کوفتن پتک بر سندان می‌مانست آوازی بر نمی‌خاست [۳]. و تمامی اوقات نماز تباہ شد و به اوقات نماز جز تکبیر نگفتن، تا شمار رزم‌مندگان کاهاش یافت و تعداد کسان اندک شد، پس ناشناسی به میان دو صف آمد و بانگ برداشت:

«ایا در میان شما سر تراشیدگان باشند؟» گفتند: نه، گفت: «آنان به زودی خروج خواهند کرد، زبانشان شیرینتر از عسل و دلهاشان تلختر از صبر زرد است ایشان را نیشی چون نیش ماران گزنده باشد. آنگاه از دیده‌ها نهان شد و کس ندانست که او کیست.»

[۱-) در شنهج [... بن اسد].

[۲-) متن «فحمل الناس على رياتهم كل قوم بحاليهم» و در شنهج (۲۸۶:۲) [کل منهم يحمل على من بازائه].

[۳-) متن از روی شنهج «لا يسمع الا صوت ضرب الهمات كوقع المطارق على السنادين» و در اصل [لا يسمع الا صوت السنادين].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۳۹

[پیام عبد الرحمن بن كلده به علي]

نصر، از محمد بن اسحاق، از عبد الله بن ابی یحیی، از عبد الرحمن بن حاطب [۱] که گفت: در میان کشتگان صفين به جستجوی برادر مقتولم سوید پرداختم. ناگهان مردی که در میان کشتگان افتاده بود دامن را گرفت. چون نیک نگریستم دیدم وی عبد الرحمن بن کلده است. گفتم: انا لله و انا اليه راجعون، آیا آب می‌خواهی؟ گفت: مرا نیازی به آب نباشد که سلاح در پیکرم جا گرفته و احتشام را دریده است و نمی‌توانم آب بنوشم، اما آیا تو پیامی را که خواهم داد به امیر مومنان باز خواهی گفت؟ گفتم: آری. گفت: چون او را دیدی از من سلامش برسان و بگو: «ای امیر مومنان، مجروحانت را به لشکرگاهت حمل کن تا آنان را پشت کشتگان قرار دهی، زیرا پیروزی با کسی است که چنین کند [۲]». سپس چیزی نگذشت که جان سپرد. من برخاستم و نزد علی آدم و گفتم عبد الرحمن بن کلده به تو سلام می‌رساند. گفت: و سلام بر او، اینک وی کجاست؟ گفتم: ای امیر مومنان به خدا سوگند که سلاح در پیکرش نشست و سینه‌اش را شکافت و پس از لختی بمرد.

(امیر مومنان) گفت: انا لله و انا اليه راجعون. آنگاه گفتم: وی پیامی به وسیله من برایت فرستاده است. گفت: آن پیام چیست؟ گفتم، گفت: ای امیر مومنان، مجروحانت را به لشکرگاه حمل کن تا آنان را پشت کشتگان قرار دهی که پیروزی با کسی است که چنین کند. گفت: سوگند بدان کس که جانم در قبضه اختیار اوست راست گفته است. آنگاه منادی لشکر ندا بر آورد: مجروحانت را به لشکرگاهتان حمل کنید، و کسان چنان کردند. چون روز شد شامیان از جنگ

[۱-] عبد الرحمن بن حاطب بن ابی بلتعه لخمی، از کسانی است که به روزگار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زاده شد و ثقه‌ای کم حدیث بود و به سال ۶۸ درگذشت، و گویند به روز «حره» که در سال ۶۳ رخ داد در عهد یزید بن معاویه کشته شد - الاصابة، ۶۱۹۶ و معجم البلدان (حره واقم).

[۲-] مراد اینکه میدان از مجروحان تخلیه شود و کشتگان دفن شوند و کشتگان دفن شوند که مانعی برای پیشروی بعدی فراهم نیاید. - به سفارش مشابهی از هاشم بن عتبه در همین زمینه ص ۴۸۴ و نیز سفارش عبد الله بن کعب ص ۶۲۶ - م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۴۰

خسته و دلزده به نظر می‌آمدند. (اما) علی روز را بی‌ملال آغاز کرد و کسان را بسیج فرمود که می‌خواست بر سر شامیان در لشکرگاهشان بتازد.

معاویه و ابیات عمرو بن اطناه

معاویه گفت: (در آن هنگامه) من یال اسبم را گرفتم و پا در رکاب نهادم [۱] ولی ابیات عمرو بن اطناه را به یاد آوردم که گوید:

أَبْتَ لِي عَفْتَى وَ أَبِى بَلَائِى وَ اَخْذَى الْحَمْدَ بِالثَّمْنِ الرَّبِيعِ ...

دامن پاک و آزمون بزرگ و دلبستگی من به ستودگی و کسب بهای سوداوار مانع گریز من شد.

(و سبب شد) خویشن را به آنچه ناخوشایند نفس آسوده طلب است و دارم [۲] و ضربه بر سر قهرمان سرفراز فرود آرم.

هر چه دلم استوار و استوارتر می‌شد با خود می‌گفت: پایداری کن که (یا به مقاومت) ستوده و نامدار شوی یا (با پیروزی) به آسودگی رسی.

از این رو به قرارگاه خود بازگشتم و خیر دنیا نصیبم آمد (و کامروا شدم).

علی چون آهنگ نبرد می‌کرد تهلیل و تکبیر [۳] بر زبان می‌راند و می‌گفت:

مِنْ أَيِّ يَوْمٍ مِّنَ الْمَوْتِ أَفْرَ أَيُومٌ مَا قَدْرٌ أَمْ يَوْمٌ قَدْرٌ؟

به کدامین دو روز خویش از مرگ بگریز؟ آن روز که مرگ مقدار نشده

[۱-] متن «و وضعت رجلی فی الرکاب» و در امالی، قالی (۱: ۲۵۸) [فی الرکاب یوم صفين غیر مرّة به روز صفين چندین بار پا در رکاب نهادم (که بگریزم)]. برای آگاهی از این ماجرا - الكامل، ۷۵۳ و عيون الاخبار (۱: ۱۲۶) و مجالس، ثعلب، ۸۳ و معجم المرزبانی، ۲۰۴ و دیوان المعانی (۱: ۱۱۴) و نخستین قطعه حماسه البحتری که ابیات عمرو بن اطناه را آورده

و لباب الادب، ۲۲۴ - ۲۲۳

[۲)] متن «و اجسامی علی المکروه نفسی» با توجه به نزدیکترین روایت از مأخذ پیشین که روایت مبرد است، و در اصل [و اعظمامی علی المکروه ...] و در عيون الاخبار و لباب الادب و اللسان (۳: ۳۳۱) [و اقدامی] و در معجم المرزبانی [و اکراهی] و در امالی [و اعطائی علی اعدام مالی].

[۳)] تهلیل: گفتن لا اله الا الله، و تکبیر: گفتن الله اکبر باشد. - م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۴۱

یا آن روز که مرگ مقدر گشته است [۱]؟

عبد الرحمن ابن خالد و جارية ابن قدامه

عبد الرحمن بن خالد که پرچم بزرگ معاویه را می‌کشید رو به میدان نهاد و می‌گفت:

انا ابن سیف الله ذاکم خالد اضرب کل قدم و ساعد ...

منم پسر تیغ خدا آن که خالدش می‌نامیدند، بر هر پای و بازویی شمشیر زنم.

به تیغی بران چون شهاب فروزان، به عمومی خویش یاری دهم که این عموم مرا پدر باشد.

نه تنها به کوشش، بلکه به کوشایی تمام از دل و جان، برقرار هر مجاهد سخت کوش، من از تقدیری که در انتظار من است و انمی‌مانم.

پس جارية بن قدامه سعدی به مقابله او شتافت و می‌گفت:

اثبت لصدر الرمح يا ابن خالد اثبت للیث ذی فلول حارد ...

ای پسر خالد برای رسیدن ناولک نیزه بر جای بمان، در برابر شیر مردی دارای تیغی بران بر جای بمان، از شیران قوی پنجه که به بهترین نمازگزار که سر به رکوع و سجود می‌نهد دل سپرده است.

بزرگداشت حق او، یعنی حق علی، زداینده تیرگیها، به دیده من از واجبات است.

دیری آن دو یک دیگر را به زیر ضربات نیزه گرفتند و چون هیچ یک کاری از پیش نبردند از هم روی تافتند، عبد الرحمن به سویی و جاریه به دیگر سوی رفت در حالی که عبد الرحمن به هیچ کاری دست نمی‌زد مگر آنکه آن را تمام می‌کرد. وی (به رجز) چنین می‌گفت:

[۱)] ترجمه شعری این سخن مولای متقیان علیه السلام چنین آمده است:

از مرگ حذر کردن دو روز روانیست	روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست
روزی که قضا نیست، در او مرگ روانیست	روزی که قضا باشد کوشش ندهد سود

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۴۲

اَنِّي اِذَا مَا الْحَرْبَ فَرَّتْ عَنْ كَبْرٍ تَخَالَنَى أَخْزَرَ مِنْ غَيْرِ خَزْرٍ ...

من بدانگاه که دامنه جنگ بالا گیرد بدون آنکه خود حیران شوم دیدگان را خیره می‌کنم، صفوف را می‌شکافم و میدانداری من به اوردگاه چون یکه تازی اژدهای دمان بر سر صخره است.

من مسئولیت آنچه را از نیک و بد به عهده‌ام نهاده شده می‌پذیرم
حمله اشتر و شعر نجاشی در این باب

این ماجرا علی راغمین کرد و پس از آن که عمرو بن عاص با فوجی پیش آمد (علی به اشتر) گفت: ای «پسر شمشیر خدا [۱]» پیش تاز و صف بشکاف که لحظه پیروزی در رسیده است! کسان روی به اشتر (که چنین خطاب و فرمانی از علی شنیده بود) اوردنند و گفتند: امروز روزی از روزهای (دلاوریهای) پیشین توست زیرا پرچم معاویه چندان نزدیک آمده که آن را می‌بینی. اشتر پرچم خود را برگرفت و هجوم اورد و می‌گفت:

انِي انا الاشتَر مُعْرُوف الشَّتَر
منِي منِي اشتَر نَامَدَار چَشْمِ بَرْكَتِه

من از قبیله ربيع یا مضر نیستم [۲] بلکه از بنی مذحج دلیر سرفرازم، و آن قدر دشمنان را بکوفت که به جای خود بازگشتند، و فوج عمرو عقب‌نشینی کرد.

نجاشی در این باره سرود:

رأيَتُ اللَّوَاءَ لَوَاءَ الْعِقَابَ [۳]

يقْحَمُهُ الشَّانِيُّ الْأَخْزَرُ ...

[۱]-) متن «يا ابن سيف الله».

[۲]-) متن از روى مروج الذهب (۲: ۲۱) «لست من الحى ربيع او مضر» و در اصل [...] ربيعة و مضر [...] که مخل وزن شعر است.

[۳]-) در شنهج (۲: ۲۸۵) [و لما رأينا اللواء العقاب] (این حمله بزرگ عمرو بن عاص زیر پرچم عقاب نشان معاویه آغاز شده بود.- م.).

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۴۳

آن فوج و پرچم، پرچم عقاب نشان را دیدم که آن (دلیر) نکوهشگر چشم بر دوخته (اشتر)، آن را از هم می‌شکافت.
وی چنان شیر شرزهای در میان گرد و غبار اوردگاه بود و (خصم) بی‌فرزند [۱] با فوج خود پیش تاخته بود.
ما سردار پیشاہنگ، پیشگام عراق را به مقابله‌اش خواندیم و لشکر به لشکر بیامیخت [۲].
اشتر آن (فوج و) پرچم را به عقب نشاند و این چنین کامیاب و پیروز شد.

همان گونه که هماره به گاه بروز حوادثی چنین گرانبار و ناگوار [۳]، رفتار می‌کرد.
اگر خداوند او را در کتف حمایت خود بدارد، عراق از این موهبت الهی بسی سعادتمند خواهد بود.
و اگر وجود سرشار از خیر اشتر از عراق رخت بر بندد دیگر تمیز نیک و بد از میانه برخیزد.

و این عراق با مردمانش که می‌بینی، سرزمینی بی‌حاصل و بی‌فriاد خواهد شد.

رجز همام بن قبیصه

اورده‌اند که چون پرچم معاویه واپس زده شد و فوج عمرو عقب نشست، همام بن قبیصه که بیش از دیگران علی را نکوهش می‌کرد و پرچمدار هوازن بود، در برابر علی سر برافراشت [۴] و آهنگ مذحجیان کرد و بانگ برآورد و می‌گفت:

قد علمت حوراء [۵] كالتمثال أنت اذا مادعیت نزل ...

آن نگار سیه چشم دانسته است که چون حادثه‌ای ناگوار پیش آید، من چون شیر نر نیر و مندی پا به میدان می‌نهم، ای عراقیان به راستی که شما چیزی نیستید.

[۱)] متن «و أقبل في خيله الْأَبْرَ» شاعر در این دو بیت با توجه به آیه شریفه «ان شائک هو الابتر» (کوثر ۳) صفت الشائک را برای اشتر و صفت الابتر را برای عمرو بن عاصی به کار برده است.- م.

[۲)] متن «و قد خالط العسکر العسکر» و در شنهج [و قد اضمـر الفشـل العـسـکـرـ آن سـپـاهـ دـچـارـ شـكـسـتـ شـدـ].

[۳)] متن از روی شنهج «اذا ناب معصوصب ...» و در اصل به تحریف [اذا ثاب ...].

[۴)] متن به تصحیح قیاسی «اشراب» و در اصل به تحریف [اشدب].

[۵)] متن به تصحیح قیاسی «حوراء» و در اصل [قد علمت الخود...] آمده که خلاف وزن است. این قطعه در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

پیکار صفين / ترجمه، ص ۵۴۴:

من فرزندان خود را قربان و بهترین دارایی خود را صرف می‌کنم تا یا بر شما پیروز آیم، یا طعم مرگ را بچشم، و این روش من در یاوری و خونخواهی عثمان است و هیچ پرواپی ندارم.

حمله عدی بن حاتم

عدی بن حاتم به پرچمدار خود گفت: پرچم را پیش من آر، و آن را گرفت و هجوم کرد و می‌گفت:

يا صاحب الصوت الرفيع العالي ان كنت تبغى في الوعى نزالى ...

ای آن که عربده می‌کشی و بانگ برداشته‌ای، اگر در صحنه پیکار هماوردی مرا می‌خواهی، نزدیک آی تا ضرب شست خود را نشانت دهم، من جان و مال، و خاندان و همسرم را فدای علی می‌کنم.

پس او را بزد و پرچمش را از کفش بربر بود، و ابن حطان در سرزنش همام چنین گفت:

أهـمـاـمـ لـاـتـذـكـرـ مـدـىـ الدـهـرـ فـارـسـاـ وـ عـضـ عـلـىـ مـاـ جـئـتـهـ بـالـأـبـاهـمـ ...

ای همام تا روزگار باقی است از شهسواری یاد مکن که در برابر او بر کرده خویش انگشت به دندان گزیدی.

بدان روز که در میان گرد و غبار آورده‌گاه شهسواری میان برسته بود [۱] که چون شیران آوایی هراسناک بر می‌کشد.

چون آوای او را شنیدی رو به گریز نهادی و او را گفتی: ای عدی بن حاتم (پرچم را) بگیر.

این رسوایی بزرگ و سرزنش نکوهشگران تو را بس که به لرزو درافتادی و پرچمت را از کف دادی.

[۱)] متن «شدید القفیز» و شاید «القصیری پایین دنده و میانگاه» باشد. در اللسان آمده است:
لا تعذلینی بظرب جعد کر القصیری معرف المعد

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۵۴۵

از رجزهای صفين

سپس خزيمة بن ثابت حمله کرد و می‌گفت:

قد مرّ يومان و هذا الثالث هذا الذي يلهث فيه الالهث ...

دو روز بگذشت و این سومین روز نبرد است. این روزی است که زبان از کام تشنگان برون آمده و لله می‌زنند.
این است آن روز که جویندگان (حق و شهادت) آن را می‌جویند، آدمی امیدوار است تا چند در این جهان بزید؟
مردمان میراث گذاران و میراث براند [۱]، این علی است، و هر که از او نافرمانی کند عهد شکن باشد.
وی کشته شد و آنگاه خالد بن خالد انصاری به میدان آمد و می‌گفت:

هذا علىّ و الهدى أمامه هذا الوابن بينا قدامه ...

این است علی که راه رستگاری را در پیش دارد و این پرچم پیامبر ماست که پیشاپیش اوست.
همان راه او را می‌نوردد و ما هرگز چنین هراسی نداریم که وی دستخوش ترس یا گناه شود.
رمجویی وی از اوست و راه او را ادامه می‌دهد.

وی ساعتی با نیزه جنگید و آنگاه بازگشت. سپس جنبد بن زهیر حمله کرد و می‌گفت:

هذا علىّ و الهدى حقّاً معه يا ربّ فاحفظه ولا تخسيعه ...

این است علی و به راستی هدایت با اوست، بار الها او را حفظ کن و تباہش مدار.
پروردگارا او فقط از تو می‌ترسد پس مقامش را بلنددار، و ما در پیکاری که او می‌کند وی را یاری می‌دهیم.
او داماد پیامبر است که سر به فرمان او نهاد و نخستین کسی است که با او بیعت و از او پیروی کرد.

[۱)] مراد اینکه انسان محکوم به مرگ و فناست و جهان دست به دست می‌گردد. - م.

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۵۴۶

اشتر نیز شمشیر زنان بر سپاه دشمن تاخت و می‌گفت:

اضربهم ولا ارى معاویه الاخر العین العظيم الحاويه ...

دشمنان را می‌زنم ولی معاویه تنگ چشم شکم گنده را در میانشان نمی‌بینم.
به قعر آتش دوزخ رفته و سگان عوّعو کننده گردش را گرفته‌اند.

گروهی او باش را فریفته و هیچ رهنمایی او را هدایت نکرده است.

[حمله عمره و یمانیان]

نصر گوید: اورده‌اند:

چون عمره بن عاص خطر را برابر دید، معاویه به او گفت: قبیله پدری خویش را احضار کن و به صحنه پیکار ببر که اگر کاری از دست کسی بر آید فقط از دست آنان است. پس گروهی از یمانیان آمدند و وی به ایشان گفت: امروز روز هنرمندی شماست و فردا شما نامدار و صاحب مقام خواهید شد. امروز، روزی سرنوشت ساز است. همراه من بر این گروه هجوم آرید. گفتند: بسیار خوب، و همراه عمره حمله کردند و او می‌گفت:

أَكْرَمُ بِجَمْعِ طَيْبٍ يَمَانٌ جَدَّوْا تَكُونُوا أَوْلَيَاءُ عَثْمَانٍ ...

گرامی باد گروه پاکان یمنی، بکوشید که یاران و خونخواهان عثمان باشید.

خبری سوگبار [۱] به من رسید که علی پسر عفان را کشته است [۲].

خلیفه با حجت خداوند را (کشت). پیر ما را چنان که بود به ما باز گردانید [۳].

پس به عمره پاسخ داده شد:

أَبْتَ شَيْوُخَ مَذْحِجَ وَ هَمْدَانٌ بَأْنَ نَرَدَ نَعْثَلَاكِمَا كَانٌ ...

بزرگان مذحج و همدان از اینکه دراز ریش را چنان که بود از نو بیافرینند، و همان‌گونه که خدای رحمان او را آفریده بود

[۴] باز گردانیش امتناع دارند [۵].

[۱] متن مطابق ص ۳۱۰ تصحیح شده «فاسجان» و در اصل [فجان].

[۲] متن مطابق ص ۳۱۰ تصحیح شده «قتل ابن عفان» و در اصل [نال من عفان].

[۳] متن مطابق ص ۳۱۰ تصحیح شده «کما کان» و در اصل [... مکانی].

[۴] متن مطابق ص ۳۱۰ تصحیح شده «مثل خلق الرحمن» و در اصل [بعد خلق الرحمن].

[۵] این پاسخ در ص ۳۱۰ در پنج مصراع و به جای «شیوخ»، «سیوف» آمده که

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۴۷

حمله عمره بن حمق

عمره بن حمق گفت: کار این مرد را به من سپارید که اینان قوم منند. ابن بدیل گفت: بگذار تمام ما با گروه آنان در افتیم،

ولی وی نپذیرفت و حمله کرد و می‌گفت:

بِؤْسَ الْجَنْدِ ضَائِعٌ يَمَانٌ مُسْتَوْسِقِينَ كَاتِسَاقِ الْخَيْانٍ ...

وای بر لشکر تباہ شده یمن که چون گله آهو به دنبال هم افتاده‌اند.

به چوپانی گمراه دل بسته‌اند و عمره (بن عاص) آنان را به خواری و ذلت می‌افکند.

ای کاش دست من فاقد انگشتان می‌بود [۱] و شما همچنان در ساحل عمان می‌ماندید.

آن که شما را به نابودی کشانده مرا بر حال زارتان گریان ساخته است.

سپس نیزه‌ای به سینه او [۲] زد و وی را کشت و سواران تاختند و آن قوم پایگاههای خود را ترک کردند.

کشته شدن حوشب ذی ظلیم

آنگاه حوشب ذو ظلیم که در آن زمان خواجہ یمانیان و سالار ایشان بود با گروه یارانش روی به میدان نهاد و پرچمدارش

می‌گفت:

نحن اليمانون و متن حوشب اذا ظلیم این منا المهرب ...

ما یمانیان هستیم و حوشب از ماست، ای ذو ظلیم [۳] چه کس از چنگ ما تواند گریخت؟

[۰] مناسبتر است و اینجا فقط در سه مصraig نقل شده است. مراد این که عثمان کشته شده و باز گرداندن او بدان صورت که خداوند رحمان از آغاز او را آفریده بود، یعنی احیای مرده، برای شیوخ مذحج و همدان ممتنع و امری محال است.- م.

[۱-] به تعبیر دیگر: «کاش دستم شکسته بود». عمرو بن حمق در این بیت از نقشی که پیشتر در انتقال این قبیله یمنی به بین النهرين ایفا کرده بوده است اظهار تأسف می‌کند.- م.

[۲-] به نام این هماورد اشاره‌ای نشده است.- م.

[۳-] متن به تصحیح قیاسی «اذا ظلیم، به استفهام و خطاب» و در اصل به تحریف [انا ظلیم].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۴۸

ما صاحبان تیغهای بران و نیزه‌های بلندیم و فوج ما چون نیزه‌های باریک به هم فشرده انبوهست [۱].

ریسمان و رشته ارتباط شما عراقیان از هم گسیخته زیرا علی را در میان خود محبوب می‌شمارید، در حالی که او در قتل عثمان دست داشته و تمام جنایتکاران در میان شمایند.

پس سلیمان [۲] بن صرد خزاعی بدوم حمله کرد و می‌گفت:

يالك يوم لا يوارى كوكبا ... يالك يوما كاسفا [۳] عصبصبا

ای که تو را روزی دژم و تروشوری در پیش است، ای که در روزت از فرط تیرگی و گرد و غبار معركه چون شب ستاره اشکار است، ای قبیله (یمانی) که به جنبش در آمده‌اید بدانید که ما از حوشب ذو ظلیم بیمی نداریم، زیرا در میان ما

قهرمان از مودهای، یعنی ابن بدیل قرار دارد که چون شیری خشمگین است.

دوشینه، علی که همه دوستدار اویم در میانه ما به سر برد و ما پدر و مادر خود را نیز فدای او می‌کنیم.

و به ضرب نیزه او را از پا در آورد و کسان به یک دیگر افتادند و حوشب و ابن بدیل هر دو کشته شدند و برخی در برابر

دشمن پایداری کردند، و شامیان از کشته شدن هاشم (ابن بدیل) شادمان گشتند و جریش سکونی که همراه علی بود

گفت:

شعر جریش سکونی

معاوی ما افلت الا بجرعة من الموت ربنا تحسب الشمس كوكبا ...

ای معاویه جز جرمه‌ای از شرنگ مرگ ننوشیدی که از ترس خورشید تابان را چون ستاره‌ای خرد پنداری.

[۱] متن به تصحیح قیاسی «شزب» و در اصل به تحریف [شذب].

[۲] در اصل به تحریف [سلیم ...].

[۳] در اصل به تحریف [کاشفا ...].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۴۹

از مرگ رستی و با تازیانه شکم (مرکبت) را مجروح کردی و دهانه اسب بلند بالا [۱] را سخت کشیدی، آن را کتمان مکن و یقین بدان که چنان واقعه‌ای هماره در یاد تو خواهد ماند [۲].

اگر شما افتخار می‌کنید که دو فرزند بدیل را کشته‌اید ما نیز در مقابل، ذو الکلاع و حوش را کشته‌ایم. و آن دو از کسانی هستند که شما آنها را از آن رو کشته‌ید که در پی هدایت بودند.

دیگر سخنی نگویید و هر دو اظهار درد خود را فراموش کنیم.

چون آن کارزار را دیدیم، با چنان کوششی که مردان به کار می‌بردند، چنان بود که طفل خردسال از دیدن (و هیبتش) همچون پیر کهنسال می‌شد.

زیر گرد و غبار، با شمشیرهای خود در برابر شان پایداری کردیم و هر چیز جز پایداری، مذلت افزا بود. ما در آن میدان تن به خواری نسپردیم و در آن هنگامه صفوف و ارتباط ما از هم نگسیخت.

نیزه‌های خود را ریز ریز کردیم و چون نیزه‌ها نابود شد، پایداری کردیم و شمشیرهای آزموده [۳] را بیرون کشیدیم. در تمام سپاه یک تن را ندیدیم که از پیکار روی گرداند [۴] و از بیم مرگ بگریزد.

و جز کاسه‌های سر و تارکهای شکافته و ساقهای جدا شده [۵] و بازوهای خضاب شده به خون ندیدیم.

ورود علی به رزمگاه ربیعه

سپاه دستخوش اشتفتگی شد تا آنجا که پرچمداران قرارگاههای خود را رها کردند و شامیان تا پایان روز حمله می‌کردند و کسان از اطراف علی پراکنده شدند، علی نزد قبیله ربیعه آمد [و شب را با آنان گذراند. عدی بن حاتم، که به دنبال علی

[۱] متن به تصحیح قیاسی «أَزْوَمَا عَلَى فَاسِ اللَّجَامِ مَشْذُبَاً» و در اصل به تحریف [لزوما ...].

[۲] متن به تصحیح قیاسی «مَا دَارَكَ الْجَرِي» و در اصل به تحریف [ما لا بک الجري].

[۳] متن «مُجْرِب» و شاید [محرب، یعنی شمشیر آبدار و بران] باشد.

[۴] متن به تصحیح قیاسی «صَادَفَ خَدَهُ» و در اصل [صارف خده].

[۵] متن به تصحیح قیاسی «سَاقَا طَنُونًا كَسِيختَه» و در اصل [ظنونا] آمده که وجهی ضعیف است.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۵۰

در قرارگاه وی گشته و او را در مقر خود ندیده و در جستجوی او به هر سو رفته بود، وی را در قرارگاه ربیعه یافت و

گفت: «ای امیر مومنان، اینک که زنده مانده‌ای پیروزی نزدیک است [۱]، من که در جستجوی تو از سراسر این میدان عبور می‌کردم همه جا پایی بر اجساد کشتنگان می‌نهادم، این پیکار سرداری برای ما و دشمن باقی نگذاشته، پس به نبرد ادامه ده تا خداوند فتح و پیروزی را نصیبت گرداند که در میان سپاه ما هنوز دلاورانی هستند.» اشعث نیز با بیتابی هر چه تمامتر بدانجا آمد و چون علی را دید تهلیل و تکییر کرد و گفت: «ای امیر مومنان با سوارانی چون سواران ما، و مردانی چون مردان ما، تا این لحظه ما بر دشمن برتری داشته‌ایم، پس به مقر فرماندهی (ستاد) خود، همانجا که پیشتر در آن قرار گرفته بودی بازگرد چه کسان، تو را در همان مرکز که رهایت کرده‌اند می‌پندارند و انتظار دارند آنجا تو را بیابند.» سعید بن قیس [همدانی نیز به علی علیه السلام] پیام فرستاد: «ما [با دشمن] درگیریم [۲] و برتری با ماست اگر قصد داری دیگری را نیز یاری دهیم بدو هم کمک می‌رسانیم.»

ستایش راندن علی بر ربیعه

علی رو به ربیعیان نهاد و گفت: «شما زره و نیزه منید»-[راوی گوید: ربیعیان تا امروز بدین سخن مباهات می‌کنند]- آنگاه عدى بن حاتم گفت: «ای امیر مومنان این کسان که [بدیشان] خو گرفته و در این پیکار همراه آنان بوده‌ای بس بزرگ حقی بر ما دارند. به خدا سوگند که ایشان به گاه مرگ شکیبا و به گاه پیکار سخت کوشند.

»

[۱-] متن «فالامر امم» و در شنیج (۲: ۲۸۶) [...] امده که تحریف است.

[۲-] متن از روی شنیج «انا مشتغلون» و در اصل [مستقبلون].

پیکار صفين / ترجمة، ص: ۵۵۱

بر نشستن علی بر شهباء و خطبه او

علی علیه السلام بر اسبی که از آن پیامبر خدا بود و «مرتجز» خوانده می‌شد بر نشست و [به برابر صفووف پیش تاخت [۱] و سپس گفت: استر، استر، آنگاه] استر پیامبر خدا صلی الله علیه، «شهباء» را [فراز اوردن] و بر آن سوار شد و سپس دستار سپاه پیامبر خدا را بر سر پیچید و ندا در داد: «ای مردم هر که (جان) خویشن را به خدا بفروشد سود برد، امروز را فردایی در پی باشد، همان‌گونه که شما (در این جنگ) آسیب دیده‌اید دشمنتان نیز زخم خورده و صدمه دیده است.»

روانه شدن کسان نزد علی

پس بین ده تا دوازده هزار تن [۲] سپاهی نزد علی امدد که همگی شمشیرها را بر شانه‌هایشان نهاده بودند و علی همچنان سوار بر استر پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم ایشان را دسته دسته سان دید و می‌گفت:

دبّوا دبّيب النَّفْل لِتَفْوُتاً وَاصْبُوا بِحَرْبِكُمْ [۳] وَبِيَتْوا...

چون خیل موران به انبوهی گرد آید و آسوده نمانید و شبانه روز گرم پیکار خویش باشید، تا انتقام بگیرید یا کشته شوید، و هر کاری جز این کنید به منزله نافرمانی از من است.

شما به من گفتید: اگر تو با ما بیایی (می‌جنگیم) و من نیز آدم، (اما بدانید) کار به اراده شما و من نیست، بلکه مشیت آن ذاتی است که زنده می‌کند و می‌میراند.

[۱)] متن از روی شنجهج «ثم تقدم» و در اصل [ثم قدم على].

[۲)] متن از روی شنجهج «ما بين عشرة ألف» و در اصل [بين العشرة ألف].

[۳)] در شنجهج [و اصْبُحُواْ حربكم ...].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۵۲

رجز عدی بن حاتم و اشتر

ابن [۱] عدی بن حاتم نیز با پرچم خود به دنبال او رفت و می‌گفت:

أَبْعَدُ عَمَّارَ وَ بَعْدَ هَاشِمٍ وَ أَبْنَ بَدْلِيْلِ فَارِسِ الْمَلاَحِمِ ...

ایا بعد از آنکه عمار و سپس هاشم و ابن بدیل، شهسوار میدانهای نبرد (به سرای دیگر رفتند) رواست که، چون رویای

خفتگان چشمداشت درنگ داشته باشیم؟ دیروز انگشت حیرت به دندان گزیدیم.

ولی امروز دندان ندامت بر هم نخواهیم فشد که هیچکس از این که روزگارش [۲] به سر آید این نیست.

اشتر نیز پیش می‌تاخت و می‌گفت:

حَرْبُ بِأَسْبَابِ الرَّدِّيِّ تَاجِّحٌ يَهْكُ فِيهَا الْبَطْلُ الْمَدْحَحُ ...

آتش جنگی به انگیزه‌های پست و تباہ بر افروخت که در آن قهرمانان زره‌پوش و زورآور نابود شدند.

دلاوری همدان و مذحجیان این جنگ را بس، قومی که چون آنان را فراخوانند به انبوه فراز آیند [۳].

در راه خدا به پویه بستایید و لنگان لنگان قدم بر ندارید که دینی پایدار و راهی گشاده در برابر دارید.

آنگاه تمامی کسان هجوم آوردنده و جمله صفوف شامیان را در هم شکستند و هر کس را برابر خود می‌دیدند می‌کوشتند [۴].

تا به سراپرده معاویه رسیدند و علی با شمشیر خویش دشمنان را می‌زد و می‌گفت:

[۱)] چنین است در اصل و متن ولی ظاهرا چنان که از عنوان این بند بر می‌آید باید خود عدی بن حاتم باشد نه پسر او.-

.۴

[۲)] متن «من يومه ...» و در شنجهج [من حتفه از اینکه اجلش برسد ...].

[۳)] متن «انضجوا» و در اصل [... انقبجوا ...]، این قطعه در گمانگاه خود در شنجهج نیامده است.

[۴)] متن «و احمدوا ما اتوا عليه» و در شنجهج (۲: ۲۸۶) [و احمد اهل العراق ما اتوا عليه].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۵۳

اضربهم و لا ارى معاویة الآخر العين العظيم الحاوية ...

میزنشان ولی معاویه، آن خیره چشم لوج شکم گنده را در میانه نمی‌بینم، که در قعر آتش دوزخ جای گرفته است

تمثیل معاویه به ابیات عمرو بن اطنا به

معاویه اسب خود را طلبید تا بگریزد و چون پا در رکاب نهاد بدین ابیات عمرو بن اطنا به تمثیل جست [۱]:

ابت لی عفتی و ابی بلائی و اخذی الحمد بالشمن الرّبیح ...

دامن پاک و آزمون بزرگ و دلبستگی من به ستودگی و جلب بهای سود آور مانع گریز من شد.

(و سبب شد) خویشن را به آنچه ناخوشایند نفس آسوده طلب است وادارم [۲] و ضربه بر سر قهرمان سرفراز فرود آرم. هر چه دلم استوار و استوارتر می شد با خود می گفتم؛ پایداری کن که (یا به مقاومت)، ستوده و نامدار شوی یا (با پیروزی)، به آسودگی رسی.

باید به دفاع از یادگاران نیک پردازم و زان پس از ناموس راستین حمایت کنم، با شمشیری آبدار که رنگش به بلور خالص نمک ماند، و ضمیری که هرگز تن به زشتی درنمی دهد.

معاویه و عمر و

و (خطاب به عمرو بن عاص) گفت: «ای پسر عاص، امروز شکیایی و فردا افتخار است». درست است، به راستی ما، و وضعی که در آن قرار گرفته ایم مصدق این شعر است که ابن ابی اقلح [۳] گفته است:

[۱)] پاره‌ای از این ایات پیشتر در ص ۵۴۰ آمده است.

[۲)] متن «و اجسامی علی المکروه نفسی» و در اصل [و اعظمی علی المکروه ...]- ص ۵۴۰

[۳)] در شنهج [کقول القائل] و در اصل به تحریف [ابن الالح]. ابن ابی الاقلح چنان که در الاصابة، ۴۳۴۰ و قاموس مادة قلح آمده، عاصم بن ثابت بن ابی الاقلح، قیس بن عصمة الانصاری است. وی صحابی گرانقدری بود که مشرکان در صدد آزارش بر آمدند، و خداوند سایه

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۵۴

ماعلته و انارام نابل و القوس فیها و تر عنابل ...

مرا چه کاستی است؟ در حالی که خود تیراندازی چیره دستم و کمان را زهی محکم و تاییده است.
تناوران و ستبر اندامان از برخورد آن به خاک می افتدند، مرگ حق است و زندگی به چیزی نیزد.

مدد خواهی معاویه از عک و اشعریان

معاویه پای از رکاب برداشت و پایین آمد و به مدد- خواهی از عکیان و اشعریان بانگ بر آورد، و آنان نیز نزدیکش (آمدند و در) ایستادند [۱] و به عرض اندام پرداختند و به روی هم شمشیر کشیدند تا آنجا که هر یک از دو گروه (در ستایش خویش) گروه دیگری را نکوهید، و مردم پراکنده شدند، و شنی در این باب گفت:
ایاتی از شنی

اتانا امیر المؤمنین فحسبنا على الناس طراً اجمعين بها فضلا ...

امیر مؤمنان نزد ما آمد و همین برتری و افتخار بر تمام مردم ما را بس.

در آن دم که پایهای ما می لغزید، و دژخیم جنگ پهلوان گنداوری برای ما باقی نگذاشته بود.

اهریمن جنگ، چنان که آتش چوب خشک را به کام کشد، شهسواران ما و آنان را به کام خود کشید، ما بدان روز سپر و

جانپناه او بودیم و جان خود را در راه او ایثار کردیم.

پس (امیر مومنان) قوم ما را استود، ستایشی که کس چنان ندیده و نشنیده بود، و ما شایسته آن بودیم.

[۱)] گونه‌ای از پشت سر بر او افکند به طوری که او را از دیده مشرکان نهان داشت و از او پشتیبانی کرد و از این رو «حمی الدبر پشتیبانی شده» نامیده شد.

[۲)] متن از روی شنجهج (۷: ۲۸۷) «فوقوا دونه» و در اصل [فرفعوا دونه].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۵۵

عدى بن حاتم که گفتار و کردارش راستین بود، از میان ما، وی را به کاری شایسته (به ادامه پیکار) تشویق کرد. اگر شامیان هاشم و عمار را از پای در آوردند و همسران آنها را بیوه و داغدار، برای ما باز نهادند، دو پسر بدیل، دو شهسوار و دو شیر بیشه شجاعت، و غیث خزانی را که ما هر خطروی را به نیروی او دفع می‌کردیم کشتند، در عوض آن، اینک عبید الله و آن یک حوشب و آن دیگری ذو الکلع از سپاه آنان در میدان قتلگاه به خالک افتاده‌اند.

سخن معاویه و اصبع و احنف

چون سپاه عراق بر شامیان هجوم آورد معاویه گفت:

«امروز، روز آزمایش است، آن سپاه اینک همان گونه هجوم کرده است که شما نیز پیشتر هجوم کرده بودید.

امروز پایداری کنید تا سرزنشی بر شما نرود». علی نیز یارانش را تشویق کرد.

اصبع بن نباته تمیمی (در محضر علی) برخاست و گفت: ای امیر مومنان، تو مرا به دژبانی سپاه گماشته‌ای و اعتمادی به من کردي که به دیگر کس نکرده‌ای، من امروز از پایداری و پیروزی فریبی خودداری نمی‌کنم. اما درباره شامیان (باید بگوییم) که آنها از ما شکست خورده‌اند (و سرداران نامدارشان از بین رفته‌اند) در حالی که در میان ما هنوز دلاورانی باقی مانده‌اند [۱]، اجرای فرمانات را از ما بخواه و اجازه ده ما پیشروی کنیم. علی به او گفت: «به نام خدا پیشروی کن». احنف بن قیس سعدی نیز برابر صفواف آمد و گفت: «ای مردم عراق، روزی کامیاب کننده‌تر و رامتر از امروز برایتان پیش نیامده، آن قوم که پرده آزرم از چهره خود بر گرفته‌اند برای دین پیکار نمی‌کنند بلکه از سر دنیا دوستی [۲] می‌جنگند، پس به پیش تازید. (سپاهیان به او) گفتند: اگر امروز باید پیش تازیم، دیروز نیز

[۱)] متن به تصحیح قیاسی «... فینا» و در اصل به تحریف [... نفینا].

[۲)] متن و اصل «و ما يصبرون الا حياء و جز از سر رودربايسى پايداري نمی‌کنند» ولی شاید [الا حبا فى الدنيا] باشد (و چون این احتمال مرجح بود به همین صورت ترجمه شد. -م).

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۵۶

پیش تاخته‌ایم (و در هجوم تردیدی نداریم و امتحان هجوم خود را داده‌ایم). ای امیر مومنان تو خود چه فرمان می‌دهی؟ گفت: «در جای پیشروی به پیش تازید و به گاه عقب‌نشینی وا پس نشینید، پیش از آنکه آنان به سوی شما پیشروی کنند

شما پیش تازید».

حمله عمره

سپاه عراق هجوم آورد و به شامیان برخورد و کسان درگیر پیکار شدند، و عمره بن عاص، پرچم به دست، حمله کرد و می‌گفت:

شدّا على شكتى لاتنكشف بعد طلیح والزبیر فاتلف ...

زره مرا بر پیکرم محکم کنید که از هم نگسلد، و خود پس از (ماجرای) طلحه و زبیر اینک متحد باشید.
روزی از آن همدان و روزی از آن صدف [۱] است و تمیمیان را نخوی است که سر نمی تابند.
(آن قبایل را) به ضرب شمشیر می‌زنم تا باز گردنده، من چون به راه افتم بسان هیونی کهنسال و شگفتی‌آفرین باشم.
حمیریان را نیز همچنان (می‌زنم) مگر آنکه باز گردنده، و امروز برای ربیعیان روز مصیبت باری است.
علی به مقابله او تاخت و می‌گفت:

قد علمت ذات القرؤن الليل والخصر والأنامل الطفول ...

تمام گردنشان و قویستان و آسودگان از خرد و کلان نیک دانسته‌اند، که من در شمشیر زنی چاپک و نامورم [۲]، مردانه می‌کوشم و پیشاهنگان فوج دشمن را بر خاک می‌افکنم، با شمشیر آبداری که کندی نمی‌شناسد.

[۱-)] صدف: لقب عمره بن مالک بن اشرس بن عفیر بن علی بن حارث بن مرّه بن ادد بن زید ابن یشحب بن عرب بن زید بن کهلان است. - نهایة الارب (۲: ۳۰۳ و ۳۰۴).

[۲-)] متن در مصراع اول «انی بنصل السیف خنشلیل»، در بیت اقوائی است و در اللسان آمده است:

انی بنصل السیف خنشلیل قد علمت جاریة عطیل

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۵۷

ضریبت علی بر عمره

سپس ضربتی بر او زد و وی را بر خاک افکند، عمره پای خود را فرا داشت و عورتش عیان شد و علی روی بگرداند و از کشتن او منصرف شد. کسان گفتند: ای امیر مومنان آن مرد را آسان از دست هشتی! گفت: آیا می‌دانید او که بود؟ گفتند: نه.
گفت: او عمره بن عاص بود، (چون) عورت خود را به من نمود من از او روی برگرداندم.

گفتگوی معاویه با عمره در این باره

عمره نزد معاویه باز گشت و معاویه به او گفت: ای عمره چه کردی؟ گفت: علی به مقابله من آمد و مرا به خاک افکند.
گفت: به سبب عورت (که تو را از مرگ رهانید) خدا را شکر گزار باش، به خدا اگر چنان که باید و شاید او را می‌شناختی به نبردش نمی‌رفتی. معاویه (به دنبال این گفتار) در این باره گفت:

اللله من هفوّات عمره یعاتبني علی هفوّات عمره

پناه بر خدا از لغزشها و خطاهای عمر، مرا سرزنش می‌کند که چرا خود به میدان مبارزه نمی‌روم.
ابو الحسن علی با او روبرو شد، و وی به سرنوشت ننگباری دچار آمد.
اگر بر هماوردی که چون شیری شرزه هر مبارزی را می‌افکند، عورتش را آشکار نمی‌ساخت (کشته شده بود).
هماوردش را سر پنجه‌ای قوی بود که چون چنگال شاهین جانها را می‌رباید و مرگ می‌افریند، گرچه چون هنوز اجلس
نرسیده بود (جان بدر برد، ولی) مردم حجاز بر آن ماجرا هجوش گفتند.
عمر و به خشم آمد و گفت: چه قدر بر آنچه علی بر سر من آورده مرا غبطه می‌دهی (و سرکوفت می‌زنی) [۱]؟ مگر نه او
همان است که با پسر عمومی خود

[۱)] متن از روی شنیج «ما اشد تعظیمک علیاً فی امری» و در اصل [تعظیمک علیاً فی کسری

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۵۸

هماوردی کرد و او را از پای در آورد؟ آیا دیدی که آسمان بر آن حادثه خون بگرید؟ گفت: اما (هر چه بود و باشد) این
برخورد برای تو رسوایی کاملی به بار آورد [۱].
راوی گوید:

آنگاه جنبد بن زهیر با پرچم خود که پرچم قبیله او نیز بود به میدان رفت و می‌گفت: تا این پرچم را گلگون نکنم دست
از جنگ نمی‌کشم، و چندین بار پرچمش غرقه به خون شد تا آنکه مردی شامی براپرش قرار گرفت و با نیزه او را بزد و
او با همان حال که نیزه در بدن داشت به سوی دشمن پیش می‌رفت تا سرانجام حریف با شمشیر او را بزد و بکشت.
معاویه برادرش عتبه را نزد اشعت بن قیس می‌فرستد

سپس معاویه برادرش عتبه بن ابی سفیان را بخواند و گفت: به دیدار اشعت بن قیس برو که اگر او راضی شود همگان نیز
راضی شوند. عتبه مردی زبان‌اور بود و کس به سخنوری با او بر نمی‌آمد [۲]. پس عتبه به میدان رفت و اشعت بن قیس
را بخواند. مردم (به اشعت) گفتند: «ای ابا محمد این مرد تو را می‌خواند.» اشعت گفت: «از این مرد بپرسید کیست.
گفت: «من عتبه بن ابی سفیانم.» اشعت گفت: «وی جوانی توانگر است و ناگزیر باید با او دیدار کرد.» [پس به سویش
رفت] و گفت: «ای عتبه چه سخن داری؟» گفت: «ای مرد، اگر معاویه بخواهد با کسی (در این سپاه) جز علی دیدار کند،
بی‌گمان با تو

[۱)] هذا در این شکستی که علی به من داده چه قدر او را بزرگ می‌داری] (که شاید مناسبتر باشد. - م.)

[۲)] متن از روی شنیج «... و لکنها معقبة لک خزیا» و در اصل [...] تعقیک جنبایامدش شهرت ترسوئی تو بود].

[۳)] متن «و کان عتبة لا يطاق لسانه» و در شنیج [و کان عتبة فصیحاً عتبة مردی فصیح بود].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۵۹

دیدار می‌کند که تو سر کرده مردم عراق و خواجه و سالار یمانیان هستی، و تو رابطه دامادی و شغلی با عثمان داشته‌ای و

چون دیگر یارانت نیستی، چه اشتر کسی است که عثمان را کشته، و عدی مردم را بر ضد او شوراند، و سعید کسی است که قبول دیه قتل او را بر عهده علی نهاد [۱]، و شریح و زحر بن قیس جز مراد دل خود نخواهند. در حالی که تو از سر بزرگواری از عراقیان پشتیبانی کردی و نیز از سر غیرتمدنی با شامیان جنگیدی، به خدا سوگند ما و تو اینک بدانچه از یک دیگر می‌خواهیم رسیده‌ایم (و در انتقامجویی و خونخواهی) سر به سر شده‌ایم. ما اینک تو را به رها کردن علی و یاری دادن به معاویه نمی‌خوانیم ولی از تو می‌خواهیم که ما را بر جای نهی (و به کلی نابودمان نکنی) که صلاح تو و ما در این است.

سخن اشعت در این باره

پس اشعت به سخن در آمد و گفت: ای عتبه: این که گفتی معاویه جز با علی با کسی دیدار نمی‌کند (و پس از او جز من کسی را در خور دیدار نمی‌داند)، به خدا سوگند که اگر او مرا دیدار کند نه عظمتی برای من به بار می‌آورد و نه حقارتی، اگر او دوست دارد میان او و علی ترتیب دیداری دهم و مجلسی فراهم آرم چنین خواهم کرد. اما این که گفتی من سرکرده عراقیان و سالار یمانیانم، به راستی رئیس و خواجه‌ای که همگان از او پیروی می‌کنند همانا علی بن ابی طالب علیه السلام است. اما آنچه درباره رابطه گذشته من با عثمان گفتی، به خدا سوگند نه دامادی با او بر شرفم افزوده و نه کارمندی برای او عزتی نصیبم کرده است.

اما این که از یاران من عیجوبی کردی، این سخنان نه تو را به من نزدیک و نه مرا از ایشان دور می‌کند. اما پشتیبانی من از عراقیان از آن روزت که هر کس در جایی منزل گزیند (البته) از آن (سرزمین) دفاع می‌کند. اما درباره بر جای نهادن

[۱)] متن از روی شنجه «و اما سعید، فقلد علیاً دیته» و در اصل [...] دیته]

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۶

شما و انصراف من از ریشه کن کردن تنان باید بگوییم شما بیش از مانیازی بدین امر ندارید (و ما نیز می‌خواهیم باقی بمانیم) و به زودی، اگر خدا بخواهد، نتیجه نظرمان را در این باره خواهیم دید [۱].

معاویه و عتبه

چون (عتبه) سخن اشعت را به معاویه رساند (معاویه) گفت: «ای عتبه دیگر با او دیدار مکن زیرا گرچه گرایشی به صلح نشان داده ولی آن مرد (علی) در نظر او سخت بزرگ و گرانقدر است.» سخن عتبه به اشعت و پاسخ اشعت به وی در میان عراقیان منتشر شد.

ستودن اشعت از جانب نجاشی و نجاشی در ستایش اشعت گفت:

یا ابن قیس و حارث و یزید انت و اللہ رأس اهل العراق ...

ای پسر قیس و (نواده) حارث و یزید به خدا سوگند که تو سردار مردم عراقی. به خدا سوگند تو آن اژدهای دمانی که تمام (پادزه ردار و گران) و نیروی ما را فسایان از عهده شفای اندک سمنی که او

چکاند، برنیاید.

تو چون خورشید تابانی و دیگر مردان همچون ستارگانند که در برابر آفتاب تابان به چشم نیایند.
با شمشیر ابدار و نیزه جانشکافت که چون برق رخشته است از عراقیان حمایت کردی.

ای که به سرداری سپاه بسان نخلی برومند سرافرازی، چون ما را به نبرد شام فراخواندی بیدرنگ ندایت را پاسخ گفتیم.
در شام به ضرب تیغ بران و نیزه دلدوخت آتش پیکاری خونبار را بر افروختی [۲]،

[۱-]) در متن «سنری» و مراد این است که در عمل، نتیجه رای و تصمیم هر یک از طرفین را در ریشه کن کردن طرف دیگر بزودی خواهیم دید، و شاید «ستری خواهی دید» باشد.- م.

[۲-]) متن از روی شنیج و حاشیه اصل «و سعرت القتال فی الشام بالبیض الموصى و بالرماح الدقاق» و در اصل [و ادنا کأس المنية فی الفتنة بالضرب و الطعن الدقاق]

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۶۱

چنان که من (در میدان) جز بازوان و سرپنجه‌های جدا شده و سرهای تا میان شکافته چیزی نمی‌بینم.
آنچه گفتم پاره‌ای از وصف میدان نبرد است که شرنگ مرکز را به دشمن چشانده است [۱].

حقی را که بر گردن داشتی به نکوتر صورتی ادا کردی و مرکب حقگزاری را به آسمان علیین جهانیدی.
اینک حق بزرگ متقابل تو بر گردن مردم، و حق تو بر شهریار نگهبان عالم هستی باقی است.

تو، برای آن کس که از در دوستی با تو در آید شیرین، و برای بدخواهانت سخت تلخ و گزنده‌ای.

افسر بزرگمنشی پدر و جدت را بر سر نهاده‌ای، امید است زمانه امانت دهد و نگهدارت باشد [۲].

پسر هند که میزان کفایت تو و امثال تو را در تنگناها تدانست سخت خطا کرده و گمان بیجا برده است.

معاویه و عمر و

چون معاویه از جانب اشعت نا امید شد (و تیرش به سنگ خورد) به عمر و بن عاص گفت: «بی‌گمان پس از علی سر امد و رئیس مردم عبد الله بن عباس است، اگر من نامه‌ای به او بنگارم شاید دلش بدان نرم شود [۳]، و اگر او سخنی بگوید علی مخالفتی نمی‌کند، اینک دیو جنگ ما را بلعیده و جز با نابودی تمام شامیان ما را دستری [به] عراق حاصل نیاید.
عمرو به وی گفت: «ابن عباس فریب نمی‌خورد و اگر به فریفتمن او طمع کرده‌ای چنان است که به فریفتمن شخص علی طمع بسته باشی.» معاویه گفت: (این کار به عهده من، (اما اینک) تو نامه‌ای به او بنویس.»

[۱-]) متن از روی شنیج و حاشیه اصل در یک نسخه «کلما قلت قد تصرمت الہیجاء سقیتهم بکأس دهاق» و در اصل [...] قد تصرمت الحرب سقانا ردي المنية ساق].

[۲-]) متن به تصحیح قیاسی «لو وقاره ردي المنية واق» و در اصل [... لدى المنية ...].

[۳-]) متن از روی شنیج «ترفقه به» و در اصل [ترفقه به به مدارا گراید].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۶۲

نامه

عمرو به ابن عباس

عمرو به وی نوشت: «اما بعد، به راستی وضعی که ما و شما دچار آن شده‌ایم نخستین فتنه و بلا [۱] نیست و (این نامه‌نگاری من نیز) اولین پیشنهاد صلح و سازش نباشد [۲]. تو پس از علی سرور و رئیس این گروهی [۳]، به آینده بنگر و گذشته را از یاد ببر. به خدا سوگند که این جنگ زندگانی [۴] و شکیبی برای ما و شما باقی نگذاشته است. بدانید که شام جز با نابودی عراق، و عراق جز با نابودی شام به دست نیاید، و پس از نابودی قوای ما یا نابودی قوای شما خیر و عافیتی برای هیچ یک از دو طرف نخواهد بود. ما نگوییم کاش لهیب جنگ بر افروخته تر (و کار یکسره) شود [۵]، بلکه می‌گوییم کاش اصلاً جنگی رخ نمی‌داد، در میان ما و شما کسانی هستند که از جنگ تنفر دارند. ما اگر بخواهیم فرماندهی بجوییم که مردم سخشن را بشنوند و فرمانبرداری بیا بیم که سر به اطاعت (امیر خویش) سپرده و مستشاری امین نیز باشد همانا تو هستی. اما اشترا مردی درستخوا و سنگدل است و شایستگی ندارد که به شورایی خوانده شود یا در شمار خواص رایزنان و رازنیوشان قرار گیرد.» و در زیر نامه (این شعر را) نوشت:

طال البلاء و ما يرجى له آس بعد الإله سوى رفق ابن عباس ...

دامنه فتنه به درازا کشید و پس از (امید به) خداوند، جز به مدارا و نرمش ابن عباس امید چاره‌ای نمی‌رود.
سخن مشق مهربانی را که از کردار او خرسند است [۶] به وی باز گویید تا نصیب

[۱)] متن از روی شنجه «لیس باوْل امر» و در اصل [لیس بامر چیزی نیست.

[۲)] این جمله در شنجه نیامده است.

[۳)] متن از روی شنجه «و انت رأس هذا الجمع» و در اصل [أهل الجمع ...].

[۴)] متن به تصحیح قیاسی «حیاه» و در اصل [حیاء آزم].

[۵)] متن به تصحیح قیاسی «لیت الحرب غارت» و در اصل و شنجه [عادت باز گردد] (و شاید «غابت» باشد یعنی: ما نمی‌گوییم کاش جنگ سپری شود و به پایان رسد بلکه می‌گوییم کاش از آغاز اصلاً جنگی رخ نمی‌داد.- م.).

[۶)] متن «قول من يرضي بخطوه» و در شنجه [قول من يرجو مودته گفته کسی را که به دوستی او امید دارد] (و شاید این وجه مناسبتر باشد.- م).

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۶۳

خود را (از این اندرز مشفقاته) از یاد نبرد، چه فراموشکار زیان بیند.

ای پسر آن پدر که آب زمزم به حاجیان می‌نوشانید، بدین افتخار بزرگ بر دیگر مردم مبارات کن.

هر کس دوشادوش همطراز خود گام می‌زند [۱] و شیر شرزه با شیران زورمند بیشه‌ها همراهی می‌کند.

اگر در اصالت عربی میان کسان قیاس شود، ناتوانی (و بی‌تباری) با ناتوانی، و خواجه‌گی با خواجه‌گی برابر آید.

جانم به قربانت، پیش از نبردی در هم کوپنده نیکو بنگر که اگر پشت آدمی بشکند دیگر هیچ تعویذ و درمانی کارگر نباشد.

مردم عراق و مردم شام، پس از جنگی ویرانگر، دیگر طعم زندگانی خوش نخواهد چشید.
بسرو یاران بسر و دیگر (جنگ طلبان و) کسانی که هم آواز آناند، خود سبب تباہی عراق و مردمی وسوسه‌گر هستند.
قومی تهی از خیراتند که همگی بی‌هترند و با اصحاب راستین پیامبر که جامه عزت پوشیده‌اند برابر نیستند.
من امیدوارم که صلح با شامیان برای شما سرشار از خیر باشد و خدا می‌داند که صلح و سازش هیچ زیانی در بر ندارد.
صلح موجب نگهبانی امت و متضمن فوایدی است که جز نادان کسی آنها را نادیده نگیرد، و بی‌خرد چون دانایان و هوشمندان نباشد.

[ابن عباس نامه عمرو را به علی تقدیم می‌کند]
راوی گوید:

چون (عمرو بن عاص) شعرش را به پایان آورد آن را به معاویه نشان داد و معاویه گفت: «نامه‌ات را به ظرافت شعرت نمی‌بینم.» چون ابن عباس (به نوبه خود) نامه را خواند آن را به علی تقدیم کرد، (علی علیه السلام) شعر وی را خواند و خنده دید

[۱)] متن به تصحیح قیاسی «کل لصاحبه قرن یساوره» و در اصل به تحریف [یشاوره]، و این بیت در شنجه نیامده است.

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۵۶۴

و (به ابن عباس) گفت: «خدا پسر عاص را مرگ دهد، چه چیز او را (چنین) شیفته تو کرده است؟ به وی پاسخ ده و باید شعرش را نیز فضل بن عباس که مردی شاعر است پاسخ گوید.» پس ابن عباس به عمرو نوشت:
پاسخ ابن عباس

اما بعد، من در میانه عرب کس بی‌آزمتر از تو ندیدم، معاویه تو را از پی هوس کشانده است و تو دینت را به اندک بهایی به او فروخته‌ای و سپس به طمع حکومت [۱]، مردم را به تردید و اشتباه افکنده‌ای و چون دیده حقیقت بین نداشته‌ای، بدانسان که گنهکاران دنیا را بزرگ می‌شمارند، دنیا را به دل بزرگ شمرده‌ای [۲] ولی به ظاهر پاکدامنی و پاکیزگی پارسایان را از خود نشان داده‌ای [۳]. اگر به راستی در پی خرسنده خدا هستی مصر را رها کن [۴] و به خانه‌ات باز گرد. در این جنگ معاویه همانند علی نباشد. علی آن را برای حق آغاز کرد و با حجت به پایان آورد، ولی معاویه با ستمگری و سرکشی آغاز کرد و به اسراف (و افراط در خونریزی) کشاند، و مردم عراق در این پیکار چون شامیان نیستند. مردم عراق با علی بیعت کردند که بهترین و والاترین فرد آنان بود و شامیان به معاویه دست بیعت سپرندند در حالی که خود همه از او بهتر بودند. من و تو نیز یکسان نیستیم، من خدا را خواستم و تو مصر را برگزیدی، من چیزی را که موجب دوری تو از من شده شناخته‌ام ولی از چیزی که تو را به معاویه نزدیک کرده آگاهی ندارم [۵]، اگر در پی شر هستی، در این

- [۱-۱] متن «... طمعاً في الملك» و در شنهج (۱: ۲۸۸) [«... في الدنيا به طمع الدنيا»].

[۱-۲] متن «اعظمت الدنيا اعظم اعظام اهل الذنوب» و در شنهج [فاعظمتها اعظم اعظام اهل الدنيا دنيا را چون دنيا پرستان بزرگ انگاشتی].

[۱-۳] متن «و اظهرت فيها نراهة اهل الورع» و در شنهج [ثم ترعم انك تتزه عنها تنزه اهل الورع انگاه ادعا می کنی که چون پارسایان از آن منزه و وارسته ای].

[۱-۴] مراد وعدة حکومت مصر است که معاویه به عمرو بن عاص داده بود.- م.

[۱-۵] متن «... ولا أرى الشيء الذي ...» و در شنهج [... و لا اعرف الشيء ...].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۵۶۵

عرصه بر تو پیشی نمی‌گیریم و اگر در صدد خیری، تو در آن زمینه از ما پیشی نتوانی گرفت. [و السلام].
پاسخ فضل بن عباس

انگاه [برادرش] فضل بن عباس را بخواند و به او گفت: «برادر به عمر و پاسخ ده» و فضل سرود:

فاذهب فليس لداء الجهل من آسي ... يا عمرو حسبك من خدع ووسواس

ای عمرو از نیرنگ و وسوسه دست بدار و از صحنه پیرون رو که درد جهل را علاجی نباشد.

جز ضریات پیاوی، نیزه در گلوگاه شما که جانهاستان را بی پایید و نخوت سرها را درمان کند.

ابن دارویه است که دردگوه شما را درمان می‌کند تا سر به فرمان علیه و ابن عباس سیار

اما در باره عله (باید گفت) خداوند او را به فضایله ب تی بخشدیه که در قله ای فیع ب فراز همه مدام قرار دارد.

اگ دست از حنگ بدارید مانینه از امده ده کنه، و اگ آتش حنگ را با فروزید ما ز سکار ایا، ندارید.

در صحنه پیکار و میان گرد و غبار اور دگاه بر ما و شما ماجراهایی جبران ناپذیر گذشت و همه دستخوش شد و سختی شدیم.

کشتگان عراق در پایر کشتگان شام شیخ شهادت نوشیدند، و ما از این شهادت که در راه حجه بود پرواپه نداریم.

خدا میار اک ندارد (حکومت) مصیب، را که با ایت شش به بار آورده و بعده ته از آن در ده مانده در حامه بیش نیست.

ای عمر و تو از عشق بازیها و کامجوییهای آن بی بهره می‌مانی و سوگند به اشتران تیزتک، (از عذاب) روز جزا نصیب سرشار خواهی داشت.

سپس نامه و شعر را به علی نشان داد، (علی) گفت: «به نظر من اگر او خردمند باشد دیگر پاسخی به تو نخواهد داد، اما اگر پاسخی داد تو نیز جوابش ده.»

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۵۶۶

نامه معاویه به ابن عباس

چون این نامه به عمر و رسید آن را نزد معاویه آورد و گفت: «تو مرا بدين کار وا داشتی و این نامه‌نگاری، من و تو را از فرزندان عبدالمطلب بنياز نکرد (و مرادمان از ایشان به حاصل نشد)، و سپس گفت: «دل ابن عباس و علی یکی است،

هر دو زاده عبد المطلب هستند، گرچه او خشن است اما این یک نرمشی نشان داده و نیز گرچه رفیقش در نظرش بزرگ و گرامی است یا در بزرگنمایی او کوشیده ولی اندکی هم به ما نزدیک شده و به صلح گرایشی نشان داده است.» (پوشیده نماند که) معاویه به ابن عباس نامه می‌نوشت و او نیز با زبانی نرم پاسخش می‌داد و این مکاتبات پیش از آن بود که آتش پیکار بالا گیرد. چون بسیاری از شامیان کشته شدند معاویه گفت:

«ابن عباس مردی قریشی است، من پیرامون دشمنی بنی هاشم با ما به او نامه‌ای می‌نویسم و وی را از پیامدهای این جنگ می‌ترسانم شاید از ما دست بدارند (و جنگ تمام شود).» از این رو به وی نوشت: «اما بعد، شما ای گروه بنی هاشم در آزرن دهیج کس به اندازه آزرن یاران عثمان بن عفان شتاب ندارید تا آنجا که طلحه و زبیر را بدان سبب که ستمی را که بر او رفته بود گران می‌شمردند و به خونخواهی او برخاسته بودند، کشتید. اگر این همه برای (جلوگیری) از حکومت خاندان بنی امیه است، پیش از این نیز خاندان عدی و تیم [۱] عهده‌دار حکومت شدند و [شما نه تنها با آنان به مقابله برخاستید] بلکه سر به فرمان آنها سپریدید و اظهار اطاعت کردید، و رویدادهایی پیش آمد که آنها را به عیان دیده‌ای، و شد آنچه شد و این جنگها برخی از ما و پاره‌ای از شما را به کام خود کشیده است، چندان که اینک سربسر شده‌ایم. همان چیزی که شما را به طمع ما انداخته (یعنی حکومت-م) مارا نیز به طمع در شما واداشته است [۲] و همچنان که (اینک) شما از تصرف داشته‌های ما مایوس گشته‌اید ما نیز از تصرف داشته‌های شما امید

[۱-] مراد ابو بکر و عمر هستند. -م.

[۲-] یعنی جنگ میان ما، جنگ بر سر قدرت است. -م.

پیکار صفين/ترجمه، ص: ۵۶۷

بریده‌ایم. ما آرزو داشتیم سیر و قایع جز این باشد که هست، و حتی از پیشامدهایی کمتر از این نیز هراس داشتیم. شما امروز، در برخورد ما بدان تندي که دیروز بودید نیستید و فردا نیز این تندي و خشونت امروز تان را نخواهید داشت. ما به کشورداری شام قناعت کرده‌ایم، پس شما هم بدانچه از ملک عراق در دست دارید قناعت کنید و قریش را نگهدارید که دیگر بیش از شش تن از مردانش نمانده‌اند:

دو تن در شامند، دو تن در عراق و دو تن در حجاز. آن دو که در شامند، من و عمرو هستیم و آن دو که در عراقند، تو و علی هستید و آن دو که در حجازند، سعد و ابن عمر هستند. دو تن از این جمله با تو مخالفند و دو تن با تو موافق، و تو امروز رئیس آن جمع هستی. اگر پس از عثمان مردم با تو بیعت کرده بودند ما تو را بیش از علی سزاوار (خلافت) می‌دانستیم و به سویت می‌شتافتیم». و بسیاری سخنان دیگر در این نامه نوشته.

پاسخ ابن عباس

چون این نامه به ابن عباس رسید خشمگین شد و گفت: تا چند پسر هند می‌خواهد عقل مرا بدزدد و تا کی من دندان بر جگر نهم و گفتنیهای خود را نگویم؟! پس بدلو نوشت:

«اما بعد، [نامه‌ات به من رسید و آن را خواندم]، اینکه یاد کرده بودی [به نظر تو] ما در آزرن یاران عثمان شتاب داریم و از

حکومت بنی امیه بیزاریم، به جان خودم سوگند که تو خود، آنگاه که عثمان به تو نیاز داشت و از تو باری خواست او را واگذاشتی و راه خود در پیش گرفتی و کار را بدانجا کشاندی، و پسر عمت، ولید بن عقبه، برادر عثمان [۱] در این باره میان من و تو گواه است. اما طلحه و زبیر، نخست ایشان بر ضد (علی) برخاستند و عرصه را بر او تنگ کردند و سپس در حالی که بیعت او را شکستند و حکومت می خواستند [۲] دست به شورش زدند.

[۱-] چنان که در پابرج ص ۳۳۸ گذشت وی برادر مادری عثمان بود.

[۲-] متن از روی شنجه «ثم خرجا، ينقضان البيعة و يطلبان الملك» و در اصل [فنقضا البيعة و طلبا الملك].

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۵۶۸

پس ما به سبب پیمان شکنی و جفاکاری با آن دو تن، و با تو نیز جنگیدیم. اما اینکه گفتی از (نامداران) قریش جز شش تن نمانده‌اند (باید بگوییم رفتگان) چه نیکمردانی بودند و چه خوشنام بازماندگانی که بهترین افرادشان بر ضد تو جنگیدند، و آنان که از یاری ما خودداری کرده‌اند هم آنانند که تو را نیز واگذاشته (بی‌طرف مانده) اند.

اما اینکه، در مقام احتجاج، از مدارای ما با حکومت عدی و تیم نام بردي (و قیاس مع الفارق کردی، باید بگوییم) ابو بکر و عمر از عثمان بهتر بودند، همان گونه که عثمان نیز از تو بهتر بود، و ما جز این راهی نداریم که چنان روزی بر سرت آریم که گذشته را از یادت ببرد [۱] و بر آینده‌اش بهراسی [۲]. اما اینکه گفتی اگر مردم با من بیعت می‌کردند حکومت بر من قرار می‌گرفت [۳] (و شما نیز سر به فرمان من می‌سپردید، باید بگوییم) مردم با علی که بسی از من بهتر است بیعت کرده‌اند و با وجود این هنوز همگان سر به فرمان او نسپرده‌اند. خلافت بی‌گمان از آن کسی است که بر سر او مشورت شده باشد، ای معاویه! تو کجا و خلافت؟ که تو اسیری آزاد شده و پسر اسیری آزاد شده بیش نیستی، [و خلافت از آن مهاجران نخستین است و اسیران آزاد شده را در آن هیچ حقی نباشد. و السلام.].

قطع مکاتبه معاویه با ابن عباس

چون این نامه به معاویه رسید گفت: این کاری بود که خود با خویشتن کردم. نه، تا یک سال [تمام]، دیگر نامه‌ای به او نخواهم نوشت. معاویه در این زمینه شعری چنین نیز گفت:

دعوت ابن عباس الی حد خطه و کان امراً اهدی الیه رسائلی ...

[۱-] متن «بُقى لَكَ مَنَا يَوْمَ يَنْسِيكَ» و در شنجه (۲: ۲۸۹) [...] ما ینسیک].

[۲-] متن «يَخَافُ مَا بَعْدَهُ بَرَ آيِنَدَهَاشَ بَهْرَاسِنَد» و در شنجه [و تخاف ما بعده] (که به همین وجه ترجمه شد. - م.).

[۳-] متن «لَا سَقَامَتْ لَى» و در شنجه [لا ستقاما...].

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۵۶۹

ابن عباس را به صلح و سازش و وضع طرحی فرا خواندم چه او کسی بود که نامه‌هایم به وی می‌رسید.

ولی وی، و نیز مجموعه حوادث مرا مایوس کرد، و او آنچه درباره من گفت خالی از حقیقت است. او شایستگی نداشت که چنان امیدی بدو بسته شود و جز آن که بر خشم افزاید کاری نکرد. پس به ابن عباس بگو: به نظر می‌رسد که تو با سخنان خود می‌خواهی اطرافیانم را پراکنده کنی و آهنگ جانم کرده‌ای. و نیز به ابن عباس بگو: به نظر می‌رسد تو با بی‌خبری خود از شکیبایی من قصد ترساندن مرا داری ولی من هشیار هستم. چندان که توانی بجوش و بخروش که من بدانچه تو را اندوه‌گین می‌کند دست گشوده‌ام. چون ابن عباس این شعر را بخواند گفت: «پس از این هرگز با تو درشت (هم) نگویم».

شعر فضل در این باره

و فضل بن عباس سرود:

اُلَا يَا ابْنَ هَنْدَ اَتَنْتِي غَافِلٌ وَ اَنْكَ مَا تَسْعَى لَهُ غَيْرُ نَائِلٍ ...

ای پسر هند، راستی را که من غافل نیستم و تو نیز بی‌گمان بدانچه دنبالش می‌دوى دست نخواهی یافت. زیرا تو خود کسی هستی که دندانهای تیز جنگ را برخود گشاده [۱] و با ماجراجوییهای خود آتش آن را بر افروخته‌ای، و مردم شام در معرض ضربات هولناک آن قرار گرفته و طعمه آن شده‌اند. تو یقین داری که ما اهل حق و بر حق هستیم و با این همه ما را به باطلترین باطلها فراخواندی.

[۱)] در متن صدر این بیت چنین است «لَأَنَّ الَّذِي اجْتَبَتْ إِلَى الْحَرْبِ نَابِهَا» و این قطعه در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۷۰

ابن عباس را از سر نیرنگ به سازش فراخواندی ولی نیرنگ و فریب تو را اثری چندان نباشد، تا آن دم که سواران ما با نیزه‌ها می‌تازند و سرهای نامداران را به خاک می‌افکنند، صلحی نباشد. تو سوگند خورده که دیگر بدو نامهای ننگاری تا آنکه او موضع و روش خود را تغییر دهد، قصدت این بود که او پاسخت ندهد و تو را به رگبار عتاب نگیرد، چه تیرهای طعن او خطأ نمی‌کند. بدرو گفتی: اگر مردم با وی بیعت می‌کردند تو نیز از ایشان پیروی می‌کردی، اینک این علی است که همه از خرد و کلان با او بیعت کرده‌اند، که گذشته از خویشاوندی، وصی پیامبر خداست و (در غزوات) به گاه هماورده طلبی دشمن، بهترین شهسوار پیامبر بود.

پس اگر خواهی از مهاجری پیروی کنی باید بدو سر بسپاری که چون تیغه شمشیر جوهر دارد و سالار دلیر و مسنندشین قوم است [۱]

گرد آمدن پاره‌ای از سران نزد معاویه

چون وی شعر خود را به علی نشان داد علی گفت: «تو سرامد شاعران قریشی» و کسان آن را به معاویه رسانندند. آورده‌اند که آن شب عتبة بن ابی سفیان و ولید بن عقبه و مروان بن حکم و عبد الله بن عامر و ابن طلحه الطلحات نزد

معاویه گرد آمدند. عتبه گفت: به راستی ماجرای ما با علی بس شگفت است، یکی از مانیست که گزندی از او ندیده باشد. (مثلا) در مورد من، وی جدم را کشته و در ریختن خون عمدهایم به روز بدر شرکت کرده، اما درباره تو ای ولید، در جنگ جمل پدرت را کشته است و برادرانت را یتیم کرده، و اما در مورد تو ای مروان، چنان است که شاعر عهد باستان گفته است [۲]:

[۱-] متن «**كنصل السيف غير حلال**» و در اصل به تحریف [بنعل السيف غير حلال].

[۲-] مراد امرؤ القیس، و این بیت از ابیات دیوان اوست، ص ۱۶۰

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۷۱

ولو ادرکنه صفر الوطاب و افلتهن علباء جريضا

علباء [۱] زن و فرزند وی را داغدار کرد چنان که اگر بیابندش در دم خونش را بریزند.

معاویه گفت: این سخنان تو همه اقرار (و اعتراف به شکستها) است اما غیرتمندیها کجاست؟ مروان گفت: چگونه غیرتمندیهایی می خواهی؟ گفت: مرادم آن است که نیزه‌ها را در برابرش به جولان در آرید. گفت: به خدا سوگند شوخی می کنی و از (جان) ما سیر شده‌ای. و ولید بن عقبه در این باره سرود:

اما فيكم لواتركم طلوب ... يقول لنا معاوية بن حرب

معاویه بن حرب به ما می گوید: آیا در میان شما کسی نیست که به خونخواهی کشتگان دودمان خود برخیزد؟

ابو الحسن، علی با شمشیر آختهاش که هیچ نیزه و سلاحی در برابران کارگر نیست بر ما تاخته است.

تیغ در میان صفوون نهاده و دمار از روزگار جنگجویان بر آورده و جمع ما را تارانده است.

(به معاویه) گفتم: ای پسر هند چنان مزاح می کنی که گویی تو در میانه ما مردی بیگانه (و از واقعیت بی خبر) هستی.

به ما فرمایی با اژدهای دمان دل صحرا که بر نیش جانگزایش هیچ طبیب و درمانی نیست درافتیم.

کدامین درنده در دل صحرا یارای آن دارد که با شیر زیان هولناک رو برو شود؟

با این ناتوانی و بیچارگی که گریبان ما را گرفته چنان دلاوریها از ما بسی شگفت می نماید.

رزماوری به گاه نبرد او را به هماوردی خواند، و در دم به معاك مرگ فرو رفت.

غیر از عمر و که خصیه‌هایش جانپناهش شد و او را زنده نگهداشت و او با دلی هراسان از معركه جان به در برد.

چون مردم در میان اوردگاه او را چنان دیدند، گویی (از خوف) دلی برایشان نمانده است.

[۱-] علباء بن حارت کاهلی، قاتل پدر امرؤ القیس.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۷۲

به جان پدرم، بی انکه قصد عیبجویی داشته باشم [۱]، همین معاویه بن حرب را (که چنین انتظاری از ما دارد)، علی در میدان به هماوردی خواند و وی دعوت او را شنید و پاسخش نداد.

خشم عمر و

عمرو از شنیدن این اشعار به خشم آمد و گفت: اگر ولید راست می‌گوید باید خود با علی روبرو شود و یا آنگاه که صدای مبارز طلبی او را می‌شنود از جای خویش بجند و برابر او پایداری کند.

و نیز عمرو چنین سرود:

يذکرنی الولید دعا علىٰ و بطن المرء يملؤه الوعيد ...

ولید هماور دخواهی علی و هراسی را که او بر دل آدمی می‌نشاند به یاد من می‌آورد.

قریشیان هر گاه نبردهای او را به یاد می‌آورند، هر چند دلیر باشند، از بیم دلشان از جا کنده می‌شود.

اما در مورد رویایی با او، معاویة بن حرب و ولید را چه یارای آن باشد که با او برابر شوند.

ولید رفتار مرا در مقابله با شیر ژیانی که چون دیگر شیران بینندش به هراس افتد، سرزنش می‌کند.

باری، من با او روبرو شدم و چنان نبود که علی را نشناخته باشم و ندانم که جگرها از خوف او آب می‌شود.

با این همه او را به نیزه زدم و او نیز مرا با نیزه بزد، بعد از زخمی که از او خوردم دیگر چه می‌خواستم؟

ای ابن ابی معیط، تو که شهسوار قهرمان با حمیت پردازی هستی به پیکارش برو سوگند می‌خورم که اگر بانگ علی را بشنوی دلت از جای کنده شود و رگ جانت از هم بگسلد.

[۱)] در متن «العمر ابی معاویة بن حرب و ما ظنی بملقحة العیوب» کذا (که به تقریب ترجمه شد.-م).

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۵۷۳

اگر یکدم با او روبرو شوی (به خاک هلاک افتی و بازماندگان) گریبان بر مرگ چاک زنند و رخساره‌ها خراشتند.

پایان بخش ششم که بخش هفتم پس از آن چنین بیاید: «سپس دو طرف در صفين به هم تاختند و به سخت‌ترین پیکار پرداختند چنان که نزدیک بود هر دو سپاه بكلی نابود شوند...» و الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی سیدنا محمد النبی و آلہ و سلم تسليما يا الله العالمين، آمين يا رب العالمين.

در بخش دهم نسخه عبد الوهاب به خط وی چنین دیدم: «سمع جمیعه من الشیخ ابی الحسین المبارك بن عبد الجبار، الاجل السید الاوحد الامام قاضی القضاة ابو الحسن علی بن محمد الدامغانی و ابناء القاضیان [ابو عبد الله محمد] (در نسخه اصل نیامده است و از موارد مشابه در دیگر بخشها افزوده شد) و ابو الحسین احمد، و ابو عبد الله محمد بن القاضی ابی الفتح بن البیضاوی، و الشریف ابو الفضل محمد بن علی بن ابی یعلی الحسینی، و ابو منصور محمد بن محمد [قرمی، بقراءة] (در اصل جایش تهی مانده که از موارد مشابه در دیگر بخشها افزوده شد) عبد الوهاب بن المبارك بن احمد بن الحسن الانماطی. و ذلك فی شعبان سنة اربع و تسعین و اربعمائة»

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۵۷۵

بخش هفتم کتاب صفين (پیروزی سپاه علی و حیله معاویه)

از نصر بن مزاحم

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۵۷۶

روایت ابی محمد، سلیمان بن ربيع بن هشام نهدی خراز روایت ابی الحسن، علی بن محمد بن محمد بن عقبة بن ولید روایت ابی الحسن، محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت روایت ابی یعلی، احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر حریری روایت ابی الحسین، مبارک بن عبد الجبار بن احمد صیرفی روایت شیخ حافظ، ابی البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی شنود مظفر بن علی بن محمد بن زید بن ثابت، معروف به ابن منجم - خدایش بیامرزد.

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۵۷۷

بسم الله الرحمن الرحيم شیخ موثق، شیخ الاسلام ابو البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی ما را خبر داد و گفت: شیخ ابو الحسین، مبارک بن عبد الجبار بن احمد صیرفی از طریق بازخوانی من بر وی گفت: ابو یعلی احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر ما را خبر داد و گفت: ابو الحسن محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت صیرفی گفت: ابو الحسن علی بن محمد بن عقبه گفت: ابو محمد سلیمان بن ربيع بن هشام نهدی خراز گفت:

ابو الفضل نصر بن مزاحم گفت:

سپس دو طرف در صفين به هم تاختند و به سخت ترین پیکار پرداختند چنان که نزدیک بود هر دو سپاه به کلی نابود شوند. در این میان عمرو بن عاص بر حارث بن نصر جسمی که دشمن وی بود بگذشت، و کمتر مجلسی بود که عمرو در آن بنشیند و در باب (حارث یا) آن جنگ [۱] سخن نگوید، و حارث در این باب سرود:

[۱-)] متن «الحرب» و در اصل [الحرب الحارث] آمده (مصحح متن به اقتضای بیت اول شعر، «حرب» را ترجیح داده است.- م.).

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۵۷۸

هجو عمرو از طرف حارث بن نصر جسمی

لیس عمر و بتارک ذکره الحر ب مدی الدّهرا و یلاقی علیاً...

تاروز و روزگار باقی است عمرو از یاد اوری جنگ یا هیبت دیدار با علی فرو گذار نمی‌کند. (لحاظاتی که علی) شمشیر را بر شانه راست خود بر آورده و انبوه سواران پیرامونش را به چیزی نمی‌شمرد. کاش [۱] عمرو در آن هنگامه پیکار و در میان گرد و غبار اوردگاه و چکاچک شمشیرها به او بر می‌خورد. آنگاه که آن مبارز میدان مدافعان این گروه را، به شرطی که شایسته هماوردی او باشند، به مبارزه می‌طلبید، بر فراز سر انبوه سواران، آنجا که تیرها بسان شهاب از هر سو می‌جهید، به هماوردان ندا می‌داد: به پیکار من آید. ای عمرو، آسایش طلبانه از این افتخار بزرگ که با جوانمردی هاشمی رویاروی شوی تن می‌زنی؟

اگر خواستار نامداری به روزگار یا مرگ مردانه هستی به مقابله علی بیرون شو.

ضرب علی بر عمر و

چون عمر و شعر او را شنید گفت: به خدا سوگند اگر بدانم که هزار بار خواهم مرد در نخستین فرصتی که علی را ببینم به هماوردی او خواهم رفت، و چون به هماوردی با علی رفت علی او را به ضرب نیزه‌ای بر خاک افکند، و عمر و نمایاندن شرمگاه خود را جانپناه خویش ساخت، و علی روی از او بگرداند و از کشتن او منصرف شد.

علی، هنگامی که عمر و شرمگاه خود را بدو نمود و وی از او روی بتافت، گفت:

[۱)] متن به تصحیح قیاسی «لیت عمر» و در اصل [لیس عمراً]، این شعر در گمانگاه خود در شتهج نیامده است.

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۵۷۹

ضربی ثبی [۱] الابطال فی المشاغب ضرب الغلام البطل الملاعب ...

شمشیر زدن من بر گروه دلاوران و تاراندن ایشان چون ضربات نوجوان قهرمانی است که همه را به بازی گیرد.

آن ضربه‌های کوبنده و مرگبار در انبوه غبار اوردگاه، آنگاه که برقهای سرخ درخشان چون شهاب می‌جهد.

بدان شمشیر که فوجها را می‌شکافد و در هم می‌ریزد [۲]، آری پایداری و استوار - گامی سرانجام ستوده‌ای دارد [۳].

پرچم بستن معاویه

آنگاه که معاویه، در نخستین برخوردهای صفين برای اشخاصی از (قبيله) مضر از جمله بسر بن ارطاء، و عبید الله بن عمر، و عبد الرحمن بن خالد بن ولید، و محمد و عتبه پسران ابو سفيان پرچم بست و بدین وسیله قصد بزرگداشت و ارتقای درجات ایشان را نمود، پاره‌ای از رجال یمنی از این اقدام اندوه‌گین شدند و می‌خواستند پرچمدار و فرمانده آنان فقط از خودشان باشد.

سخن عبد الله بن حارت سکونی به معاویه

از این رو مردی کندي که او را عبد الله بن حارت سکونی می‌ناميدند برخاست و گفت: ای معاویه، من چیزی گفته‌ام گوش دار و آن را همچون اندرزی از من بپذیر. گفت: بگو. گفت:

معاوی احییت فینا الاحن و احدثت فی الشام مالم ی肯 ...

ای معاویه تو در میانه ما بذر کین کاشتی و در شام رسم تازه‌ای نهادی که زین

[۱)] متن به تصحیح قیاسی و در اصل [ضرب ثبا].

[۲)] متن «... فی تهتهة الكتاب» و ممکن است [نهنهة، با دونون دور راندن] باشد.

[۳)] مراد از این ایيات که پس از آن حرکت و قیحانه و زبونانه عمر و عاص سروده شده این است که امیر مومنان می‌فرماید من مرد پیکار دلاورانه با انبوه دلیران و زور اوران هستم نه اهل ضعیف‌کشی و هماوردی با افرادی زبون چون عمر و بن عاص که برای حفظ جان خود به چنین حرکات پستی دست می‌زنند. - م.

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۵۸۰

پیش نبوده.

برای بسر و یارانش و دیگر مردمی که پیرامونت بودند پرچم بستی، جز برای یمانیان. ما را با دیگران چنان که آب و شیر ناب [۱] (یا دوغ و دوشاب) را به هم آمیزند، در هم میامیز. ورنه ما را به حال خود گذار که ما در صورتی که از کس توهینی نیینیم، (در راه او) دلاوریهای ویژه خود را بنماییم. به زودی خواهی دانست، وقتی دریای خشم عراق به خروش آید و از هر سو گرد فته برانگیزد، و بانگ هماورده طلبی علی و یارانش برخیزد [۲] و در آن دم جانت به لبت رسد، که ما نه چون لباس ظاهر، بلکه چون لباس زیرینت به تو پیوسته و (در هجوم) چون نیزه و (در دفاع) سپر تو هستیم.

ما تیغهای بران و مرگهای بی امان و زره و خفتان، و هوشربایی از دشمنان هستیم.

معاویه از او روی بگرداند و به بزرگان یمن نگریست و گفت: آیا شما نیز با سخنانی که او گفت هم آوازید؟ گفتند: گفته او خوشایند ما نیست، فرمان تو راست؟ هر چه دولت داری بکن [۳]. معاویه گفت: من بدین وسیله معتمدان خود را با معتمدان شما در آمیختم [۴] و هر که از من است از شماست و آن که از شماست از من است، آنان خرسند شدند و خاموش گشتند.

سخن اعور شنی به علی

چون گفته عبد الله بن حارث به معاویه، در آن جلسه که از سران شام تشکیل داده بود، به گوش مردم کوفه رسید [اعور شنی در حضور علی به پا خاست و گفت: ای

[۱]-) متن «محض اللین» و در شنجه (۲: ۲۹۰) [صفو اللین].

[۲]-) متن «و نادی علی و اصحابه» و در شنجه [و شد علی با أصحابه و علی با یارانش سخت هجوم آرند].

[۳]-) متن از روی شنجه «فاصنون ما احبتت» و در اصل [...] بما احبتت].

[۴]-) متن به تصحیح قیاسی «... ثقاتی و ثقاتکم» و در اصل [...] اهل ثقاتی و ثقاتکم] که کلمه «اهل» زاید است، و در شنجه فقط [اهل ثقتنی] آمده.

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۵۸۱

امیر مومنان، ما آن گونه سخنان که شامیان به معاویه گفتند به تو نمی‌گوییم، بلکه (بر عکس آنان) می‌گوییم: خداوند بر رهیابی و شادکامیت بیفزاید [۱]، تو به پرتو نور الهی در نگریستی و پارهای از مردان را مقدم و برخی دیگر را مؤخر داشتی، از تو گفتن و از ما به جان شنودن، تو پیشوایی و اگر کشته شوی، رهبری پس از تو این دو تن- یعنی حسن و حسین- راست. من نیز چیزی سروده ام بدان گوش دار.

گفت: بخوان. گفت:

سروده اعور شنی برای علی

ابا حسن انت شمس النهار و هذان في الحادثات القمر ...

ای ابا حسن تو خورشید فروزان نیمروزی و این دو، (پسروانت) در میان پدیده‌ها ماه تابانند.
تو و این دو نوباوه، تا دم واپسین همچون گوش و دیده همراه و از پی یک دیگرید.
شما نیکمردانی هستید با پایگاهی بس والا که دست نوع آدمی از دامان عزت آن کوتاه است.
مردم از فضل و برتری شما به ما خبر می‌دهند [۲]، در حالی که امروز برتری شما بی‌چون و چرا برتر از هر خبر و سخنی
است.

برای گروهی که اهل شرفند و سردارانی با آزم و جانباز هستند پرچم بستی، برای کسانی از ما، و دیگر برادرانمان از
(قبیله) مضر که به گاه پیکار بیمی از مرگ ندارند، و نیز برای گروهی از یمانیان که در برابر تند باد حوادث صعب
پایداری می‌کنند.

تمام آن پرچمداران مورد قبول قوم خود و پسند خاطر تو هستند، و هر کس گوید:
نه، سنگ بر دهانش باد.

مایم شهسواران روز پیکار با زبیر و طلحه که راه غدر و پیمان شکنی پیمودند.
از پیش از نیمروز تا شب هنگام آنها را در هم کوفتیم تا پیروز و کامیاب شدیم.

[۱-] متن «فی هداك و سرورك» و در شنیج [فی سرورك و هداك]

[۲-] متن از روی شنیج «یخبرنا الناس» و در اصل [یخبر بالناس].

پیکار صفين/ترجمه، ص ۵۸۲

ضربه‌های شمشیر ما جز بر تارک سرها فرود نمی‌آمد و طعن نیزه‌هایمان جز دلهمی سخت را نمی‌شکافت.
ما دیروز و در گذشته چنان بودیم و در آینده و به فردا [۱] نیز چنان هستیم، پس از سرودن این شعر تمام کسانی که
توانگری و گشايشی مالی [۲] داشتند هدیه و تحفه‌ای (به رسم صله) به شنی تقدیم کردند.

[توطنه معاویه و یارانش بر ضد برخی از یاران علی]

گفت [نصر: عمر بن سعد برای ما روایت کرد و گفت]:

چون کار بر معاویه زار و دشوار شد [پیش از کشته شدن عبید الله بن عمر بن خطاب] عمر بن عاص و بسر بن ارطاء و
عبید الله بن عمر بن خطاب و عبد الرحمن بن خالد بن ولید را بخواند و به ایشان گفت: پاره‌ای از یاران علی مرا
اندوهگین و دلنگران کرده‌اند، از جمله سعید بن قیس در (قبیله) همدان، و اشتر در میان قوم خود، و مرقال، و عدی بن
حاتم، و قیس بن سعد در میان انصار (واز سویی دیگر) [روزهای بسیار] شما در نبرد جلادتی از خود نشان ندادید چنان
که من دچار شرمساری شدم در حالی که شما هماورد آنها از قریش هستید. اینک قصد دارم (کاری کنم) تا مردم بدانند که
شما به راستی توانمندید و از این رو برای پیکار با هر یک از مردان آنها مردی از شما را در نظر گرفته‌ام، (واز) شما
(می‌خواهم) تدبیر این کار را بر عهده من نهید، گفتن: تدبیر تو راست. گفت: من خود فردا به دفع سعید بن قیس و قوم

او خواهم پرداخت و شما را از شر او خلاص خواهم کرد، و تو ای عمرو، آن (یک چشم) اعور بني زهره، مرقال را از میان بردار، و تو ای بسر، قيس بن سعد را نابود کن، و تو ای عبید الله به مقابله اشتر نخعی برو، و تو ای عبد الرحمن بن خالد در برابر (آن یک چشم)، اعور طی - یعنی عدى بن حاتم طائی -

[۱)] متن از روی شنجهج «فیما غیر» بقی، و در اصل [فیمن غبر]. این لغت از اضداد است که بر ماضی و باقی و گذشته و آینده اطلاق می‌شود.

[۲)] متن به تصحیح قیاسی «طرق» و در اصل به تحریف [ظرف].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۸۳

قرار گیر، و سپس هر یک از شما را گروهی از سواران پشتیبانی خواهند کرد. وی پنج روز، هر روز برای یکی از ایشان نوبت میدانداری نهاد. معاویه صبحگاه [روز بعد] تمام سواران را بسیج کرد و [خود] آهنگ نبرد با (قبیله) همدان نمود و سواران را پیش می‌راند و می‌گفت:

لَا عِيشُ الْأَفْلَقَ قَحْفُ الْهَيَامِ مِنْ أَرْبَحٍ وَشَاكِرٍ وَشَبَامٍ ...

زندگی نشاید مگر آنگاه که تارکهای سپاهیان از خرد و کلان و خرسند و ناخرسند شکافته شود.

از این پس هیچ عامل باز دارنده‌ای مانع من نیست که از میان انبوه کشتگان و مجروهان راه خود را به پیش گشایم.

عراق را به حشونتی هر چه تمامتر به تصرف در خواهم آورد و در آن دیار روزگاری مدام مراسم سوگواری ابن عفان (عثمان) را به پا می‌کنم.

شکست معاویه در برابر سعید

آنگاه با انبوه سواران خویش هجوم آورد، (قبیله) همدان بانگ شعار خود را سر دادند و سعید بن قيس صفوف را شکافت و با اسب به سوی معاویه تاخت و دامنه جنگ گستردہ شد و تا شب ادامه یافت. چون شب در رسید همدانیان دریافتند که معاویه از چنگشان گریخته است. سعید بن قيس در این باره سرود:

يَا الْهَفْ نَفْسِي فَاتِنِي مَعَاوِيَهُ فَوْقَ طَمَرِ كَالْعَقَابِ هَاوِيَهُ ...

وای بر من که معاویه سوار بر اسبی سرکش چون شاهین دوزخ از چنگم گریخت.

سوگند به جممازه‌های نر تیزگام [۱] که او دیگر بار جز بر سر ناقه یاں تافته باریک میانی بر نمی‌گردد.

اگر چنان روزی باز آید (بی ملاحظه‌تر) دست (و شمشیرم را) بالا برم.

[۱)] متن «و الرّاقصات لا يعود ثانية سوگند به رقصندگان» و مراد از راقصات اشتران چاپک سیرند که هنگام پویه به رقص در آیند (و این گونه سوگند نزد عرب مرسوم بوده است.-م). ایمان العرب، از نجیرمی، ص ۲۰، و امالی القالی (۳: ۵۱).

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۸۴

شکست عمرو در برابر مرقا

(آن روز) معاویه از میدان روی تافت و کاری صورت نداد. روز دوم عمرو بن عاص با گروه سواران پشتیبان خود آهنگ نبرد با مرقا کرد، پرچم بزرگ علی به دست مرقا بود و کسان او را پشتیبانی می کردند، عمرو نیز که از شهسواران قریش بود به پیش می تاخت و می گفت:

لا عیش ان لم ألق يوما هاشما ... ذاك الذي أحشمني المجائشما ...

زندگی نسزد، اگر روزی هاشم [۱] را که مرا آزده و رنج داده به چنگ نیاورم.

آن کس را که برای من سوگها آفریده، آن کس را که عرض و ناموس مرا ظالمانه به باد دشنام گرفته، آن کسی را که اگر از چنگ سالم به در جهد تا دم مرگ دچار اندوه و حسرت خواهم ماند.

وی همراه زبده سواران خویش، نیزه به دست هجوم کرد، و (از آن سو) هاشم به حمله پرداخت و می گفت:

لا عیش ان لم ألق يومي عمرا ... ذاك الذي احدث فيينا الغدرا ...

زندگی نسزد، اگر امروز عمرو را که رسم فریبکاری را بنیان گذاشت (و با ما پیمان شکنی کرد) به چنگ نیاورم. ای دل، چون خداوند امری را مقدار فرماید بیتابی مکن و شکیبا و بردبار باش.

این ضربت در برابر آن ضربت [۲] و این زخم خونین در برابر آن یک، ای کاش ثمره‌ای که از این پیکار می چینی [۳]. همان گورت باشد که نصیبت می آید.

پس با عمرو به نیزه‌زنی پرداخت و او را هدف ضربات پیاپی نیزه قرار داد [۴] تا از میدان روی تافت، (و سپس) دامنه جنگ بالا گرفت و [پس از پیکاری سخت] دو طرف از هم جدا شدند، و معاویه از این برخورد خرسند نشد (و سودی نبرد).

[۱)] مراد هاشم مرقا است.

[۲)] متن از روی شنجه (۲: ۲۹۱) «هذا ذيک» و در اصل [مداريک] که خطاست.

[۳)] متن از روی شنجه «يا ليت ما تجنى» و در اصل [يا ليت ما تحبي].

[۴)] متن از روی شنجه «قطاعن عمر» و در اصل [قطعن عمر].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۵۸۵

شکست بسر در برابر قیس

سبحگاه روز سوم بسر بن ارطاة همراه با سواران به میدان رفت و با قیس بن سعد که همراه گروهی از سواران انصار بود برخورد، و جنگ میان آنان شدت یافت و قیس همچون توسمی بی لگام (می خروشید) و مبارز می طلبید و می گفت:

انا ابن سعد زانه عباده و الخزر جيون رجال ساده ...

من پسر سعدم که «عباده» مرا زیور کرامت در پوشانده و خزر جیان جمله مردانی بزرگ‌گمنشند.

گریز از میدان هرگز عادت من نبوده که گریختن برای جوانمرد تن سپردن به قلاuded ننگ و عار است.

پروردگار، تو خود شهادت را نصیبم فرمای که کشته شدن بهتر از سر سپردن به اراذل و او باش است.
تا کی بستر گرم و نرم برایم گستردہ شود و در آن بغنو.

و با زبده سواران بسر به نیزه‌زنی پرداخت و آنان را هدف ضربات پیاپی نیزه قرار داد [۱]، پس از دیری بسر (خود) به میدان هماوردی او آمد و می‌گفت:

انا ابن أرطاة عظيم القدر مردد [۲] في غالب بن فهر [۳] ...

منم پسر ارطاء گرانقدر که در میان (تیره) غالب بن فهر نامدار و زبانزد هستم.
گریختن در سرشت بسر نیست و نخواهد که امروز از میدان ناکام و ناپیروزمند باز گردد.
من، به جان خود عهد کرده‌ام که اگر فقط یک روز از عمرم باقی مانده باشد دشمنم را از پای در آورم.
بسر با نیزه ضربه‌ای بر قیس نواخت و قیس با شمشیر او را عقب راند، سرانجام قیس چیره شد و رزم‌اوران جملگی باز گشتند.

[۱)] متن از روی شنجهج «و طاعن خیل بسر» و در اصل [قطعن خیل بسر].

[۲)] متن از روی شنجهج «مردد» و در اصل [مراود].

[۳)] مراد غالب بن مالک بن نصر بن کنانه است [در شنجهج [غالب و فهر] آمده.

پیکارصفین / ترجمه، ص: ۵۸۶

شکست عبید الله بن عمر در برابر اشترا

روز چهارم عبید الله بن عمر آمده کارزار شد و هیچ سوار نامداری را در اردوگاه خود باقی نگذاشت و هر کس دیگر را نیز که توانست گرد آورد. معاویه به وی گفت: تو با افعیان [۱] عراقی رو برو می‌شوی، پس آرام و شکیبا باش. از آن سوی اشترا یک تنه در پیشاپیش سوارانی (که از ایشان فاصله گرفته بود) به مقابله او آمد - و عادت اشتر چنان بود که چون آهنگ نبرد می‌کرد یک تنه پیش می‌آمد - اشترا می‌تاخت و می‌گفت:

في كل يوم هامتى مقيره بالضرب أبغى منة مؤخره ...

هر روز که بر گردگرد سرم ضربتی فرود می‌آید آن را متنی می‌شمارم که زودتر می‌باید می‌رسید.
زره رزم از «برد حبره [۲]» (و جامه گرم و نرم بزم) بسی خوشتر است، پروردگارا مرا از پی‌سپاری در راه کافران بدور نگهدار.

مرگ مرا بر دست تبهکاران مقدّر و مقرّ فرمای که تمامی دنیا در نظرم سر مویی ارزش ندارد، و به قدر بال پشمه‌ای با پاداش نیکوکاران (و ثواب آخرت) برابر نیاید.

و سواره بر سپاه شام زد و آنان را عقب نشاند [۳]. عبید الله شرمنده شد و از آنجا که زبده سوار [دلیری] بود خود را به پیشاپیش سپاه رساند و می‌گفت:

انعى ابن عفان و ارجو ربى ذاك الذى يخرجنى من ذنبى ...

بر ماتم ابن عفان [۴] سوگوارم و از پروردگار خود امید دارم که همین مرا از گرداداب گناهم بیرون آورد.

[۱-] متن «افاعی اهل العراق» و در شنهج (۲: ۲۹۱) [افعی اهل العراق با افعی عراقیان].

[۲-] متن «و الدرع خیر من برود حبره بردھای بافت حبره» و در شنهج [فالقتل خير من ثياب الحبره كشته شدن از جامه‌های حبره بهتر است].

[۳-] متن از روی شنهج «و شد على خيل، خيل الشام فردھا» و در اصل [فرد الخيل].

[۴-] یعنی عثمان بن عفان. - م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۸۷

همین سوگواری است که اندوه بزرگم را اندکی می‌زداید، به راستی که بر ابن عفان، بزرگ جنایتی رفت.

دلم [۱]، چنان که باید به تمامی بدین سوگواری قانع نیست مگر آنکه در راه خونخواهی او طعن نیزه و ضربت شمشیر را نیز به کار گیرم.

همان که هماره دل بدو بسته‌ام مرا نگهبان کافی و بسنده است.

پس اشتر بدو حمله کرد و به نیزه‌اش برد و کار بالا گرفت، و برتری با اشتر بود و سپس دو سپاه به جای خود بازگشتند و معاویه از این ماجرا سخت اندوه‌گین شد.

شکست عبد الرحمن بن خالد از عدی بن حاتم

روز پنجم عبد الرحمن بن خالد آماده کارزار شد، معاویه امیدوار بود که او بیش از دیگران وی را کامروا کند، از این رو با سواران و اسلحه بسیار به او نیرو بخشید که وی را چون پسر خویش می‌شمرد. از آن سو عدی بن حاتم همراه مذحجیان و قضاعالیان به مقابله‌اش آمد، پس عبد الرحمن به پیشاپیش سواران در آمد و می‌گفت:

قل لعدی ذهب الوعید أنا بن سيف الله لا مزيد ...

به عدی بر گوی که زمان تهدید (تو سپری شده) که من پسر «شمشیر خدا» هستم و همین بس.

من پسر خالدم که ولید او را شرف پدری فرود، آنکو در میانه شما یگانه دوران بود [۲].

طعم جنگ را چشیدید، پس بیشتر و بیشتر این شرنگ را بچشید که ما و شما را، از امروز تا آنکه که به راه آیید، از جنگ گزیری نیست.

سپس هجوم آورد و مردم را به زیر ضربات نیزه گرفت، عدی بن حاتم آهنگ او کرد [و نیزه‌اش را به سوی او نشانه گرفت] و می‌گفت:

[۱-] متن از روی شنهج «كل قلبی» و در اصل [قلب].

[۲-] متن «ذاك الذى هو فيكم الوحيد» و در شنهج (۲: ۲۹۲) [الذى قيل له آنکه او را یگانه می خوانندند].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۸۸

أرجو الله وأخاف ذنبي وليس شيء مثل عفور بي ...

[۱] من به پروردگارم امیدوار و از گناه خود هراسانم و هیچ چیزی چون بخشش و گذشت پروردگارم نباشد. ای پسر ولید کینه شما در دل من انباشته شده و بسان کوهی، بلکه برتر از قله کوهساران بلند برآمده است.

در آن دم که چیزی نمانده بود تا نیزه (حواله شده) عدی پیکر عبد الرحمن را بشکافد، وی در میان گرد و غبار آوردگاه گریخت و خود را در پناه انبوه نیزه‌های یارانش پنهان کرد، و کسان به هم برآمدند، (و سرانجام) عبد الرحمن، شکست خورده و ناکام، نزد معاویه بازگشت و معاویه ملول و شرمنده شد و در هم شکست.

تعزیت گویی شماتت آمیز ایمن بن خریم به معاویه

چون ایمن بن خریم اسدی [۲] از آنچه بر سر معاویه و یارانش آمده بود آگاه شد به سرزنش او پرداخت، وی که پارساترین و بزرگترین شاعر اهل شام بود و در جنگ بی‌طرفی گزیده و کناری نشسته بود [۳]، در این باره چنین گفت:

معاوی ان الأمر لله وحده و انك لا تستطيع ضراً ولا نفعاً ...

ای معاویه، کار تنها از آن خدا و به دست اوست و تو را توانایی دفع زیان و جلب سودی نیست.

مردانی از قریش را در برابر گروهی از مردان یمنی، که تو را امکان راندن آنها نبود، بسیج کردی.

[۱-] در شنهج [و لست ارجو غير عفو ربِّي جز گذشت پروردگارم را امید ندارم].

[۲-] در اصل و شنهج [بن خزیم] ولی درستش چنان که در شرح حال او در الاصابة، ۲۲۴۲ آمده «خریم» است، ایمن بن خریم بن شداد بن عمرو بن مالک بن علیب بن عمرو بن اسد بن خزیمه بن مدرکة الاسدی. مبرد در الكامل گوید: از اصحاب بود. و ابن عبد البر گوید: در روز فتح (مکه) اسلام آورد. وی را «خلیل الخلفاء دوست خلیفه‌ها» می‌خوانندند، چه آنان سخنوری و دانش او را بسیار می‌پسندیدند. وی مبتلا به پیسی بود و آن لکه‌ها را با زعفران رنگین می‌کرد. - الاصابة،

۳۹۰

[۳-] متن «و كان في ناحية معزلاً» و در شنهج [و كان معتزاً للحرب من ناحية عنها].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۵۸۹

چون دریافتی کارزار نیرو گرفته و کارت زار شده است به چاره‌اندیشی پرداختی و عقلت فروزنی گرفت.

در برابر قیس یا عدی بن حاتم و اشتر، تنی چند نازموده را [۱] که به پیکار گماشتی چه ارزشی باشد.

در برابر (شهسواری چون) مرقال، عمرو را علم کردی، در حالی که او (در برابر این) چون شیر بیشه است در برابر کفتار.

و سعید، شهسوار همدان که چون نیزه‌اش را بجنband جانها را برباید.

چون سم اسبان در آوردگاه گرد برانگیزد، با شمشیر خود بسی زره پوشیدگان را از پای افکند.

تو ناکام بازگشتی و بدانچه می‌خواستی دست نیافتی مگر اسیبی فرسوده که جان خود را به مدد آن نجات دادی.

دست از آنان بدار! نه، به خدا، تو را یارای رویارویی آشکار با ایشان نیست، پس برای غلبه بر ایشان به نیرنگ متousel شو

. [۲]

[سرزنش معاویه به عمرو]

راوی گوید:

معاویه نیز آشکارا عمرو را به باد سرزنش گرفت [و او را توبیخ و نکوهش کرد] و گفت: من هنگامی که بر همان قراری که با شما نهاده بودم، به مصاف سعید ابن قیس و گروه همدانیان رفتم، رفتارم با شما منصفانه بود (و به وظیفه خود درست عمل کردم) ولی به راستی که تو مردی جبون و ترسوی. عمرو خشمگین شد و گفت: ای معاویه، به خدا سوگند اگر علی خود بر تو تاخته بود هرگز به میدانش نمی‌رفتی، اگر چنان که ادعا می‌کنی بویی از شجاعت برده بودی می‌بایست هنگامی که علی تو را به مبارزه تن به تن طلبید به میدانش می‌رفتی. عمرو در این باره چنین سرود:

[۱)] متن به تصحیح قیاسی «أَغْمَارُكُ الْجَدْعَا» و در اصل [... الخدعا] و در شنهج [... الجذعا].

[۲)] متن از روی شنهج «فَاعْمَلْ لِقَهْرِهِمْ خَدْعَا» و در اصل [فَانظُرْ تطيقهِمْ خَدْعَا].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۹۰

تسیر الى ابن ذى يزن سعید و ترك فى العجاجة من دعاكا ...

به میدان سعید، پسر ذی یزن می‌روی اما به جنگ آن دیگری که تو را در آوردگاه به مبارزه خواند نمی‌روی. آیا تو خود یارای مقابله با ابی الحسن علی را داری که شاید بعد، خداوند به آن کس که به دنبال توست نیز امکان پیروزی دهد؟

(علی) تو را به مبارزه خواند و تو پاسخش ندادی، چه اگر هماوردش می‌شدی بی‌گمان به خاک هلاک می‌افتدادی. چون او تو را به هماوردی خواند کر و لال شدی و در برابر آن مبارزه طلبی مردانه سکوتی مرگبار کردی. آن سردار پیشاهنگ، به رادمردی آسیاب خود را گرداند و کارش را گذراند (و وظیفه‌اش را انجام داد ولی تو وظیفه‌ات را به انجام نرساندی).

ای پسر هند تو با یارانت منصفانه و مردانه رفتار نکردی، خود، آنها را پراکنده کردی و سپس بر کسانی که تو را یاوریها داده‌اند خشم گرفتی.

نه، به خدا، در ضمیر تو نیت خیری نمی‌گذرد و جز خودخواهی و هوای نفس خویش را بر من نمایان نکردی.

دلداری دادن معاویه به قریشیان

قریشیان از کرده خویش (و آن بی‌هتریها) شرمنده شدند و یمانیان (شام) آنان را سرزنش کردند، آنگاه معاویه گفت: «ای گروه قریشیان، به خدا امروز چیزی به پیروزی شما نمانده بود، ولی در برابر تقدیر الهی تدبیری نباشد [۱]، [از چه شرم دارید؟] شما با سرداران پیشگام عراق برابر شدید و افرادی از ایشان را کشتید و آنها نیز از شما کسانی را کشتند. بر من نیز سرزنشی ندارید، چه من خود را برای پیروزی بر سالار آنان، سعید بن قیس آماده کرده بودم [۲].» (با وجود این قریشیان روزی چند پیوند از معاویه گسیختند و معاویه در این باره گفت:

[۱-] متن از روی شنجهج «لا مرد لامر الله» و در اصل [الامر لا مر الله امر، فقط امر خداست].

[۲-] متن از روی شنجهج «لقد عبات نفسی» و در اصل [... تعبئتی].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۹۱

لعمرى لقد انصفت و النصف عادة و عابين طعننا فى العجاج المعاين ...

به جان خودم که منصفانه دادمردی دادم و انصاف عادت من است و بینندگان در اوردگاه نیزهزنی مرا دیدند.

اگر امیدوار نبودم که (یارانم) فرصت ابراز دلیری را غنیمت شمند [۱] و گرد ننگ و عار از دست و رخسار خود بشویند،

مردانی غیر از شما را برای پیکار فرا می خواندم، اما آیا رسم است که نزدیکان سلطان از او حمایت نکنند؟

ایا می دانید، با چه سپاه دلاور انبوهی برابر شدید؟ سپاهی که بیشه شیران را در هم می نوردن، با شهسواران و ناماوران

عراق برابر شدید، سردارانی که چون لهیب جنگ زبانه کشد دلیرانه می کوشند.

هیچ یک از شهسواران شما از زده سواران انان کمتر نبودند ولی آنچه خدا تقدیر کرده است، همان شود.

[پوزش خواهی قریشیان از معاویه]

راوی گوید:

چون قریشیان این سخنان را از معاویه شنیدند نزد وی آمدند و از او پوزش خواستند و موجبات خرسندي او را فراهم ساختند.

[پیامهای متبادل میان معاویه و عمرو]

[نصر] گفت: [عمرو بن شمر برای ما روایت کرد:] چون جنگ شدت یافت [و کار دشوار شد] معاویه به عمرو پیام داد که

عک و اشعریان را در برابر همتایان خود قرار دهد. عمرو به معاویه پیام داد: «همدان در برابر عک قرار گرفته است»،

معاویه به او پیام باز پس فرستاد: «عک را بـر همدان

[۱-] متن «آن تبءوا» و در شنجهج [آن تؤدبوا که ادب شوند].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۹۲

بتاز، از این رو عمرو نزد ایشان آمد و گفت: ای گروه عک! علی می داند که شما قبیله ای شامی هستید، و بدین سبب قبیله

عرائی همدان را برای نبرد با شما بسیج کرده است، پس پایدار باشید و امروز ساعتی سرهای خود را به من سپارید که

حق به نقطه حساس خود رسیده است.

ابن مسروق و معاویه

ابن مسروق عکی (از سپاهیان معاویه به عکیان) گفت:

لختی فرستم دهید [۱] که نزد معاویه بروم، پس نزد او آمد و گفت: ای معاویه تکلیف «هزار تن برابر دو هزار تن» [۲] را

بر ما نه، و هر که کشته شد پسر عمش جای وی را بگیرد، تا امروز چشم و دلت را آرام بخشیم (و به نگرانی تو پایان

دهیم).

پیکار عک و همدان

گفت: این مهم با تو. پس ابن مسروق نزد یاران خویش بازآمد و داستان را باز گفت، عکیان گفتند: ما به جنگ همدانیان می‌رویم.

راوی گوید:

عکیان پیش تاختند و از آن سو سعید بن قیس ندا در داد: ای همدانیان پای آنان را پی کنید [۳]. تیغها، بیدریغ و پیاپی، پای عکیان را قطع می‌کرد، در این هنگامه ابو مسروق عکی (به چاره‌جویی) بانگ کرد: ای عکیان، آن گونه که اشتران زانو زندند به زانو در آید. همگی به زانو در آمدند و سپرها را برابر گرفتند و با نیزه مهاجمان را می‌زدند [۴]. (در آن حال) پیری از همدانیان فراز آمد و می‌گفت:

[۱)] متن «امهلونی» و در شنهج (۲: ۲۹۳) [امهلونی].

[۲)] یعنی یک تن از ما دو تن از آنان.

[۳)] متن «خدموا» - آنچه پیشتر در صفحات ۳۵۲ و ۴۵۱ آمده است.

[۴)] متن «و شجروهم بالرماح» و در اصل [فشنجه تهم همدان بالرماح همدانیان آنان را با نیزه می‌زدند].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۹۳

یالبکیل، لخمه او حاشد [۱] نفسی فداکم طاعنو او جالدوا ...

ای نکومردان بنی بکیل، از طایفه لخم و طایفه حاشد، جانم به قربانتان نیزه زنید و شمشیر بر کشید، تا استخوانهای پسین سرهای دشمنان و سپس پاهای بازویان ایشان را بشکنید.

نیای شما و پدرتان چنین سفارشی به شما کرده‌اند و من از حمیت قبیله‌ای دفاع می‌کنم و اینک من پیر و پیشوای شمایم. آنگاه مردی از عکیان فراز آمد و می‌گفت:

یدعون همدان و ندعو عکا ... نفسی فداکم یال عک بکا ...

آنان همدان را بخوانند و ما عک را بخوانیم جانم به قربانتان ای عکیان از عار و ملامت بپرهیزید.

اگر آن گروه پای شما را پی می‌کنند شما زانو استوار دارید و شکی بر دلیری خویشتن در دلم ایجاد نکنید [۲]. دشمن می‌ستیزد پس شما بیشتر بستیزید.

راوی گوید:

کسان نیزه‌ها را به سویی افکنند و شمشیرها را بر کشیدند و چندان شمشیر زدند تا شب در آمد، آنگاه همدانیان گفتند: ای گروه عک به خدا سوگند ما (از میدان) باز نگردیم مگر آنکه شما از میدان باز گردید، عکیان نیز همچنین گفتند.

سپس معاویه به عکیان پیام فرستاد: «سوگند آن گروه را راستین شمارید [۳] و [باز گردید]». آنگاه عکیان میدان را ترک کردند و سپس همدانیان از میدان باز گشتدند.

عمرو گفت: ای معاویه، امروز شیران به شیران در افتادند. هرگز روزی چنین صعب

- [۱-] در الاشتقاد، ۲۵۰ آمده است: «بنو حاشد و بنو بکیل دو تیره که قبیله همدان از آنها برخاسته است».
- [۲-] متن «لا تدخلوا نفسی عليکم شکا» و در شنهج [لا تدخلوا اليوم عليکم ... امروز بر خود شک و تردید راه ندهید].
- [۳-] متن «ابروا قسم القوم» و در شنهج (۲: ۲۹۳) [ان ابروا قسم اخوتکم سوگند برادرانتان را به راست شمارید] (مراد اینکه سوگند ایشان را راست شمارید و میدان را ترک کنید و گرنه جنگ چندان ادامه یابد که جملگی نابود شوید و از طرفین کس زنده نماند.-م).

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۹۴

ندیده بودم، اگر تو را قبیله‌ای دیگر همچون عک می‌بود یا علی را همه چون همدانیان (سخت کوش) می‌بودند، بی‌گمان این برخورد به نابودی همگانی می‌انجامید (و یک تن از دو سپاه زنده نمی‌ماند).
بیان عمرو درباره نبرد عک و همدان
عمرو در این باره سرود:

ان عک او حاشدا و بکیلا کأسود الخراب لاقت اسودا ...

به راستی (رزماوران)، عک و حاشد و بکیل چون شیرانی که به شیران دیگر برخورند یک دیگر را فرو کوفتند.
نیزه‌ها را به جنبش در آوردن و شمشیرها را بر کشیدند و ازدم شمشیر مرگی صعب و هولناک آفریدند.
هرگز فرار نمی‌شناختند گرچه در چنان هنگامه‌ای فرار خردمندانه می‌نمود [۱].
شانه‌ها به زیر ضربات شمشیر در هم می‌شکست و دم تیغ تیز رشته جانها را می‌گسیخت.
خدامی داند که از این گروه دلاور سستی و تهاونی در پیکار ندیدم.
انچه دیدم ضربات دمام شمشیر بود که بر سرها و شانه‌ها فرود می‌آمد و آهن که بر آهن بلند می‌شد.
فرمانبرداران بر نافرمانان، که چنان که باید کمال جهد خود را به کار نبرده بودند، برتر آمدند.
گوینده‌ای بانگ زد: پاهایشان را پی کنید، و در زمان، (سپاه) عک به زانو نشست و استوار بر زمین چسبید.
چنان محکم که به زانو زدن [۲] و بر سینه نشستن اشتران سنگین بار می‌مانست و گویی به زمین دوخته شده‌اند.

- [۱-] متن از روی شنهج «و ان كان فرارا لكان ذاك سديدا» و در اصل [كان ذلك شديدا].
- [۲-] متن به تصحیح قیاسی «کبروك الجمال» و در اصل و شنهج [کبراك ...] که وجهی ندارد.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۹۵

گشاده دستی معاویه در بخشش

چون عکیان و اشعریان با معاویه شرط کرده بودند که در صورت ابراز دلیری و پایداری، علاوه بر مقرری پاداش کلانی نیز به آنان تعلق گیرد، معاویه چندان مال به ایشان بخشد که از سست سست‌دلانی که در سپاه عراق بودند کس نماند مگر انکه به معاویه گراشی یابد و بدؤ چشمداشتی پیدا کند [۱]، و این ماجرا در میانه مردم رواج یافت و چون به علی

گزارش دادند آن (گرایش و سست‌دلی) را بسی نکوهیده داشت.

هجو عک و اشعریان از سوی منذر وادعی

منذر بن ابی حمیصه وادعی [۲] که شهسوار و شاعر همدانیان بود حضور علی آمد و گفت: «ای امیر مومنان، عکیان و اشعریان از معاویه مقرری و بخشش [۳] خواستند و وی مطلوب آنان را بدیشان بداد، و آنها دین خود را به دنیا فروختند، ولی ما آخرت را بر دنیا ترجیح دادیم و عراق را بر شام فضیلت نهادیم و تو را بر معاویه برگزیدیم، به خدا سوگند که آخرت ما از دنیای آنان بسی نیکوتر و عراق ما از شام آنان بسی خوشترا و امام ما از رهبر آنان بسی رهیافته‌تر است، (دست ما را بر جنگ بگشای) و از ما نصرت خواه و به پیروزی ما اطمینان کن [۴] و ما را به سوی مرگ و جانبازی ببر.» سپس در این باره گفت:

ان عکا سالوا الفرانخ و الاش رسالوا جوانزا بشنیه ...

[۱)] متن «و شخص بصره الیه چشم به او دوخته است» و در شنهج [و شخص ببصره الیه] (مراد اینکه سست دلان و دنیا پرستان سپاه عراق نیز به طمع رشوء معاویه افتادند. - م.)

[۲)] متن از روی شنهج و الاصابة، ۸۴۵۹ «الوادعی» منسوب به وادعه که تیره‌ای از همدان است. الاشقاق، ۲۵۳ و نیز در متن از روی الاصابة «ابی حمیصه الوادعی» و در اصل به خطاب [بن ابی حمیصه الاوزاعی]، و در شنهج [بن ابی حمضة].

[۳)] متن از روی شنهج «و العطاء» و در اصل [العقار].

[۴)] در شنهج به جای دو جمله اخیر [فامنحنا بالصبر] که ناقص و محرف است.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۹۶

عکیان درخواست مقرری کردند و اشعریان بهترین جایزه‌های «بشنی [۱]» را خواستند.

دین را به خاطر دریافت بخشش و مقرری ترک کردند و بدین گونه بدترین مردم محسوب می‌شوند. ولی ما پاداش نیکو را با پایداری در جهاد و شکیبایی، از خداوند درخواست کردیم.

هر کس را آن دهنده که درخواست کرده و مرادش بوده است، و راه ما از راه آنها جداست.

مردم عراق به جنگ آنگاه که نیزه‌ها به جولان در آید سخت کوش و پایدار و چابک سوارند.

و چون بندگان خدا [۲] را بلا و فتنه‌ای فرا گیرد اینان بار سنگین (دفاع) را به خوبی بر دوش می‌کشند.

ای صاحب امر ولایت و وصایت، یک تن از ما نیست که در راه خدا دوستدار و پیرو تو نباشد.

علی گفت: همین تو را بس، خدا رحمت کناد، و سپس وی و قبیله‌اش را ستود. چون شعر او به آگاهی معاویه نیز رسید،

معاویه گفت: به خدا سوگند دوست دارم (و روا دانم) چندان ثروت و مکنت به معتمدان (و یاران) علی دهم [۳] و چنان

مال و منالی میانشان پخش کنم که (در نظر ایشان) دنیای من بر آخرت او بچربد.

نبرد همدانیان

دیگر روز (همدانیان) به اورده‌گاه تاختند و معاویه در میان قبایل یمنی بانگ بر آورد: بشتایید و شهسواران نامدار خود را به سوی من [۴] فرستید تا در برابر این قبیله همدانی مرا یاری دهند [۵].

[۱-] متن «بشنیه» منسوب به روستایی در شام، بین دمشق و اذرعات، که گندم بشنی منسوب بدانجاست و بهترین نوع گندم است. در شنهج (۲: ۲۹۴) به تحریف [لبیه].

[۲-] متن «اذا عَمْتُ الْعِبَاد» و در شنهج [اذا عَمْتَ الْبَلَاد].

[۳-] متن از روی شنهج «الاستمیلن بالاموال ثقات على» و در اصل [اهل ثقات على].

[۴-] متن «عَبُوا إِلَيْ» و در شنهج [عَبُوا إِلَيْ بِرَأْيِ مَنْ بَسِيجَ كَنِيدَ].

[۵-] متن «لَهْذَا الْحَىٰ مِنْ هَمْدَانٍ» و در شنهج [عَلَى هَذَا الْحَىٰ].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۹۷

پس فوج بزرگی گرد آمد و رهسپار میدان شد، چون علی آنان را دید دانست که ایشان زبدۀ مردانند، از این رو ندا در داد: «ای همدان». سعید بن قیس پاسخش داد، و علی علیه السلام به او گفت: «حمله کن». وی هجوم آورده‌چنان که دو سپاه در هم آمیختند و جنگی سخت در گرفت و همدانیان یمانیان را در هم کوفتند و بهم تافتند تا آنان را نزد معاویه گریزاندند، و معاویه گفت: (وه، که) از دست همدان چه دیدم! و بسیار اندوه‌گین شد و آه و فغان نمود. کشتاری سریع و بی‌امان به جان سواران شامی افتاده بود. (از آن سو) علی همدانیان را گرد آورد و گفت: ای گروه همدان، همانا شما زره و نیزه منید، ای همدانیان شما جز برای خدا مرا یاری ندادید و جز ندای خدا را پاسخ نگفتید. سعید بن قیس گفت: «ما به ندای خدا و نیز به دعوت تو پاسخ گفتیم، و پیامبر خدا صلی الله علیه را در مرقدش یاری دادیم و در رکاب تو با آنکو بر خلاف توست جنگیدیم، ما را به هر میدان رزم خواهی گسیل دار.» نصر گفت: بدان روز علی علیه السلام فرمود:

ولو کنت بوَّاباً عَلَى بَابِ جَنَّةٍ لَقْلَتْ لَهْمَدَانَ ادْخَلَى بِسَلَامٍ.

اگر من در بان آستانه بهشت باشم بی‌گمان به (قبیله) همدان گویم خوش (به فردوس) در آیید.

خوشامد علی از همدان

پس علی علیه السلام به پرچمدار (قبیله) همدان گفت:

مرا در برابر حمصیان (نیز) حمایت کنید و نصرت دهید که من چنان رزم‌آوری‌بی که از آنان دیدم از دیگران ندیده‌ام.

پیکار همدانیان و حمصیان

(علی) خود پیش تاخت و همدانیان نیز پیش تاختند و یکباره حمله‌ای سخت کردند و چندان با ضربات پیاپی شمشیر و گزهای آهنین دشمن را کوفتند که آنان را

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۹۸

به سراپرده معاویه گریزاندند. آنگاه مردی همدانی که به طایفۀ ارحب [منسوب بود] [۱] به رجزخوانی پرداخت و

می گفت:

قد قتل الله رجال حمص حرصا على المال و اى حرص ...

خداؤند مردان حمص را به خاطر حرص مال بکشت، و چه حرصی (مرگبار).

آن گروه (حمصی) به سخن دروغ و نادرست [۲] فریب خوردن و پیمان خود را به چنان صورتی شکستند، و سر از فرمان خدا و مضمون نص (صریح ولایت) پیچیدند.

در پیشترای فوج حمص نیز مردی از کنده پیشاپیش آنان می تاخت و می گفت:

قد قتل الله رجال العالیه فی یومنا هذَا و غدواثانیه ...

خداؤند مردان عالیه را امروز به دست ما بکشت و دگربارشان نابود کرد، چنان که (یا بسیاری از آنان) به سنگواره‌های [۳] پوسیده دوران دیرینه عاد و ثمود، در سرزمین ویران شده حجر [۴]، مانند شدند و یا معاویه بر آنان (که زنده ماندند) چیره شد.

راوی گوید:

چون معاویه نیروی پشتیبان سواره خود را بر ضد همدان بسیج کرد و این نیرو عقب رانده شد و از همدان شکست خورد، سخت اندوهگین گشت، آنگاه خود شمشیرکشان به میدان تاخت، اما سواران همدان بر او تاختند و وی به تک از چنگ ایشان بگریخت [۵] و نیروی پشتیبان سپاه شام نیز شکست خورد و همدان به جای خود باز گشتند. و حجر بن قحطان وادعی [۶] [خطاب به سعید بن قیس] سرود:

[۱]-) متن «داده»، و جای این کلمه در نسخه اصل تهی است.

[۲]-) متن «... و حرص» و در شنجه به تحریف [و حرص].

[۳]-) متن به تصحیح قیاسی «کر جام» و در اصل [کر جال].

[۴]-) (حجر، سرزمین قوم نابود شده ثمود در عربستان کهن.-م.)

[۵]-) متن به تصحیح قیاسی «ففاتها رکضا» و در اصل [ففارقها ...].

[۶]-) متن «الوادعی» منسوب به وادعه، تیره‌ای از همدان و در شنجه [الهمدانی]-۵۹۵

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۵۹۹

قصیده حجر بن قحطان

ألا يا ابن قيس قرت العين اذ رأت فوارس همدان بن زيد بن مالك ...

هلا ای پسر قیس چون دیده (نگران)، شهسواران بنی همدان بن زید بن مالک را بدید، روشن شد و آرام یافت. سوار بر اسبان نیکوی نژاده با دستهای بلند و کشیده و میان باریک، برای رویارویی با دژخویان (می تاختند). (با) آزموده اسبانی [۱] که در برابر ضربات نیزه مقاومت می کردند و در جولان خود سنگها را به زیر سم خرد می نمودند [۲].

نیرویی رزمایر که علی در برابر پسر هند و سپاه او بسیج کرد، و اگر (معاویه) از چنگشان نگریخته بود خود نخستین قربانی می‌بود.

(علی) بدان روز چنان که می‌خواست کامیاب شد و هر روز دیگر نیز خداوندی که خورشید را به کسوف می‌برد، پیروزش می‌کند.

سپاس خدای را که وی در هر حادثه ناگوار و دشوار برای مردان دلاور خویش چون دژ و حصاری جانپناه بود.
به امیر مومنان برگوی: اگر ما را به هر میدان که خواهی [۳] گسیل فرمایی، ما جانبازی خواهیم کرد.

ما سمر را در قبیله حمیر و نیز کنده و بنی خفاف سکاسک [۴] را در هم شکستیم.

و همچنین عک و لخم را که تازیانه بر کشیده بودند به طعن نیزه‌های بلند خویش چون کنیزکان حایض (وamanده) گریزاندیم.

[معاویه و مروان بن حکم و عمرو بن عاص]

[نصر گفت]: و [عمر بن سعد از رجال خویش برای ما روایت کرد که] معاویه مروان بن حکم را بخواند و گفت: ای مروان، اشتر مرا اندوهگین [و پریشان خاطر (و نگران)] می‌دارد. تو با این گروه سوار: «کلاع» و «یحصب»

[۱] متن «موقرة ... با صلابت و آزموده» و در شنهج [معودة للطعن عادت كرده به ضربات نیزه].

[۲] متن از روی شنهج «یجلن و یحطمن الحصی» و در اصل به خط [یزلن و یلحقن القنا].

[۳] متن «اذا شئت» و در شنهج [متى شئت هر وقت خواستی].

[۴] ص ۱۱۷ س ۱۴

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۰۰۶

به پیکارش برو و با او نبرد کن. مروان به وی گفت: این مهم را به عمر و که بار نزدیک و صمیم توست و چون جامه زیرین به تو پیوسته است بسپار. گفت: اما تو هم در حکم جان منی و چون رگ گردن به من نزدیک هستی. گفت: اگر چنین است، آیا تو به من و او به یک چشم می‌نگری؟ آیا مرا در برخورداری از سهم جایزه چون او محسوب می‌داری؟ و یا او را در بی‌نصیبی از بخشش خود چون من محروم می‌سازی؟ نه، چنین نیست، تو آنچه خود در دست داشتی به او بخشیدی و آنچه را در دست دیگران است نیز برای او آرزو داری [۱]. اگر تو پیروز شوی او مقامی نیکو خواهد یافت و اگر مغلوب شوی گریز برای او آسان است. معاویه گفت: خدا از تو (بیزار و) بی نیاز است [۲]. گفت: «اما، نه امروز». آنگاه معاویه عمر و فرمان داد به جنگ اشتر رود. عمر گفت: به خدا سوگند من آن گونه که مروان به تو پاسخ داد با تو سخن نمی‌گوییم. گفت:

چه موجبی دارد که تو سخنانی چون او بگویی [۳]؟ در حالی که من تو را مقدم داشتم و او را مُؤخر نهادم، تو را درون (جرگه مشورت) اوردم و او را بیرون راندم. عمر و گفت: [اما] (در ضمن باید بدانی) به خدا سوگند اگر هم چنین کرده‌ای، مرا به خاطر کفایت و شایستگی‌ها مقدم داشته و برای بهره بردن از خیرخواهیم به درون اورد و به رایزنی خود

گزیده‌ای. اینک پاره‌ای کسان (اشارة به مروان) در کار (حکومت موعد من بر) مصر بر تو بسی خرد می‌گیرند و سخنها بی می‌گویند. اگر خرسندی آنها جز با پس گرفتن آن از من حاصل نمی‌شود آن را باز پس گیر [۴].

[۱-)] اشاره به حکومت مصر که معاویه آن را به عمرو بن عاص و عده داده بود.-م.

[۲-)] متن «یعنی الله عنک» (مراد اینکه: من که کاری الهی در پیش گرفته‌ام از تو و یاری تو که چنین شرط‌هایی می‌کنی بی نیازم.-م.) و در شنهج (۱: ۲۹۵) [سیغنى الله عنک].

[۳-)] متن «... و لم تقوله» و در شنهج [... و کیف تقوله و چگونه آن را بگویی].

[۴-)] متن «و ان كان لا يرضيهم الا اخذها، فخذها» و در شنهج [و ان كان لا يرضيهم الا رجوعك

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۶۰۱

برخورد عمرو با اشترا

پس عمرو با آن گروه (کلاعیان و یحصیان) به میدان رفت و اشترا پیشاپیش سواران خود به او برخورد [و می‌دانست که بزودی با او در گیر خواهد شد]، اشترا [رجز می‌خواند و] می‌گفت:

یالیت شعری کیف لی بعمرو ذاك الذى اوجبت فیه نذري ...

به جان خودم، که چه به روز عمرو بیارم! آن کس که باید عهدی را که با خود بسته‌ام در حقش اجرا کنم آن کس که وی را به جد و جهد دنبال می‌کنم، آن کس که (با کشنش او) دل خود را آرام می‌بخشم.

آن کس که اگر وی را هر دمی از دمهای زندگیم ببینم دیگ خشم و انتقامم با دیدنش به جوش می‌آید، یا نه، بار الها (اگر تقدير چنان رفته که نتوانم به عهد خود وفا کنم) پوزش مرا بپذیر.

عمرو و اشترا

عمرو دانست که او اشترا است، و نیرویش در جا بکاست [۱] (و دلش فرو ریخت) و سخت بهراسید، ولی شرم داشت که باز گردد، ناگزیر به جانبی که صدای او می‌آمد روان شد و می‌گفت:

یالیت شعری کیف لی بمالک کم کاهل جببته [۲] و حارك ...

[۱)] فیما و ثقت لی به منها فارجع فیه اگر ایشان جز با پس گرفتن قول و قرار موثقی که بر سر آن با من نهاده‌ای راضی نمی‌شوند، از قولت برگرد] (پیداست عمرو بن عاص که توانایی پیکار در برابر سپاه امیر مومنان را از دست داده و یک بار خود در نبرد رویارویی با علی علیه السلام تا د مرگ رفته و دیگر بار فرزندانش به کام اجل نزدیک شده‌اند، در عین تعریض به مروان حکم، بی‌میل نیست شانه خود را از زیر تعهدی که به معاویه سپرده است نیز خالی کند و از معركه جان سالم به در برد.-م.)

[۲-)] متن به تصحیح قیاسی «فشل حیله» و در اصل به تحریف [خیله]، این کلمه در شنهج نیامده است.

[۲]) متن به تصحیح قیاسی و در اصل [کداجل خیة] و در شنھج [کم جاھل جبیتھ].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۰۲

به جان خودم، که چه به روز مالک بیارم! چه بسا شانه‌ها و سر شانه‌ها را در هم شکسته‌ام.
و چه بسا شھسواران را که من کشته‌ام و چه بسیار رزماوران و نیزه‌گذاران و شمشیر زنانی را که نابود کرده‌ام [۱].
و چه بسا مردانی را که به میدان آمده‌اند از پای در آورده‌ام، آری همه این چنین به دام هلاک افتادند.
راوی گوید:

چون اشترا بانیزه بر او تاخت عمرو جا تھی کرد، انگاه اشترا نیزه‌ای به چھرہ او زد ولی [نیزه] چندان کارگر نیامد. عمرو (از درد) بیتاب شد و [لگام اسبش را کشید و دست] بر رخسار خود نهاد و گریزان به اردواگاه بازگشت.
جوانی از یحصیان بانگ بر آورد: ای عمرو تو معاف هستی، که نیروی جوانی نداری، ای حمیریان [۲] آن (نیروی جوان که) از شماست اینک با شما و در میان شماست، پرچم را به من سپارید [۳]. انگاه-وی که نوجوانی بود [۴]- پرچم را بگرفت و پیش تاخت و می‌گفت:

ان یک عمر و قد علاه الاشترا بأسمر فيه سنان از هر ...

اگر اشترا بانیزه بلند و ناولک دلدوش بر عمرو چیره آمد.
به خدا، اینک به جان خودم (فرصت پیکار با او) برای من مایه می‌باشد است، ای عمرو دریغ از آن سرزمین سبز و خرم (که به تو بخشیده‌اند) [۵].

ای عمرو، رزماوری حمیری و یحصی، با زخم‌های کاری که می‌زنند، تو را از پیکار بی‌نیاز می‌دارد.
پرچم را به من دهید که امروز روز مرگ سرخ است.

[۱]) این بیت در شنھج نیامده.

[۲]) متن «یا لحمیر» و در شنھج (۲: ۲۹۵) [یا آل حمیر].

[۳]) متن «ابلغونی اللواء» و در شنھج [هاتوا اللواء پرچم را بیاورید].

[۴]) متن «غلاما شابا» و در شنھج [غلاما حدثا جوانی نو رسیده].

[۵]) اشاره به سرزمین مصر (که حکومت آن به عمرو بن عاص و اگذار شده بود).

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۰۳

پس اشترا به پسر خود ابراهیم ندا داد: پرچم را بگیر، جوانی در برابر جوانی. انگاه ابراهیم به پیش تاخت و می‌گفت:

یا ایّها السّائل عنّی لاترع أقدم فائی من عرانین التّخع ...

ای آنکه مرا می‌جویی پروا مکن و فراز آی که من از شیر مردان نخعی هستم.
ضرب نیزه دلدوش عراقی را چگونه می‌بینی؟ من به روز نبرد (چون شاهین) بال می‌گشایم و هرگز فرو نمی‌افتم.
آنچه گزند تان رساند ما را شاد کند و آنچه بر زیان شما باشد به سود ماست [۱]، من امروز برای هول آفرینی و هراس

انگیزی آماده شده‌ام.

شکست عمرو

وی بر آن حمیری بتاخت، و حمیری پرچم به دست، با نیزه با او درگیر شد و هر یک چند ضربت نیزه رد و بدل کردند تا حمیری از پا در آمد و کشته شد. مروان عمرو را به باد ملامت گرفت، و قحطانیان بر معاویه خشمگین شدند (و شوریدند) و گفتند: تو کسی را به فرماندهی ما گماشت‌ای که خود همراه ما نمی‌جنگد؟! یکی از خودمان را به فرماندهی ما بگمار و گرنه ما را به تو نیازی نباشد (و دست از همراهی با تو می‌کشیم). مزعف یحصبی - که شاعر بود - گفت: ای امیر، بشنو:

شعر یحصبی

معاوی امّا تدعنا العظیمة يلبس من نكرائهما الغرض [۲] بالحقب [۳] ...

ای معاویه اکنون که ما را به کاری سترگ که از هیتش تسمه با تنگ پوشانده شده فرا خوانده‌ای.

[۱-)] متن از روی شنجه «ما ساء کم سر و ما ضر نفع ما ساء کم سرنا و ما ضر کم نفعنا» و در اصل [ولا ضر].

[۲-)] متن از روی شنجه «الغرض دوال و تسمه‌ای که جهاز شتر را بدان به زیر شکمش استوار دارند» و در اصل [العرض].

[۳-)] حقب تنگ میان بند شتر که زیر تسمه دوال استوار دارند تا حرکت تسمه شکم حیوان را نیازارد مراد از بیت اینکه این جنگ مهیب را با شعار خونخواهی عثمان و وعده‌هایت برای ما آسان جلوه‌گر کرده‌ای. - م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۴۰۴

پس کسی از حمیریان را که شهریاران عربند به فرماندهی ما بگمار که همتیار ما باشد.

ما را به قبول فرماندهی کسی که او را نمی‌خواهیم و مدار و ما را دم و دنباله‌رو اغراض قرار مده.

ما را خشمناک مکن، که حوادث بر ضد تو به هم بر آمده و اینک در میان یحصیان خشم و طغیان پدید شده.

به راستی، ما را حق بزرگی است همراه با احساس فرمانبرداری و مهر و محبتی که در استخوان و پی [۱] ما ریشه دوانده.

معاویه یارانش را تشویق می‌کند

معاویه به ایشان گفت: [به خدا] من پس از این موقعیت و از این لحظه [۲] به بعد، فرماندهی جز از خودتان بر شما نخواهم گماشت.

[نصر گفت]: و [عمر بن سعد برای ما روایت کرد و گفت]:

چون عراقیان کار را بر شامیان زار کردند معاویه گفت: امروز روز آزمایش و پیرایش است [و امروز را فردایی در پیش]. همان‌گونه که آنان بر شما تاخته‌اند شما نیز بر آنان تاخته‌اید، شکیبا باشید و بزرگوار بمانید [۳].

[علی و اصیخ بن نباته]

راوی گوید:

علی بن ابی طالب یاران خود را تشویق می‌کرد، پس اصیخ بن نباته در حضورش به پا خاست و گفت: ای امیر مومنان، مرا با دیگر کسان پیش فرست که امروز پایداری و پیروزمندی خود را از تو دریغ نورزم. ما شامیان را تار و مار کرده‌ایم و (با

آن همه درگیری) خود هنوز نیروی کافی و دلاورانی پا بر جا داریم. رخصت

[۱-)] متن «فی المشاشة سر استخوان و غضروف که مفردش مشاش است، و العصب» و در شنهج [فی المشاش و فی العصب].

[۲-)] متن «بعد موقفی هذا» و در شنهج [بعد هذا اليوم از امروز به بعد].

[۳-)] متن «كونوا کراما» و در شنهج [و متوا کراما بزرگوارانه بمیرید].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۰۵

فرمای تا پیش تازم. علی گفت: به نام و برکت خداوند، پیش تاز. پس وی پرچمش را بر گرفت و به پیشروی پرداخت و می‌گفت:

حتی متی ترجو البقایا اصبع ان الرّجائِ بالقنوط یدمغ ...

ای اصبع تا کی امید (زندگی بیهوده) داری؟ که چنین امیدی به نومیدی در هم شکسته شود.

ایا حادث روزگار را نمی‌بینی که چگونه در می‌رسد؟ پس هوای نفسانی را چون چرمی که دیاغی کنند در هم کوب.

همگامی با حادث، تو را بهتر به مرادی که داری [۱] می‌رساند، امروز را کاری است و فردا نیز بی‌کار و بی‌حاصل (و بی‌توشه آخرت) مباش.

اصبع که پیری پارسا و پرهیزگار بود - و غالباً چون گروهی را گرم پیکار با یک دیگر می‌دید شمشیرش را در نیام می‌کرد - اینک در حالی که شمشیر و نیزه‌اش را غرقه به خون کرده بود باز آمد. وی از ذخایر علی بود که تا پای جان بدو بیعت سپرده بود و از شهسواران عراق شمرده می‌شد و علی علیه السلام از گسیل داشتن او به جنگ و کشتار دریغ می‌ورزید.

[بانگ مالک اشتر]

و گوید:

چون جنگ دندان مهیب مرگبار خود را بر پیکر کسان فشد و آتش پیکار زبانه گرفت برخی از سپاهیان در هماوردی و تکاپوی کنندی ورزیدند، از این رو اشتر بانگ بر آورد و گفت: هان ای مردم عراق، آیا کسی هست که جان خود را [به خدا] فروشد؟ اثال بن حجل (بیدرنگ) برابر صفوف دو سپاه آمد و ندا درداد:

[۱-)] متن از روی شنهج (۲: ۲۹۶) «قد ترید» و در اصل [قد یدین].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۰۶

برخورد ناگهانی اثال بن حجل با پدرش

ای هماورد من کس باشد؟ از آن سو معاویه حجل را بخواند و بدو گفت: به نبرد این مرد برو. آن هر دو تن که به کار خود و فنون جنگ آشنا بودند به یک دیگر آویختند. نخست پیر بر جوان ضربت نیزه‌ای وارد آورد و جوان به ضربت متقابلی پاسخش داد و سپس به ذکر نام و نسب خویش پرداخت [۱]، و معلوم شد که پسر هماورد خویش است [۲]، پس هر دو

از اسب به زیر آمدند و یک دیگر را در آغوش کشیدند و گریستند، آنگاه پدر به پسر گفت: ای اثال به دنیا گرای، و پسر پاسخش داد: ای پدر تو به آخرت گرای، به خدا، ای پدر اگر به فرض، در ذهن من خلجانی پیدا می‌شد که به شامیان بگرایم بر تو واجب بود که خود به صرافت طبع مرا از (چنان گرایش به باطل و) اجرای آن فکر باز می‌داشتی، اما اینک خلاف آن می‌کنی، و بد می‌کنی، من به علی و مومنان صالح چه بگوییم؟! تو بر گزینش خویش بمان و من نیز بر عقیده خود می‌پایم.

حجل نزد شامیان بازگشت و اثال به جانب عراقیان باز آمد، و هر یک یاران خویش را از ماجرا آگاه کردند. و حجل در این باره سرود:

شعر حجل در این زمینه

آن حجل بن عامر و اثالاً أصْبَاحَ ضَرْبَانَ فِي الْأَمْثَالِ ...

به راستی، حجل بن عامر و اثال را ماجرا بی‌گذشت که باید بدان داستان زنند [۳].

اثال، شهسوار زره‌پوش، در میان گرد و غبار آورده‌گاه خواستار هماوردی شد.

(او) غیر از دیگر عراقیان بود و به نره شیری می‌مانست که بر پشت هیون بلند دمی بر نشسته است.

[۱)] متن «انتمی ...» و در شنهج [و انتسیا و هر دو نام و نسب خود را باز گفتند].

[۲)] آغاز این ماجرا که جنگ پدر و پسری با یک دیگر است به داستان رستم و سهراب می‌ماند. - م.

[۳)] یعنی بین من و پسرم ماجرا بی‌گذشت که باید آن را به داستانها باز گویند. - م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۰۷

پسر هند مرا به میدانداری فرا خواند چه در میان مصاحبان او دلیر مردانی چون من همچنان اندکند [۱].

نخست من به ناولک نیزه ضربتی بر او زدم، و نیزه تیزفام خود را با پیکرش اشنا کردم، و ضربتهایی با یک دیگر مبادله کردیم و این، رزم جوانی با پیری کهنسال [۲]، از بازیهای شکفت روزگار بود.

او با نیزه سینه پدر خود را نشانه گرفت، و به حقیقت ضرب اثال بر من گران آمد [۳].

من هنگامی که اثال را هدف نیزه ساختم هیچ پرواپی نداشم و او نیز وقتی مرا هدف می‌ساخت پرواپی نداشت.

سپس بی‌آنکه گزندی به یک دیگر رسانده باشیم از هم جدا شدیم که به تأخیر افکننده مرگها جانمان را حفظ کرده بود. (و اجل ما نرسیده بود) [۴].

او مرا پی سپار راه هدایت نمی‌شمارد و من نیز او را از راهی که خود در پیش گرفته‌ام بیگانه و گمگشته می‌بینم.

چون شعر او به گوش مردم عراق رسید، اثال که جوانی کوشان و روشنندل بود چنین سرود:

شعر اثال بن حجل

إِنْ طَعْنَى وَسْطَ الْعَجَاجَةِ حَجَلاً لَمْ يَكُنْ فِي الَّذِي نَوَيْتَ عَقْوَقَاً ...

نیزه زدن من به حجل در آورده‌گاه نزد آن کس که فکر و ذکرمتوجه اوست، پدر آزاری نیست (و موجب عاق والدین

محسوب نمی شود).

من از خداوند امید پاداش داشتم و می خواستم در آخرت، در شمار یاران و مجاوران پیامبر باشم.

[۱)] متن از روی شنجهج «و ما زال قلیلا فی صحبه» و در اصل [و ما ذاك قلیلا].

[۲)] متن «لشیخ بجال» و در شنجهج [بشیخ بجال].

[۳)] یعنی پسرم اثال، سینه مرا که پدر او هستم نشانه گرفت و این ضربت پسرم بر من گران آمد. - م.

[۴)] مفهوم این دو بیت یعنی ما هر دو به قصد جان، یک دیگر را می زدیم ولی چون اجلمان نرسیده بود هیچ یک اسیبی ندیدیم. - م.

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۶۰۸

من، که هماره عراق را بر شام پیروز می خواهم [۱]، می خواستم با این اقدام بدان امر تحقق بخشم.

مردم عراق گفتند: اینک که جنگ شدت یافته است مبارزان دستخوش سستی و کندی شده‌اند، و گفتند: کدام جوانمرد است که راه خدا را در پیش گیرد؟ و آن کس که راه خدا را برگزید [۲]، من بودم.

سر در طبق اخلاص نهادم و چیزی جز مرگ نمی خواستم و هر آن سر انجامی را که نیکان می بینند به خوبی می دیدم [۳].
ناگهان شهسواری از میان گرد و غبار میدان، چون نخلی کهنسال، قامت برافراشت.

نخست حجل مرا به زیر ضربت نیزه گرفت و من در حمله به او پیشستی نکردم.

سپس با ناولک نیزه خود [۴] که همچون نیزه او سر به عیوق می زند، ضربه او را تلافی کردم [۵].
خداؤند شکوهمند توانا را به چنان سپاسگزارم که بر توفیق بیفزاید.

ضربت نیزه من موجب قتل او نشد و به قدر چیدن خرمایی [۶] گزندش نرساند.

بدان پیر گفتم من در زمانه بر خورش و پرورش نیکو و نعمتهاibi که تو به من ارزانی داشته‌ای ناسپاس نبوده‌ام [۷]، و این همه (تلاش من نیز) جز از آن رو نیست که می ترسم تو به دوزخ روی، پس با من مخالفت مکن و با من همفکر شو.
او نیز به من همین گفت و در ظلمات جهل نهان شد، و من به سوی موکب نور بازگشتم.

[۱)] متن از روی شنجهج «علی الشام» و در اصل [من الشام].

[۲)] متن «اخذت الطريق» و در شنجهج، در یک نسخه [یسلک الطريق آن راه را می پیماید] و در نسخه‌ای دیگر [سلکت الطريق آن راه را پیمودم].

[۳)] متن «اری کل ما یرون دقیقا» و در شنجهج [اری الاعظم الجلیل دقیقا خدای شکوهمند بزرگ را به نیکی می دیدم].

[۴)] متن از روی شنجهج «عالیة الرمح» و در اصل [بیادرة الرمح].

[۵)] متن «فتلافیته» و در شنجهج [فتلقیته].

[۶)] متن به تصحیح قیاسی «ثقووفا» و در اصل [لم اکن مفروقا] و در شنجهج تمام بیت چنین آمده: [اذ کففت السنان عنه و

لم ادن فتیلا ابی و لا ثقروفا] که درست آن باید [...] منه ...
ولا ثقروفا] باشد.

[۷)] متن «لست اکفرک الدهر» و در شنهج [لست اکفر نعمان].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۰۹

دعوت معاویه از نعمان و مسلمه

معاویه نعمان بن بشیر بن سعد انصاری و مسلمه بن مخلد انصاری - تنها دو تن انصاری را که همراه او بودند - بخواند و گفت: بنگرید، آنچه از اوس و خزرج به روز من آمده مرا اندوهگین ساخته است، آنان با شمشیرهای آخته پیش می تازند و هماورد می طلبند، و به خدا سوگند کار را بدانجا کشانده اند که جمله یاران مرا، خواه دلیر و خواه جبان، به خوف و هراس افکنده اند، و به خدا سوگند (اینک) نام هر یک از شهسواران شام را می برم، می گویند انصار وی را کشته اند.

اکنون به خدا سوگند، بر آنم که با تیغ و آهن، با تمام نیروی خود با ایشان در افتتم و در برابر هر زبدۀ سوار آنان شهسواری شامی بگمارم که گلوگاهش را بفسارد، آنگاه به شمار آنان قریشیان را به پیکار آنها که از خوردن خرما و قلیه عدس (یا اشکنه [۱]) سیری ندارند گسیل دارم، آنان خود را «انصار» می خوانند، به خدا سوگند (آنان در آغاز) در کنف پیامبر مأوى گردیدند و به او یاری و نصرت دادند ولی به آخر حق خود را به باطل آمیختند و فساد کردند.

[۱)] معاویه این تعبیر را از باب تحقیر به کار برد و انصار رسول اکرم را که همراه علی علیه السلام بودند «اشکنه خور» خوانده است.- م. در متن «طفیشل» بر وزن سمیدع، چنان که در قاموس آمده و آن را «طفشیل» نیز گویند که معرب لفظ فارسی «تفشله» یا «تفشیله» (نوعی خاگینه یا املت شیرین با گوشت.- م.) است، و در فرهنگ استینگهاس ۳۱۳ آمده است: غذایی مرکب از گوشت آمیخته به تخم مرغ و زردک و عسل باشد، و در قاموس به نوعی آش تفسیر شده، و بغدادی در کتاب الطبیخ آن را از غذاهای تنوری شمرده، و در مناج الدکان، ۲۲۰ آمده است: «طفشیل، هر غذایی که از حبوبی چون عدس و ماش و نظایر آن بسازند». - حواشی الحیوان (۳: ۲۲۶ / ۵: ۲۴). در فرهنگ نفیسی آمده: «قلیه‌ای که از گوشت و تخم مرغ و زردک و گندنا (تره) و گشنبیز و عسل پزند. و عدس سبز نیم پخته را نیز گویند که مردم آن را عدسی خوانند». به تفصیل نخست شاید «طفشیل» نوعی کوکو یا خاگینه شیرین همراه با گوشت بوده ولی ظاهرا طفشیلی که معاویه به آن اشاره کرده همین نوع اخیر، یعنی عدس ساده یا اشکنه عدس بوده و بی‌گمان غذای ممتازی محسوب نمی شده است که وی خوردن آن را بر انصار عیب شمرده و به طعنه گرفته است.- م.)

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۱۰

پاسخ نعمان به معاویه

نعمان خشمگین شد و گفت: ای معاویه، انصار را به سبب چالاکی در جنگ سرزنش مکن، که ایشان به روزگار جاھلیت نیز (در رکاب پیامبر) همین گونه بودند، آنان خدا را می خواهند و من ایشان را با پیامبر خدا صلی الله علیه همچنین دیده ام [که چنین چالاکیها بسیار می کردند]. اما اینکه می خواهی با تعدادی، برابر آنها، از قریشیان به مقابله آنان

روی، تو خود می‌دانی که قریش [در گذشته] از دست ایشان چه دیده و چه کشیده است [۱]! اگر خواهی همان معامله را باز بینی چنان کن. اما در باره خوردن خرما و اشکنه عدس، باید گفت که خرمای نیکو از آن ماست و اگر شما هم آن را می‌چشیدید با ما هم سلیقه می‌شدید. اما اشکنه از آن یهود بود و چون ما آن را خوردیم و گوارا یافتیم به خوردن آن از ایشان مشهورتر شدیم چنان که قریش نیز به خوردن کاچی مشهور گشت.

پاسخ مسلمه به معاویه

پس از او، مسلمة بن مخلد به سخن در آمد و گفت: ای معاویه، پیشینه و تبار و یاوریهای انصار (به پیامبر) نکوهش بردار نیست، اما اینکه آنان تو را غمنده کرده‌اند، ما را نیز اندوهگین (و گلایه‌مند) کرده‌اند و اگر ما از ایشان خرسند می‌بودیم از آنان جدا نمی‌شدیم و از گروهشان به در نمی‌آمدیم با آنکه این جدایی منجر به دوری ما از خاندان و عشیره و به غربت افتادن از حجاز و تن دادن به جنگ با عراق شد. ولی ما این همه را به خاطر تو پذیرفتیم و در برابر، از تو چشمداشت عوض داریم. اما اگر قصه خرما و اشکنه‌خوری را پیش کشی نسب تو نیز به کاچی خوران [۲]

[۱]-) اشاره به فتح مکه و شکست کفار قریش به پیامبری انصار رسول الله (ص).- م.

[۲]-) سخینه، غذایی که از آرد و روغن، و گویند از آرد و خرما فراهم کنند غلیظتر از آش و

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۱

و کورخوران [۱] می‌رسد [۲].

گفتار قیس بن سعد در این باره

این سخنان به گوش انصار رسید، پس قیس بن سعد انصاری، انصار را گرد آورد و سخنگوی ایشان برخاست و گفت: معاویه سخنانی گفته که به گوشتان رسیده و آن دو یار تان [۳] نیز از طرف شما پاسخش داده‌اند. به جان خودم، اگر امروز شما معاویه را خشمگین کرده‌اید، امری است که تازگی ندارد چه دیروز نیز او را خشمگین کرده بودید و اگر اینک در عصر اسلام وی را در فشار گذاشته‌اید، به روزگار شرکش نیز در فشار نهاده بودید، [بزرگترین] گناه شما در نظر او این است که شما به این دیانت یاری می‌دهید و از آن جانبداری می‌کنید. پس امروز چنان بکوشید که آنچه را دیروز از شما دیده و کشیده از یادش ببرید و فردا چنان بکوشید که آنچه را امروز از دست شما کشیده از خاطرش بزداید [۴]، شما زیر این پرچم پیکار می‌کنید که جبرائل و میکائیل در سمت راست و چپش پیکار می‌کرددند، و آن گروه زیر پرچم ابو جهل و احزاب (مخالف اسلام) قرار گرفته‌اند. اما (داستان) خرماخوری، ما نخل آن را نکاشته‌ایم، ولی در خوردن (این میوه گوارا) بر آنان که در اصل آن را کاشته بودند پیشی گرفتیم. و اما در باره طفشیله (- اشکنه عدس)، اگر واقعاً این قوت غالب و غذای معتمد ما می‌بود ما نیز همان‌گونه که

[۱)] رقیقت از حلوا (که ظاهرا همان کاچی است.- م). قریش آن را بسیار می‌خوردند چنان که به «سخینه خوار کاچی خور» معروف گشتند.

[۱-)] متن «خرنوب» (-کور، به فتح اول و دوم) نباتی است صحرایی که دو نوع درختی و بوته‌ای دارد و علوفه دام است و در صنایع گوناگون چون شیره‌سازی و الکل‌سازی و دارویی نیز مصرف دارد. -المعجم لاروس. در لغتنامه دهخدا آمده است: «کبر یا کور، نباتی است خار دار و پر، شاخ و برگش باریک و میوه‌اش در غلافی چون غلاف لوبیاست و در خرابه‌ها می‌روید». -م.

[۲-)] متن از روی شنیج (۴: ۲۹۷) «فانهمایجران» و در اصل [یجبران].

[۳-)] متن از روی شنیج «صاحبکم» (یعنی نعمان و مسلمه. -م.) و در اصل [صاحبکم رفیقتان].

[۴-)] متن از روی شنیج «تنسونه» و در اصل [فتنسونه] (مراد اینکه هر روز جدی‌تر و سخت‌تر از روز پیش بجنگید. -م.)

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۱۲

قریش به کاچی خوری شهرت یافته به اشکنه خوری مشهور می‌شدیم. (در حالی که ما چنین شهرتی نیافته‌ایم و تنها معاویه از سر طعن این عنوان را بر ما بسته است).

سپس قیس بن سعد در این باب گفت:

يا ابن هند دع التوْبَه فِي الْحَر ... بِإِذَا نَحْن فِي الْبَلَاد نَاهِيَا [۱] ...

ای پسر هند دست از تحریک کسان بر جنگ با ما بدار که ما در اقطار عالم نامداریم.

ما همانانیم که تو ما را دیده و ضرب دستمان را چشیده‌ای، اگر خواهی در میدان نبرد به ما نزدیک شو [۲].

اگر خواهی گروهی با تو نبرد کنیم، گروهی می‌جنگیم و اگر خواهی تن به تن بجنگیم ما آمده و رهسپار میدانیم، تو با یارانت بیا و ما با خزر جیان با تو روبرو می‌شویم و در جنگ (به مردانگی) والدینمان را سرافراز می‌کنیم.

هر یک از این دو گونه جنگ را خواهی انتخاب کن که از جانب ما یا تو دیگر دوستی و مودتی بر جا نمانده است.

آنگاه هنوز گرد اوردگاه فرو ننشسته باشد [۳] که بینی جنگ، خود پیروزی یا شکست ما را آشکار سازد.

کاش آنچه خواهی فردا با ما کنی زودتر بر سد که خداوند نعمت شهادت راستین را به ما ارزانی فرماید.

ما همانانیم که در فتح مکه و خیر و حنین حضور یافته‌ایم، پس از غزوه بدر و آن نبرد کمر شکن احد و نیز با بنی نصیر، دلیریها کردیم، و به روز احزاب [۴] حاضر بودیم و همگان می‌دانند از شما چه دیدیم و بر سرتان چه اوردیم.

[۱-)] در شنیج [بالجیاد سرینا- با اسباب نژاده بسیج شده‌ایم].

[۲-)] متن از روی شنیج (۲: ۲۹۷) «فادن» و در اصل [فاذن- رخصت ده].

[۳-)] متن «لا تنزع العجاجة» و در اصل [...] یتنز [...] و در شنیج [لانسلخ [...].

[۴-)] متن «یوم الاحزاب...» که شاید [و بیوم الاحزاب...] باشد.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۱۳

رایزنی معاویه با عمرو در باره انصار

چون شعر وی به معاویه رسید عمرو بن عاص را بخواند و گفت: در باره بد گویی ما به انصار چه نظر داری؟ گفت: به

نظر من آنان را تهدید کن ولی از ایشان بدگویی مکن [۱]، ما چه بدی از آنان توانیم گفت؟ و انگهی اگر خواهی ایشان را نکوهش کنی تنها از خود آنان مذمت کن ولی به تبار و نیاکانشان کاری نداشته باش. معاویه (به عمرو) گفت: (می بینی که) سخنور انصار، قیس بن سعد هر روز به سخترانی میانه انصار برمی خیزد، و به خدا سوگند، اگر خداوندی که از صدمه پیل بر کعبه جلوگیری کرد او را نیز (از هیجان) باز ندارد، وی بر آن است که فردا ما را به کلی در هم کوبد و نابود کند. به نظر تو چاره درست چیست؟ (عمرو) گفت: چاره، توکل و شکیبایی است.

گلایه و عذرخواهی معاویه از برخی از انصار

معاویه به برخی از انصار، از جمله عقبه بن عمرو، و ابو مسعود، و براء بن عازب، و عبد الرحمن بن ابی لیلی، و خزیمه بن ثابت، و زید بن ارقم، و عمرو بن عمیر [۲]، و حاجاج بن غزیه که در آن جنگ صاحبینظر (و موثر) بودند پیام فرستاد و از ایشان گلایه (و ضمناً عذرخواهی) کرد و پیغام داد که نزد قیس بن سعد بروند (و به او نیز باز گویند).

انصار و قیس ابن سعد

آن جملگی نزد قیس رفتند و گفتند: معاویه دیگر نمی خواهد به ما بدگویی کند تو نیز از بدگویی نسبت به او دست بدار. گفت: از چون منی بد گویی نزید بلکه از من آن سزد که تا به دیدار خداوند نایل آیم، از پیکار با او دست نکشم. سپاه سوار (معاویه) صبحگاه به جنبش در آمد. قیس می پنداشت که معاویه

[۱-] مراد ایراد اتهام و دشنامگویی در جنگ تبلیغاتی است. - م

[۲-] عمرو بن عمیر انصاری، یکی از اصحاب رسول اکرم. در نام او اختلاف است و او را عمرو بن عمرو یا عامر ابن عمیر نیز گفته‌اند. در اصل به تحریف [عمیر بن عمر] آمده الاصابة، ۴۴۰ و ۵۹۱.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۱۳۶

نیز خود با آنان است، از این رو به مردی که به معاویه می‌مانست حمله کرد و با شمشیر کارش را بساخت، ولی معلوم شد که وی معاویه نبوده است، همچنین [به دیگری] که شبیه وی بود حمله کرد و او را نیز از پا در آورد [۱] و سپس از میدان بازگشت و می‌گفت:

قولوالهذا الشاتمی معاویه ان كل ما وعدت ریح هاویة ...

به آن معاویه که از من بدگویید می‌کند بدگویید که گفته‌های تهدید آمیز تو چون بادی به دوزخ روان است. ای سگ پارس کننده دشمن، ما را می‌ترسانی وای پسر خطاکاران پیشین، به من پارس می‌کنی؟ چون ماده سگ بی ارزشی [۲] که بر جهد، بر می‌جهی و به دنبال ابر تند سیر شبانه پارس می‌کنی [۳]. پاسخ دادن نعمان به چشمداشت معاویه

معاویه (که این شعر را شنیده بود) گفت: ای شامیان اگر با این مرد روبرو شدید نتیجه این بدگوییها و هرزه‌های را به وی بفهمانید. نعمان و مسلمه خشمگین شدند، (ولی معاویه) پس از آنکه ایشان آهنگ بازگشت نزد یاران خویش نمودند در صدد دلجویی از آنان برآمد و ایشان را راضی کرد و سپس از نعمان خواست که نزد قیس رود و از او گلایه کند و وی

را به سازش بخواند.

نعمان برفت تا به میان میدان رسید و بانگ کرد: ای قیس، من نعمان بن بشیرم.

قیس گفت: چیست، ای ابن بشیر، چه کار داری؟ نعمان گفت: ای قیس، آن که

[۱)] معاویه در جنگ صفين برای ایجاد شباهت چند تن را شبیه خود ساخته بود که یکی از آنان که کاملاً به او شباهت داشت پرچمدار و نگهبان ویژه او بود.- م.

[۲)] متن «العجوز الجارية» و در اصل [العجوز الحاوية].

[۳)] متن «فی اثر الساری لیالی الشاتیة» و در عربی مثل است: السحاب يسرى ليلا، و الكلاب تنجح السحاب الحيوان (۲): (۷۳) (و در تحریر و تخفیف چیزی یا تهدیدی بی ارزش گویند:

اهون من النباح على السحاب و معادل این مثل فارسی است که: «مه فشاند نور و سگ عووو کند». - م.)

پیکارصفین/ترجمه،ص:۶۱۵

شما را به جنگ خوانده جز برای ارضای خاطر خود چینی نکرده است. آیا شما گروه انصار نیستید؟ خود می‌دانید که در فروگذاری از یاری به عثمان به روز دار (- روز هجوم به خانه عثمان) خطأ کردید، و به روز جمل یاران (و خونخواهانش را) کشید (و اینک) به صفين با سواران خویش بر سر مردم شام تاختید. اگر شما که عثمان را وانهادید (و از یاری به او خودداری کردید) علی رانیز به حال خود و امنی نهادید کار سر به سر می‌شد، ولی شما حق را وانهادید و به باطل یاری دادید و سپس نیز راضی نشدید که چون دیگر مردم باشید تا آنجا که شما را برای جنگ بسیج کردند و به میدان مبارزه فرستادند، وانگهی هیچ امری نیست که به دست علی افتاد و رقم (شکست و) مصیبت، به تمامی، بر آن نخورد و با این همه شما و عده پیروزی به او داده‌اید. اینک جنگ، بسیاری از ما و شما را از میان برده است و خود به عیان دیده‌اید، پس به خاطر خدا از کشتار بازماندگان پروا کنید.

پاسخ قیس به نعمان

قیس خنده دید و سپس گفت: «ای نعمان هرگز نمی‌پنداشتم که به گفتن چنین سخنانی جرات کنی، آن کس که خود را فریفته نمی‌تواند برادرش را نصیحت کند.

به خدا سوگند که اینک تو هم فریفته، و هم فریبکار و گمراه کننده‌ای. در آن مورد که از عثمان یاد کردی، اگر شنیدن (سخن راست برای آنکه تو را متقاعد کند) برایت کافی است و اگر خبر درست می‌خواهی، از من بشنو. آن کس که عثمان را کشت کسی است که تو از او بهتر نیستی و آن کس که از یاری به عثمان خودداری ورزید از تو بسی بهتر است. اما در مورد اصحاب جمل، ما به سبب پیمان شکنی آنها با ایشان جنگیدیم. و اما در مورد معاویه، به خدا سوگند، اگر [تمامی] عرب نیز گرد او جمع شوند، انصار با وی خواهند جنگید. اما این که گفتی ما چون دیگر مردم (بی‌طرف) نماندیم (و جانب علی را گرفتیم) در این پیکار ما چنانیم که با پیامبر خدا بودیم، رخساره‌های خویش را به دم تیغ خوبیار می‌سپاریم

پیکارصفین/ترجمه،ص:۶۱۶

و گلوگاهمان را آماج نیزه می‌داریم تا آنکه حق در رسد و امر الاهی، که دشمن آن را خوش ندارد، آشکار گردد. ای نعمان بنگر آیا همراه معاویه جز اسیران ازاد شده (غزوات رسول) یا عرب یا یمانی فریب خورده کسی را می‌بینی؟ بنگر مهاجران و انصار و تابعان به احسان، که خداوند از ایشان خرسند است [۱]، چه موضعی گرفته و کجا یند، سپس بنگر آیا با معاویه (از انصار) جز خود و رفیقت را می‌بینی؟ به خدا سوگند، که شما (گرچه به نام انصار خوانده می‌شوید ولی) از «بدریان» و [رجال عقبه] و «احدیان» نیستید و سابقه‌ای در اسلام ندارید و (بر عکس ما) ذکری از شما در قرآن نرفته است، و به جان خودم، این تنها تو نیستی که بر ضد ما به فتنه‌انگیزی برخاسته‌ای بلکه پدرت نیز بر ضد ما فتنه‌انگیخته است.» قیس (به شعر نیز) در این باره گفت:

و الرّاقصات بكلِّ اشعثِ اغْبَرِ خوصُ العَيْوَنِ تَحْثِلُهَا الرّكْبَانِ ...

چون سواران ما تو سنهای اشفته یال تیزگام رنگین چشم خود را برانگیزند، نه ابن مخلد [۲] و نه نعمان، هیچ یک فراموش نکرده‌اند که ما برای چه و در رکاب چه کس [۳] تیغ بر کشیده‌ایم. آن دو بیان مسموع را رها کردند و اینک اگر عیان مشهود آن دو را سودمند افتد، حقیقت را به عیان بینند.

- [۱-] اشاره به آیه ۱۰۰ از سوره توبه که فرماید: *السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِالْحَسَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضِيَ عَنْهُ ... - آنان که در صدر اسلام سبقت به ایمان گرفتند، از مهاجر و انصار و آنان که به طاعت خدا پیروی آنان کردند از سایر امت (تا روز قیامت) خدا از آنها خشنود است و ایشان به رضای او راضیند ...». - م.)*
- [۲-] مراد از ابن مخلد، مسلمة بن مخلد انصاری است (که ماجرایش همراه ابن نعمان با معاویه گذشت. - م.)
- [۳-] متن به تصحیح قیاسی «فی من نحاربه» و در اصل [عمن تحاربه]. این شعر در گمانگاه خود در شنجه نیامده است.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۱۷۶

[بر پا خاستن عکبر در پیشگاه علی]

[نصر گوید: عمر بن سعد از مالک بن اعین، از زید بن وهب ما را روایت کرد و گفت [۱]:]

شهسوار بی‌رقیب کوفه، عکبر بن جدیر اسدی نام داشت، و زبده سوار بی‌نظیر شام عوف بن مجذئه کوفی [مرادی]، مکنی به ابو احرم بود - و همو بود که پسرش حجاج بن یوسف را آن روز که در خانه کعبه بیهودش افتاد نجات داد.

عکبر که مردی سخت پارسا و زبان اور بود در برابر علی به پا خاست و گفت:

«ای امیر مومنان، ما را از خداوند عهدی در دست است که با وجود آن به مردمان نیازمان نیست، ما بر شامیان گمان پایداری داشتیم و ایشان نیز از ما انتظار پافشاری داشتند، ما پافشاری کردیم و آنان نیز پایداری نمودند. من (لختی پیش با دیدن این حقیقت) از پایداری دنیا دوستان در برابر پافشاری آخرت‌جویان، و شکیبایی اهل حق در برابر اهل باطل، و دلبستگی شیفته‌وار اهل دنیا در شگفت شدم. سپس نیک نگریستم و از نا‌آگاهی خود نسبت به این آیه از کتاب خدا بیشتر در شگفت شدم که می‌گویید:

الْمُحَسِّبُ النَّاسُ أَنْ يَتَرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمُنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمُنَّ

الكاذبِينَ الْمُ، آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف این که گفتند: ما ایمان آورده‌ایم، رهاشان کنند و بر این دعوی هیچ امتحانشان نکنند؟ (هرگز چنین نیست). و ما امتهایی را که پیش از اینان بودند به امتحان و آزمایش در آوردیم تا خدا دروغگویان را از راستگویان کاملاً معلوم کند. (و مقام منافق و مومن پاک را از هم جدا سازد [۲]).

علی او را ستود و گفت: خیرت باد.

هماوردی عوف بن مجذئه با عکبر

کسان به صفو خود باز گشتند و [عوف بن مجذئه] مرادی، رزماور کم نظری که پیشتر تنی چند [از عراقیان] را کشته بود به میدان مبارزه آمد و بانگ

[۱)] در اصل قبل از این سند روایت آمده [و ذکروا انہ - آورده‌اند که ...].

[۲)] العنكبوت، ۲ و ۳

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۱۸

برداشت: ای مردم عراق، آیا مردی هست که شمشیرش را به کف گیرد و با من بجنگد؟ من شما را بالاف و گزاف خویش نمی‌فریم، من شهسوار «زوف» [۱] هستم. مردم عکبر را اوّل دادند. وی از یاران خویش جدا شد و به سوی او رفت و کسان همه بر جای میخکوب شدند. (رزماور) مرادی ایستاده بود و می‌گفت:

بِالشَّامِ أَمْنٌ لَيْسَ فِيهِ خُوفٌ بِالشَّامِ عَدْلٌ لَيْسَ فِيهِ حِيفٌ ...

به شام امن و آسایش است و هراس نباشد، به شام داد است و بیداد و ستم نباشد، به شام گشاده دستی است نه (امساک) و امروز و فردا کردن. من مرادیم و تبارم «زوف» [۲] است، من پسر مجذئه هستم و نامم عوف است. آیا هیچ عراقی یارای آن دارد که شمشیر بر گیرد، و به هماوردی من آید تا ببیند آنچه بیند. عکبر به هماوردی او رفت و می‌گفت:

الشَّامُ مَحْلٌ وَ الْعَرَاقُ تَمَطِّرٌ بِهَا الْإِمَامُ وَ الْإِمَامُ مَعْذُرٌ [۳] ...

شام سرزمینی خشک است و عراق از باران در نعمت غوطه‌ورست، در آن امام جای گزیده، و امام دادگر است. ولی به شام اینک مردی زشتخوی (شورشگر) است [۴]. من عراقیم و نامم عکبر است. پسر جدیرم که پدرش منذر است. پیش آی که جنگ من آگاهانه (و از حقیقت بهره‌ور است [۵]).

[۱، ۲)] زوف، به فتح زاء، نام پدر و سر دودمان قبیله‌ای یعنی زوف بن زاهر - یا ازهرا - بن عامر بن عویشان است القاموس (زوف). در اصل به تحریف [دوف].

[۳)] در شنهج [بها امام طاهر مطهر].

[۴)] متن «فيها للإمام معور» و در شنهج [فيها اعور و معمور - بدانجا آن کج چشم طغیانگر است].

[۵)] متن «فانی للكمی مصحر» و در شنهج [فانی فی البراز قسور - که من در هماوردی دلیرم].

پیکار صفین / ترجمہ، ص: ۶۱۹

عکس و معاویہ

پس چند ضربه نیزه با یک دیگر مبادله کردند، و عکبر وی را بکشت. معاویه همراه با افرادی از قریش [۱] و تنی چند از آنده کسان [۲] بر فراز پسته‌ای بود، عکبر رو بدو نهاد و اسبش را با تازیانه نواخت و شتابان به سوی آن پشته تاخت. معاویه او را نگریست و گفت: به راستی یا این مرد بی خرد است یا به امان خواهی آمده است، از او باز پرسید. مردی برابر شتافت و در حالی که او همچنان اسب می‌تاخت به بانگ بلند از وی پرسید (چه می‌خواهی)، ولی او پاسخش نداد، و [شتابان] پیش تاخت تا به معاویه رسید. سواران نیزه‌ها را به سویش نشانه رفتند. عکبر که امیدوار بود (در برابر صلابت و سرعت حمله او) پیرامون معاویه را ترک کنند و او را با وی تنها گذارند تنی چند از مردان را بکشت [۳]. کسان با شمشیر و نیزه، معاویه را به پناه گرفتند و چون دست او به معاویه نرسید بانگ زد: ای پسر هند، مرگ و شرم تو را شایسته‌تر، من جوانی اسدی هستم [۴] (سپس) نزد علی [۵] بازگشت. (علی) به او گفت: ای عکبر چه چیز تو را بر آن داشت که چنان کنی؟ [خود را به مهلکه نینداز]. گفت: خواستم پسر هند را به هماوردی با خود برانگیزم.

قصیده عکبر در قتل مرادی

عکیر که خود شاعر بود چنین سرود:

قتل المرادى الذى جاء باعياً ينادى وقد ثار العجاج: نزال ...

آن مرادی را که به گردنکشی پر خاسته و در آورده‌گاه گرد و خاک برانگیخته بود و هماورده می‌طلبد، من کشتم.

[۱] متن «فی، انسا، من، قیش» و در شنیده (۲:۲۹۷) [فی، و حوه قیش - با بز، گان قیش].

[٢]-) متن: «وَنَفَّ مِنَ النَّاسِ قَلْيَاً» وَدَرِاصَا [وَانَّاسِ مِنَ النَّاسِ قَلْيَاً] وَدَرِشَنْجَه [وَنَفَّ قَلْيَاً مِنَ النَّاسِ].

[۳]-) د. شنبه [فاستقله، حال قتا منعه قه-ما-مدانه به بيش او د. امدادن که و، گ و هه از ايشان، با يكشت].

[۴-) مراد اینکه: شرمت باد، من که جوانی اسدی بیش نیستم دلیرانه خود را بدینجا به هماوردی با تو رساندم ولی تو که داعیه سالاد، داری، در بنایه بازانت از میدانه گ بخته...م.

[۵-] در شنیخ و معال، صفت عراق و لم بكلم - و بیش از این سخنها نگفت و به صفت عراق بازگشت.

سکا، صفحہ ۶۲۰ / ترجمہ، ص

او لافنانه می گفت: من عوف بن مجئه هستم، اما احاجی روز نبندگی سانش را گفت.

بدو گفتم: چون مردم آوای جنگ بر آوردند من بر تو سن فراخ سینه کشیده دست خود دل بستم، و آن را در میدانگاه به حولان در آوردم و دل مردان را انشته از سم و هراس کردم.

بر سرش تاختم و با هجوم به او که پیاپی هماورد می طلبید، مجالش ندادم، اسب جوان خود را پیش راندم و سلاح بر کشیدم و او را بزدم و بر دامنه پشته سمت شمال خود به خاک افکندم [۱]، مرادم همان پشته ایست که معاویه، سر آمد حناتیکار، ان روز گار، س س آن استاده به د.

اسیم باسم خارا شکن ره می‌شکافت [۲] و من به سواران او بانگ می‌زدم که هران گمراهی که بود آشکار شد. چون مرا دیدند (و نزدیکشان رسیدم) طعن نیزه‌هایی بر پیکرشان زدم که ضرب شستم جنگاوری را از یادشان برداشتی چند از مردان او برای نجات وی شمشیر بر کشیدند و تنی چند نیزه‌ها بر آوردن. (به خود می‌گفت) اگر دستم به او رسد چنانش کنم که زان پس از این ماجرا جز گفت و گویی باقی نماند [۳]. و اگر در راه هدف خود هزار بار بمیرم هرگز بدان نیندیشم و از آن پروا نکنم.

مباح شمردن خون عکبر

شامیان پس از کشته شدن [عوف] مرادی در هم شکستند و ملول شدند و معاویه خون عکبر را مباح شمرد، عکبر (چون این فتوی را شنید) گفت: دست خدا بر تر

[۱)] متن «فاضر به فی حومه بشمالی» و در شنهج (۲: ۲۹۹) [اصرفه فی جریة بشمالی].

[۲)] متن به تصحیح قیاسی «یغرف الجری جامحا» و در اصل به تحریف [یعرف الجری]. در قاموس آمده است: و خیل مغارف کانها تغرف الجری.

[۳)] متن «من الامر شيء غير قيل و قال» (که به متابعت قافیه به کسر لام تلفظ می‌شود.-م) و در شنهج [وفزت بذکر صالح و فعل- من به یادی نیک و کرداری نکو نائل آمد].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۲۱

از دست معاویه است، (اگر وی را بر من تسلطی باشد) پس دفاع و نگهبانی خدا از مومنان کجاست [۱]؟ نصر گوید:

هنگامی که مردم به مشاجره و مداخله در تصمیمات و رأی علی پرداختند تجاشی از گستاخی آنها بیتاب شد (و بر آشفت) و گفت:

کفی حزناً أنا عصيناً امامنا علياً و إن القوم طاعواً معاویه ...

این اندوه و مصیبت عظیم بر ما بس که ما از فرمان امام خود علی سر می‌پیچیم و آن گروه، (دشمنان ما) همگی از معاویه فرمان می‌برند.

شامیان را از این بابت بر ما مزیتی است (و چون این ویژگی خود را به رخ ما کشند) جای آن دارد که چشم بگرید. پاک و منزه است آنکو توده خاک را بر جای خود مستقر بداشت و هفت آسمان را چنان که هست برافراشت. آیا رواست ما از امامی که خدا حق او را واجب شمرده، نافرمانی کنیم و مردم شام از چنان گردنکشی به جان و دل اطاعت کنند؟

واگذاری فرماندهی انصار به قیس بن سعد

سپس علی علیه السلام قیس بن سعد را بخواند و او را به نیکی ستود و به فرماندهی انصار گماشت. در این میان طلایه‌داران شام و عراق به هم بر می‌خوردند و رجز می‌خواندند و به نیروی خود مباھات می‌کردند و پاره‌ای به مسالمت

با یک دیگر سخن می‌گفتند.
مباحثات به رجراجه و خضریه
یک بار که نجاشی نیز با ایشان بود برخوردی چنین روی داد و وی رجراجه (سپاه موج آسا) ای علی، و خضریه (سپاه سبزینه پوش) معاویه را مقایسه کرد و

[۱-)] متن به تصحیح قیاسی «دفاع الله عن المؤمنین» و در اصل [...] من المؤمنین] و در شنهج [فاین الله جل جلاله و دفاعه عن المؤمنین - پس خدای عز و جل و دفاع او از مؤمنان کجاست؟]

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۶۲۲

هر یک از دو طرف به سپاه خود افتخار می‌نمود. شامیان گفتند: (نیروی) خضریه نیز همچون (نیروی) رجراجه باشد - علی را چهار هزار سپاهی زره پوشیده از همدان بود که رجراجه (یا موج آسا) خوانده می‌شدند و فرماندهی آنها را که همگی دارای سلاح و شمشیر و زره بودند سعید بن قیس بر عهده داشت، و خضریه (یا سبزینه پوشان) نیز چهار هزار تن به فرماندهی عیید الله بن عمر بن خطاب بودند که نشانه سبز داشتند - پس جوانی از بنی جذام شام که در طلايه سپاه معاویه بود گفت:

الأقل لفجّار أهل العراق و لين الكلام لهم سيّه [۱] ...

هان به تبهکاران عراقی بر گوی، هر چند سخن ملایم گفتن با آنان نارواست، ...

هر گاه شما با رجراجه موج آسای خود پیش آید [۲] ما با فوج خضریه سبزینه پوش خویش برابرتان می‌آییم، که شهسوارانش چون شیرهای زیانند و نیزه‌های بلند یمانی به کف دارند، و شمشیرهای کوتاهی به دست دارند که قوی‌ستی و عزم راسخ‌شان آن تیغهای کوته را بلند و بلندتر می‌کند [۳].

چون ما به هماوردی ایشان شتابیم، پسر هند گوید: خدا بنی جذام را خیر و برکت دهد.

کسان به نجاشی گفتند: تو شاعر و شهسوار مردم عراقی، پس بدین مرد پاسخی گوی. وی لختی به کناری رفت و سپس یک تنه برابر صف شامیان رفت و به خواندن این شعر پرداخت:

[۱-) سیّه، مخفف سیّه است، چنان که «السیّ» نیز مخفف «السیّ» است و نظیر آن در شعر افنون تغلبی آمده. اللسان ۱: ۹۱ و قصیده ۶۶ از المفضليات.

[۲-) متن به تصحیح قیاسی «نجئکم بجاوae حضریه» و در اصل [نجئکم بجا حضریه]. این قطعه و قطعه بعد از آن (که از شاهکارهای شعر است. - م.) در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

[۳-) به گفته اخنس بن شهاب در مفضليه، ۴۱ که (نظير همین مضمون) گوید:

خطانا الى القوم الذين نضارب
و ان قصرت اسيافنا كان وصلها

اگر چه شمشیرهای ما کوتاه باشد ولی ما با عزم راسخ و گامهای بلند خود که به سوی دشمنان بر می‌داریم آنها را بلند

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۶۲۳

معاوی‌إن تأتنا مزبداء بخضريّة تلق رجراجه ...

معاویه اگر تو سبزینه پوشان را بر ما بتازانی با فوج موج آسای ما روبرو شوی، که ناوکهایشان در گیر و دار جنگ سواران، به خون مردان آغشته شده.

شهسوارانش چون شیران ژیانند و در راه خدا، دشمن را به خاک هلاک می‌افکنند.

چون مرگ در رسد هیچ نیروی باز دارنده‌ای نیست، و در آن لحظه هراسناک بانگ و فریاد [۱] بسیار سودی نکند.

آنان را برای طویل کردن شمشیرهای خود جز به سخت کوشی در برخورد نیازی نیست، عزم و گامهای استوار بلندشان پیش از شمشیرهایشان می‌آید و بازوان توانایشان را نقصی نیست.

پاره‌ای از آنان که بدیشان برخوردهای گواه راستین این حقیقتند، و تو خود دیروز آن را دریافتی، که با تیغهای تیز بر دشمن تاختند و لاف و گراف لجو جانه آنها را خاموش کردند [۲].

شامیان (که این قطعه را از او شنیدند) به وی گفتند: ای برادر بنی حارثی بار دیگر بخوان تا ما آن را فرا گیریم که نیکو شعری است [۳]. وی آن را برای ایشان باز خواند تا فرا گرفتند، و این در فرصت (اتش بس) بود که طلایه‌داران هر دو سپاه دیدار می‌کردند و به یک دیگر امان میدادند و با هم سخن می‌گفتند.

[سخن معاویه بن خدیج]

[نصر گوید: عمر بن سعد، از حارث بن حصیره، از ابی الکنود] روایت کرد و گفت:
شامیان بر کشتگان خود بیتابانه شیون می‌کردند [۴]، و معاویه بن خدیج گفت: ای مردم شام، خدا مملکتی را که آدمی پس از حوشب و ذی الکلاع به دست آرد،

[۱)] متن به تصحیح قیاسی «فجفاجه» و در اصل به تحریف [فجاجه].

[۲)] در متن و اصل مصراع اخیر ناقص است و چنین آمده «بها فقع لجاجه».

[۳)] این از تأثیرات شعر خوب است که حتی دشمن می‌خواهد آن را بشنود و فرا گیرد. - م.

[۴)] متن از روی شنیچ تصحیح شده و در اصل پس از تکمله آمده [ثم ذکروا آن اهل الشام جزعوا].

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۶۲۴

سیه روی و بی‌بها دارد. [به خدا] اگر ما پس از کشته شدن آن دو، حتی بی‌رنج و تعیی، بر مردم عراق چیره شویم، پیروزی محسوب نمی‌شود. و یزید بن انس به معاویه گفت: در کاری که آغازش به پایانش نماند [۱] خیری نباشد. تا این فتنه پایان نیابد هیچ مجروحی درمان نشود [۲] و بر هیچ کشته‌ای (به فراغت) سوگواری نکنند، اگر کار به مراد تو بر آید آنگاه به معالجه مجروحان پردازی [۳] و از سر فرصت گریه و سوگواری به راه اندازی و اگر کار به مراد حریف تو بر آید، در آن صورت مصیبتی که گریبانت را گیرد سخت عظیم باشد.

معاویه و ابن خدیج

معاویه گفت: «ای شامیان، شما در گریستان (و سوگواری) بر کشتگان خویش سزاوارتر از عراقیان در زاری و بیتابی بر کشتگان خود نیستید (و در مقام مقایسه آنان بیش از شما باید سوگوار باشند چه شخصیت‌های بزرگتری را از دست داده‌اند). به خدا، ذو الکلاع شما از عمار بن یاسر ایشان، و حوشب شما از هاشم آنها، و عبید الله بن عمر شما از ابن بدیل آنان بزرگتر نبودند. و این مردان (و کشتگان نامدار) جز همتایان و همگنان یک دیگر نیستند [۴] و این تصفیه (و مرگی که نصیب آنها آمده) جز از جانب خدا نیست. شما را مژده باد (و خوشدل باشید) که خداوند سه تن از آنان را کشت: عمار بن یاسر را که جوانمرد آنان بود، و هاشم را که همگان بدو چشم امید داشتند، و نیز ابن بدیل را که چنان هنرنماییها داشت بکشت، و اینک اشعث و اشتر و عدى بن حاتم باقی مانده‌اند و بس. اشعث مورد

[۱)] یعنی کاری که با طرح‌بزی و تدبیر، به اختیار آغاز کرده‌ای ولی در پایان به نتیجه‌ای بیرون از اختیار تو انجامیده و زمام آن از دست تو خارج شده است. - م.

[۲)] متن به تصحیح قیاسی «لا یدمل جریح» و در اصل [لا یدمن علی جریح] و در شنھج (۲: ۲۹۹) [لا یدمی جریح].

[۳)] متن به تصحیح قیاسی «... دملت» و در اصل [ادمنت] و در شنھج [ادمیت].

[۴)] یعنی فقدان نامداری از ما، برابر قتل نامداری از آنان بوده و به این ترتیب تلفات ما و آنان سر بسر است. - م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۲۵

حمایت مردم شهر و دیار خویش است، اما اشتر و عدى به فتنه‌انگیزی خشم اورده‌اند و دیگران را تحریک می‌کنند و جولان می‌دهند که خداوند، ان شاء الله، فردا آن دو را نیز خواهد کشت. ابن خدیج گفت: اگر مردان به دیده تو همه یکسانند (و کشتگان ما و آنان سربرسند) به دیده ما چنان نیستند. معاویه از (گفته) ابن خدیج به خشم آمد. و حضرمی در این باره به شعر گفت [۱]:

معاوی قد نلنا و نیلت سراتنا و جدع احیاء الکلاع و یحصب ...

ای معاویه، ما و بزرگانمان را گزندی سخت رسید و دست قبایل کلاع و یحصب از پیکرشان جدا شد، بدانچه بر سر ذی کلع، که خدا از جوار رحمت خود دورش ندارد، آمد و آنچه از مصیبت قتل حوشب بر همه یمانیان رسید. ای معاویه، آن دو چنان مدافعان و رزماؤران دلیری بودند که خود بهتر می‌دانی و من در این آشکار گویی خود دروغ و گزافی نمی‌گویم.

اگر به جای هلاکت آن دو فدیه و قربانی پذیرفته می‌شد، ما خود و پدر و مادرمان را فدای آن دو می‌کردیم.

نیزه‌های ما نیز جان شهسواران آنها را که می‌خواستند بند از بند ما بگسلند، بگرفت، اما ابن قیس یا عدى بن حاتم و اشتر نه چنانند که شرنگ جانکاه نیستی را به سادگی بنوشنند.

[گذر کردن اسود بر عبد الله بن کعب در واپسین دم زندگی او]

سپس بر سر حدیث عمر بن سعد باز آمد. نصر، از عبد الرحمن بن عبد الله [۲] که گفت:

عبد الله بن كعب [۳] به روز صَفِين از پای در آمد، و اسود ابن قیس [۴] در واپسین دم زندگی او که هنوز اندک رمقی داشت بر او بگذشت و گفت: به خدا سوگند که از پا در آمدن (واحتضار) تو بر من بسی گران و ناگوار

[۱-)] در شنهج [وقال شاعر اليمن يرثى ذا الكلاع و حوشب- و شاعر يمن در رثای ذى الكلاع و حوشب گفت.]

[۲-)] در شنهج [عن عبید الرحمن بن كعب].

[۳-)] عبد الله بن كعب مرادی که به روز صَفِين کشته شد و از یاران علی بود- الاصابة، ۴۹۰۹ و در شنهج [عبد الله بن بدیل] آمده، عبد الله بن بدیل و برادرش عبد الرحمن بن بدیل نیز هر دو در صَفِين کشته شدند.

[۴-)] در شنهج [اسود بن طهمان خزاعی].

پیکار صَفِين / ترجمه، ص: ۶۲۶

است. به خدا اگر پیشتر می‌دیدمت به درمانت می‌پرداختم و از تو به جان دفاع می‌کردم و اگر آن کس را که تورا از پا افکنده و به خاک و خونت آمیخته می‌دیدم [۱] خوش داشتم از او دست بر ندارم تا [یا من او را بکشم] و یا او مرا نیز به تو پیوندد. سپس از اسب به زیر آمد و کنارش نشست و گفت: [خدایت رحمت کناد، ای عبد الله] که پیوسته همسایه از گزندت در امان و همواره نام خدایت جاری بر زبان بود، مرا اندرزی ده، خدایت رحمت کناد. گفت: «تورا به پرهیزگاری خدا می‌خوانم و به اینکه نیکخواه امیر مومنان باشی و در کنار او با تبهکاران بجنگی تا حق آشکار شود (و تو پیروز آیی) یا به خداوند بپیوندی. از من به امیر مومنان سلام رسان و به وی بگو: چندان در آوردگاه بجنگ که صحنه نبرد را پشت سر نهی، چه هر که در حالی که رزمگاه را پشت سر نهاده است دیگر روز را آغاز کند پیروز باشد. [۲]» سپس چیزی نپایید که جان داد. اسود نزد علی آمد و بدو گزارش داد. علی گفت: «خدایش رحمت کناد، در زندگی همراه ما با دشمنان جهاد کرد و به گاه وفات نیز خیرخواهانه ما را اندرز داد.»

اسود بن قیس و علی

سپس علی نماز بامداد را با مردم گزارد و آنگاه کسان با پرچمها و علمهایشان به پیشوی پرداختند و شامیان نیز از آن سو به حرکت در آمدند.

[۱-)] متن از روی شنهج «لو رأيْتُ الذِّي أَشْعَرْتُكَ...» در اللسان آمده است: اشعره سنانا- خالطه به. در اصل [لو أعرفت- اگر می‌شناختم].

[۲-)] پیام و اندرز خیرخواهانه مشابهی که در حکم استراتژی صحنه جنگ است از هاشم بن عتبه، در دم واپسین حیات او به امیر مومنان در همین کتاب نقل شده که گفت: «کشتگان را هر چه زودتر به خاک سپارید و میدان را از پیکر مجروحان و جنازه مقتولان تهی کنید که فردای پیکار ابتکار عمل با شما باشد»- ص ۴۸۴ و نیز پیام عبد الرحمن بن کلدہ- ص ۵۳۹

پیکار صَفِين / ترجمه، ص: ۶۲۷

[موضع ابرهة بن صباح]

(نصر) گوید: عمرو بن شمر، از جابر، از عامر، از صعصعة بن صوحان و حارث بن ادhem مرا روایت کرد که: ابرهه بن صباح بن ابرهه حمیری (در میان اردو) به پا ایستاد و گفت: ای یمانیان، وای بر شما، پندارم فرمان قضا بر نابودی شما رقم خورده است. دریغ از شما! میان این دو مرد را ازad بگذارید تا خود تن به تن بجنگند و هر یک پیروز شد ما همگی بدومی پیوندیم. [این ابرهه] از سران یاران معاویه بود. چون سخن وی به آگاهی علی رسید گفت: ابرهه بن صباح درست گفت. به خدا سوگند از آن لحظه که به خطه شام در آمدہام هیچ سخنی بیش از این مرا شاد نکرده است. گفته ابرهه به اطلاع معاویه نیز رسید، وی خود را به آخر صفواف کشاند و به اطرافیان خویش گفت: پندارم در عقل ابرهه خللی پیدا شده است. اما شامیان روی بدنهاده (به وی اشاره می کردند) و می گفتند: به خدا ابرهه در دین و رأی و رزماوری از تمامی ما برتر و دلیر تر است، ولی معاویه خوش ندارد به جنگ تن به تن با علی تن در دهد. ابرهه در این باره (به شعر) گفت:

لقد قال ابن ابرهه مقلا و خالفة معاویة بن حرب ...

پسر ابرهه [۱] سخنی گفت و معاویة بن حرب با گفته او مخالفت ورزید، زیرا حق، از گمراهی و فریبکاری او که چون تنگ میانبند شتر به زیر دوال بسته [۲] بسی بارزتر است.

او اشکارا در میان دو گروه جنگ و دشمنی افکنده، در حالی که شما از نژادی واحد و همه فرزندان قحطانید. شما آن دو شیر را به هم وانهید تا خود با یک دیگر بجنگند، و بی گمان، حق هر

[۱-] ابرهه بن صباح، به اعتبار نام جدش در این شعر خود را «ابن ابرهه» خوانده است.-م.

[۲-] در متن این مصraig چنین آمده «ملبسته غرائضه! بحقب» (که جمعی است خلاف مشهور زیرا جمع غرض یا غرضه- تسمه و دوال زیر سینه و شکم در جهاز شتر، غالباً غرض و غرض آمده است.-م).- مطلع شعر یحصبی ص ۶۰۳ (مراد اینکه چون بار باطل معاویه ناهنجار است نمذینی از دروغ و فریب، یعنی خونخواهی عثمان، بر نهاده تا تحملش بر مرکب، که کنایه از فریب خوردگان است، آسان آید.-م).

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۲۸

دروغ و باطلی را می زداید و دور می راند.

هر کس که روزی معتقد به لزوم نگهداشت پیوند خویشاوندی بوده اینک با من یار و همفکر است. چه قدر میان آن کس که از دور بانگی می کند و آن کس که با تمام قوا درگیر جنگ شده، و آن که دست از هستی شسته و ضربات نیزه ها و تیغه های بران را به گشاده روبی استقبال می کند، تفاوت است.

ایا معاویة بن حرب مرا تبعید می کند؟ تحمل چنین تبعیدی پروردگارم را از من خرسند خواهد کرد. و اگر عمرو بر اثر این سخنانم از من دوری گریند، باکی نیست که دستهای او به نیرنگ و خیانت الوده است، و من اگر از سر دینداری خود از آنان می گسلم، در خاور و باختر به آرامش وجودان پهنه گسترده ای فراروی دارم. هماوردی علی و عروه دمشقی و از پا در آمدن او

آن روز عروه بن داود دمشقی [۱] به میدان آمد و گفت:

ای ابا الحسن، اینک که معاویه هماوردی با تورا خوش ندارد به هماوردی من آی. علی گام پیش نهاد و یارانش به او گفتند: این سگ را فرونه که همطراز [۲] تو نیست. گفت: به خدا سوگند که امروز به دید من کین تو زی وی نسبت به من کمتر از معاویه نیست. من و او را به هم واگذارید. سپس بدو حمله برد و وی را به دو نیم کرد، چنان که پیکرش نیمی از راست و نیمی از چپ به خاک افتاد. و هر دو سپاه از صلابت این ضربت به لرزه در آمدند، آنگاه (برای عبرت دیگران خطاب به آن نعش دو پاره) گفت: ای عروه برو و قومت را آگاه کن! سوگند بدان کو محمد را به حق بر انگیخت هم اینک دوزخ را می بینی و در شمار پشیمانان در آمده ای.

[۱)] در شنهج (۲، ۳۰۰) [ابو داود عروه بن داود العامری].

[۲)] متن «فانه لیس لک بخطر» و در اللسان آمده است [و هذا خطير لهذا و خطر له، يعني این در شان و مقام برابر اوست].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۲۹

پسر عمومی عروه گفت: چه شوم بامدادی است امروز، خدا چهره زندگی پس از ابی داود را (بر من) زشت گرداند. (و مرا پس از او زندگی مباد). و سپس در این باره سرود:

سوگنامه عروه دمشقی

فقدت عروة الأرماء والآيتام يوم الكريهة الشنّاع [۱] ...

عروه بیوگان و یتیمان خود را بدان روز مصیبت بار شوم زشت باز نهاد.
او به روزهای سخت و نکبت بار هرگز با اطرافیان خویش درشتی نمی کرد، و خود از معركه هراسی نداشت.
به عنایت الاهی از گزند عذر و پسر ابی طالب و دیگر فرادستان احساس اینمنی می کرد.
ای دیده من، آیا بدان دم که گرد آوردگاه برخاست و عروه [۲] به خاک افتاد همگان گریان نشدند؟
جای آن داشت که تمام زنان بنی عامر از یثرب و اهل قباء بر او زار بگریند.
خداؤند عروه نیکو خصال مددکار و زاده برجستگان شریف را رحمت کند.
در دشت بی فریاد صفين پیکرش غرقه به خون، بر خاک خشک فرو افتاد و نهان شد [۳].
سواران بدربی و تابعان و اشراف و نقیبان جملگی او را بدان حال رها کردند.
شعری در نکوهش او
و عبد الله بن عبد الرحمن انصاری سرود:

عروة يا عروة قد لقيت حماماً اذ تقدمت في حمي اللهوات ...

عروه، ای عروه، چون به دام آتش غرور و سرکشیها در افتادی مرگ خونبارت را دیدی.
ایا علی را دست کم گرفتی که شرذه شیری چنو را به پیکار غزالکی در کام مرگ، فراخواندی؟

- [۱-] در اصل [الشبعاء]. این قطعه در شنهج نیامده است.
- [۲-] متن «يا لعيني الا بكت عروة [الاقوام] يوم العجاج ...» و در اصل کلمه [الاقوام] که با افزودن کلمه‌ای شبیه آن بیت درست می‌شود نیامده است.
- [۳-] متن «قد غاب فی الجرباء» و در اصل [قد عاين الحوباء].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۳۰

خداؤند را شهسواری چنوت [۱] که پدر دو شیر بچه [۲] است و از هیچ عامل نابودگری نمی‌هراسد. به قضای الاهی ایمان دارد و خیرش فرون از شمار است و به پیشگامیهای خود در اسلام امید ثواب دارد. از رویارویی با هیچ حادثه ناگواری هراس ندارد و هرگز گزندی بدلو نرسد. اینک تو در دوزخ جزای خود را چشیدی و ضربت کوبنده او نابودت کرد. ای پسر داود تو از پسر هند دفاع کردی و نگذاشتی که او خود به معاك هلاک در افتاد.

[هلاکت پسر عمومی ابی داود]

(همان راوی) گوید:

پسر عمومی ابی داود با نیزه به علی حمله کرد و علی ضربتی بر او زد که نیزه را از کفش بیفکند و سپس ضربت دیگری به او زد و وی را به ابی داود ملحق کرد.
هراس سپاه معاویه از علی

معاویه که بر فراز تپه‌ای ایستاده بود و دیدبانی می‌کرد و به چشم خویش می‌دید گفت: مرگ و ننگ بر این مردان، آیا در میان آنها یک تن نیست که با او هماوردی کند یا غافلگیرانه و یا در گیر و دار معركه و امیختگی دو سپاه و گرد انگیزی در اوردگاه وی را بکشد؟. ولید بن عقبه گفت: تو خود به هماوردی او برو که به جنگ تن به تن با او سزاوارتر از دیگرانی. گفت: به خدا، او را به هماوردی خواند تا آنجا که در برابر قریش شرمسار شدم (ولی با این همه) به خدا سوگند، هرگز خود به هماوردی او نخواهم رفت زیرا سپاه را جز برای نگهبانی از پیشوای خدمت او بر نگماشته‌اند. عتبه بن ابی سفیان گفت: «از او روی نهان کنید چنان که گویی ندای مبارز طلبی او را نشنیده‌اید، شما می‌دانید که او حریث (دلاور) را

- [۱-] متن به تصحیح قیاسی «ان لله فارسا» و در اصل [لیس لله فارسا - خدا را شهسواری چنو نباشد].
- [۲-] ابو الشبلین، مراد از «دو شیر بچه» حسین علیهم السلام هستند. - م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۳۱

کشت و عمرو (بن عاص) را (بدان فضیحت) رسوا کرد، و من حتی یک تن را ندیدم که به دم تیغ او رفته و کشته نشده باشد. آنگاه معاویه به بسر بن ارطاء گفت:
«آیا به هماوردی او می‌روی؟» گفت: «هیچکس سزاوارتر از تو به هماوردی با او نیست، اما اگر شما همه خودداری کردید،

آنگاه من به نبرد تن به تن با او می‌روم.» معاویه به وی گفت: «بنا بر این فردا پیشاپیش سپاه، تو در آوردگاه با او روبرو خواهی شد.» بسر بن ارطاطه عموزاده‌ای داشت که از حجاز به خواستگاری دخترش آمده بود، وی نزد بسر آمد و به او گفت: «شنیده‌ام که تو هماوردی با علی را به عهده گرفته‌ای. آیا نمی‌دانی که فرمانروایی پس از معاویه، عتبه و پس از او برادرش محمد راست و اینان همه هماورد علی به شمار می‌آیند [۱]؟ چه چیز تو را بر مباردت بدین خطر که من آن را پیشاپیش به عیان می‌بینم و ادانته است؟ گفت:

«شرم (و رودربایستی)، سخنی از دهانم پرید [۲] و دیگر شرم دارم که از آن باز گردم.» آن جوان خندید و در این باره گفت:

تنازله یا بسران کفت مثله و الافان اللیث للضیع آکل ...

ای بسر اگر همتای اویی به مبارزه‌اش رو، و گرنه بدان که شیر شرزه کفتار [۳] را می‌خورد. چنان می‌نماید که تو، ای بسر بن ارطاطه از هنرنمایه‌ای او در جنگ بی‌خبری یا خود را به بی‌خبری می‌زنی. معاویه والی است و پس از او دو برادرش هستند، و البته بدل با اصل برابر نباشد. آنان همه برای هماوردی با او از تو سزاوار ترند، او علی است، به دم تیغش مرو که مادرت به عزایت خواهد نشست. همان دم که با او روبرو شوی مرگ در ناوک نیزه‌اش به انتظارت نشسته و تیغ او را هنری است که به شکار جانت پردازد.

[۱-] متن از روی شنجهج «کل هولاء قرن لعلی» و در اصل [و کل هولاء من قرن لعلی].

[۲-] متن از روی شنجهج (۲: ۳۰۰) «خرج منی کلام» و در اصل [... شيء].

[۳-] متن «... للضیع آکل» و در شنجهج [... للشاة آکل - خورنده گوسفند است].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۳۲

و زان پس به پایان جنگ، نه (چون تو) نگهبانی برای شکت خورده‌گان باشد [۱] و نه پیش از آن در طلایه سواران، پرچمداری برای حمله بماند [۲].

بسر گفت: «ایا این (که گویی) چیزی جز مرگ باشد؟ به خدا سوگند که از دیدار خدای تعالی گریزی نیست.»

رجز علی

علی [علیه السلام] دیگر روز همراه اشتر از سپاه خود جدا شد و رو بدان تپه نهاد و می‌گفت:

انی علی فاسالوا التخبروا ثم ابرزوا الى الوعى او ادبروا ...

منم علی، (از جنگ آزمودگان) بپرسید تا آگاه شوید، آنگاه یا به میدان نبردم آیید یا پشت کنید و بگریزید.

تیغ برنده و سنانم دلدوز و جانشکار است، پیامبر پاکیزه خصال از ماست.

حمزه نیکرفتار [۳] و جعفر (طیار) که او را در بهشت [۴] شهبالی باشد از ماست.

این شیر خدادست با چینین افتخارات درخشان و آن یک پسر هند است، آن به کنام خزیده متزلزل رانده شده واپس کشیده.

هماوردی علی با بسر و گریز وی

بسر در حالی که نقابی آهنین بر روی نهاده بود و شناخته نمی‌شد نزدیک آن تپه به سوی او تاخت و بانگ زد: ای ابا حسن به میدان من آی، علی شتابان

[۱)] متن از روی شنجه «عاطف» و در اصل به خطاط [خاطف- ربانیده].

[۲)] مراد اینکه تو که در شکست نگهبان و مدافع شکت خورده‌گان و در حلمه پرچمدار- طلايه‌دارانی خود را به مهلكه مينداز که با مرگت سپاه از وجود چون توبی محروم ماند.- م.

[۳)] مراد حمزة بن عبد المطلب، سید الشهداء، عمومی گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عمومی علی علیه السلام است.- م.

[۴)] جعفر بن ابی طالب (معروف به طیار) برادر امیر مؤمنان علی علیه السلام که ده سال از آن حضرت بزرگتر بود و به روز «موته» در سال هشتم هجری شهید شد. پرچمداری مسلمانان در آن روز نخست با زید بن حارثه بود که کشته شد و جعفر پرچم را به دست راست برداشت و چون دستش را جدا کردند آن را به دست چپ گرفت و آن را نیز قطع کردند سپس پرچم را میان بازویانش نگاه داشت تا او را کشتنند و شهید از پا درآمد. جعفر را «ذو الجناحین- صاحب دو شهبال» و «ذو الہجرتين- دو بار هجرت کرده» نامیده‌اند.- الاصابة و کتاب معازی و الحیوان (۳: ۲۲۳).

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۳۳

به سوی او تاخت تا نزدیک وی رسید و نیزه‌ای به جانب او که اسر تا پا زره پوش بود رها کرد که از ضرب آن بر زمین افتاد، ولی زره مانع شد که نیزه در پیکرش جای گیرد. بسر آهنگ عیان کردن [عورت] خود کرد تا به این حیله از شدت حمله و صلابت او برهد، اما علی علیه السلام از او روی تافت و از کشتنش صرف نظر کرد.

اشتر هنگام فرو افتادن او، وی را بشناخت و گفت: ای امیر مؤمنان، این بسر بن ارطاء، دشمن خدا و خصم توست. علی گفت: او را واگذار که لعنت خدا بر او باد، آیا پس از چنان حرکت (شم آور زیونانه‌ای) که کرد او را بکشم [۱]؟

حمله اشتر به پسر عمومی بسر

پسر عمومی بسر که جوان تازه سالی بود به علی علیه السلام حمله کرد و می‌گفت:

اردیت بسرا و الغلام شائره اُردیت شیخا غاب عنہ ناصره ...

بسرا خوار و زار افکنندی ولی این نوجوان به انتقام او در ایستاده، پیر مردی را که (محافظ و) یاورش از او دور مانده بود خوار و نگونساز کرده.

اما ما همه پشتیبان و مدافع بسر هستیم.

اشتر حمله کنان به او گفت:

اُکلِّ یومِ رجل شیخ شاغره و عورة و سط العجاج ظاهره ...

ایا به هر روز باید لنگ سالمندی بر هوا رود و در میان آوردگاه عورتی هویدا شود، و بدین نمایش شرم آور مانع ضربت نیزه قوی پنجه‌ای گردد؟، بدان گونه که عمرو و بسر گرفتار چنان رسوایی و ننگ کمرشکنی شدند [۲]. (که هرگز قامت

راست نکنند و سر از خجلت بر نیارند).

[۱-] مراد اینکه همین رسوایی که برای حفظ جان پلید خود به نمایش عورتش متولّ شد- نظیر حرکتی که عمرو بن عاص پیشتر کرده بود- برای او کافی است و این ننگ برای او بدتر از مرگ باشد.- م.

[۲-] متن «...رمیا بالفاقره و در شنهج [...رمینا بالفاقره].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۳۴

پس اشتر به ضرب نیزه‌ای کمر او را بشکست و بسر نیز از جانب دیگر، بر اثر ضربه علی پا به گریز نهاد و به خیل سوارانش پیوست و علی بر او بانگ زد: «ای بسر، معاویه بیش از تو درخور این بد انجامی و رسوایی است.» [۱] بسر نزد معاویه باز آمد و معاویه به وی گفت: دیده از شرم به زیر میفکن که خداوند عمرو را در این حرکت پیش کسوت تو قرار داده است. نظر بن حارت در این باره (به شعر) گفت:

أَفِي كُلِّ يَوْمٍ فَارِسٌ تَذَبَّوْنَهُ لَهُ عُورَةٌ وَسْطَ الْعَجَاجَةِ بَادِيهٌ ...

ایا به هر روز شهسواری را به میدان می‌فرستید که در میان اورده‌گاه عورتش را عریان کند و نمایش دهد؟، و بدین حیلت، علی ضربت سنان خود را از او باز دارد و معاویه در خلوتگاه خویش بر این ماجرا بخندد؟

دیروز چنان زشت حرکتی از عمرو پدید آمد و سرش را نجات داد و عورت بسر نیز همان گونه جان پناهش شد.

به عمرو و بسر ارطاة بگویید: دیدگان خود را بگشایید و از راهی بروید که دیگر بار با آن شیر مرد رو برو نشوید.

از چیزی جز حیا (و عفت بزرگوارانه) او و از دو خصیه خود سپاسگزار نباشد که فقط این دو سبب حفظ جانتان شدند.

که اگر این دو نمی‌بودند از زخم سناش نمی‌رسید، و این تجربه کافی است، که دیگر بار تکرارش نکنید.

هر گاه به لشکر پویایی [۲] که صحیحگاه [۳] در رکابش حرکت می‌کند برخوردید و علی را در آن میان دیدید، بیدرنگ میدان را تهی کنید.

و از او دور بمانید، چنان که نیزه‌اش به شما نرسد و لهیب جنگش دامستان را نگیرد که این تجربه شما را بس.

[۱-] متن «...بهذا منک» و در شنهج (۲: ۳۰۱) [بها منک].

[۲-] متن «خیل الم Shiyyah» و در شنهج [خیل المغترة].

[۳-] متن از روی شنهج «صیحة» و در اصل [صیحة].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۳۵

و اگر از جان خود سیر شده‌اید به همان راهی که در پیش گرفته‌اید باز آید و همان را تکرار کنید.

تحاشی بسر از علی و دوره کردن سواران شام علی را

از آن پس هر گاه بسر با لشکری که علی در میانشان بود رو برو می‌شد خود به گوشه‌ای می‌گریخت و سواران شامی علی را دوره می‌کردند.

[معاویه قریشیان شام را بر می‌انگیزد]

[نصر گفت: عمر بن سعد، از اجلح بن عبد الله کندي، از ابی جحیفه ما را روایت کرد و گفت]:

آنگاه معاویه قریشیان شام را گرد آورد و گفت: ای گروه قریشی، شکفتا که در این جنگ یک تن از شما قریشیان را جز عمر و هنری نیست که (دست کم بتواند) فردا زبانش بدان دراز باشد [۱]. شما را چه شده و غیرت قرشی کجا رفته است؟ ولید بن عقبه (از این سخن) به خشم آمد و گفت: «چه هنری می‌خواهی؟ به خدا سوگند که در میان قریشیان عراق به دست و زبان (و سخنوری و فرادستی) یک تن را همتای خود نمی‌شناسیم.» معاویه گفت: «ولی دیدید که آنها به جان خود از علی دفاع کردند.» ولید گفت: «نه، بلکه علی از آنها به جان خود دفاع کرد.» (معاویه سپس خطاب به جمع) گفت: «وای بر شما، آیا در میان شما کسی یافت نمی‌شود که با همتای خود (در آن سپاه) به هماوردی و جنگ تن به تن پردازد و افتخار فزاید و به خود ببالد؟» مروان (به پاسخش) گفت: «در مورد هماوردی (باید بگوییم) علی به حسن و حسین و محمد، پسران خویش، و ابن عباس و برادرانش رخصت هماوردی نمی‌دهد و خود نیز بی مدد آنان به گرمگاه معركه جنگ در می‌آید، به این ترتیب ما با کدام یک از آنان (که همتای خویش می‌شناسیم) هماورد شویم؟ اما در مورد کسب افتخار و به خود بالیدن، ما به چه

[۱-] متن «... فعل به يطول - کاری نیکو، یا شاهکار» و در شنیع [فعال بها يطول] (فعال به کسر، جمع فعل است یعنی کارهایی. - م.)

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۶۳۶

چیز بر آنان ببالیم و مباهات کنیم؟ به اسلام، یا به جاهلیت؟ اگر به اسلام ببالیم، این افتخار از جهت پیمبری با ایشان است و اگر به جاهلیت فخر فروشیم، پادشاهی در آن دوران با یمنیان بوده است و اگر بگوییم ما قریشی هستیم، عرب گویند: آنان سر به فرمان بنی عبدالمطلب سپرده‌اند. اعتراض قریشیان به معاویه

پس عتبه بن ابی سفیان (بر سر غیرت آمد و) خشمگین شد و گفت: «از این سخنان بگذرید که من فردا با جعدة بن هبیره روبرو خواهم شد» معاویه گفت:

زها زه، قوم وی بنو مخزوم، و مادرش ام هانی دختر ابی طالب و پدرش هبیره ابی وهب است و از این رو (تو را) همتا و هماوردی راد باشد. مشاجره بین عتبه و آن کسان بالا گرفت تا بدانجا که به یک دیگر پرخاش کردند و بر آشفتند. آنگاه مروان گفت: به خدا سوگند اگر آنچه را روز هجوم به خانه عثمان دیدم و در بصره به عیان مشاهده کردم ندیده بودم مرا در حق علی رأی و نظری بود که مردی را با تبار و دیانت او سرزد، اما «اگر و مگر [۱]» در کار آمد ... (و بر اثر آن مشهودات، نظر من از او برگشت). معاویه بی‌آنکه با دیگر کسان (قریش) درشتی کند، ولید بن عقبه را (شماتت کرده) و از او به زشتی نام برد و ولید با او درشتی کرد و معاویه به او گفت: «ای ولید، تو به خاطر (قضیه) عثمان با من گستاخی می‌ورزی [۲]، او بود که تو را حد زد و از کوفه تبعید کرد.» اما پیش از آنکه شب به پایان رسد (معاویه و قریشیان) با هم

سازش کردند و معاویه آنان را از خود راضی کرد و اموال هنگفتی بدیشان بخشید. معاویه به عتبه پیام فرستاد و از او پرسید:

«تو با جده چه خواهی کرد؟» پاسخ داد: «امروز با او دیدار و فردا با او پیکار می‌کنم.» جده در میان قریش ارجی گران و زبانی نیکو بیان داشت و از شیفتگان علی بود که بیش از دیگر مردم بدو دلسپرده بود.

[۱-] متن «ولکن و لعل - اما و شاید».

[۲-] متن «تجتری علی بحق عثمان» و در شنجهج (۳۰۱: ۲) [...] بنسبک من عثمان].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۳۷

دیدار عتبه و جده

دیگر روز عتبه آهنگ دیدار او کرد و بانگ زد: ای جده، ای از علی رخصت خواست که نزد او رود و علی به او رخصت داد، و مردم برای شنیدن گفتگوی آن دو گرد آمدند. آنگاه عتبه گفت: «ای جده، به خدا سوگند (ما می‌دانیم که) چیزی جز دوستی تو نسبت به خالو [۱] و (نیز) عمومیت ابن ابی سلمه، کارگزار بحرین [۲] تو را به پیکار ما نکشانده و به خدا سوگند ما ادعا نمی‌کنیم که اگر ماجرای عثمان نمی‌بود معاویه برای خلافت شایسته ترا از علی بود، ولی می‌گوییم معاویه برای حکومت شام از آن رو شایسته تراست که مردم به حکومت او راضی هستند، پس این را بر ما ببخشاید، و به خدا قسم که در شام هر مرد نیرومندی [۳] بیشتر از معاویه به جنگ کوشاست و در عراق کسی نیست که چون علی به جنگ سخت کوش باشد [۴]. ما بیش از شما از سرور خود فرمان می‌بریم، و آنچه در علی نکوهیده است این است که خواهد این اعتقاد را در دل مسلمانان بدند (و به آنها بقبولاند) که به ولایت بر مردم سزاوارتر از خود ایشان است تا بدانجا که اگر قدرتی یابد (به خاطر این سلط طلبی) عرب را یکسره نابود کند.» جده گفت: اما دوستی من نسبت به خالوی خویش (علی)، به خدا سوگند اگر تو را نیز خالوی چون او (گرانقدر) می‌بود پدرت را از یاد می‌بردی. اما (عمویم) ابن ابی سلمه، هنوز کس چنو گرانمایه مردی ندیده است، و جهاد در نظر من خوشت (و مهمتر) از شغل و مقام حکومتی است [۵]. اما برتری علی بر معاویه، این

[۱-] مراد علی علیه السلام است، زیرا جده، پسر ام هانی بنت ابی طالب بود.- م.

[۲-] متن از روی شنجهج «عامل البحرين» و در اصل به خطاط [عاملی البحرين - دو کارگزار بحرین].

[۳-] متن «... رجل به طرق» و در اصل به تحریف [طرف].

[۴-] یعنی در شام دیگران بیش از معاویه طرفدار جنگ هستند و بر عکس در عراق علی علیه السلام بیش از همگان خواهستان جنگ است و دیگران را تشویق به جنگ می‌کند.- م.

[۵-] مراد اینکه ضابطه جهاد در نظر من مهمتر از رابطه اداری و خویشاوندی است و علاقه به جهاد در راه خدا مرا بدین پیکار کشانده نه منصب و مقام اداری عمویم.- م.

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۶۳۸

حقیقتی است که [حتی میان دو کس هم] در آن اختلاف نیست [۱]. اما در باره رضایت امروز شما در شام، دیروز هم بر این رضایت داده بودید [و ما آن را نپذیرفتیم].

اما این که گفتی: «در شام هر مرد نیرومندی بیشتر از معاویه به جنگ کوشاست و در عراق کسی نیست که چون علی به جنگ پای فشارد و بکوشد»، البته می باید چنین باشد، چه علی به یقین (راستین و قطعی) خود پیش می رود و معاویه با شک خود در می ماند و عزم اهل حق استوارتر و بهتر از تلاش اهل باطل است. اما اینکه (در باره خودتان) گفتی: «ما نسبت به معاویه مطیعتر از شما نسبت به علی هستیم»، به خدا سوگند اگر علی خود سخن نگوید ما هرگز او را به پرسش نگیریم و چون سخنی گوید و فرمانی دهد هرگز در برابر او سخنی نگوییم. اما در مورد کشتن عرب، (باید بگوییم که) خداوند [کشتن و] جنگیدن را رقم زده و هر کس را حق بکشد، برای خدادست [۲]. عتبه خشمگین شد و جعده را دشنام گفت، ولی او پاسخش نداد و هر دو خشمناک باز گشتند. چون عتبه باز آمد تمام سپاهش را، بی‌آنکه تنی را باقی گذارد، گرد آورد و بیشتر یارانش از (قبایل) سکون و ازد و صدف بودند، جعده نیز تمام نیرویش را گرد آورد و با یک دیگر در گیر شدند و همگان پایداری کردند. جعده آن روز خود به پیکار رفت و عتبه درمانده و ناتوان شد و سپاهش را به تسلیم داد و خود شتابان نزد معاویه گریخت. معاویه به او گفت: «امروز جعده چنان تو را فراری و ریشخند کرد (و گندی بر سرت زد) که هرگز، سرت را از آن [۳] پلیدی نتوانی شنست». عتبه گفت: «به خدا سوگند که دیگر هرگز به جنگ او باز نروم، عذر من پذیرفته است که کوشش خود را کردم، و بر یارانم سرزنشی نباشد، ولی خداوند نخواست که ما بر آنان پیروز شویم، چه

[۱-۱] به تعبیر دیگر یعنی حقیقتی است که هیچکس مخالف آن نیست.- م.

[۱-۲] یعنی چیزی را که تو «عرب کشی» به دست علی می خوانی فقط اجرای امر الاهی است که فرمان به جهاد داده است.- م.

[۱-۳] متن از روی شنجهج «... و هز متک» و در اصل [... بهزمک].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۶۳۹

کنم؟» جعده به سبب آن پیروزی نزد علی منزلتی فزوونتر یافت. نجاشی در باره ناسزاگوییهای عتبه نسبت به جعده چنین سرود: شعر نجاشی در باره ناسزاگویی عتبه به جعده

إن شتم الكريم يا اعتب خطب

فاعلمته من الخطوب عظيم ...

ای عتبه ناسزاگویی تو بدان گرانمایه مرد خطاب بود و باید بدانی که از خطاهای بس بزرگ بود. مادرش، آم هانی و پدرش از معبد و از قلب دودمان لوثی بن غالب است. او هبيرة بن ابی وهب است که تمام قبیله بنی مخزوم به فضل وی معتبرفند، آنکو که در پیکار با شما، بدانگاه که رزماوری

را با رزمندهای می‌سنجدند، یک تنہ برابر هزار تن بود، و پرسش جده جانشین اوست که از درخت گشن چنین شاخصاری بر آید، و سخنوری برجسته است که چون زبان فصاحت برگشاید ستیزه جو ترین مدعیان را زبان بر بندد، و بردباری است که بدانگاه که جهالت دامان بر کمر بندد و در ایستاد و شکیبایان را به ستوه آرد، او همچنان شکیبا بماند [۱]، و جنگاوری است که همگان دانند چون گاه رزم در رسید چگونه به پیکار قویدست است، و دامنش، بدانگاه که دامان دیگران بسی الوده است، از هر الودگی و عیبی پاک است.

آنگاه که فرمایه چیزهای بی‌مقدار و باطل را بزرگ شمارد، او در راه جلب خرسندي خدای بزرگ به جان بکوشد. تو را آن توانایی نیست که بر زر سرخ عیب‌گیری که دست آرزویت بدان ستارگان قدر اول نمی‌رسد. این همه به حمد پروردگارت در او گرد آمده و افرون بر این وی را در سرشت خود سجایی بسیار است.

[۱-] متن «اذا الحبى حلها الجهل» و در شنیج [اذا الجبال جللها الجهل - بدانگاه که سیلاپ جهل کوهها را در هم درنوردد].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۴۰

شعر شنی در هجو عتبه به سود جده
شنی در این باره خطاب به عتبه سرود:

مازلت تنظر [۱] فی عطفيك ابْهَة لَا يرفع الطرف منك التَّيَّهُ وَ الصَّلْفُ ...

هماره در برابر دیدگان خود ابهت و شکوهی را می‌بینی که با وجود گمراهی و خودستایی از آن دیده بر توانی گرفت. تو آن گروه را جز باد ناهنجار گلو یا پاره پیه بی‌ارزشی که میشی گرف الوده بر آورده [۲] نمی‌شمردی [۳]. تا آن که با این مخزوم، آن چنان رادمردی که خجسته یادگارهای پدرانش را زنده کرده است، رو برو شدی. اگر تبار ابی و هب در سلاله شرف پیشینیان بود، این یک نیز جانشین و بازمانده همان دودمان است. چون جده سواران خویش را بخواند سخت اندوهگین شدی، چه آنان از دین و دنیا حمایت می‌کردند و هیچ فرو گذاری نکردند.

تا با هجوم سپاه خود، تو را به سوی پرتاب کردند که دیگر بازنگشتی هر چند نیزه‌های بلندتان شما را بسند بود [۴]. آنان با خداوند عهد کرده بودند که در جنگ عنان وا پس نکشند، و در قول خود هیچ خلافی نورزیدند. چون بامداد نبرد آنان را دیدی پنداشتی شیران بیشهزارند که از نوباتگان خود در پناه انبوه درختان [۵] حمایت می‌کنند، تو نیز سپاهیانت را که به تنگنای معره افتاده [۶] بودند فراخواندی و گفتی: سواران من به سویم آید، ولی آنان راه کج نکردند و بازماندند.

[۱-] متن از روی شنیج (۱: ۳۰۲) و در اصل [و ظلت تنظر ...].

[۲-] متن از روی شنیج «شحمة بزها شاو» و در اصل [شحمة يشواها ...].

[۳-] متن از روی شنیج «لا تحسب القوم» و در اصل [لم يصبح القوم].

- [۴)] یعنی اسلحه خوب داشتید ولی ایمان خوب نداشtid. -م.
- [۵)] متن به تصحیح قیاسی «العرف» و در اصل به تحریف [العرف]. این بیت و سه بیت قبل و یک بیت بعد از آن در شنهج نیامده است.

[۶)] متن «اذا عض النّقاف بهم» و در اصل به تحریف [اذا غض النّقاف].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۴۱

ایا بر کشتگان به خاک افتاده خود که از (قبایل) سکون و ازد و صدف بودند دلت نسوخت؟ ای عتبه اگر اسیر بی خردی نبودی و آهنگ هلاک بی دریغ آنان را نداشتی این سرنوشت شوم را از پیش می دیدی و (اندرز) می شنیدی.

امروز سر انگشت ندامت به دندان می گزی، چه هماورد ناتوان را جز اعتراف منصفانه به شکست چاره‌ای نیست.

[اسارت اصیغ به دست اشتر]

نصر، از عمر به اسناد وی گوید:

مردی شامی که وی را اصیغ بن ضرار ازدی می خواندند در صفين طلايه‌دار و دیده‌بان معاویه بود.

علی اشتر را به جنگ او گسیل داشت، و اشتر بی آنکه کشتاری رخ دهد او را اسیر کرد. علی همواره کشن اسیرانی را که سلاح بر زمین افکنده و دست از جنگ برداشته بودند، نهی می کرد. از این رو اشتر شبانه او را به اردوگاه خود آورد و استوارش ببست و نزد (دیگر) یارانش افکند [۱] تا صبح در آید. اصیغ که شاعری سخنور بود در آن حال که یارانش خفته بودند به بانگ بلند چنان که اشتر بشنود به خواندن این اشعار پرداخت:

شعر اصیغ برای اشتر

الْأَلَيْتُ هَذَا الْلَّيلَ طَبَقَ سِرْمَدًا [۲] عَلَى التَّاسِ لِيَأْتِيَهُمْ بِنَهَارٍ ...

ای کاش امشب تا ابد چادر تیره خود را از سر مردم بر نگیرد و هرگز به روز نرسد، و همچنان تا قیامت بپاید چه من به دمیدن صبح، نگران برافروختگی لهیب جنگ و کشتارم [۳].

ای شب دیر بپای که شب متضمن آسايش است، و به روز هر دو احتمال: کشن یا آزادی من از اسارت می رود.

[۱)] متن از روی شنهج (۲: ۳۰۲) «القاہ عند اصحابه» و در اصل [مع اضیافه- با میهمانانش] (به این اعتبار که اسیران جنگی سلاح افکنده و تسلیم شده را چون مهمان تلقی می کردند. -م).

[۲)] در شنهج [اصیغ سر마다].

[۳)] متن «ضرمه نار» و در شنهج [یوم بوار- روز نابودی].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۴۲

اگر به اندازه شصت دره ژرف در زیر زمین بودم نمی توانستم از آنچه از آن بیم دارم بگریزم.
ای جان پریشان آرام گیر که مرگ را غایتی است، و ای ابن ضرار بر آنچه بر سرت آمده شکیبا باش.

ای رواست با آنکه مرا با این قوم خویشاوندی است بهرام؟ نه، خدا نمی‌خواهد بترسم، چه اشتر در کنار من است [۱]. اگر او به دیاری دیگر اسیر می‌شد که حکم من در آن روا بود برای آزادیش دامن همت به کمر می‌زدم. و اگر من در کنار اشعش نیکو خصال بودم دلم آرام می‌گرفت و نگرانی و گریزم از این امر هراس اور کاهش می‌یافت. و اگر در جوار سعید یا عدی بن حاتم، یا همسایه شریح نیکومنش بودم دلم آرام می‌گرفت، و یا اگر در همسایگی مرادی بزرگوار [۲] و هانی و زحر بن قیس بودم، روزم سیاه نمی‌شد. اگر من اسیر دست هر یک از ایشان می‌بودم از لغزش خود نزد سرور ایشان پوزش می‌خواستم. اینان قوم و خویشاوند منند و من از زندگی بخشی و گذشت و چشم پوشی آنها بر خطای خویش محروم نمانم.

بخشودن اصبع

صیحگاه اشتر نزد علی امد و گفت: ای امیر مومنان، این مرد از دیده‌بانانی است که دیروز اسیرش کردم، به خدا اگر می‌دانستم که قتلش رواست او را کشته بودم، دوش نزد ما به سر آورد و [با شعر خود] ما را دستخوش خلجانی در دل کرد. اگر سزاوار قتل است، هر چند ما را خوش نیاید، او را بکش و اگر بخشودنش بر تو رواست [۳] او را به ما ببخشای. گفت: «ای مالک او را به تو

[۱-] متن «والاشتر جاری» و در شنهج (۲: ۳۰۳) [و مالک جاری]، مالک، همان اشتر است.

[۲-] متن «المرادي العظيم» و در شنهج [المرادي الكريم].

[۳-] متن از روی شنهج «وان ساع لك العفو عنه» و در اصل [وان كنت فيه بالخيار - و اگر در مورد او مخير هستى].

پیکار صفين/ترجمه، ص ۶۴۳

بخشودم، اگر کسی [از آنان] را اسیر کردی مکش، زیرا اسیر قبله پرستان نه فدیه می‌دهد و نه کشته می‌شود.» اشتر گفت: فرمان تراست که ما (احکام و فقه را) از تو فرا گیریم و نظری جز آن نداریم، و با او به قرارگاه خود بازگشت.

نگرانی معاویه و یارانش از آهنگ پیکار صبحگاهی علی

آورده‌اند که علی اعلام داشت: فردا پگاه بر معاویه خواهد تاخت و کار او را یکسره خواهد کرد، این خبر به معاویه رسید و شامیان نگران شدند و روحیه خود را باختند. معاویه بن ضحاک بن سفیان، پرچمدار بنی سلیم که در سپاه معاویه بود ولی [شامیان را دشمن می‌داشت و به عراقیان و علی ابن ابی طالب علیه السلام در نهان مهر می‌ورزید] و گزارش‌هایی [۱] به وسیله عبد الله ابن طفیل عامری برای علی علیه السلام [۲] می‌فرستاد، به عبد الله بن طفیل پیام داد و گفت: «من شعری بسرایم که بدان وسیله شامیان را نگران و معاویه را پریشان خاطر دارم [۳].» معاویه نمی‌توانست او را به هیچ رو متهم کند که مردی دلیر و با فضل و سخنور بود، وی شبانه چنان که یارانش بشنوند چنین خواند:

شعر معاویه بن ضحاک که شامیان را نگران کرد

الأَلْيَتْ هَذَا اللَّيْلَ أَطْبَقْ سَرْمَدًا عَلَيْنَا وَأَنَّا لَنَرِي بَعْدَهُ غَدًا ...

هلا کاش این شب تا ابد بر ما بپاید و ما فردایی به دنبال آن نبینیم.

و ای کاش اگر امشب را فردایی در رسید ما به مدار ستارگان دور دست راه گریزی باشد، که از بیم علی بگریزیم چه او به روزگار، مدام که لبیک گویان کعبه لبیک گویند، وعده خلافی نکند.
مرا پس از حمله موعد او، در هیچ سرزمینی قرار و آرامی نباشد هر چند از شهر جابلقا هم فراتر گریزم.

[۱)] متن «کان یکتب بالاخبر» و در شنهج (۴۲۳:۳) [باخبر معاویة].

[۲)] متن «و یبعث بها الى على عليه السلام» و در شنهج [فیخبر بها علیاً علیه السلام].

[۳)] متن از روی شنهج «و ارغم به معاویة» و در اصل [و اذعر به معاویة].

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۶۴۴

گوییا می‌بینم که بر پشت مرکب تیزگام بی‌آرام و بی‌نظیر خود سر برافراشته است، و همراه زبده سوارانش گردابهای مرگ را در میان گرد آورده‌گام باشگ یا محمد را برداشته‌اند، شهسواران غروههای بدرو نضیر و خیبر و احد که تیغ بران آبدیده را به خون سیراب می‌کنند، و به جنگ حنین گروهی از احزاب مخالف را که پیامبرشان را محاصره کرده بودند به چابکی کشتند و از پای در آوردنند، آنجاکه حتی پیروزالی نمی‌یارست نعش پسرش را پوشاند. اگر سخن را به درازا کشاندم، جانم فدایت، معذورم دار.

به پسر حرب بگو: چه کاری خواهی کرد؟ آیا پایداری می‌کنی؟ یا ما تو را فرومایه ترسان گریزان از جنگ و نام‌اوریها بخوانیم؟

یقین دارم این قوم در قرارگاهی که او ایشان را گماشته پایداری نکنند و میدان را تهی گذارند.

از این رو چاره‌ای نداریم جز آنکه شام را آشکار را به ترک گوییم، هر چند لافزن جوش و خروش بر آرد.

تبیعید ابن ضحاک از سوی معاویه

چون شامیان شعر او را شنیدند وی را نزد معاویه آوردند و او کمر قتلش را بست، اما قوم وی او را تحت نظر گرفتند و از شام تبعیدش نمودند و او به مصر رفت، و معاویه از تبعید او پشیمان شد و گفت: «به خدا، شنیدن گفته سلمی [۱] بر اهل شام ناگوارتر از دیدار با علی است، چه تاثیر کلامی دارد؟ - خداش بکشد - اگر فراسوی جابلقا هم جایی یابد (به قدرت کلام) بدان نیز رخنه کند [۲].»

[۱)] مراد همین معاویه بن ضحاک، پرچمدار بنی سلیم است. - م.

[۲)] متن «لو اصحاب خلف جابلقا مصعداً نفذه» و در شنهج [لو صار خلف جابلقا مصعداً لم يامن علیاً].

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۶۴۵

جادلها: شهری است در خاور و جابلقا: شهری است در باختر که فراسوی آن دو چیزی نباشد [۱].

قصیده‌ای از اشتر

آنگاه که علی گفت: «چون صبح در رسید بر آن قوم خواهم تاخت» اشتر چنین سرود:

قد دنا الفصل في الصباح و للسلام رجال و للحروب رجال ...

لحظه سرنوشت ساز. با در آمدن سپیده دم نزديک شد، صلح را مردانی و جنگ را جنگاورانی است. مردان رزم، پیکارجویان لشکر شکنی هستند که از هیچ جانبازی هراسی ندارند.

شهسوار زره پوش، چون هنگامه نبرد بالا گیرد، ترسویان فراری را [۲] را در صفوف پسین، به ضرب شمشیر فرو کوبد. ای پسر هند تن به مرگ سپار و آرزوهای دور و دراز، تو را از عالم واقع بینی بیرون نبرد. بی گمان سپیده دم، اگر زنده باشی، رویدادی بینی که قهرمانان از هولش تباہ و هلاک شوند. بامدادان یا صبح پیروزی عراق است یا شام چیرگی شامیان بر عراقیان و به هر حال زلزله‌ای در آید. منتظر نیزه‌ها و تیغهای بران و ضربه‌های گرانی باشید که در داستانها باز گویند.

اگر شما تنی چند از رزمجویان روی سپید ما را به ضرب شمشیرهایتان از پا درآوردید و پیک اجل آنان را در ربوه است (ما را پروایی نباشد که)، ما نیز (هنوز) رزمندگانی کم فظیر داریم، که هر چند کاری سترگ باشد [۳]، نامداران شما را از پا در آورند،

[۱)] یاقوت گوید: جابلق در دورترین نقطه مغرب است، و شهری دیگر به رستاق اصفهان نیز بدین نام در تواریخ یاد شده. اما از جابلص نامی نرفته. در شنهج (۳: ۴۲۳) آمده است (معاویه به شامیان می‌گوید): [الا تعلمون ما جابلق؟ يقول لاهل الشام. قالوا: لا. قال: مدينة في أقصى الشرق ليس بعدها شيء: أيَا نَمِيْ دَانِيدْ جَابَلَقَ چِيْسِتْ؟ گفتند: نه. گفت: شهری به أقصى مشرق كه پس از آن چیزی نباشد.]

[۲)] متن «اذا فل» و در شنهج (۳: ۴۲۴) [اذا فر].

[۳)] متن «فلنا مثلهم و ان عظم الخطب» و در شنهج [فلنا مثلهم غداة التلاقى].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۴۶

و بدانگاه که مرگ دامن کشان بگذرد [۱] نیزه جانشکار خود را به خوتنان خضاب کنند، و این همه را برای نیل به ثواب آخرت می‌کنند و در این راه است که جان و مال خود را ناچیز شمرند [۲].

معاویه حکومت خود مختار شام را از علی درخواست می‌کند

چون شعر اشتر به معاویه رسید گفت: شعری ناهنجار از شاعری ناهنجار، او سرکرد مردم عراق و بزرگ آنان و آتش افروز جنگشان و اولین و آخرین فتنه‌انگیز آن سامان است. اینک چنان یینم که نامه‌ای به علی بن‌گارم و شام را از او درخواست کنم - این نخستین چیزی است که گزند (قریب الوقوع) او را از من بر می‌گرداند و در ضمیر او خلجانی از شک و تردید پدید می‌آورد. عمرو بن عاص خندید و سپس گفت: ای معاویه کجای کاری که می‌پنداری با علی نیرنگ توانی باخت؟! گفت: آیا ما فرزندان عبد مناف نیستیم؟

گفت: چرا، ولی آنان را دودمان نبوت است و تو را از آن بهره‌ای نباشد، اما اگر خواهی نامه‌نگاری کنی، بنویس. آنگاه معاویه

نامه‌ای به دست مردی از قبیله سکاسک که عبد الله بن عتبه نام داشت و از پیکهای عراقیان بود برای علی روانه کرد و نوشت:

نامه معاویه به علی

«اما بعد، من یقین دارم اگر می‌دانستی که این جنگ چنین مصائبی را، که برای ما و تو به بار آورده و هر دو از آن آگاهیم، در بر خواهد داشت در گیر پیکار با یک دیگر نمی‌شدیم. به راستی اگر ما تسلیم عقل خود شویم می‌بینیم که دستاورد گذشته ما از این جنگ فقط همان است که بر آن پشیمانی خوریم، ولی می‌توانیم پس از این، بدانچه باقی مانده سازش کنیم. من بدین شرط که ملزم به فرمانبرداری

[۱)] متن از روی شنیج «جرت من الموت» و در اصل [جرت للموت].

[۲)] پایان جزء یازدهم نسخه عبد الوهاب.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۴۷

و بیعت با تو نباشم (حکومت) شام را درخواست کرده بودم، و تو از واگذاری آن به من سر باز زدی، اما خداوند آنچه را تو از من دریغ داشتی خود به من عطا کرد. امروز همان چیزی را که دیروز از تو خواسته بودم دیگر بار درخواست می‌کنم. مرا از زندگی جز همان مرادی که تو از آن داری نباشد، و از مرگ هراسی جز همان که تو داری ندارم. به خدا سوگند، سپاهیان کاسته شده‌اند و مردان نامور از میان رفته‌اند، و ما فرزندان عبد مناف هستیم و ما را بر یک دیگر فضلی نباشد مگر این فضیلت که (بر اثر اقدام ما به صلح) دیگر عزیزی خوار و آزاده‌ای بنده نشود. و السلام.»
پاسخ علی

چون نامه معاویه به علی رسید، آن را خواند و گفت:

شگفتا از معاویه و نامه‌اش. سپس عبید الله بن ابی رافع دبیر خود را بخواند و گفت: به معاویه بنویس: «اما بعد، نامه‌ات به من رسید.

نوشته بودی اگر تو و ما می‌دانستیم این جنگ چه بر سرمان خواهد آورد، در گیر پیکار با یک دیگر نمی‌شدیم و از این مصائب که بر ما و تو وارد آمده دور می‌ماندیم. راستی را اگر من به خاطر ذات الاهی هفتاد بار کشته شوم و باز زنده گردم از سخت کوشی برای پروردگار و پیکار با دشمنان خدا دست بر ندارم. اما اینکه گفتی: ما را چندان خرد مانده که بر گذشته پشیمان شویم، مرا در خرد کاستی نبوده است و بر کرده خود نیز پشیمان نیستم. اما اینکه دیگر بار شام را درخواست کردي، من چیزی را که دیروز از تو منع داشتم امروز نیز به تو نخواهم داد. اما یکسان بودن ما در بیم و امید، تو در عالم شک خود از من در عالم یقین خویش استوارتر نیستی و دلبستگی شامیان به دنیا مشتاقانه تر از علاقه عراقیان به آخرت نیست. اما این که گفتی: ما فرزندان عبد مناف هستیم و بر یک دیگر فضلی نداریم، به جان خودم، درست است که ما پسران یک پدریم ولی امیه چون هاشم، و حرب چون عبد المطلب، و ابو سفیان چون ابو طالب نباشند، و مهاجر به اسیر آزاد شده جنگی نماند و حقدار را به بی حق شباهتی نباشد. و افزون بر این، فضل نبوت

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۴۸

به دست ما و از آن ماست که بدان وسیله چیره دست را خوار و خوار را ارجدار می‌کنیم. و السلام.»

[معاویه نامه علی را پوشیده می‌دارد و سپس منتشر می‌کند]

نصر، از عمر بن سعد، از نمیر بن وعله که گفت:

چون نامه علی به معاویه رسید، روزی چند آن را از عمرو بن عاص پوشیده نگاه داشت، سپس وی را بخواست و آن نامه را برایش خواند، عمرو او را سرزنش کرد. و از آن روز که علی در میدان نبرد از خون عمرو بن عاص درگذشت هیچیک از قریشیان در بزرگداشت (این جوانمردی) علی از عمرو بن عاص جدی تر نبود.

شعری از عمرو بن عاص پس عمرو بن عاص در شعری اشاره به معاویه چنین سرود:

اللَّهُ دِرَكٌ يَا أَيْنَ هَنَدْ وَ دِرَّ الْأَمْرِينَ لَكَ الشَّهُودْ ...

زهی خدارا، شگفتا از تو ای پسر هند و شگفتا از آنان که تو را چنین دستورها دهند! ای پدر ناشناخته، آیا به فریفتمن علی طمع بسته‌ای، که این به آهن سرد کوختن ماند، و امیدواری او را به شک و حیرت درافکنی [۱] و انتظار داری (چنوبی) از تهدید تو بهراسد [۲].

پرده‌ها کنار رفته و جنگ دامان گسترد، چنان که از بیمش موى کودک نوزاد سپید شده است.
او را سپاهی زره‌پوش است که از انبوهی، دشت را تیره کرده و شهسوارانش چون شیران شرзе می‌خروشنند.
اینک که جنگ گام به گام به سود او شده [۳] و سپاهیان تو از رزم خسته و فرسوده

[۱]-) متن از روی شنجهج (۴۲۴:۳) «آن تحریره بشک» و در اصل به خط [آن تخبره ...].

[۲]-) متن «و ترجو آن یهابک ...» و در شنجهج [و تأمل ...].

[۳]-) متن «اذا دلفت اليه» و در شنجهج [اذا رجعت اليه ...].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۴۹

شده‌اند، (به عفریت جنگ) گویی باز گرد؟

چون جنگ در آمد از همان آغاز به نیرو در رسید و چون به درازا کشید و در ایستاد [۱] دیگر هیچ پایداری در برابر شناساید.

بزرگواریهای ویژه ابوالحسن (علی) ناشناخته نیست و بدیهای تو نیز از خاطره‌ها زدوده نشده.
سخنی بی‌مایه و سست پایه و (کلامی بی‌معنی و) برگ و ریشه گسیخته بدو گفتی، که شام را به خود مختاری تو، پسر هند، با این تبهکاریها و کج اندیشیها، واگذار! اگر آن را به تو وانهد چیرگی و عزتی در نیفزایی [۲] و اگر پاسخت گوید طرفی فزوونتر بر نبندی.

تو بدین رأی سست و ناهنجار نه شاخی، و نه حتی کمتر از شاخی را نشکسته‌ای.

چون گفته‌های عمرو به گوش معاویه رسید وی را بخواند و گفت: ای عمرو، من می‌دانم که مراد تو از این سخنان چه

باشد؟ گفت: مرادم چیست؟ گفت:

خواسته‌ای مرا سست رأی وانمود کنی و علی را با آنکه تو را رسوا و مفتخض کرده است، بزرگ داری. گفت: اما سست رأی بودن تو، واقعیتی است که نیازی به وانمود کردن آن از جانب من نیست (چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است)، اما اینکه من علی را بزرگ می‌دارم، تو خود بیش از من بزرگی و بزرگواری او را می‌شناسی ولی این حقیقت را پوشیده می‌داری و من آشکارا می‌گویم، اما رسوایی من، مردی که (در میدان نبرد) با ابوالحسن دیدار کند رسوا نمی‌شود.

شعری از عمرو در سرزنش معاویه

معاویه پس از آن که عمرو چنان ضرب شستی از علی علیه السلام دید، همواره او را سرزنش می‌کرد و عمرو متقابلاً در سرزنش معاویه سرود:

معاوی لاشمشت بفارس جهمة لقی فارسا لاتعتریه الفوارس ...

[۱)] متن از روی شنیچ «وان صدت» و در اصل [وان صدرت-اگر برون رود ...].

[۲)] زیرا این حکومت را به خواهش و تمنا گدایی کرده‌ای.-م.

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۶۵۰

ای معاویه زبده سواری را که با شهسواری که یکه سواران به گردش نرسند، در میدان برخورد کرده سرزنش مکن. معاویه اگر ابوالحسن را بینی که با سپاهش پیش می‌تازد چنان هوش از سرت بپرد که تمام نیرنگها و وسوسه‌هایت را از یاد ببری، و یقین کنی که مرگ حق است و گرچه از برابر شدوان بگریزی گریبانت را (به دست او) می‌گیرد. به راستی اگر تو او را به میدان بینی چون جغد مفلوکی باشی که شاهین تیز چنگالی از اسماں بر او پر گشاده. فایده زندگی این قوم پس از شکست از او چیست؟ به راستی هر آن دلیل مردی که علی را به میدان بیند از جان خود نومید شود.

او تو را به هماوردی خواند ولی تو نشینیده گرفتی و گریختی و خود را به تنگنای رسوایی و فضاحت در افکنندی، یقین کردی که مرگ به تو بسیار نزدیک شده و آن دعوت به هماوردی که می‌شتوی هراس انگیزترین نهیبه‌است. با این همه، مرا که سرنیزه او به پیکرم خلیده و نیش چنگش کالبدم را به دندان گزیده [۱] سرزنش می‌کنی؟ نه، به خدا سوگند که او جز شیر بیشهزار و پدر شیر بچگان نیست که شکارهایش به کامش گسیل می‌شوند. با وجود آن برخورد مرگبار، من اینک زنده و باقی مانده‌ام و خونم در آن رزمگاه پر مخافت بر زمین نریخت. اگر در حقیقت عظمت او شک داری، خود گردی برانگیز و به میدانش برو، ورنه گفته‌هایت جز یاوه‌سرایهای پوچ نباشد.

[تاختن علی]

نصر: عمرو بن شمر ما را روایت کرد و گفت: ابو ضرار ما را خبر داد و گفت: عمار بن ریبعه مرا روایت کرد و گفت: روز سه شنبه دهم ماه ربیع الاول سال سی و هفتم (و گفته‌اند: دهم ماه صفر آن سال)، علی نماز بامداد را

[۱)] متن به تصحیح قیاسی «و عرضی» و در اصل [عرضی]. این قطعه در گمانگاه خود در شنجه نیامده است.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۵۱

با مردم به جا آورد و سپس با سپاه عراق، در حالی که فوجهای انبوه به زیر پرچمهای خود آماده شده بودند، بر شامیان تاخت. شامیان نیز بر ایشان تاختند و لهیب جنگ هر دو سپاه را یکسره به کام کشید ولی گزنده که به شامیان رسید شدیدتر و لطماتی که خوردن بسی بیشتر بود، از این رو از جنگ به ستوه آمدند و ادامه کشتار را ناروا شمردند و پای پایداریشان سست و لرزان شد.

راوی گوید:

در این حال مردی از سپاه عراق بیرون آمد، وی بر اسب دراز دمی که مویش به سرخی و سیاهی می‌زد و بر نشسته و چنان خود را غرق در سلاح (و خود ورزه) کرده بود که جز دو چشمش پیدا نبود، و به دست نیزه‌ای داشت که با آن صفوف یاران علی را نظام می‌داد و می‌گفت: «صفوف خود را بیارایید [خدایتان رحمت کناد]، و چون از کار آرایش صفها و استقرار پرچمهای پرداخت رو به سوی آنان کرد و شامیان را پس پشت نهاد و آنگاه حمد و سپاس خدای را به جای آورد و گفت:

خطبه اشتر که نقابدار و روی پوشیده بود

سپاس خدای را که پسر عم پیامبر خود را در میان ما نهاد [۱]، اوست که در هجرت پیشگامترین مردم و در پذیرفتن اسلام نحسین کس است، او تیغی از تیغهای خداست که بر ضد دشمنان او فرود می‌آید. (به من) بنگرید [۲]! چون تنور جنگ تفته شود و گرد از آورده‌گاه بر آید و نیزه‌ها بر هم شکند و اسبان در زیر ران دلیران به جولان درایند و جز شیهه اسبان و غریو جنگاوران آوای شنیده نشد [فرمانم را بپذیرید و به دنبالم باشید]. (راوی) گوید: پس از این سخنان بر شامیان تاخت چندان که نیزه‌اش را (بر پیکر آنان) خرد کرد و سپس بازگشت، این (نقابدار) اشتر بود.

[۱)] متن از روی شنجه (۱: ۱۸۳) «جعل فينا ابن عم نبيه» و در اصل [...] فيكم ابن عم نبيكم - پسر عم پیامبرتان را در میان شما نهاد.

[۲)] متن [فانظروا] و در اصل «فانظروا الى». کلمه «الى» در شنجه نیامده است.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۵۲

[کوشش یکی از شامیان برای پایان دادن به جنگ]
راوی گوید:

یکی از شامیان به میان دو صف در آمد و بانگ برداشت: ای ابا الحسن، ای علی، به هماوردی من آی. (راوی) گوید: علی به سوی او رفت چندان که اسباشان در میان میدان گردن به گردن شدند. آنگاه وی گفت: ای علی، تو در اسلام و هجرت [۱] پیشگامی، آیا مایلی پیشنهادی به تو کنم که از این خونریزیها جلوگیری کند و این جنگها متوقف شود تا نیک

بیندیشی (و جوانب امر را بنگری؟)؟ علی به وی گفت: پیشنهادت چیست؟ گفت: «تو به عراق خود باز گرد و ما به شام خود بر می‌گردیم و تو دست از شام ما بدار و آن را به ما واگذار.» علی به او گفت:

«می‌دانم که این پیشنهاد را از سر خیرخواهی و دلسوزی ارائه کردی، ولی من در این کار که اندیشه‌ام را به خود داشته بود نیک نگریسته و آن را به دقت زیر و رو کرده و جوانبش را سنجیده‌ام، و راهی جز تن دادن به جنگ یا انکار آنچه خداوند بر محمد صلی الله علیه وحی فرموده نیافتم. به راستی خداوند تبارک و تعالی از دوستداران خود خوش ندارد که طغیان و سرکشی بر زمین چیره آید و ایشان خاموش بمانند و بدان تن در دهنده، امر به معروف نکنند و نهی از منکر ننمایند، از این رو دیدم جنگ (با همه دشواری‌ها) برایم آسانتر از تحمل غل و زنجیرهای دوزخ است.» آنگاه شامی بازگشت و او نیز باز آمد.

[ليلة الهرير (یا شب غوغایی)]

راوی گوید:

دو سپاه به پیشروی پرداختند و تیر [و سنگ] به یک دیگر پرتاب کردند تا ذخیره‌هایشان تمام شد. سپس با نیزه حمله کردند تا آنکه نیزه‌ها نیز شکست و از کار افتاد، آنگاه سپاهیان با شمشیر و گرز به جان یک دیگر افتادند و جز صدای

[۱-) متن «الاسلام و هجرة» و در شنجه [... و الهجرة].

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۶۵۳

چکاچک شمشیر که در دل مردان هولانگیزتر از بانگ رعد و فرو ریختن هراس اور کوهها بود، صدایی به گوش نمی‌رسید. گوید: خورشید [در پس گرد و غبار اوردگاه] تیره شد [۱] و خالک به آسمان برخاست و پرچمها و علمها ناپدید شد. گوید: اشتر بین جناح راست و جناح چپ لشکر در تکاپو بود و به هر قبیله یا فوجی از قاریان (و پیروان قرآن) می‌رسید ایشان را به پایمردی و پافشاری بر ادامه جنگ تشویق می‌کرد.

همو گوید [۲]:

از سپیده دم تا نیمه شب به شمشیر زدن و کوفتن گرzhای آهینه پرداختند و نماز نکردند، و اشتر تا دم صبح همچنان کسان را تشویق می‌کرد تا اوردگاه را پشت سر نهاد (و از نبرد پرداخت) و رزم اوران پس از آنکه در آن روز و آن شب، که لیلة الهریرش نامند: هفتاد هزار کشته بر جا نهادند [۳] پراکنده شدند.

در آن پیکار اشتر در جناح راست و ابن عباس در جناح چپ و علی در قلب سپاه قرار گرفته بودند و مردم می‌جنگیدند. اشتر آتش جنگ را فروزان نگه می‌داشت

سپس پیکار، از نیمه شب دوم تا بر آمدن آفتاب، ادامه یافت و اشتر، در حالی که به سوی شامیان پیشروی می‌کرد، به یارانش می‌گفت: به اندازه این نیزه من پیش روید! و چون پیش می‌رفتند، می‌گفت: اینکه به اندازه این کمان پیش روید! و چون پیش می‌رفتند همچنان از ایشان می‌خواست که فراتر روند چندان که بیشتر کسان از پیشروی خسته و درمانده شدند [۴]. وی چون چنین دید گفت: شما را

[۱)] در متن «انکشافت الشمس [بالنفع] ...» آمده ولی باید «انکسفت» باشد.-م.

[۲)] یعنی عمار بن ابی ربیعه.-م.

[۳)] جمع کل کشتگان تمام ایام پیکار صفين، در ص ۷۷۳ همین کتاب ۷۵ هزار تن، یعنی ۴۵ هزار تن از شامیان و ۲۵ هزار تن از عراقیان ذکر شده است.-م.

[۴)] متن از روی شنیج «حتی مل» و در اصل [حتی بل].

پیکار صفين/ترجمه، ص: ۶۵۴

به خدا پناه دهم اگر بخواهید بقیه روز را به دوشیدن گوسفند (و سستی و تن آسایی) پردازید [۱]. آنگاه اسبش را طلبید و پرچمش را بر افراشت و همراه حیان بن هوذه نخنی به میان فوجها می‌رفت و می‌گفت: آیا کسی نیست که جان خود را به خدا فروشد و پا به پای اشتر بجنگد تا پیروز شود یا به خدا پیوندد [۲]؟ و مردان پیاپی همپای او می‌رفتند و دوشادوش او می‌جنگیدند.

نصر، از عمر بن سعد گفت: ابو ضرار از عمار [۳] بن ربیعه گفت:

به خدا سوگند، اشتر در این میان بر من گذشت و من همراه وی رفتم (و جنگیدم) تا به قرارگاه خود باز آمد و به میان یارانش رفت و گفت: پایمردی کنید! عمو و دایی (و خویش و تبار و عزیزانم) فدای شما! چنان هجوم آرید که خدا از شما خرسند شود و با رزماوری خود، دین را چیره سازید. چون من حمله کردم شما نیز هجوم کنید. (راوی) گوید: آنگاه از اسب به زیر آمد و دستی بر پیشانی اسبش نواخت و سپس به پرچمدار خویش گفت: پیش برو، وی پیش رفت، و پس از آن خود به صفوف دشمن حمله برد و یارانش نیز هجوم کردند (و صفوف مقدم) شامیان را در هم کوفتند تا به قلب سپاه شام زدند و پیکاری سخت کردند و پرچمدار اشتر کشته شد. چون علی دید که پیروزی از جانب او در می‌رسد (و احتمال یکسره شدن جنگ نزدیک است)، مردان را به یاریش گسیل داشت.

[خطبه على]

راوی گوید:

علی به خطبه ایستاد و خدا را سپاس داشت و ستایش کرد و گفت: «ای مردم، کار بر شما و بر دشمن بدین

[۱)] به تعبیر دیگر: اگر بخواهید بقیه روز را به شیردوشی (که کار زنان و سهلترین کارهاست) پردازید و چنین سستی و کاهلی کنید، پناه بر خدا.

[۲)] متن از روی شنیج «او یلحق بالله» و در اصل [... و یلحق].

[۳)] متن از روی شنیج (۱: ۱۸۴) و آنچه در صفحه ۶۵۰ آمده «عمار»، و در اصل [عمارة].

پیکار صفين/ترجمه، ص: ۶۵۵

قرار رسیده که بینید و جز واپسین دم دشمن باقی نمانده است، چون امور رخ دهد، از همان آغاز، انجامش شناخته آید. آن

قوم به بويه و مرادي، جز دينداری در برابر شما ايستادگی و لجاجت به خرج دادند تا به دست ما بدین وضع دچار آمدند. من فردا صبحگاهان بر آنان می تازم و در پیشگاه خدای عز و جل به داوریشان می کشانم.» اين سخن به آگاهی معاویه رسید، وي عمرو بن عاص را بخواند و گفت:

ما را فقط شبی باقی مانده است که فردا علی به قصد فیصله [۱] کار بر ما بتازد، چه چاره بینی؟ گفت: «راست خواهی، مردان تو چون رزماوران علی نیستند و تو خود نیز چون علی نیستی. او بر سر امر (دین) با تو می جنگد و تو بر سر دیگر چیز (دنیا) با او می ستیزی. تو هستی را طالبی و او خواستار نیستی است. عراقیان از اینکه تو بر آنها دست یابی بیم دارند ولی شامیان از اینکه علی بر آنان چیره باشد باکی ندارند. با این همه تو طرحی در افکن و آنان را برابر امری قرار ده که اگر پیذیرند یا نپیذیرند به هر حال دچار اختلاف شوند. آنان را به داوری کتاب خدا میان خود و ایشان بخوان که به این وسیله به مرادي که از آنان داری خواهی رسید. من همواره (بیان) این نکته را برای (روز مبادا و) زمانی که تو بدان نیاز داشته باشی [۲] عقب افکنده بودم. معاویه آن را دریافت و (با توجه به محاسن این پیشنهاد) گفت: «راست گفتی». نصر، از عمرو بن شمر، از جابر بن عمیر [۳] انصاری که گفت:

گوییا هم اکنون اوای علی را به روز هریر، آنگاه که بر شامیان می تاخت، می شنوم و این پس از آن بود که گردونه پیکار مذحجیان با «عک» و «لخم» و «جذام»

[۱-] متن «بالفیصل» و در شنجهج [بالقصل].

[۲-] متن از روی شنجهج «لوقت حاجتك اليه» و در اصل [لحاجتك اليه].

[۳-] در اصل به تحریف [نمير]-الاصابة، ۱۰۳۰

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۵۶

و اشعریان به گردش در آمد و از سپیده سحر تا نیمزورز به شدت تمام و کیفیتی که از فرط دشواری و گستردگی، موی آدمی را سپید می کرد به درازا کشید. آنگاه علی برخاست و گفت: تا کی این دو قبیله را به هم واگذاریم؟ اینان نابود شدند و شما همچنان ایستاده اید و به ایشان می نگرید! آیا از سرزنش خدا نمی هراسید؟

دعای علی در روز هریر

سپس رو به جانب قبله کرد و دست دعا به درگاه خدا برداشت و به بانگ رسا گفت: «ای خداوند، ای مهربان، [ای بخشاینده]، ای یگانه، ای بی نیاز، ای خدای محمد، بار الها، گامها به سوی تو بی سپارد و دلها برای تو در سینه ها تپد و دستها به درگاه تو بر آید و گردنها به سوی تو کشیده شود و دیدگان به تو دوخته آید و نیازها همه از تو درخواست شود. [بارالها] ما از فقدان پیامبر مان صلی الله علیه، و فزوونی دشمنان و پراکندگی آرزوها و آرمانمان به تو شکایت می کیم.

ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خير الفاتحين. پروردگارا، تو در نزاع بین ما و قوم ما به حق داوری کن (و ما را فاتح گرдан) که تو بهترین فیروزی دهنده ای [۱].

به برکت و فضل خدا پیش روید.» آنگاه ندا در داد: نیست خدایی بجز خداوند، و (نام) خدا بزرگترین سخن است. بر تقوا پایید.

راوی [۲] افروز و گفت:

نی، سوگند به خداوندی که محمد صلی الله علیه را به حق پیامبر ما داشت، نشنیده‌ایم، از آن زمان که خدا آسمانها و زمین را افریده است، از دست سردار قومی ظرف یک روز چنان ضرب شستی که علی به دست خود نشان داد، بر آمده

[۱] الاعراف، ۸۹

[۲] مراد جابر بن عمیر انصاری است.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۵۷

وی، چنان که شمارگران یاد کردند، بیش از پانصد تن از برجستگان عرب را بکشت، با تیغ خمیده‌اش به میدان می‌تاخت و می‌گفت: از خدای عز و جل، و نیز از شما بدین رفتار پوزش می‌خواهم، من (چندی پیش) بر آن بودم که تیغم را صیقل دهم [۱]، (تا حفره‌های خرد آن هموار و صاف شود) ولی (پیامبر) مرا از آن کار باز داشت. به راستی بارها از پیامبر خدا صلی الله علیه شنیدم که می‌گفت:

«تیغی چون ذو الفقار و جوانمردی چون علی نباشد.» من تا کنون در این پیکار بدون این تیغ می‌جنگیدم. (راوی) گوید: ما آن شمشیر را می‌گرفتیم و می‌سنجیدیم و ارزیابی می‌کردیم و سپس وی آن را از ما باز می‌ستاند و با آن به پهنه صف دشمن حمله می‌برد (و آنها را درو می‌کرد). نه، به خدا سوگند که هرگز صولت شیری در دشمن ستیزی بیشتر از سطوط او نبود. رحمة الله عليه رحمة واسعة - خدایش در کنف رحمت بیکران خود بدارد.

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر [۲] که گفت: از تمیم بن حذیم [۳] شنیدم که گفت:

چون شب هریر را گذراندیم، سحرگاهان چیزهایی پرچم گونه در برابر صفوی شامیان، در میدان به محاذات سراپرده معاویه دیدیم، و چون آفتاب بر آمد مشاهده کردیم که آنها قرانهایی است که بر سر نیزه‌ها اویخته‌اند و بزرگترین قرانهای سپاه است. سه نیزه را به هم آورده و قرآن مسجد اعظم را بر آن اویخته بودند و ده تن آن را نگه داشته بودند. ابو جعفر و ابو طفیل گفتند: با یکصد قران به پیشباز علی آمدند، و در هر کران [۴] لشکر دویست قران نهادند، و روی هم پانصد قران بر آورده بودند.

[۱] امام علیه السلام می‌خواسته است «فقار - حفره‌های کوچک» آن شمشیر را (که به همان مناسبت به ذو الفقار موسوم بوده - م) صاف و هموار کند. در متن «اصقله» و در اصل [افقه].

[۲] این جابر، جابر بن یزید جعفی است که شرح حالش در صفحه ۳۳۵ آمده است.

[۳] شرح حال وی در صفحه ۲۳۱ آمده است.

[۴] متن «کل مجنبة» که به کسر نون، دو جناح راست و چپ سپاه، و به فتح نون طلایه سپاه است.

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۶۵۸

ابو جعفر گفت:

طفیل بن ادhem برابر قرارگاه علی و ابو شریح جذامی برابر جناح راست و ورقاء بن معمر پیش جناح چپ سپاه در ایستادند، و سپس ندا در دادند: ای توده عرب، خدا را، خدا را، به زنان و دختران خویش بیندیشید و مراجعتشان کنید، اگر شما نابود شوید، فردا چه کسی در برابر رومیان و ترکان و پارسیان در ایستاد [۱]؟

خدارا، خدارا، دیتان را بپایید. این کتاب خدا میان ما و شما داور است. علی گفت: پروردگارا تو می‌دانی که اینان به دل خواستار قرآن نیستند. پس خود میان ما داوری کن که تو به درستی داور بر حق و روشنگری. در میان یاران علی اختلاف نظر پدید آمد. پاره‌ای گفتند: «جنگ» و پاره‌ای گفتند: «داوری بردن به قرآن» زیرا اینک که آنان ما را به داوری قرآن خوانده‌اند برای ما جنگیدن روا نیست.

در این هنگام جنگ فرو نشست و بارهای گرانش را بر زمین نهاد. (و آتش بس شد). محمد بن علی گفت: در آن هنگام داوران منصب شدند.

[روز هریر]

نصر: در حدیث از عمرو بن شمر با سلسله سند او گوید: چون آن روز دشوار در رسید یاران معاویه گفتند: به خدا سوگند که ما اورده‌گاه را ترک نمی‌کنیم مگر آنکه یا خدا فتح و فیروزی را به ما ارزانی دارد یا جملگی بمیریم. پس در صبحگاه آن روز که از روزهای بلند و بسیار گرم بود [۲] به نبرد شتافتند. نخست به تیراندازی آغاز کردند تا تیرها تمام شد، آنگاه به نیزه زدن پرداختند تا نیزه‌ها خرد شد، آنگاه پاره‌ای از سپاهیان از اسبهای خود به زیر آمدند و پیاده با (نیام) شمشیر به سر و جان

[۱-] متن «مِن لِّرْوُمْ وَ الْأَتْرَاكْ وَ ...؟» و در شنهج [من الرُّومْ وَ الْأَتْرَاكْ وَ ...] به خاطر خدا، به سرنوشت زنان و دخترانتان بیندیشید که پس از نابودی شما، از دست رومیان و ترکها و پارسیان چه مصیبتها خواهند کشید.

[۲-] متن از روی شنهج «فَبَادِرُوا الْقَتَالَ غَدُوَّةً» فی یوم من ایام الشُّعُری طویل شدید الحر و در اصل [فَبَاكِرُوا الْقَتَالَ غَدَا یوماً من ایام الشُّعُری طویلاً ...].

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۶۵۹

یک دیگر کوفتند تا نیام شمشیرهایشان خرد شد و سواران بر رکابها ایستادند و سپس با تیغهای آخته و گرزهای آهنین به جان هم افتادند و گوشی جز غریو سپاهیان و صدای برخورد آهن با کاسه سرها و بر هم کوفتن دندانها نمی‌شنید. (در آن میان) خورشید نیز گرفت و کسوفی واقع شد و گرد و غبار از اورده‌گاه برآمد و پرچمها و علمها [۱] ناپدید شد، و چهار نوبت نماز گذشت و کسی جز با تکبیر گفت، خدا را نماز نگزارد. پیران در آن گردابهای توفیده بانگ برداشتند: ای توده عرب، خدا را، خدا را، حرمت زنان و دختران را نگهدارید [۲].

جابر گفت: ابو جعفر با حالتی گریان این روایت را برای ما [۳] نقل کرد و گفت:

اشتر بر اسبی سرخ و سیاه و کوته دم سوار بود و کلاه خود خود را روی برآمدگی زین نهاده می‌گفت: «ای مومنان پایداری کنید که تنور جنگ تفته است». (همزمان) خورشید از کسوف بیرون آمد و جنگ شدت یافت و سپاهیان چون درندگان یک دیگر را می‌دیریدند و چنان بودند [۴] که شاعر [۵] گفته است:

مضت و استآخر القراءء [۶] عنها و خلی بینهم الا الوریع [۷] ...

[۱-]) متن از روی شنجهج (۱: ۱۸۵) «و الرأیات» و در اصل [فى الرأیات].

[۲-]) مراد اینکه زنان و دختران را با کشتار بیدریغ مردانشان بی‌یاور و سرپرست نگذارید. - م.

[۳-]) متن از روی شنجهج «و هو يحدثنا » و در اصل [و هو يحدثني].

[۴-]) متن از روی شنجهج «... فهم كما قال الشاعر» و در اصل به خطابا [...] فانتم كما [...].

[۵-]) این بیت از قصیده‌ای سروده عمر بن معبد کرب است که در خزانة الادب (۳: ۴۶۲ - ۴۶۳) و الاصمعیات، ۴۳-۴۵ آمده و بیت پیش از آن چنین است:

و زحف كتيبة دلفت لآخری کان زهاءها رأس صليع

فوج بتاخت و دشمن را بزدود، چنان که میدان چون سر طاس برق می‌زد (یا چون کف دست صاف شده بود).

[۶-]) متن «القراءء، جمع قريع- مغلوب و گریخته» و در اصل و شنجهج به تحریف [الفراءء] و در الاصمعیات [الاوغال، جمع وغل- دونان و فرومایگان].

[۷-]) متن «الوریع- آدمی حقیر و مسکین و ناتوان». در اصل و شنجهج [الوزیع] آمده که وجهی ندارد. (شاید در این دو نسخه تحریف «الوضیع- پست» باشد. - م.)

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۶۰

(گردونه جنگ) گذشت (و فوج دلیران رفتند) و به شکست اندیشان و هزیمتیان عقب افتادند، (و رزماوران نابود شدند). و از آن میان جز ناتوانان حقیر و مسکین باقی نماندند. راوی گوید:

در آن حال یکی [به رفیقش] گفت: این (مالک اشتر) چه بزرگ مردی می‌بود اگر به خلوص نیت چنین (دلاریها) می‌کرد! رفیقش گفت: مادرت به عزایت نشیند و بر ماتمت بگرید، چه نیتی (صادقانه تر و) بزرگتر از این؟ می‌بینی که مرد این گونه در (دریای) خون شناور است و جنگ او را به ستوه نیاورده و با آنکه مغز سواران از فرط گرما به جوش آمده و جانها به گلو رسیده او چنین که خود به عیان می‌نگری استوار مانده است و (افزون بر دلیری خود) این سخنان (دلیرانه و تشویق آمیز را نیز به ما) می‌گوید. بار الها، ما را پس از او باقی مگذار [۱].

[خطبه اشعث در شب هریر]

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از شعبی، از صعصعه که گفت:

اشعش بن قیس کندی شب هریر میان یاران کندی خود به پا ایستاد و گفت: «سپاس خدای را، او را می‌ستایم و از او یاری می‌جویم، و بدو ایمان دارم، و بر او

[۱-)] (یعنی ما را پیشمرگ چنین دلاوری کن.-م). ابن ابی الحدید (۱: ۱۸۵) پس از این عبارت نوشه است: [قلت: لله ام قامت عن الاشتراط. لو ان انسانا يقسم ان الله تعالى ما خلق في -العرب و لا في العجم اشجع منه الا استاذه عليه السلام لما خشيت عليه الاثم و لله در القائل و قد سئل عن الاشتراط: ما أقول في رجل هزم حياته اهل الشام، و هزم موته اهل العراق. و بحق قال فيه امير المؤمنين عليه السلام: كان الاشتراط [لي] كما كنت لرسول الله صلى الله عليه و آله.

- (من نیز) گوییم: بار الها سزد که دنیا پس از اشتراط بر پا ماند؟ اگر کسی سوگند بخورد که خداوند تبارک و تعالی در میان عرب و عجم کس دلیر تر از اشتراط، جز استاد و سرورش علی علیه السلام، نیافریده سخنی به گزاف نگفته و گناهی مرتکب نشده است. چه نیکو گفت گویندهای که درباره اشتراط از او پرسیدند و گفت: من درباره مردی که زندگیش شامیان را شکست و مرگش عراقیان را از هم گسست چه یارم گفت؟ و امیر مؤمنان به حق در باره او گفته است:

اشتر (برای من) چنان بود که من برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودم.]

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۶۱

توکل می‌کنم، و از او پیروزی می‌طلبم، و بدو پوزش می‌برم، از او خیر جویم، و از او رهنما می‌خواهم، [از او رایزنی خواهم و او را گواه گیرم]، زیرا هر که را خدا ره نماید هیچ گمراه کننده‌ای از راه به در نبرد و هر که را او گمراه خواهد هیچ رهنما می‌شود. و گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست، یکتاست و شریکی نباشدش، و گواهی دهم که محمد بی‌گمان بمنه و فرستاده اوست، خدا بر او درود فرستد». سپس گفت: «ای توده مسلمان، دیدید که دیروز بر شما چه گذشت، و چه اندازه از (دلیران) عرب نابود شدند. به خدا سوگند من بین عمری که به خواست خدا سپری کردتم هرگز روزی چنین (صعب) ندیده بودم.

هان، حاضران به غاییان باز گویند: به راستی اگر ما فردا از پیکار باز نایستیم نسل عرب یکسره نیست و نابود شود و حرمتها می‌یابد [۱] که باید نگهداشته اید جمله تباہ گردد. به خدا سوگند من این سخنان را از روی هراس از مرگ نمی‌گوییم، لیکن من مردی کهنسالم و بر [زنان و] فرزندان پروا دارم که اگر فردا همه نابود شویم چه بر سر آنان خواهد آمد».

[شاره معاویه به بالا بردن قرآنها]

صعبعه گفت:

Jasousan معاویه خطبه اشعش را به آگاهی وی رساندند، وی گفت: سوگند به پروردگار کعبه که اشعش راست گفت. اگر ما را فردا دگر بار چنان بر خورد و پیکاری باشد، رومیان بر فرزندان و زنانمان طمع کنند و پارسیان به زنان و فرزندان مردم عراق طمع ورزند [۲]. راستی را که این مرد آگاه و آزموده این همه را پیشناپیش به چشم دل دیده و باز گفته و ما را از مخالفت آن باز داشته است. قرآنها را بر سر نیزه‌ها بندید و بالا برید.

[۱)] متن از روی شنجهج «و ضيـعـةـ الـحرـمـاتـ» و در اصل [... الـحرـمـانـ].

[۲)] متن از روی شنجهج «الـتمـيلـينـ» و در اصل، در اينجا و موضع پيشـتـرـ اـزـ آـنـ، [ـلـتـمـكـنـ] كـهـ وجـهـيـ نـدارـدـ.

پـيـكارـصـفـينـ/ـتـرـجـمـهـ،ـصـ:ـ۶۶۲ـ

صـعـصـعـهـ گـفـتـ:

شـامـيـانـ بـرـجـسـتـنـدـ [۱ـ]ـ،ـ (ـوـ بـهـ غـلـغـلـهـ دـرـ آـمـدـنـدـ)ـ وـ دـرـ دـلـ سـيـاهـيـ شـبـ بـانـگـ بـرـداـشـتـنـدـ:

اـيـ مـرـدـ عـرـاقـ!ـ اـگـرـ شـماـ ماـ رـاـ بـكـشـيـدـ چـهـ کـسـ سـرـپـرـستـيـ فـرـزـنـدـانـمـانـ رـاـ بـهـ عـهـدـ خـواـهـدـ گـرفـتـ؟ـ وـ اـگـرـ ماـ شـماـ رـاـ بـكـشـيـمـ چـهـ کـسـ فـرـزـنـدـانـ شـماـ رـاـ سـرـپـرـستـيـ خـواـهـدـ كـرـدـ؟ـ خـداـ رـاـ،ـ خـداـ رـاـ،ـ اـيـنـ باـقـيـ مـانـدـهـ مـرـدانـ رـاـ نـگـاهـ دـارـيمـ.ـ صـبـحـدـمـ شـامـيـانـ قـرـآنـهاـ رـاـ بـرـ سـرـ نـيـزـهـهاـ بـرـ آـورـدهـ وـ بـرـ اـسـبـانـ آـويـختـهـ بـودـنـ.ـ مـرـدـمـ كـهـ بـهـ تـعـيـيـهـ چـنـيـنـ پـرـچـمــ گـونـهـهـايـيـ خـوانـدـهـ شـدـهـ بـودـنـدـ شـوقـ وـافـرـ نـشـانـ دـادـنـدـ.ـ قـرـآنـ مـسـجـدـ بـزـرـگـ دـمـشـقـ رـاـ بـرـ نـيـزـهـهـايـيـ كـهـ دـهـ تـنـ آـنـهاـ رـاـ مـيـ كـشـيـدـنـدـ بـالـاـ بـرـدـهـ بـودـنـدـ وـ حـامـلـانـشـ بـدـيـنـ شـعـارـ نـداـ دـرـ دـادـنـدـ:ـ (ـاـيـ مـرـدـمانـ عـرـاقـ،ـ اـيـنـكـ كـتـابـ خـداـ،ـ دـرـ بـيـنـ مـاـ وـ شـماــ).ـ وـ اـبـوـ اـعـورـ سـلـمـيـ بـرـ استـرـيـ سـيـپـيدـ نـشـستـهـ وـ قـرـآنـ بـرـ سـرـ نـهـادـهـ وـ پـيـشـ آـمـدـهـ بـودـ وـ بـانـگـ مـيـ كـرـدـ:

(ـاـيـ مـرـدـمانـ عـرـاقـ،ـ اـيـنـكـ كـتـابـ خـداـ درـ بـيـنـ مـاـ وـ شـماــ).

سـخـنـ عـدـيـ اـبـنـ حـاتـمـ

عـدـيـ بـنـ حـاتـمـ نـزـدـ عـلـىـ آـمـدـ وـ گـفـتـ:ـ اـيـ اـمـيرـ مـوـمنـانـ گـرـ چـهـ باـطـلـ گـرـايـانـ بـهـ حـقـ پـرـسـتـانـ اـبـقاـ نـكـرـدـنـدـ وـ بـسـيـ رـاـ اـزـ بـيـنـ بـرـدـنـدـ وـ لـوـيـ هـيـچـ گـروـهـيـ اـزـ مـاـ نـيـسـتـ كـهـ گـزـنـدـيـ اـزـ آـنـ دـيـدـهـ باـشـدـ وـ دـرـ مـقـابـلـ صـدـمـهـاـيـ هـمـچـنـدـ آـنـ بـدـيـشـانـ نـزـدـهـ باـشـدـ.ـ هـمـهـ (ـاـزـ هـرـ دـوـ طـرـفـ)ـ زـخـمـ خـورـدـهـانـدـ،ـ وـلـيـ باـزـ مـانـدـهـ قـوـاـيـ ماـ اـزـ تـهـ بـسـاطـ نـيـرـوـيـ آـنـانـ قـوـيـتـرـ استـ.ـ كـسانـ بـيـتـابـيـهـايـيـ كـرـدـهـانـدـ (ـوـ ضـعـفـهـايـيـ نـشـانـ دـادـهـ وـ اـظـهـارـ خـسـتـگـيـ كـرـدـهـانـدـ [۲ـ])ـ وـلـيـ اـزـ پـسـ بـيـتـابـيـ جـرـانـچـهـ توـ دـوـسـتـ دـارـيـ [۳ـ]ـ نـباـشـدـ.ـ پـسـ مـرـدـ رـاـ بـهـ پـيـكارـ وـادـارـ (ـوـ نـبـرـدـ رـاـ اـدـامـهـ دـهـ).ـ آـنـگـاهـ اـشـتـرـ نـخـعـيـ بـرـخـاستـ وـ گـفـتـ:ـ اـيـ اـمـيرـ مـوـمنـانـ،ـ مـعـاوـيـهـ رـاـ درـ مـيـانـ پـيـروـانـشـ هـيـچـ پـشـتوـانـهـايـ نـباـشـدـ وـلـيـ توـ بـهـ شـكـرـ خـداـ پـشـتوـانـهـ دـارـيـ،ـ

[۱)] مـتـنـ اـزـ روـيـ شـنـجـهـ (ـفـتـارـ اـهـلـ الشـامـ)ـ وـ دـرـ اـصـلـ [ـفـاءـمـ ...ـ].ـ

[۲)] اـشـارـهـ بـهـ سـخـنـانـ اـشـعـثـ دـائـرـ بـرـ لـزـومـ آـتـشـ بـسـ كـهـ پـيـشـتـرـ درـ صـ ۶۶۰ـ،ـ ۶۶۱ـ گـذـشتـ.ـ مـ.

[۳)] مـتـنـ (ـالـاـ مـاـ تـحـبـ)ـ وـ دـرـ شـنـجـهـ (ـ1ـ:ـ ۱۸۵ـ)ـ [ـ...ـ نـحـبــ مـاـ دـوـسـتـ دـارـيـ]ـ (ـبـهـ تـعـيـيـهـ مـثـلـ فـارـسـيـ:

ازـ پـسـ هـرـ گـريـهـ آـخـرـ خـنـدـهـايـتـ.ـ مـ).

پـيـكارـصـفـينـ/ـتـرـجـمـهـ،ـصـ:ـ۶۶۳ـ

(ـگـذـشـتـهـ اـزـ اـيـنـ بـهـ فـرـضـ)ـ كـهـ وـيـ مـرـدـانـيـ چـونـ مـرـدانـ توـ نـيـزـ دـاشـتـهـ باـشـدـ خـودـ اـزـ نـعـمـتـ پـايـدارـيـ وـ بـصـيرـتـيـ كـهـ توـ دـارـيـ بـيـنصـيبـ استـ.ـ پـسـ آـهـنـ رـاـ بـرـ آـهـنـ بـكـوبـ وـ اـزـ خـدـاـيـ سـتـوـدـهـ يـارـيـ طـلـبـ.

طـرفـدارـانـ اـدـامـهـ پـيـكارـ

آـنـگـاهـ عـمـرـوـ بـنـ حـمـقـ بـرـخـاستـ وـ گـفـتـ:ـ اـيـ اـمـيرـ مـوـمنـانـ،ـ بـهـ خـداـ سـوـگـندـ كـهـ ماـ (ـبـرـ خـلـافـ پـيـروـانـ مـعـاوـيـهـ)ـ اـزـ سـرـ تـعـصـبـ بـرـ

باطل گرایی دعوت تو را نپذیرفته [۱] و به یاری تو برخاسته ایم بلکه جز در راه خدا دعوت تو را بیک نگفته ایم و جز طالب حق نیستیم. اگر دیگری ما را به غیر راهی که تو ما را خوانده‌ای بخواند، کشمکش و لجاج در افزاید [۲] و سخنان درگوشی و بگو مگوها به درازا کشد در حالی که اینک حق به نقطه حساس خود رسیده (و جای مناقشه نیست) و ما را در برابر تو رأی و نظری نباشد.

اندرز اشعث برای پایان دادن به جنگ

آنگاه اشعث بن قیس، خشمگین، برخاست و گفت:

«ای امیر مؤمنان، ما برای تو همان مردان دیروز هستیم (ولی) پایان کار ما چون آغاز آن نباشد، در میان این قوم هیچکس بیش از من بر عراقیان دلسوز و بر شامیان کین توز نیست. (با این همه) داوری کتاب خدا را بپذیر زیرا تو در استناد به قرآن سزاوارتر از آنان هستی. مردم (نیز) زندگی را دوست دارند و از جنگ بیزارند.» علی علیه السلام گفت: این امری است که باید در آن تأمل شود.

آورده‌اند که شامیان نیز بیتاب و نگران گفتند: ای معاویه، عراقیان هنوز

[۱-] متن از روی شنیج «ما اجبناك» و در اصل [ما اخترناك - تو را بر نگزیده ایم].

[۲-] متن از روی شنیج «لاستشری فیه اللجاج» و در اصل [لکان فیه اللجاج - کشمکش و لجاجت در گیرد].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۶۴

به دعوتی که ما از ایشان کرده‌ایم پاسخی نداده‌اند، دیگر بارش تکرار کن [۱]، زیرا فقط با چنین دعوتی است که تو به آنان نزدیک می‌شوی و ایشان را به خود جلب می‌کنی.

گفتوگو بر سر داوری

معاویه عبد الله، پسر عمرو بن عاص را بخواند و به او دستور داد با عراقیان گفتگو کند. وی روانه شد تا میان دو صفت رسید و بانگ برداشت: ای مردم عراق، من عبد الله بن عمرو بن عاص هستم، در میانه ما و شما کارهایی رفته است که بوبه دینی و دنیایی داشته، اگر آنچه گذشته به خاطر دین بوده است، عذر ما و شما هر دو پذیرفته است و اگر فقط به خاطر دنیا بوده، به خدا سوگند که هم ما و هم شما زیاده‌روی کرده‌ایم. ما شما را به کاری خواندیم (و پیشنهادی کردیم) که اگر شما ما را بدان خوانده بودید، بی‌گمان پذیرفته بودیم، کاری که اگر ما و شما بر آن رضا دهیم فضلى الاهی است. پس این فرصت را غنیمت شمرید، شاید پیشه‌ور [۲] زندگی یابد (و مردم به زندگانی عادی پردازند) و کشتگان فراموش شوند. (و انتقام‌جوییها به پایان رسد). البته بقای هلاک کننده پس از هلاک شده، اندک باشد.

سپس سعید بن قیس پیش آمد و گفت: ای مردم شام، در میانه ما و شما ماجراهایی بر سر دین و دنیا گذشته که شما آن را غدر و زیاده‌روی می‌خواندید و اینک شما ما را به چیزی می‌خوانید (داوری قرآن) که ما از دیروز به حکم همان (قرآن) با شما در نبردیم، البته باید به موجب هیچ حکمی بهتر از حکم قرآن، عراقیان به عراق خویش و شامیان به شام خود باز گردند. ولی تشخیص این امر با ماست نه با شما، و گرنه ما، ماییم و شما، شمایید. (و توافقی در میان نباشد).

- [۱-] متن «فاعدها جذعة» و در شنھج (۱: ۱۸۸) به تحریف [فاعدوها خذعة].
- [۲-] متن «المحترف» و در شنھج [المحترق- آتش گرفته] (و به این تعبیر یعنی: باشد که سوختگان لهیب جنگ زندگی یابند.- م).

پیکار صفين/ترجمه، ص: ۶۶۵

مردم در برابر علی برخاستند و گفتند: به دعوی که آنان از تو کرده‌اند پاسخ گوی که به راستی ما نابود شده‌ایم. ناشناسی شامی در تیرگی شب شعری به بانگ رسا چنان خواند که همگان شنیدند و آن شعر این بود:

رؤس العراق اجيروا الدّعاء فقد بلغت غاية الشّدّه ...

ای سران عراق به این دعوت پاسخ دهید که سختی به حد نهایت رسید.

لهیب جنگ تمام مردم و با حفاظان و بزرگواران را در بر گرفته و به کام کشیده است، در صورتی که نه ما و نه شما، هیچیک از مشرکان و مرتدان نیستیم.

ولی مردمانی هستیم که با همگنان خود برخور迪 کرده‌ایم، ما را نیرویی بود و شما را نیرویی همچند آن، و هر یک از دو طرف به پیکار با دیگری پرداخت و سختکوشی و تندی را به غایت رساند.

اینک اگر آن پیشنهاد را بپذیرید، زندگی و بقا و امنیت هر دو جانب و شهر و دیارشان را در بر دارد، و اگر رد کنید موجب فنا و نابودی است، هر بلا و آزمونی را مدتی معین باشد.

تا کی این مشک دوغ را بجنانیم [۱]؟ ناگریر باید کرهای از آن کشیده شود (و نتیجه‌ای حاصل آید).

سه تن هستند که مرد جنگند و اگر خاموش مانند آتش جنگ نیز به خاموشی گراید:
سعید بن قیس و سالار عراق و آن سیه پوش کندی.

[اختلاف یاران علی در ادامه پیکار]

نصر گوید [۲]:

از این اشخاص که به صلح و سازش خوانده شدند، مراد از «سیه پوش»، اشعت است که نه تنها راضی به سکوت نبود بلکه بیش از همه کس سخن از لزوم خاموش کردن آتش جنگ و گرایش به صلح می‌گفت. اما «سالار عراق»، اشتر

[۱-] به تعبیر دیگر: تا کی آسیاب جنگ را به خون خویش بگردانیم و هیچ گندمی ارد نکنیم و نتیجه‌ای نگیریم؟.- م.

[۲-] در اصل به خطاط [و فمحمد- پس محمد گوید].

پیکار صفين/ترجمه، ص: ۶۶۶

بود که نظری جز ادامه جنگ نداشت ولی به دردمندی تمام خاموشی گزیده بود.
و اما سعید بن قیس گاه چنین و گاه چنان بود.
راوی گوید:

مردم چون موجی از جا جنبیدند و گفتند: عفریت جنگ ما را به کام کشیده و مردان نامور همه کشته شده‌اند. گروهی گفتند: ما همچنان که دیروز جنگیدیم باز هم با آنان می‌جنگیم. ولی طرفداران و گویندگان این سخن اندک بودند، و سپس با جماعت هم اوازی کردند و از گفته خود برگشتند و آنگاه جماعت یک صدا و یک سره بانگ صلح برداشتند.

خطبه علی

امیر مومنان، علی برخاست و گفت: «من همواره دوست داشتم که کارم با شما بگذرد و خود همراه شما باشم، تا آنکه جنگ مردان شما را در ربود، ولی اگر سخن واقع و خدایی خواهد، در حقیقت برخی از شما را در ربود و پاره‌ای را باقی گذاشت. اما از دشمن، همه مردان نامدارش را در ربود و کس را باقی نگذاشت، و آنان در این میان صدمه و گزندی بیشتری دیده‌اند. هان، که من به راستی دیروز فرمانده مومنان بودم و امروز فرمانبر شده‌ام، من کسان را نهی می‌کرم و اینک کسان مرا نهی می‌کنند. اینک شما زندگی را خوش دارید و من یارای آن ندارم که شما را به ناخوشایند تان وا دارم.»

سخنان سران قبایل

سپس نشست و سران قبایل به سخن در آمدند. کردوس ابن هانی بکری از قبیله ربیعه که جبهه بزرگ را تشکیل می‌داد برخاست و گفت: ای مردم، به خدا سوگند، ما از آن دم که از معاویه بیزاری جستیم هرگز او را به دوستی نگرفته‌ایم و از آن لحظه که علی را به دوستی گزیده‌ایم هرگز از او دلزده نشده‌ایم. کشتگان ما همگی «شهید» هستند و زندگان ما همه صالحان نیکوکارند، و بی‌گمان علی را

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۶۶۷

از پروردگار خویش برهانی است که جز به داد رفتار نکرده است و هر بر حقی دادگرست. هر که به فرمان او سر سپارد نجات یابد و هر که از فرمان او سر پیچد هلاک شود.

سپس شقيق بن ثور بکری برخاست و گفت: ای مردم، ما شامیان را به حکم قرآن خواندیم و آنان نپذیرفتند و ما (بدین سبب) با ایشان جنگیدیم، اینک آنان ما را به داوری قرآن می‌خوانند و اگر ما آنان را نپذیریم بر آنان همان رواست که بر ما روا بود با ایشان کنیم. ما پرواپی نداریم که خدا و پیامبرش بر ما دست گشایند (و داوری کنند) و علی نیز بی‌گمان نه مرد عقب‌نشینی است و نه اهل گریز و نه در موضع شک و تردید در ایستاده است، او امروز بر همان قرار است که دیروز بوده است. اما اینک این جنگ ما را به کام کشیده و ما زندگی را جز در پناه صلح نمی‌بینیم.

آنگاه حریث بن حابر بکری برخاست و گفت: ای مردم، اگر علی از این ماجرا عقب مانده و به کناری نشسته بود باز هم تنها مرجع و ملجه ما خود او می‌بود، چه رسد به اینکه او خود رهبر و گرداننده این کار است. و راستی را، به خدا سوگند که او امروز از آن قوم چیزی را جز آن که دیروز ایشان را بدان خوانده بود، نمی‌پذیرد، و اگر ما بدیشان پاسخ مثبت دهیم با اوی ناروا کرده‌ایم.

هیچکس در این امر انکار نمی‌کند مگر آن کس که (به دین) پشت پازده و به عقب (به عالم کفر و جاهلیت) بازگشته، یا گام به گام دستخوش غرور تدریجی شده است. پس میان ما و هر که بر ضد ما گردنکشی کرده است (داوری) جز شمشیر نباشد.

سخن خالد بن معمر و حضین ربیعی

سپس خالد بن معمر برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان به خدا سوگند که ما این موضع را نه از آن رو برگزیده‌ایم که دیگری در احراز آن شایسته تر از ما باشد، ما این موضع را از آن رو انتخاب کردیم که توشه آخرتی اندوخته باشیم و

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۶۸

گفتم خوشترین چیزها در نظر ما آن است که رنجش گران نباشد و تحملش از ما برآید. اما اگر پیشتر چنان موضعی گزیدیم (و به اختیار خود جنگیدیم) اینک به نظر ما، ادامه زندگی ما جز با پذیرفتن پیشنهادی که آنان به تو کرده‌اند میسر نیست.

اگر تو نیز چنان صلاح بینی آن را بپذیر و اگر صلاح نمی‌دانی البته رأی و نظر تو برتر است (و امر، امر توست). آنگاه حضین ربیعی که کمسالترین فرد ایشان بود برخاست و گفت: ای مردم، به راستی این دین بر پایه تسلیم [۱] نهاده شده، پس با قیاس آن را پراکنده نکنید و با دلسوزی بیجا نابودش مسازید. به خدا سوگند اگر ما از پذیرفتن هر چیزی جز آنکه خود شناخته‌ایم و می‌دانیم خودداری ورزیم، از حق بهره اندکی به دستمان خواهد ماند، و اگر خود را به خواهشها و خواسته‌ای خویش واگذاریم به باطل بسیار گراییده‌ایم. ولی ما در میانه خویش دعوت کننده بر حقی داریم که در آمدن او را به هر آبشنور و بیرون شدنش را از هر تنگنا ستوده‌ایم [۲]، او در گفته خویش راستین و بر کرده خود امین است، پس اگر او گوید: نه، ما نیز گوییم: نه، و اگر او گوید: آری، ما نیز گوییم: آری. معاویه و مصلقه

این سخنان به اطلاع معاویه رسید و او مصلقه بن هبیره را بخواند و گفت: ای مصلقه، من آنچه از بنی ربيعه (در جنگ و بیان لزوم ادامه آن) کشیده‌ام از کس نکشیده و ندیده‌ام. گفت: آنان بیش از دیگران از تو (و طرز فکر تو) دور نیستند، من پیام برای ایشان می‌فرستم. و این پیام شعری را برای ربیعیان فرستاد:

لن یهلك القوم آن تبدی نصیحتهم الا شقیق اخو ذهل و کردوس ...

آن قوم که جز به اندرز شقيق ذهلى و کردوس (طرفداران صلح) گوش ندهند

[۱)] مراد تسلیم به امر و تقدیر الاهی است.- م.

[۲)] یعنی ورود و خروجش را در هر معركه و در هر مورد ستوده‌ایم و سرمشق شمرده‌ایم.- م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۶۹

هر گز هلاک نمی‌شوند، و نیز ابن معمر، که خطبه‌هایش بیانگر واقعیت است و کار آشفته قومش را سامان می‌دهد. اما حریث به راستی آنگاه که دم از مخالفت با صلح زد خدایش گمراه داشته بود، در حالی که مرد صاحب نفوذ، کردوس است (که موافق صلح است).

در این فتنه عظیم که اگر «ابن وعله (مجرب) در آن می‌بود حیران می‌شد، حضین (بی‌تجربه) به نحو محسوسی

پریشانگویی کرده است.

(صلح طلبان آنها) بر ما منت نهادند و ما هم بر آنان منت نهادیم، ولی او سخنی به ایشان گفت که (از ناهنجاری) اشتراک کلان را می‌رماند.

هر قبیله‌ای نصیحت و خیر اندیشی خود را باز گفت مگر ربیعه که پنداشت دیگران زندانی (و دستخوش خوف از جنگ) هستند.

شعر نجاشی

و نجاشی گفت:

ان الأرقام [۱] لا يغشاهم بوس مادافع الله عن حوباء [۲] كردوس ...

بزرگمردان بنی بکر مadam که خداوند از شخص کردوس حمایت می‌کند به تنگنا نمی‌افتد.
این زبدۀ سواران، تبار از تغلب غلباً [۳] دارند که همگی سردار و سرور و فرزندان سوران و سالاراند.
فرماندهی را که دینی راستین و نظری دور از خططا و اشتباه است چه پرواایی باشد.

[۱-)] ارقام، عبارتند از جسم و مالک و عمرو و ثعلبه و حث و معاویه، پسران بکر بن حبیب بن عمرو بن غنم بن تغلب بن واشق بن قاسط (از این رو در ترجمه به بنی بکر تعبیر شد.-م.)

[۲-)] متن به تصحیح قیاسی «عن حوباء» و در اصل [من حوباء].

[۳-)] متن به تصحیح قیاسی الغلبا که لقب تغلب بن واشق بن قاسط بن هنب بن افصی بن دعمی بن جدیله بن اسد بن ربیعه (نیای بزرگ بنی ربیعه و بنی بکر) بن نزار است.- القاموس (غلب) و المعارف، ۴۱-۴۲، و در اصل [العليا].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۶۷۰

(دیگران) نخست مکارانه دم از دوستی با علی زند و چون مکرشان فاش شد به لجاجت در ایستادند [۱].
بهترین یاوران اهل حق (بر ضد یاران ابلیس) چنان که پیداست، بزرگان معد هستند.

به آنان که زبان بدگویی بر او دراز کرده‌اند بگو: شتر بچگان به سان اشتراک هیون کهن نیستند.

به روزگاران کس چون کردوس و خاندان او و دودمان ثعلبة الحادی و بنو عیس [۲] نخواهد یافت.

شعر خالد ابن معمر

گفته‌اند خالد بن معمر نیز چنین گفت:

وَفْتُ لِعَلَىٰ مِنْ رَبِيعَةِ عَصْبَةٍ بِصَمَّ الْعَوَالِيِّ وَ الصَّفِيفِ الْمَذَكُورِ ...

گروهی از بنی ربیعه به علی وفادار ماندند و با نیزه‌های بلند و تیغهای شهره خود از او دفاع کردند، شقیق و کردوس، پسر خواجه تغلب، و در آن میان خالد بن معمر [۳] نیز برخاست و سخن گفت.

و سخنان حریث بن جابر، شورای جنگ را تحت تأثیر قرار داد که اگر حضین ابن منذر [۴] نمی‌بود وی به (اولویت و) مرادش می‌رسید.

زیرا حضین [۵] در میان ما خطبهای راند که مشوق جانبازی و مرگ [۶] در راه خدای با جبروت بود. ما مأمور و مجبوریم که تلخی حقیقت را بچشیم چنان که گویی ما [۷] پرندهای کوچک در برابر شاهین صحراییم [۸].

- [۱-)] ظاهر اشاره به اشعث کنده است که برای ترک جنگ در روی امیر مومنان ایستاده بود و پافشاریها می‌کرد.- م.
- [۲-)] ایشان بنو ثعلبة بن بکر بن حبیب بن عمر بن غنم هستند.
- آنچه در پا برگ مربوط به «اراقم» در صفحه ۶۶۹ گذشت. در اصل [بنی ثعلبة] آمده که مخل وزن شعر است.
- [۳-)] از آنجا که در این بیت از خالد بن معمر به عنوان سوم شخص مفرد سخن رفته احتمال داده‌اند که این اشعار را دیگری غیر از خالد سروده است.- م.
- [۴-)] شرح حال حضین پیشتر در صفحه ۳۹۰ گذشت. در اصل به تحریف [حضرین] آمده است.
- [۵-)] در اصل به تحریف [حضرینا].
- [۶-)] متن «میته المتّجّب» و در اصل [منیة المتّجّب].
- [۷-)] متن «حتی کاننا» و در اصل [حتی کانها].
- [۸-)] مراد اینکه در برابر حقیقت کلام او

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۷۱

پدر او بهترین فرد نامدار و برجسته تیره بکر بن واصل، و در روزهای هراس‌انگیز مددکار دیگران بود. پیوند تباری والا او را بر آورده و برومند کرده و خود نیز مردی است که تن به ذلت و خواری نمی‌سپرد.

شعر صلتان

صلتان نیز گفت:

شقيق بن ثور قام فينا بخطبة يحدّثها الرّكبان أهل المشاعر ...

شقيق بن ثور در میان ما به ایراد خطبهای پرداخت که شهسواران نامدار هشیار آن را باز می‌گویند. تا آن دم، چنان سخنوری در میان ما به پا نایستاده بود. خدا چنین سخنور و مددکاری را جزای خیر دهاد. و نیز خالد بن معمر و کردوس، مدافعان آبرو و ناموس عشای ما به سخن در ایستادند، پا در جای پای او نهادند و همان گفتند که او گفته بود، و حریث بن جابر در شوری درخشید. پس روزگار، تا آنگه که باد صبا می‌وزد و ابر گهر بار جهان را آبیاری می‌کند وجود تو را از ما نگیرد، در قبیله ربیعه هماره نخست در پایان تیره شبها از تو نام می‌برند و بر تو دعا می‌کنند. و حریث بن جابر گفت:

أَتَى نباءً من الانباءِ ينْمِي و قد يُشْفِي من الخبرِ الْخَبِيرِ.

خبری از اخبار نیک (در ادامه پیکار) رسید که نیرو می‌بخشد و خبر شناس از شنیدن آن خبر آرام می‌گیرد.

[۴] در لزوم اطاعت از ولی الله، امیر مومنان ما چون گنجشکی تسلیم باز هستیم. یا اگر تقدیر الهی بر مرگ و جانبازی ما رقم خورده ما را چاره‌ای جز چشیدن جام تقدیر و ادامه جنگ و جانبازی به فرمان علی نیست.- م.

۶۷۲/تاریخی، ص: ۶۷۲

راوی گوید:

چون حضین در آن دیدار چنان سخنان شور انگیزی اظهار داشت (قبيله) بکر بن وائل (از سر رشك [۱]) به دشمنی با او برخاستند ولی علی بعد آنان را سازش داد.

سخن رفاعة این شداد

و رفاعة بن شداد بجلی گفت: «ای مردم، ما چیزی از حق خود را از دست نداده‌ایم. آنان ما را در پایان کارمان به همان چیزی می‌خوانند که ما، از آغاز امر، ایشان را بدان می‌خواندیم (یعنی حکم قرآن)، و اینک ناخودآگاه همان را پذیرفته‌اند. اگر کار چنان که ما می‌خواهیم انجام یابد فتنه و کشتار دور شود و گرنه ما آن را از سر گیریم و همان سختکوشی و جدیت پیشین را به کار بریم.

تطاول ليلي للهوم الحواضر ... وقتل أصيـت من رؤس المعاشر ...

شش دو شنبه‌ام یا اندیشه‌های اندوه‌های و یاد سر انگر و همکار که به قتا رسیده‌اند به درازا کشید.

انچه دیروز در صفین گذشت و حوادث پیاپی و انبوه رویدادهای هولناک هراس اور رخ داد، سواران، بامدادان با یک دیگر برخورد کردند و دلاوران در اطراف بناهندگان [۲] به جوانان در آمدند.

اگر شامیان تنی چند از سران ما را کشتند در عوض سران آنها نیز، چون شتر قربانی، قصابی شدنند.
سیسا، سرکش، از دیده زنان ما و ایشان که بر کشتگان بی‌گور خوبیش، ممکن استند، روان شد.

[۱-۱)] زیرا چنان که گذشت حضین کمسالترین فرد قبیله بکر بن وائل در آن مجلس بود ولی بیانش بیش از همه درخشنده‌گی یافته بود.- م.

[۲-]) متن به تصحیح قیاسی «المساعر» و در اصل، به تحریف [المشاعر]. این قطعه در گمانگاه خود در شنیده نیامده است.

سکا، صفحہ ۶۷۳ / ترجمہ، ص

اگر از جنگ و دشمنی دست بردارد دیگر برای ما و آنان شباهی اندو هبّار بیشتری [۱] در پیش نخواهد بود. چه می شود، اگر چندی جانهای ما از تحمل بار شمشیرها [۲] و زره هایمان بیاساید، و دیگر در میان گرد و غبار اورده گاه ناستیم و از ضرب تغهای بآن آندار حمّه و درهم نکشم؟

و ضربات جانشکار نیزه را بدانگاه که منادی بانگ سوار شدن در می‌دهد بر سینه‌های خود احساس نکنیم؟
از بامدادان در صفين گرد از آورده‌گاه بر آوردیم و آتش جنگ را بی‌امان دمیدیم.
گردو داور به حق داوری کنند، متضممن سلامت است و رأی آنان ما را از گزند شوم [۳] انتقامجو بان مصون خواهد داشت.

[خطبه علی در باره داوری]

در حدیث عمر بن سعد آمده است که گفت:

چون شامیان قرآنها را بر سر نیزه‌ها بر آوردند و مردم را به حکم قرآن خواندند علی علیه السلام گفت: «ای بندگان خدا، من از هر کس دیگر به پاسخگویی بدین دعوت و پذیرفتن حکم قرآن شایسته ترم، ولی معاویه و عمرو بن عاص و ابن ابی معیط و حبیب بن مسلمه و ابن ابی سرح نه اهل دینند و نه مرد قرآن، من بهتر از شما ایشان را می‌شناسم چه از خردی با آنان همدم بوده و در کلانسالی با آنها همنشین بوده‌ام و می‌دانم که ایشان بدترین کودکان بودند و اینک بدترین مردانند».^[۴]

این شعار که سر داده‌اند سخن حقی است که از آن اراده‌ای باطل دارند. به خدا سوگند آنها قرآن را از سر شناخت و معرفت و به قصد عمل کردن بدان [۵] بر

[۱)] متن به تصحیح قیاسی «آخر اللیالی الغوابر» و در اصل به تحریف [احدى اللیالی].

[۲)] متن به تصحیح قیاسی «من بیضنا» و در اصل [من بیتنا].

[۳)] متن به تصحیح قیاسی «من شوم» و در اصل [فی شوم].

[۴)] متن مطابق با طبری (۲: ۲۷) «صحبتهم اطفالا و صحبتهم رجالا فكانوا شر اطفال و شر رجال» و در شنهج (۱: ۱۸۶) [صحبتهم صغرا و رجالا فكانوا شر رجال].

[۵)] متن از روی شنهج «و يعلمون بها» و در اصل [و لا يعلمون بها].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۷۴

نیاورده‌اند، بلکه قرآن را دستاویز خدude و نیرنگ ساخته و به آهنگ خوار داشتن و فرو گذاشتن آن را بر افراشته‌اند [۱]. ساعتی (جان و دل به من سپارید) و بازوan و کاسه سرهایتان را به من عاریه دهید که حق به نقطه حساس خود رسیده و چیزی نمانده که ستمکاران در هم شکسته شوند. همان دم نزدیک به بیست هزار تن مسلح آهنپوش که شمشیرهایشان را بر شانه افکنده بودند، و پیشانیهایشان از اثر سجود پینه بسته بود، پیش آمدند. پیشاپیش آنان، مسurer بن فدکی و زید بن حصین و گروهی از قاریان، که از آن پس خوارج نامیده شدند، حرکت می‌کردند. این جماعت وی را فقط به نام، نه به عنوان امیر مؤمنان، اوّازدادند و گفتند: ای علی، اینک که تو را به کتاب خدا خوانده‌اند بدان قوم پاسخ مثبت ده و گر نه ما، همچنان که عثمان را کشیم، تو را نیز می‌کشیم.

به خدا سوگند اگر بدیشان پاسخ مثبت ندهی بی‌شک چنان خواهیم کرد. (علی) گفت: «وای به حالتان، من نخستین کسی هستم که (همگان را) به قرآن دعوت می‌کنم و هم نخستین کسی هستم که بدان پاسخ می‌دهم، و از من و دینداری من نسزد که به کتاب خدا خوانده شوم و آن را نپذیرم، به راستی من از آن رو با ایشان می‌جنگم که سر به فرمان قرآن نهند چه آنها از فرمانی که خدا بدیشان داده سرتافته‌اند و پیمان الاهی را شکسته‌اند و کتابش را خوار داشته و رها کرده‌اند. لیکن به شما بگوییم که آنان اینک با شما نیرنگ می‌بازنند و کسانی نیستند که خواستار واقعی عمل کردن به قرآن باشند.» گفتند:

بیدرنگ کس به دنبال اشتراحت بفرست که نزدت آید. اشتر بامداد شب هریر، تقریباً بر سپاه معاویه چیره شده بود.

[۱-)] متن از روی شنجهج «ولکنها الخدیعة و الوهن و المکیدة» و در اصل [و ما رفعوها الا خدیعة و مکیدة].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۷۵

[داستان مصعب آنگاه که قرانها را بر آوردن]

نصر: فضیل بن خدیع مرا از مردی نخعی روایت کرد که گفت:

دیدم ابراهیم بن اشتراحت بمنصب بن زبیر وارد شد و (منصب) احوال و اوضاع را از او پرسید [۱]. وی گفت من نزد علی بودم که به اشتراحت پیام فرستاد نزد او باز آید. و [اشتراحت] بر سپاه معاویه چیره شده بود و نزدیک بود کار را فیصله دهد. پس علی یزید بن هانی را از پی او فرستاد و پیام داد:

«نزدم بیا». وی نزد اشتراحت و فرمان را به او ابلاغ کرد. اشتراحت گفت: نزدش باز گرد و به وی بگو: اینک وقت آن نیست که بر تو روا باشد مرا از سنگرم بازخوانی و برداری. من از خداوند امید دارم که پیروزیم سازد، در کارم شتاب مفرما. یزید بن هانی نزد علی باز آمد و او را آگاه کرد. به محض آنکه وی به نزدیک ما رسید خوش و غریب سپاه اشتراحت برخاست و دلایل فتح و پیروزی عراقیان و نشانه‌های شکست و تیره‌بختی شامیان ظاهر شد، اما آن گروه (معترض و مخالفان ادامه جنگ) گفتند: به خدا سوگند که تو به اشتراحت فرمان ادامه جنگ با افغان داده‌ای. گفت: مگر ندیدید که من فرستاده خود را [نزد او] فرستادم؟، مگر نه این که من فاش در برابر خود شما با او سخن گفتم و شما خود شنیدید؟ گفتند: به او فرمان صریح ده که نزدت باز گردد، و گر نه به خدا سوگند که تو را معزول می‌کنیم. گفت: ای یزید، آوخر [۲] بر تو (بدین پیامگزاری)، به او بگو: «نزد من آی که فتنه در گرفته است». یزید (دیگر بار) نزد اشتراحت و او را آگه ساخت. اشتراحت گفت: آیا به سبب بر آوردن قرانها [۳]؟ گفت: آری. گفت: به خدا سوگند، آن دم که قرانها را بر آوردن هرگز

[۱-)] سائل مصعب بن زبیر است ولی در شنجهج به تحریف آمده: [قال: سالت مصعب بن ابراهیم بن الاشتراحت عن الحال کیف کان - گفت: من از مصعب بن اشتراحت! پرسیدم که حال چگونه بود؟].

[۲-)] متن «ویحک» که در مورد تهدید به معنی «وای بر تو» و در مورد تحبیب به مفهوم «افسوس بر تو» آمده و گاه از سر دلسوزی و ترحم به معنی افرین و تحسین نیز گفته می‌شود و در اینجا مراد مفهوم اخیر آن است. - م.

[۳-)] متن و اصل مطابق طبری (۶: ۲۷) «الرفع هذه المصاحف» و در شنجهج [آ] برفع ... [.]

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۷۶

نمی‌پنداشتم که بر اثر آن اختلاف نظر و پراکنده‌گی روی دهد، این نتیجه رایزنی پسر نابغه [۱]- یعنی عمرو بن عاص - است. (راوی) گوید: آنگاه به یزید گفت:

«آوخر بر تو [۲][] (با چنین پیام آوری!) آیا می‌بینی که دشمن به چه روزی افتاده است؟

آیا مددی را که خداوند به ما مرسانده می‌بینی؟ آیا سزاست که این (پیروزی آماده) را رها کنیم و از آن دست بکشیم؟. یزید

به وی گفت: آیا دوست داری که تو اینجا پیروز شوی، و آنچا کسان امیر مومنان را در قرارگاهش تنها گذارند و به دشمن تسلیم کنند؟ گفت: سبحان الله [نه]، به خدا چنین نخواهیم. گفت: (پس بدان) که ایشان به وی گفتند: کس به دنبال اشتر فرست که نزدت بباید و گرنه ما همان گونه که عثمان را کشیم، تو را نیز [با تیغهایمان] میکشیم یا به دشمن تسلیم میکنیم.

(راوی) گوید: از این رو اشتر سوی آنان بازگشت و چون بدیشان رسید بانگ بر آورد:

«ای سست عنصران و خواری پسندان، آیا در این دم که چیرگی شما بر دشمن ظاهر شده و آنان خود یقین دارند که شما بر ایشان پیروز میشوید و فقط بدین سبب است که قرانها را بر آورده‌اند و شما را بدان میخوانند، گامتان سست میشود؟!» به خدا سوگند که آنان آنچه را خدا در قرآن امر فرموده است و نیز سنت آن کس را که قرآن بر او نازل شده است و اینهاه‌اند، پس بدیشان پاسخ ندهید. لختی، به اندازه فاصله دو نوبت دوشیدن شیر ناقه‌ای به من فرصت دهید که من با تمام وجود پیروزی را احساس میکنم. گفتند: نه. گفت: پس اندکی، فقط، به اندازه خیز اسبی [۳] مهلتم دهید که من به پیروزی دل بسته‌ام. گفتند: در آن صورت ما نیز در خطای تو شربیک میشویم. گفت: به انصاف خودتان، با من بگویید- شما که برجستگان و نامدارانتان کشته شده و فرومایگانشان بر جا مانده‌اند- بگویید، کی شما

[۱-] متن «ابن النباغة» و در طبری [ابن العاشرة- روپیزاده].- م.

[۲-] متن «ویحک» که به مفهوم «افسوس بر تو» به کار رفته است.- م.

[۳-] متن از روی شنیج «عدوة الفرس» و در اصل [عدو الفرس].

پیکار صفين/ترجمه، ص: ۶۷۷

بر حق بوده‌اید؟ آیا آنگاه [۱] که شامیان را میکشید حق داشتید؟ و آیا اکنون که دست از پیکار برداشته‌اید بر باطلید؟ یا اینک [در خودداری از ادامه جنگ] بر حقید؟

و بنا بر این آیا کشتگان شما، که منکر فضل و برتری ایشان نیستید، و به مراتب از شما بهتر بوده‌اند، اینک تمامی در دوزخند؟. گفتند: ای اشتر، دست از ما بدار، ما در راه خدا با آنها جنگیدیم و هم در راه خدا جنگ با ایشان را وا می‌نهیم. ما از تو فرمان نمی‌بریم، پس از ما دور شو. گفت: به شما نیرنگ زده‌اند، و به خدا سوگند که شما نیز خوب به دام خد عه در افتاده‌اید، شما را به ترک جنگ خواندند و شما (هم به آسانی) پذیرفتید. ای سیه‌رویان، ما می‌پنداشتیم که نماز شما از سر بی‌می‌لی به دنیا و کثرت زهد و شوق به دیدار خداست، ولی اینک به عیان می‌بینیم که فرار شما از مرگ جز به خاطر دنیا دوستی نیست. هان، زشتانمی بر شما، ای گرانمایه نمایان که ازین پس دیگر هرگز روی عزت نبینید، گم شوید! همان گونه که ستمکاران گم شدند. کسان او را دشنام دادند و او نیز بدیشان دشنام داد، و ایشان با تازیانه بر چهره اسپش کوفتند و او نیز بر چهره اسپانشان تازیانه نواخت. پس علی، نهیب زد: بس کنید! و آنان دست از ستیز برداشتند. اشتر گفت: ای امیر مومنان، صفوف عراق را بر صفوف آنان بتازان که دشمن به خاک در افتاد. کسان، یک صدا، فریاد بر آورده‌اند [۲]: امیر مومنان، علی داوری را پذیرفته و به حکم قرآن راضی شده است و جز این چاره‌ای ندارد. اشتر گفت: اگر امیر

مومنان پذیرفته و به داوری قرآن راضی شده است من نیز به رضای امیر مومنان راضیم. کسان همگی گفتند: امیر مومنان راضی شده، امیر مومنان راضی شده است، و او، خود خاموش بود و هیچ سخن نمی‌گفت [۳] و دیده بر زمین دوخته بود.

[۱)] متن از روی شنجه (۱: ۱۸۶) «احین کنم ...» و در اصل [حیث کنم - آنجا که بودید].

[۲)] متن از روی شنجه (۱: ۱۸۱) «فتصایحوا» و در اصل [فالواله - پس بدو گفتند].

[۳)] متن از روی شنجه «لا یپض بکلمة» و در اصل [لا یفیض - لب تر نمی‌کرد].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۷۸

شعر ابو محمد اسیدی در باره صفين

ابو محمد، نافع بن اسود تمیمی [۱] سرود:

الْأَبْلَغُ عَنِي عَلَيْكَ تَحِيَّةٌ فَقَدْ قَبِلَ الصَّمَاءَ لَمَا اسْتَقْلَتْ ...

هلا از من علی را شادباش و درود گوید که تحمل چنین کوه گرانی را به ضرورت پذیرفته است.

وی بارگاه اسلام را، پس از ویرانی، از نو بر آورد و جمعی از دونان بر ضدش برخاستند و سپس آرام شدند.

گوییا هنگام نابودی آن، و پس از ویرانی، پیامبر با سنتهایی که نهاده است نزد ما باز آمد و به نوسازی پرداخت [۲]. راوی گوید:

و چون علی از صفين به در آمد، وی چنین سرود:

وَكَمْ قَدْ تَرَكَنَافِي دَمْشَقِ وَأَرْضَهَا مِنْ أَشْمَطِ [۳] مَوْتَوْرٍ وَشَمَطَاءَ ثَاكِلَ ...

چه بسیار مرد دو مویه (کلانسال) به خون خفته را در دمشق و زمینهای آن و انها دیم و چه بسا زن دو موی که سوگوار شد.

و چه بسا زن داغداری که نیزه‌ها جان همسرش را شکار کرد و اینک خود در شمار بیوگان در آمده است، بر داغ مرگ

شوهری (بی دفاع) که سپیده دم رهسپار شد و تا روز شمار، دیگر باز نمی‌گردد [۴]، به زاری می‌گرید.

[۱)] ابو محمد، نافع بن اسود بن قطبة بن مالک تمیمی اسیدی (به تشیدید یاء) از بنی اسید بن عمرو بن تمیم. مرزبانی

گوید: شاعری مخضرمی است که کنیه ابو محمد داشت. دارقطنی در المؤتلف گوید: ابو محمد، نافع بن اسود در فتوحات

عراق حضور داشت. - الاصابة، ۸۸۴۹ در اصل به تحریف [ابو مجید].

[۲)] این قطعه در شنجه نیامده است.

[۳)] اشطف و شطفاء - مرد یا زنی که موی سیاه و سپید به هم آمیخته دارد و به اصطلاح مویش «جو گندمی» شده است. -

:۴

[۴)] متن به تصحیح قیاسی «فلیس الی یوم الحساب بقاfl - راجع» و در اصل به خطا [...] بغاfl].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۷۹

و ما کسانی بودیم که چون نیزه می‌زدیم فقط جنگجویان را نشانه می‌گرفتیم و جز با رزم‌مندان کاری نداشتیم.

[پیام معاویه به علی]

راوی گوید:

مردم یک صدا گفتند ما پذیرفته ایم که قرآن میان ما و ایشان داور باشد و معاویه ابو اعور سلمی را سوار بر استری سپید (به نشانه صلحخواهی) گسیل داشت، و او در حالی که قرآن بر سر نهاده بود به میان دو صف عراقیان و شامیان آمد و می گفت: کتاب خدا در میان ما و شما داور باشد. معاویه به علی پیام فرستاد:

«ماجرای میان ما و شما به درازا کشیده و هر یک از ما در آنچه از دیگری می طلب خود را بر حق می داند، و هیچیک از ما حاضر به فرمانبرداری از دیگری نیست، و در میان ما مردم بسیاری کشته شده‌اند، و من بیم آن دارم که اگر کار بر این منوال بپاید آینده ما از گذشته بسی و خیمتر شود و [به زودی] ما را از این موضوعی که در پیش گرفته ایم باز خواست خواهند کرد و جز من و تو کسی را به حساب و بازپرسی نکشند، آیا موافق هستی دست به کاری زنیم که متضمن زندگی و برائت و پذیرفته آمدن عذر ما باشد و موجب صلاح امت و جلوگیری از خونریزی و استقرار الفت و نابودی کینه‌ها و فتنه‌ها شود؟ (اگر موافقی) باید دو داور مورد رضایت میان ما داوری کنند: یکی از یاران من و دیگری از یاران تو، تا بر اساس کتاب خدا میان ما به داوری پردازنند، چه خیر من و تو در آن است و از این فتنه خلاص شویم. در این دعوت که از تو کردم خدا را پرهیزگار باش، و اگر اهل قرآن هستی به حکم قرآن راضی شو. و السلام.»

پاسخ علی به معاویه

علی بن ابی طالب بدو نوشت: «از بندۀ خدا، علی، امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان. اما بعد، برترین چیزها که آدمی بدان می‌پردازد پیروی از آن چیزها

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۶۸۰

باشد که کردارش نیکو و مستوجب فضل است و از عیب و گزندش ایمنی بود. و به راستی ستمگری و دروغ به دین و دنیای آدمی زیان زند و کاستیهای او را نزد عیجوبیان، که به عنایت الاهی از آنان بی نیاز است، آشکار می‌کند چنان که از چاره‌جویی بر آن درمی‌ماند. پس از دنیا بر حذر باش که در هیچ چیزش که بدان دست یابی شادمانی واقعی نباشد. و تو می‌دانی که هرگز نتوانی چیزی را که رقم تقدیر بر از دست رفتش خورده است فرا چنگ آری، گروهی آهنگ امر ناحقی کردن و آن را به خدای تعالی منسوب داشتند [۱]، پس خداوند دروغزنشان خواند و اندکی مهلت‌شان داد و سپس آنان را به تحمل شکنجه‌ای سخت ناگزیر کرد. پس بترس از آن روزی که آن کس که سرانجام کارش ستوده گشته خشنود است و آن کس که لگامش را به شیطان سپرده و با ابليس نستیزیده، دنیايش فریفته و وی بدان دل بسته، پشیمان است. سپس، تو مرا به داوری قرآن خواندی و خود می‌دانی که تو اهل قرآن نیستی و مرادت به داوری آن نیست. از خداوند یاری خواسته شود که خدا مستعان است. ما به داوری قرآن پاسخ می‌دهیم نه به درخواست تو. و هر کس به حکم قرآن رضایت ندهد به گمراهی در بیراهه‌ای بس ناپیدا کرانه و دور افتاده باشد.»

پایان این بخش، در بخش بعدی داستان داوران بیاید. و الحمد لله و صلواته علی سیدنا محمد النبی و آلہ الطاھرین. و السلام.

در جزء دوازدهم [۲] از اجزاء نسخه عبد الوهاب به خط وی چنین یافتم:
«سمع على الشيخ أبي الحسين المبارك بن عبد الجبار الصيرفي الاجل»

[۱-] متن «فتاولوا على الله تعالى» و در شنهج (۱: ۱۸۸) [و تأولوا على الله عز و جل].

[۲-] متن به تصحیح قیاسی «فی الجزء الثانی عشر» و در اصل [...] الثامن عشر].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۸۱

السيد الإمام، قاضي القضاة ابو الحسن على بن محمد الدامغاني و ابناء القاضيان ابو عبد الله محمد و ابو الحسين احمد، و ابو عبد الله محمد بن القاضي ابی الفتح البيضاوی، و الشریف ابو الفضل محمد بن على بن ابی یعلی الحسینی، و ابو منصور محمد بن محمد بن قرمی، بقراءة عبد الوهاب بن المبارك بن احمد بن حسن الانماطی فی شعبان سنة اربع و تسعین و اربعمائه.».

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۸۳

بخش هشتم کتاب صفین (داوری: نیرنگ عمرو بن عاص) از نصر بن مراح

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۸۴

روایت ابی محمد، سلیمان بن ریبع بن هشام نهدی خراز روایت ابی الحسن، علی بن محمد بن عقبة بن ولید روایت ابی الحسن، محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت روایت ابی یعلی، احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر حریری روایت ابی الحسن، مبارک بن عبد الجبار بن احمد صیرفی روایت شیخ حافظ، ابی البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی شنود مظفر بن علی بن محمد بن زید بن ثابت، معروف به ابن منجم - خدایش بیامرد.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۸۵

بسم الله الرحمن الرحيم شیخ موثق، شیخ الاسلام ابو البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی ما را خبر داد و گفت: شیخ ابو الحسن، مبارک بن عبد الجبار بن احمد صیرفی از طریق بازخوانی بر وی گفت: ابو یعلی احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر ما را خبر داد و گفت: ابو الحسن محمد بن ثابت بن عبد الله بن [محمد] [۱] بن ثابت صیرفی گفت: ابو الحسن علی بن محمد بن عقبة گفت: ابو محمد سلیمان بن ریبع بن هشام نهدی خراز گفت: ابو الفضل نصر بن مراح گفت: داستان داوران

نصر: از عمر بن سعد، از مردی، از شقیق بن سلمه گفت:

داستان داوران دسته‌ای از قاریان که شمشیرهاشان را بر شانه‌ها بر آورده بودند آمدند و گفتند: ای امیر مومنان به اینان منگر و بگذار ما با این تیغها بر آن گروه دشمن بتازیم تا خداوند خود به حق

[۱)] در اصل افتاده است.

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۶۸۶

میان ما داوری کند. علی به ایشان گفت: ما قرآن را در میانه خویش داور کرده‌ایم و دیگر جنگ روانیست تا بنگریم قرآن بر چه داوری کند.

راوی گوید:

معاویه به علی نوشت: «اما بعد، خداوند به ما و تو عافیت دهد. اینک برای تو فرصتی پیش آمده است که بدانچه موجب صلاح کار امت و الفت بین ماست پاسخ دهی، من حق خود را می‌شناسم ولی صلاح امت را در چشمپوشی و بخشایش می‌دانم و به چیزی که هماره آید و رود چندان شوق نورزم. بر پا داشتن حق میان ستمگر و ستمدیده و تکلیف امر به معروف و نهی از منکر مرا بدین کار و اداشت.

از این رو دعوت به پذیرفتن داوری کتاب خدا در میان ما و تو نمودم، چه جز آن میانه ما و تو جامعی دیگر نباشد. آنچه را قرآن زنده می‌دارد، زنده کنیم و آنچه را قرآن می‌میراند، بمیرانیم. و السلام.»

نامه علی به عمرو

علی به عمرو بن عاص نامه‌ای نگاشت و [چنین اندرزش داد و هدایتش نمود]: «اما بعد، به راستی دنیا چنان است که آدمی را از هر چیز جز خود باز دارد و دنیادار از دنیا بهره‌ای نبرد مگر آنکه هر نصیبی یابد باب حرص و آتش گشاده‌تر و میلش به دنیا فروتنر شود و هرگز دنیا طلب از آنچه به دست آورده است، به خاطر آنچه نصیش نیامده، بی‌نیاز نگردد، و در پس این همه باید آنچه را گرد آورده به ترک گوید و از آن دل بر کند، و نیکبخت آن که از سرنوشت دیگران عبرت گیرد. ای ابا عبد الله ارج و اجر خود را مکاه و خود را با معاویه در باطلگرایی او همداستان مخواه.»
نامه‌نگاری علی و عمرو بن عاص

عمرو بن عاص در پاسخ نوشت: «اما بعد، آنچه موجب صلاح کار و الفت بین ماست همانا بازگشت به حق است، ما قرآن را در میانه خود داور قرار داده

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۶۸۷

و آن را پذیرفته‌ایم و هر یک از ما از آن جهت تن به داوری قرآن سپرده و حکم آن را بر خود قبول کرده است که پس از این کشمکش عذرش نزد مردم پذیرفته باشد. [و السلام.] علی به او نوشت: «اما بعد، آنچه تو را دلبسته دنیا کرده است چنان که از خود بی‌خود شده و بدان اعتماد کرده‌ای به تو پشت خواهد کرد و از دست خواهد رفت. پس به دنیا تکیه ممکن که سخت فریباست. و اگر از گذشته عبرت گیری آیندهات را حفظ کرده و از آنچه بدان اندرزت داده‌اند سود جسته باشی. و السلام.» عمرو پاسخ داد: «اما بعد، هر کس قرآن را پیشوای خود قرار داده است و مردم را به پیروی از احکام آن بخواند داد ورزیده است: پس ای ابا الحسن شکیبا باش، من تو را به هدفی جز آن که قرآن تو را بدان رسانده است نمی‌رسانم [۱].» اشعت بن قیس نزد علی آمد و گفت: [ای امیر مؤمنان] می‌بینم که مردم از این که ما داوری قرآن را که به

ما پیشنهاد شده است پذیرفته ایم خرسندند و بدان شادمانی می کنند، اگر خواهی من نزد معاویه روم و از او بپرسم چه می خواهد؟

و پیشنهادش را بسنجم. گفت: اگر خواهی نزدش برو. پس (اشعث) نزد او آمد و پرسش کرد و گفت: ای معاویه، به چه منظور این قرانها را بر افراشتید؟ گفت:

برای آنکه ما و شما به آنچه خداوند در کتاب خود فرمان داده باز آییم. شما مردی را که بدو رضایت دارید بفرستید و ما نیز مردی را از سوی خود می فرستیم، آنگاه با آن دو شرط می کنیم که فقط بدانچه قران می گوید داوری کنند و از این حد در نگذرند، و سپس آنچه را آن دو بر آن اتفاق کردند می پذیریم. اشعث گفت: این سخن حق است. و نزد علی بازگشت و گفتار معاویه را به وی گزارش داد.

[۱-] متن «انا غیر مبیک» و در شنجهج (۱: ۱۸۹) [فانا غیر مبیلیک].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۸۸

رضایت قاریان شام و عراق به داوری قران

مردم گفتند: راضی هستیم و پذیرفتهیم. آنگاه علی قاریانی از مردم عراق گسیل داشت و معاویه نیز قاریانی از شامیان فرستاد تا در میانه صفين گرد آمدند و قران همراه داشتند، در آن نگریستند و بررسی کردند و بر آن اتفاق کردنده که آنچه را قران زنده کرده است زنده دارند و آنچه را قران میرانده و نابود کرده است بمیرانند و نابود شمارند، آنگاه هر دو گروه به جای خود باز آمدند و مردم گفتند: ما به حکم قران راضی شده‌ایم. شامیان گفتند: ما راضی شده و عمره بن عاص را برگزیده‌ایم. اشعث و قاریانی که بعد، از خوارج شدند، گفتند: ما راضی شده و ابو موسی اشعری را برگزیده‌ایم. علی به ایشان گفت: من به داوری ابو موسی راضی نیستم و صلاح نمی‌دانم که او را بدین مهم بگمارم.

اشعث و زید بن حصین [۱] و مسخر بن فدکی با گروهی از قاریان گفتند: ما جز به او رضایت ندهیم، زیرا وی پیشتر ما را از این واقعه که بر سرمان آمد بر حذر داشته بود. علی گفت: او از رضایت عمومی بهره‌مند نیست، چه از من جدا شد و مردم را از یاری به من بازداشت و سپس خود بگریخت تا آنکه پس از چند ماه به او امان دادم، اما این ابن عباس را برای چنین مهمی شایسته می‌دانم. گفتند: به خدا سوگند (برای ما فرقی نکند) و پرواپی نداریم که خود تو باشی یا ابن عباس، و حز کسی را نمی‌خواهیم که نسبت به تو و معاویه یکسان باشد و به هیچیک از شما در نسب، نزدیکتر از آن دیگری نباشد. علی گفت: پس من اشتر را می‌گمارم.

نصر گوید: عمره گفت: ابو جناب برایم حدیث کرد و گفت:
اشعث گفت: آیا کسی جز اشتر بود که زمین را بر ما آتشبار کرد و آیا ما زیر

[۱-] متن از روی شنجهج. وی زید بن حصین طائی است که ابن حجر در الاصابة، ۲۸۸۷ از وی یاد کرده و خطبه‌اش پیشتر در ص ۱۴۰ آمده است: ایضاً- ص ۱۴۱. در اصل به خط [یزید بن حصن].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۸۹

حکم کسی جز اشتر هستیم؟ علی به او گفت: (مرادت از) حکم اشتر چیست؟

گفت: حکم او این است که ما تیغ بر کشیم و بر یک دیگر بتازیم تا آنچه تو و او می‌خواهید بر آورده شود. نصر: از عمرو بن شمر، از جابر، از ابی جعفر محمد بن علی که گفت:

چون مردم از علی خواستند که داوران را بگمارد، علی به آنان گفت: معاویه برای این کار کسی را که بیش از عمرو بن عاص به رای و نظرش اطمینان داشته باشد ندارد، و او را خواهد گماشت و هیچ یک از قریشیان دستگاهش را به شایستگی عمرو بن عاص نمی‌داند. پس شما هم عبد الله بن عباس را در برابر او برگزینید، چه هیچ گرهی نیست که عمرو بینند و عبد الله از گشودنش درماند و هیچ گرهی نیست که او بگشاید و این از بستنش فرو ماند، و هیچ امری نیست که او استوار دارد و این درهم نشکند و هیچ کاری نیست که او در هم شکند و این استوارش ندارد. [۱] اشعت گفت: نه، به خدا سوگند تا قیام قیامت نباید در میانه ما، دو تن از قبیله مضر داوری کنند. اگر او مردی از قبیله مضر را گماشته است من مردی از یمانیان را قرار می‌دهم. علی گفت: من بیم آن دارم که (این) یمانی (محبوب) شما

[۱]- عبد الله بن عباس نیز خود در این خصوص قولی دارد که نقل آن خالی از فایده نیست:

«عبد الله بن عباس رضوان الله عليه را گفتند: «چه امری علی رضی الله عنہ را مانع شد که در یوم-الحکمین تورا به نمایندگی خود بفرستد؟» گفت: «به خدا سوگند (دست) ستمگر تقدیر و بلای آزمایش، مانع او شد و به حق سوگند اگر مرا فرستاده بود راه بر گذرگاه نفشهای او (یعنی عمرو بن عاص) می‌بستم، آنچه را می‌گستم می‌پیوستم و آنچه را می‌پیوستم می‌گستم، چون پرواز می‌کرد فرود می‌آمد و چون فرود می‌آمد بال فرا می‌گشادم. ولی سرنوشت دیگر بود و فقط اندوه و تأسف به جای مانده است، و مؤمنان را آخرت بهتر است...» به طوری که از روایت متن و حکایت تاریخ بر می‌آید «دست ستمگر تقدیر» ی که عبد الله بن عباس بدان اشاره کرده است از استین اشعت در آمده و مخالفت و لجاجت او و گروه خوارج مانع انتصاب ابن عباس به داوری شده است. - م. سفیران، ابن الفراء، ترجمه پرویز اتابکی، صص ۳۳-۳۴، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۳

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۹۰

فریب بخورد، زیرا عمرو چون امری را به هوای نفس و مراد دل خود بگذارند [۱] (و در آن سودی داشته باشد) به هیچ رو خدا را در نظر نمی‌گیرد (و از فریبکاری پرواپی ندارد). اشعت گفت: به خدا سوگند، اگر پارهای به ناخواست ما داوری کنند ولی یکی از داوران یمانی باشد ما را خوشتر از آن که [پارهای] به خوشایند و مراد ما داوری کنند اما هر دو داور از قبیله مضر باشند.

(این روایت را) شعبی نیز همین گونه یاد کرده است [۲].

در حدیث عمر [۳] آمده است که:

علی گفت: از پذیرفتن داوری کسی جز ابو موسی خودداری می‌کنید؟ گفتند:

اری. گفت: پس هر چه خود خواهید بکنید. پس به دنبال ابو موسی - که در نقطه‌ای از سرزمین شام که آن را عرض [۴] می‌خوانند عزلت گزیده و از غوغای جنگ دور مانده بود - فرستادند. غلامش به او خبر داد و گفت: مردم صلح کرده‌اند. گفت: الحمد لله رب العالمین - سپاس پروردگار جهانیان را. گفت: و تو رانیز به داوری گزیده‌اند. گفت: انا لله و انا اليه راجعون - ما از خداوندیم و هم به سوی او بازگشت می‌کنیم. پس ابو موسی بیامد تا به لشکرگاه علی رسید. اشتر نزد علی امد و گفت: ای امیر مؤمنان، مرا در برابر عمرو بن عاص بن بدار، به خداوندی که جز او خدایی نباشد سوگند به محض آن که چشمم بر او افتاد وی را بکشم.

راوی گوید:

احنف بن قیس تمیمی (نزد علی امد) و گفت: ای امیر مؤمنان تو با مردی

[۱)] متن از روی شنیج «لیس من الله فی شیء اذا کان له فی امر هوی.» و در اصل [حتی اذا کان له فی امر هواه].

[۲)] متن «و ذکر الشعبي مثل ذکر الشعبي مثل ذلک» که شاید تکرار «ذکر الشعبي» خطای چاپی باشد. - م.

[۳)] مراد عمر بن سعد، یکی از روات نصر بن مزاحم است. - م.

[۴)] عرض به ضم اول و سکون ثانی، شهری است میان تدمر و رصافه شام.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۹۱

هوشمند و زیرکی گرانسینگ روبرو هستی، و او کسی است که پیشتر، در آغاز اسلام، با خدا و پیامبرش جنگیده است، من این مرد - یعنی ابو موسی - را آزموده و شیرش را دوشیده و عصاره عقل و خردش را کشیده‌ام، و او را کند ذهن و بسیار سطحی یافته‌ام. برای رویارویی با آن گروه مردی شایسته است که چنان نزدیکشان شود (و همدلی نشان دهد) که گویی در چنگال (نیرنگ) آنان افتاده است و در عین حال چنان از ایشان دور باشد که گویی به قدر فاصله ستارگان از ایشان فاصله دارد. اگر خواهی مرا به [داوری] بگمار و اگر نخواهی [داور] اولم کنی مرا [در مرحله] دوم یا سوم قرار ده [۱] زیرا آنان گرهی نبندند که من نتوانم گشود و گرهی را که من بندم ایشان نتوانند گشود، و من پیشتر، معاهداتی دشوارتر از این را به سود تو منعقد کرده‌ام. (علی) این گونه گزینش را به مردم پیشنهاد کرد ولی از قبول آن امتناع کردند و گفتند: ما جز ابو موسی نمی‌خواهیم.

نصر: در حدیث عمر امده است که گفت:

احنف بن قیس نزد علی امد و گفت: ای امیر مؤمنان، من به روز جمل تو را مخیر ساختم که اگر خواهی پیروان خود را خدمت اورم تا از کمک بني سعد بني نیاز شوی و تو گفتی: یارانت را نگهدار و فقط همدستی شخص تو با من مرا مددی کافی است [۲]، و من نیز به فرمان تو عمل کردم. این عبد الله بن قیس (ابو موسی) [۳] مردی است که من عصاره عقل و فهمش را دوشیده (و او را سنجیده) و بسیار

[۱)] متن و تکمله آن از روی طبری «فان تجعلنى حكما فاجعلنى ثانيا او ثالثا» و در

اصل [فان شئت ان تجعلنى ثانيا او ثالثا]. (ظاهرا پیشنهاد او این بوده است که به جای یک داور هیئتی از داوران بگمار و مرا در آن هیئت نفر دوم یا سوم قرار ده، و این معنی از روایت بعدی استنباط می‌شود. یا این که اگر دو داور نخستین به توافق مرضی الطرفین نرسیدند در مراحل بعدی مرا قرار ده.-م.)

[۲-)] متن از روی شنیج «نصیرا» و در اصل [نصرا].

[۳-)] عبد الله بن قیس همان ابو موسی اشعری است که به سال ۴۲ یا ۴۳ در شصت و اند سالگی درگذشت.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۹۲

سطحی و کند ذهنیش یافته‌ام، وی خود از یمن است و قومش با معاویه هستند. و راستی را که تو با مردی تیز هوش و گرانسنج مواجه هستی، مردی که با خدا و پیامبرش جنگیده است، حریفی که در خور آن قوم باشد کسی است که چنان (از دام نیرنگ آنان) دور بماند که گویی بر ستارگان ماؤی گزیده و چنان (به کارданی و دوستنمایی و دانستن اسرار) نزدیکشان باشد که گویی در کف آنان قرار گرفته است. پس مرا بفرست که به خدا سوگند هیچ عهدی بر من نبندند مگر آن که من عهدی استوارتر از آن به سود تو بر آنان بندم. اگر گویی من از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه نیستم، پس یکی از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه، غیر از عبد الله بن قیس [۱] را بفرست و مرا نیز همراه او گسیل دار. علی گفت: اینان عبد الله بن قیس را علم کرده و نزد من آورده‌اند و گفته‌اند [۲]: این را بفرست که ما بدو رضایت داده‌ایم، و خداوند خود امر خویش را خواهد راند.

و آورده‌اند که:

ابن کوء حضور علی به پا خاست و گفت: این عبد الله بن قیس نماینده اهل یمن به پیشگاه پیامبر خدا صلی الله علیه، و متصلی تقسیم غنایم از جانب ابو بکر، و کارگزار عمر است، و [مردم بدو رضایت داده‌اند و] ما عبد الله بن عباس را به ایشان پیشنهاد کردیم ولی ادعا کردند که او با تو نسبت خویشاوندی دارد و به طرفداری در کار تو متهم است.

این مراتب به آگاهی شامیان رسید، و ایمن بن خریم اسدی که از معاویه کناره گرفته و آرزومند بود این کار به سود عراقیان تمام شود، ابیات زیر را فرستاد.

لو كان للقوم رأى يعصمون به [۳]
من الضلال [۴] رموكم بابن عباس ...

[۱-)] عبارت «غیر از عبد الله بن قیس» در شنیج نیامده است.

[۲-)] متن از روی شنیج «فقالوا» و در اصل [فقال].

[۳-)] متن از روی شنیج و در اصل [يعظمون به].

[۴-)] متن از روی شنیج و در اصل [بعد الخطأ].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۹۳

اگر قوم را رأى خردمندانه‌ای شاید که از گمراهی محفوظ مانند باید ابن عباس را گسیل دارند.

خدا پدرش را رحمت کناد، چه بزرگمردی است که در میانه مردم برای حل مشکلات بی همتاست. ولی اینک کار شما را به سالخورده مردی یمنی و انها دند که خود حاصل ضرب پنج در شش را نمی داند. اگر عمرو با او به خلوت نشیند وی را به گردابهای نیرنگ خود در افکند و آن قوچ گم کرده راه را به امید دستیابی بر ستاره نگونسار کند [۱].

(ای پیک) بدون شماتت [۲] (و علامت)، از پیش خود، سخن (و اندرز) مردی را که از گفتن حق پرواپی ندارد به علی بازگو:

ای ابا الحسن، این اشعری مورد اطمینان نیست. بدان که (خیرخواهانه) رهنمایی شدی و آگاه باش که پای چون سر، و دون چون والا نباشد.

به یار نزدیکتر خود که پیشوای آن قوم است، یعنی به پسر عمومیت ابن عباس توجه کن و او را برگزین که شایسته تر است.

راوی گوید:

چون شعر این بن به گوش کسان رسید، دل گروهی از دوستداران و شیعیان علی علیه السلام به عبد الله بن عباس گرایید و به سوی او پر گشود [۳] ولی قاریان از پذیرفتن (داوری) هر کس دیگری جز ابو موسی خودداری ورزیدند. در حدیث عمر بن سعد آمده است که گفت:

بسر بن ارطاة گفت: معاویه بدین مدت (طول جنگ) رضایت داده (و خود خواستار ادامه آن) بود، ولی اگر از من شنوازی می داشت بی گمان از این مدت کاسته (و بسی زودتر بدان خاتمه داده) بود.

[۱-] در فارسی این داستان را در مورد پلنگ گویند که از فرط افزون طلبی بر قله های بلند رود و از روی نادانی چنگ افکند که ستارگان را در رباید و بدان سبب از صخره به زیر افتاد و هلاک شود. - م.

[۲-] متن از روی شنجه (۱: ۱۹۰) «غیر عاتبه» و در اصل [غیر عاتبه- بدون عیجویی از او].

[۳-] متن از روی شنجه «طارت اهواه قوم من اولیاء علی ...» و در اصل [طارت اهواهم].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۹۴

شعر این بن خریم

ایمن بن خریم بن فاتک که از علی و معاویه کناره گرفته و سپس به شامیان نزدیک شده بود ولی دستی به سلاح نگشوده (و خاموشی گزیده) بود چنین سرود:

اما و الَّذِي أَرْسَى ثَبِيرًا مَكَانَهُ وَ انْزَلَ ذَا الْفَرْقَانَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ...

هلا، سوگند بدان کو زمین را در جای خود استوار بداشت و قرآن را به شب قدر فرو فرستاد، اگر سپاه عراق بر شما تازد، کس ندادند که سرانجام کار چه خواهد شد، خدا داند و بس.

همان گونه که عدى بن حاتم پیشاپیش سپاه، صفوف را شکافت و اشتر سپیده دمان سواران را رهبری کرد.

در آن میان شریح بن هانی و زحر بن قیس ناولک نیزه‌های بلند خود را بر سینه‌های ایمان دوختند. آن روز که اشعت دامن رزماوری چنان بر کمر زده بود که (این حالت) او را به گونه حارت بن ابی شمر ساخته بود [۱]. ای بسر حتماً آن دشوار روز را به یاد داری و نیک می‌شناسی که زنان در زمان طهر، از هول آن دچار آلودگی شدند [۲]. نوزادان قبیله پیش از وقت پیر و سپید موی گشتند، آن پاره مزدی که پیش افکنده‌اند چون بانگ شتر بچه ثمود، شوم است [۳].

ای بسر بن ارطاء پیمانداری و نیزه‌گذاری تو که آهنگ سیراب کردن شامیان داری (بر عکس) برای آنان تشنگی افزاست. و عمرو بن سفیان به بدترین حالتی [۴] در معركه‌ای آتشبار، گداخته‌تر از مجرماً آتش، در افتاد.

[۱-] متن به تصحیح قیاسی «تشبهه بالحارت ...» و در اصل [یشبھه].

[۲-] یعنی زنان، بی وقت از بیم حایض گشتند-[ص ۷۲ س ۱۰ و ۱۱-م].

[۳-] مراد از بانگ شوم شتر بچه، به حکایت قرآن مجید آن است که کره ناقه صالح نبی پس از آن که قوم ثمود مادرش را کشتند بانگ شومی بر آورد و تمامی ثمود نابود شدند-[ص ۷۲ س ۲۴ تا ۲۸-م].

[۴-] متن «علی شر آلة» و «آلة» گویشی از کلمه «حالة» است.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۹۵

[تأثیر شعر ایمن]

راوی گوید:

چون گروهی که از طول جنگ به ستوه آمده بودند سروده ایمن بن خریم را شنیدند از جنگ دست کشیدند. این ایمن مردی پارسا و سختکوش بود و معاویه حکومت فلسطین را، به شرطی که از وی پیروی و در جنگ با علی از او دنباله‌روی کند [۱]، برای او مقرر داشته بود، ولی ایمن به او نگاشت: قصیده ایمن خطاب به معاویه

ولست مقاتلار جلا يصلى على سلطان آخر من قريش ...

من با مردی که نماز می‌گزارد [۲] بر (مراد دل) چیره دستی دیگر که او نیز قریشی است، نمی‌جنگم، تا چیرگی و سلطنتی که این یک به دست آرد از آن خود وی باشد و بر من گناه ماند، پناه بر خدا از بی‌خردی و تندي و شتابزدگی. آیا مسلمانی را بی‌گناه بکشم که تا عمر دارم سودی به خود نرسانده و (در آخرت نیز) بی‌بهره باشم؟

[نامه بسر به شامیان]

راوی گوید:

[بسر [۳]] به مردم شام نوشت: «به خدا سوگند، من بر آنم که اگر شما این قرار سازش را فرو گذارید به عراقیان پیوندم و بازوی مددکار آنها بر ضد شما باشم.

من جز به خاطر مسالمت‌جویی (و صلح‌طلبی خود را کنار نکشیده) از هر دو گروه (متخاصم) دست بر نداشته‌ام.» معاویه

(به طعنه) گفت: ای بسر، آیا می خواهی بدین خیر! بر ما منت گذاری [۴]؟

[۱-)] متن از روی شنجهج «و یشایعه علی قتال علی» و در اصل [علی ان یبایعه علی قتال علی- بدین شرط که در جنگ بر ضد علی، با او بیعت کند].

[۲-)] اشاره به امیر مؤمنان علی علیه السلام است که نخستین کسی بود که با پیامبر اکرم صلوات الله علیه وسلم نماز گزارد.- م.

[۳-)] تکمله به سیاق عبارت و به تصحیح قیاسی است.

[۴-)] یعنی: «آیا صلح طلبی و تن آسانی خود را وسیله منت گذاشتن بر سر ما کرده‌ای» یا «با

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۶۹۶

راوی گوید:

شامیان به اعزام داوران رضایت دادند، و چون مردم شام به داوری عمرو بن عاص و مردم عراق به داوری ابو موسی رضا گشتند به نگارش قرارنامه آتش بس پرداختند و رضایت دادند که هر چه دو داور به حکم قرآن داوری کنند، پذیرند.

[پیمان نامه داوری]

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از زید بن حسن. (بدین گفته که) عمرو گفت: جابر گفت: زید بن حسن که پیمان داوری را نقل می‌کرد، چیزی افزون بر آنچه محمد بن علی شعبی نقل کرده است- در مورد کثرت شاهدان سند، با زیاده و نقصانی در پاره‌ای کلمات- از روی نسخه‌ای (از پیمان نامه) که نزد او بود، بر من املاء کرد و گفت:

پیمان نامه داوری این (پیمانی) است که علی بن ابی طالب و معاویة بن ابی سفیان و پیروان آن دو خواسته‌اند و در آن هر دو طرف به پذیرفتن داوری کتاب خدا و سنت پیامبر او صلی الله علیه رضایت داده‌اند. علی آن را بر عراقیان و شیعیان خویش، خواه حاضر و خواه غایب، نافذ و معتبر دانسته [و معاویه بر یاران خود، از حاضر و غایب واجب شمرده] است.
- ما به داوری قرآن، در آنچه حکم کند، تن سپرده‌ایم و بر عهده گرفتیم هر فرمان که قرآن دهد پذیریم چه هیچ چیزی جز این ما را گرد هم نیاورده است (و به اختلافات ما پایان نمی‌دهد).

- ما کتاب خدا را از آغاز تا پایانش داور اختلافات خود قرار دادیم، آنچه را زنده داشته است زنده می‌داریم و آنچه را میرانده (و نابود کرده) می‌میرانیم (و نابود می‌کنیم [۱]).

- بر این اساس هر دو طرف درخواست کردند و به توافق رضایت دادند:

[۱-)] این کار خیری که انجام می‌دهی می‌خواهی بر سر ما منت گذاری! و تهدید نیز می‌کنی؟». - م.

[۲-)] متن «تحیی ما احیا و نمیت ما امات» و در شنجهج (۱: ۱۹۱) [تحیی ما احیا القرآن و نمیت ما اماته].

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۶۹۷

علی و شیعیان او رضایت دادند که عبد الله بن قیس را به عنوان ناظر و داور گسیل دارند.

- معاویه و یارانش رضایت دادند که عمرو بن عاص را به عنوان ناظر و داور بفرستند.
- به این شرط که آن دو [۱] به استوارترین و بزرگترین وجهی که خداوند از هر یک از آفریدگان خود پیمان گرفته ملتزم به عهد و پیمان الهی باشند که:
- در مأموریتی که بدان گسیل شده‌اند قرآن را فرا روی خود دارند و در داوری خود از آنچه در قرآن نگاشته شده تجاوز نکنند.
- و اگر در قرآن نگاشته‌ای نیافتدند کار را به مدار سنت جامع پیامبر خدا صلی الله علیه برگردانند و به هیچ رونباید به خلاف تکیه کنند و در این امر به دنبال هواخویش روند و به شببه در افتند.
- و عبد الله بن قیس و عمرو بن عاص از علی و معاویه عهد و پیمانی الهی باز ستانندند که آن دو [۲] بدانچه این دو [۳]، به موجب کتاب خدا و سنت پیامبر او صلی الله علیه و آله داوری می‌کنند رضایت دهنند و سر سپارند و حق ندارند که آن داوری را بشکنند و راه مخالفت با آن را در پیش گیرند.
- و هر دو داور در داوری خویش، مادام که از حق تجاوز نکرده‌اند، بر خون و اموال و خانواده خود در امانند، خواه داوری آنها خرسند را خوش آید یا ناخرسند را ناخوشایند افتد.
- و امت در داوری عادلانه‌ای که آن دو بگذرانند یاور ایشانند.
- و اگر یکی از داوران پیش از پایان داوری در گذشت فرمانروای

[۱]-) متن از روی شنیج «علی انهم» و در اصل «انهم».

[۲]-) مراد علیه السلام و معاویه است.-م.

[۳]-) مراد عمرو بن عاص و ابو موسی است.-م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۹۸

- طرفداران او با یارانش بجای وی مردی دیگر را که اهل عدل و انصاف باشد، بر همان عهد و پیمان یار در گذشته‌اش و بالتزام بر داوری به موجب کتاب خدا و سنت پیامبر او صلی الله علیه و آله، برمی‌گزینند. و او از همان شرط و امانی که یارش را بوده است برخوردار است.
- و اگر یکی از دو فرمانروا پیش از اتمام داوری در گذشت، پیروانش حق دارند که به جای او مردی را که به دادگری وی رضایت دارند به ولایت (و فرمانروا)ی) برخویش بگمارند.
- این قضیه بدین صورت واقع شد (و قطعیت پذیرفت) و همزمان و همراه با آن، امنیت و موجبات مذاکره و ترک اسلحه و مسالمت و صلح تأمین گشت.
- بر داوران واجب است که عهد و پیمان الهی را مرعی دارند و از خود اجتهادی (برابر نص قرآن) نیارند و به عمد، دست به جور نگشایند و به شببه در نیافتدند و در داوری خویش از حکم قرآن و سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نگذرند.

- و اگر چنین نکنند، امت تن به داوری آنان در ندهد و عهد و ذمہ‌ای را که آن دو بر گردن گرفته باشند نپذیرد.
- تمام مواردی که در این سند نام بردۀ شده، شامل شروطی که بر هر دو فرمانروا، و هر دو گروه نهاده شده است، واجب-الاجر است.
- و خداوند نزدیکترین شاهد و پیوسته ترین (مراقب) و نگهبان باشد.
- و مردم جملگی تا پایان این مدت (تا اتمام داوری) بر جان و مال و خاندان خویش ایمنند، و اسلحه بر زمین نهاده می‌شود، و راهها به آزادی گشوده می‌ماند، و غایب و حاضر هر دو گروه در برخورداری از امنیت یکسانند.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۶۹۹

- داوران حق دارند که به منزلگاهی به فاصله‌ای برابر، میان عراقیان و شامیان در آیند و از مردم، جز کسانی که خود دوست دارند و هر دو بر دیدارشان تراضی کنند، کس نزدشان نرود.
- مسلمانان (آغاز) داوری را به پایان ماه رمضان و آنهاهاند، اما اگر رأی داوران بر آن قرار گیرد که زودتر به داوری پردازند، چنان کنند، و اگر خواهند آن را به بعد از رمضان و پس از عید فطر موکول دارند ایشان را چنین حقی باشد. اما اگر آن دو تا پایان موسّم، بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر او صلی الله علیه و آله داوری نکردند، مسلمانان همچنان که از آغاز بوده‌اند بر حالت جنگ باقی مانند، و شرطی میان هیچ یک از دو گروه نباشد.
- و مراعات این عهد و پیمان الاهی به تمامی، و وفاداری بدانچه در این پیمان نامه آمده بر عهده امت است. و امت بازوی باز دارند و کوبنده کسی است که در این زمینه راه الحاد و ستم پیش گیرد، یا بخواهد این پیمان را بشکند.
- از یاران علی این کسان بدانچه در این پیمان آمده است شهادت دادند [۱]:
عبد الله بن عباس و اشعث بن قیس و مالک بن حارث اشتر و سعید بن قیس همدانی و حصین و طفیل پسران حارث بن مطلب و ابو اسید، مالک ابن ربیعه انصاری [۲] و خباب بن الارث و سهل بن حنیف و ابوالیسر

[۱-] در شنیج فقط آمده است [و شهد فیه من اصحاب علی عشرة، و من اصحاب معاویة عشرة- از یاران علی ده تن و از یاران معاویه ده تن بر این پیمان شهادت دادند]. در طبری (۱۳۰: ۶) به تفصیل ده تن از اینان و ده تن از آنان نام بردۀ شده است. اما آنچه در متن و اصل آمده بیش از این شمار است (چنان که ملاحظه می‌شود ۲۷ تن از یاران علی علیه السلام و ۳۲ تن از یاران معاویه نام بردۀ شده‌اند.- م.).

[۲-] ابو اسید (به وجه تصغیر)، مالک بن ربیعه بن بدل بن عامر بن عوف بن حارثة بن عمرو بن خزرج بن ساعدة بن کعب بن خزرج

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۰۰

بن عمرو انصاری [۱] و رفاعة بن مالک انصاری و عوف بن حارث بن مطلب قرشی و بربیدة الاسلامی [۲] و عقبة بن عامر جهنی و رافع بن خدیج انصاری و عمرو بن حمق خزاعی و حسن و حسین پسران علی و عبد الله بن جعفر هاشمی و نعمان بن عجلان انصاری و حجر بن عدی کندي و ورقاء بن مالک بن کعب همدانی و ربیعه بن شرحبیل و ابو

صفرة بن يزيد و حارث بن مالك همدانی و حجر بن [۳] يزيد و عقبة بن حجیه [۴] ...

- و از یاران معاویه: حبیب بن مسلمہ الفهری و ابو اعور بن سفیان سلمی [۵] و بسر بن ارطاء قرشی و معاویه بن خدیج کندی و مخارق بن حارث حمیری و رعیل بن عمر و سکسکی و عبد الرحمن بن خالد مخزومی و حمزة بن مالک همدانی و ریبع بن یزید همدانی و یزید بن حر ثقفی و مسروق بن حرملة العکی [۶] و نمیر بن یزید حمیری و عبد الله بن عمر بن عاص و علقتة بن یزید کلبی و خالد بن معرض سکسکی و علقتة بن یزید جرمی و عبد الله بن عامر قرشی و مروان بن حکم و ولید

[۱]) انصاری ساعدی که به روز فتح (مکه) پرچمدار بنی ساعده بود. در تاریخ وفات او بین سال سی ام تا هشتاد اختلاف است. - الاصابة ۷۶۲۲. در اصل به تحریف [ربیعة بن مالک] آمده است.

[۲)-] ابوالیسر (به فتح یا و سین) انصاری، نامش کعب بن عمر بن عباد است. در غزوه بدرو دیگر مشاهد حضور داشت و هموست که عباس، (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) را که آن روز در شمار دشمنان اسلام بود به اسارت گرفت. وی در سال ۵۵ در مدینه درگذشت.

- الاصابة (۷: ۲۱۸). در اصل به تحریف [ابوالیسر] آمده است.

[۳]-] بریده بن حصیب بن عبد الله بن حارث بن اعرج اسلامی که منتبه به اسلم بن افصی است. در سال شصت و سوم درگذشت - الاصابة ۶۲۹. در اصل به تحریف [سلمی] آمده است.

[۴)-] وی از یاران معاویه بود - پا برگ ص ۳۳۳ - م.

[۵)-] نسخه اصل در اینجا افتادگی دارد.

[۶)-] ابواعور، عمر بن سفیان بن عبد شمس، وی از کسانی است که به سال ۶۵ با مروان به مصر آمد. - الاصابة ۵۸۴۶.

[۷)-] ابن حجر در الاصابة ۷۹۳۸ از او نام برده ولی اسم پدر وی را نمی دانسته.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۰۱

بن عقبة القرشی و عتبة بن ابی سفیان و محمد بن ابی سفیان و عاصم بن عاص و یزید بن عمر جذامی و عمار بن احوص کلبی و معدة بن عمر تجیی و حارث بن زیاد القینی و عاصم بن منتشر جذامی و عبد الرحمن بن ذی الكلاع حمیری و قباخ [۱] بن جلهمة الحمیری و ثمامه بن حوشب و علقتة بن حکیم و حمزة بن مالک.

- بر این اساس که بر آنچه در این نامه آورده ایم عقد و پیمان الاهی میان ما حکمران باشد.

- این پیمان را عمر [۲] به روز چهارشنبه، سیزده روز مانده از ماه صفر سال سی و هفتم نوشت.

[اختلاف هنگام نگارش پیمان]

نصر گوید:

عمر بن سعد چنین نگاشته بود: «این پیمان بنا به درخواست علی، امیر مومنان فراهم آمد.» معاویه گفت: اگر من اقرار داشته باشم که او «امیر مومنان» بوده و من با وی جنگیده ام (بدین معنی است که) خود بد مردی بوده ام. عمر (به عمر

بن سعد) گفت: فقط نام و نام پدرش را بنویس، چه وی امیر شماست ولی امیر ما نیست. چون نامه را (برای اظهار نظر مجدد) به علی نشان دادند فرمود آن (عنوان) را محو کنند. احنف گفت: عنوان «امیر المؤمنین» را از نام خود حذف مکن، چه مرا بیم آن است که اگر آن را از عنوان خود بزدایی دیگر هرگز به تو باز نگردد، هر چند مردم باز هم با یک دیگر بجنگند (به هیچ قیمت) آن را مزدای.

پس (علی) دیری از روز از زدودن آن عنوان خودداری کرد، تا آنکه اشعت بن قیس بیامد و گفت: این نام را بزدای. علی گفت: لا اله الا الله، و الله اکبر. سنتی

[۱)] شرح حال وی را جایی نیافتم. در میان اعلام عرب نامی نزدیک به لفظ «القباع» دیده می شود.

[۲)] مراد، عمر بن سعد، کاتب این پیمان نامه است. - م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۰۲

از پی سنتی (تاریخ تکرار می شود)، به خدا سوگند که این ماجرا به نگارش آن نامه ای ماند که من روز (صلح) حدیبیه از جانب پیامبر خدا صلی الله علیه به خط خود نگاشتم و نوشتیم: «این پیمانی است که محمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و سهیل ابن عمرو بر اساس آن صلح می کنند» و سهیل (به رسول الله صلوات الله علیه) گفت: من با نامه ای که [در آن] خود را «پیامبر خدا صلی الله علیه و الله» نامیده ای، موافق نیستم، چه اگر تو را پیامبر خدا می دانستم با تو نمی جنگیدم و در حالی که (پیذیرم) تو پیامبر خدا بوده ای و من تو را از طوف خانه خدا باز داشته ام (به موجب این اعتراف کتبی که اینک خواهم داد) باید به تو ستم کرده باشم. اما بنویس «محمد پسر عبد الله» تا موافقت کنم. آنگاه محمد صلی الله علیه فرمود: «ای علی، من (هم) پیامبر خدایم و (هم) محمد پسر عبد الله، و این امر که در نامه خود بنویسم: «از محمد بن عبد الله ...» پیامبری مرا از من نمی زداید، پس بنویس: محمد بن عبد الله».

بشرکان دیری در این باره [۱] با من بگو مگو داشتند. پس امروز به فرزندان همان اشخاص (بشرک) چنان نهاد. عمر بن عاص گفت: سبحان الله تو بدین گونه تمثیل ما را در حالی که مومن هستیم، به کافران ماننده کنی؟ پس علی به وی گفت:

«ای پسر نابغه [۲]، تو کی یار و دوستدار کافران و دشمن مسلمانان نبوده ای، و آیا به دیگری جز مادرت مانی که تو را بزاد [۳؟] عمرو برخاست و گفت: به خدا سوگند از این پس هرگز در مجلسی با تو به یک جا ننشینیم. علی گفت: به خدا سوگند،

[۱)] متن «فی هذا» و در اصل [فی عهد- در مورد پیمان نامه].

[۲)] نابغه نام مادر عمرو است که به بدنامی شهره بود و در یک طهر پنج هماگوش داشت (ابو لهب و ابو سفیان و هشام و امیه و عاص بن وائل) و چون عمرو را پس از آن طهر بزاد بین آن پنج تن در انتساب فرزند اختلاف افتاد و سرانجام عاص بن وائل که بیشتر از دیگران به نابغه انفاق می کرد، علی رغم شباهت زیاد نوزاد به ابو سفیان، او را پسر خود

خواند.- م.- ترجمه و شرح نهج البلاغه، فیض الاسلام، شرح کلام (۸۳) مجلد ۱ ص ۲۰۱ [۳]-) این عبارت عیناً در طبری (۶: ۲۹) نیز آمده است.

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۷۰۳

امیدوارم خداوند (نتیجه این تباهیها را) بر تو و یارانت آشکار کند.
راوی گوید:

گروهی بیامدند که شمشیرهای آخته خود را بر شانه نهاده بودند و گفتند: ای امیر مومنان هر چه خواهی به ما بفرمای [۱].
ابن حنیف [۲] به ایشان گفت: ای مردم کج اندیشی خود را محکوم کنید (و بر ما گمان خطا نبرید)، به خدا سوگند، ما به روز (صلح) حدیبیه با پیامبر خدا صلی الله علیه بودیم و اگر جای جنگ بود بی گمان می جنگیم. این صلح نیز از نوع همان صلحی است که پیامبر صلی الله علیه بدان مصالحة فرمود.

نصر، از عمر بن سعد، از محمد بن اسحاق، از برييدة الاسلامی [۳]- یعنی ابن ابی سفیان- از محمد بن کعب قرظی، از علقمة بن قیس نخعی که گفت:

علی هنگام نوشتن صلحنامه، بدان روز که با معاویه مصالحه کرد، اشترا برای نگارش بخواست. کسی گفت: خود صلحنامه میان خویشتن و معاویه را بنویس. (علی) گفت: به خدا سوگند که من خود به دست خویش صلحنامه حدیبیه را نگاشتم و نوشتیم «بسم الله الرحمن الرحيم» و سهیل گفت: من بدین راضی نیستم، بنویس: «باسمك الله - به نام تو، بار پروردگار». و سپس نوشه شد: «این صلحنامه ایست که محمد، پیامبر خدا و سهیل بن عمر و بر آن اتفاق کردند»، (ولی سهیل به پیامبر) گفت: اگر من گواهی می دادم که تو پیامبر خدایی دیگر با تو نمی جنگیدم. علی (به دنبال این نقل افزود و) گفت: من از این سخن به خشم آدم و گفتم: آری به خدا سوگند که هر چند تو را ناخوش آید، او به راستی پیامبر خداست. آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به من) فرمود: «همان

[۱]-) یعنی اگر بر سر این عنوان باید جنگید به ما بفرمای که جنگ را از سر گیریم.- م.

[۲]-) مراد سهل بن حنیف است.- م.

[۳]-) وی غیر از آن برييدة الاسلامی است که شرح حالش در صفحه ۷۰۰ گذشت. در تهذیب التهذیب شرح حال این برييدة بن سفیان آمده است.

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۷۰۴

را که (او می خواهد و) دستورت می دهد بنویس، بی گمان تو را نیز چنین وضعی پیش آید و چنین گذشتی خواهی کرد و مظلوم واقع خواهی شد. نصر، از عمر بن سعد که گفت: ابو اسحق شبیانی به من گفت:

من آن پیمان نامه صلح را که بر کاغذی زرد نگاشته شده و دو مهر، یکی بر بالا و دیگری بر پایین آن زده شده بود، نزد سعید بن ابی بردہ دیدم و خواندم.

در مهر علی «محمد رسول الله» و در مهر معاویه نیز «محمد رسول الله» نقش بسته بود.

هنجامی که علی می خواست آن پیمان نامه را میان خود و معاویه و شامیان بنگارد به او گفتند: آیا اقرار می کنی که آنان مومن و مسلمانند؟ علی گفت: من به اینکه معاویه و یارانش مومن و مسلمانند اقرار نمی کنم ولی معاویه هر چه بخواهد می نویسد و به آنچه خود و یارانش بخواهند اقرار می کند و خود و یارانش را به هر نام که خواهد می نامد. پس نوشتند: صورتی دیگر از سند پیمان نامه داوری

«بسم الله الرحمن الرحيم. این (پیمان) به خواست علی ابن ابی طالب و معاویة بن ابی سفیان فراهم آمد. علی ابن ابی طالب بر مردم عراق و مومنان و مسلمانانی که همراه و پیرو اویند حکم رواست، و معاویة بن ابی سفیان فرمانروای مردم شام و مومنان و مسلمانانی است که پیروان و همراهان اویند.

- ما سر تعظیم به فرمان خدا و کتاب او فرود می آریم و بدان گردن می نهیم که هیچ چیزی جز آن میانه ما را گرد نیاورد، و بر این اتفاق داریم که تمامی کتاب خدا از آغاز تا پایانش میانه ما و شما [۱] باشد، آنچه را قرآن زنده کرده است زنده می داریم و آنچه را قرآن میرانده است

[۱)] در متن چنین است «و ان كتاب الله يبنتنا و بنيكم من فاتحته الى خاتمه». ظاهر این ضمیر جمع مخاطب، متوجه تمامی مسلمانان اعم از حاضر و غایب و نیز خطاب هر یک از طرفین به طرف دیگر است.- م.

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۷۰۵

می میرانیم. پس داوران آنچه در کتاب خدا در مورد مناقشه بین ما یافتند از همان پیروی می کنند، و اگر در کتاب خدا چیزی ناظر بر این دعوا نیافتد به سنت جامع عادله وحدت بخش متول می شوند.

- و دو داور: عبد الله بن قیس و عمرو بن عاص هستند.

- ما از آن دو عهد و پیمانی الاهی گرفتیم که داوری خود را بر پایه دریافت‌هایی که از کتاب خدا می‌یابند بنا نهند، و اگر هیچ یک در کتاب خدا رهنمودی نیافتد، به سنت جامع وحدت بخش توسل جویند.

- داوران نیز از علی و معاویه و هر دو سپاه- از آن رو که آن دو گماشته بر کار مردمان شده‌اند به گونه‌ای که مردم به داوری آن دو خرسند گشته‌اند و آن دو در عهد و پیمانی که می‌بندند مورد اعتماد مردمند- عهد گرفتند که آن هر دو داور از حیث اموال و خاندانهای خویش در امان باشند.

- و امت بر آن داوری که آن دو، بر خویشن بدان حکم کنند [۱] آن دو را یاری و یاوری دهند.

- و آنچه در این پیمان نامه آمده است بر مومنان و مسلمانان از هر دو گروه فرض و تعهد الاهی است و ما باید بر آن عهد استوار و پایدار مانیم و (مجری و) یار و مددکار آن باشیم.

- این قضیه (و توافق) میان مومنان اصل امنیت و راسترتاری و بر زمین گذاشتن اسلحه را ایجاب می کند و مقرر می دارد، (آحاد امت) هر جا بروند، از حاضر و غایب، به جانها و اموال و خانواده‌ها و زمینهای خود مشمول این امانند.

- و بر عبد الله بن قیس و عمرو بن عاص، به تعهد و پیمان الاهی فرض است

[۱-)] متن «یقضیان به علیه‌ما» و در اصل [...] علیه] (مراد اینکه امت، ضامن اجرای داوری آنهاست.-م.)

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۰۶

که میان امت به حق داوری کنند و آن را به گرایش‌های فرقه‌ای نیالایند و به جنگی اتکا نکنند تا داوری خود را به انجام رسانند.

- مهلت این داوری تا ماه رمضان است. اما اگر آن دو خواستند آن را تسريع کنند آزادند.

- و اگر یکی از دو داور بمیرد، فرمانروای پیروان او مرد دیگری را که از دادگری و انصاف سر نتابد به جای وی برگزیند.

- و جایگاه این داوری که خواهند کرد، محلی است که بین (سرزمین) شامیان و کوفیان در فاصله‌ای مساوی قرار گرفته باشد، و اگر داوران به جایی دیگر، جز آن رضایت دادند همانجا خواهد بود. و هیچکس، جز آن که داوران خود بخواهند، نزد ایشان نخواهد رفت.

- داوران می‌توانند هر چند کس را خواهند به عنوان گواه اختیار کنند. و سپس (گواهان) گواهی‌های خویش را بر آنچه در پیمان نامه آمده است بنگارند.

- و ما از هر گونه داوری که غیر از حکم قرآن باشد بیزاریم.

- بار الها، ما در برابر هر کس که آنچه را در این پیمان آمده ترک گوید و آهنگ الحاد و ستم کند، از تو یاری می‌جوییم و استمداد می‌کنیم.

- بر آنچه در این پیمان آمده است: عبد الله بن عباس و اشعت بن قیس و سعید بن قیس و ورقاء بن سمنی [۱] و عبد الله بن طفیل و حجر بن یزید و عبد الله بن حجل و عقبة بن جاریه و یزید بن حجیه و ابو عور سلمی و حبیب بن مسلمه و مخارق بن حارت و زمل بن عمرو [۲] و حمزة بن

[۱-)] در طبری (۶: ۳۰) [و وفاء بن سمنی].

[۲-)] در اصل به تحریف [زامل] و متن از روی الاصابة و طبری «زمل» (به کسر زاء) بن عمرو بن عتر العذری، پیامبر صلی الله علیه برایش پرچمی بست و وی با همان پرچم همراه معاویه در صفين حاضر شد. در سال ۶۴ در مرج راهط، همراه مروان کشته شد. - الاصابة ۲۸۱۰

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۰۷

مالک و عبد الرحمن بن خالد و سبیع بن یزید [۱] و علقمة بن مرثد و عتبة ابن ابی سفیان و یزید بن حر گواهی دادند.

- این پیمان‌نامه را «عمیره» به روز چهارشنبه سیزده روز مانده از صفر سال ۳۷ نگاشت.

دو داور «اذرح [۲]» را وعده‌گاه خود تعیین کردند و قرار گذاشتند علی با چهار صد تن از اصحاب خویش و معاویه نیز با چهار صد تن از یارانش بدانجا بیایند و شاهد داوری باشند.

[موقع اشتر و اشعت، در برابر پیمان‌نامه]

نصر، از عمر بن سعد که گفت: ابو جناب [۳] از عماره بن ربیعه جرمی نقل کرد که:

چون پیمان نامه نوشته شد نظر اشتر را نسبت به آن پرسیدند، گفت: از هیچ کران، از راست و چپ، روی خوش نبینم اگر در این پیمان نامه که در باره صلح و سازش است نامی از من برده شده باشد. مگر نه این است که من از پروردگارم بر هانی اشکار (بر لزوم جنگ) و نیز یقینی قطعی بر گمراهی دشمنم دارم؟! و مگر نه اینکه اگر شما بر سست کوشی و شکست اتفاق نمی کردید، پیروزی (بسیار نزدیک) را به عیان می دیدید؟ یکی از میان مردم به او گفت: به خدا سوگند، حقیقت این است که تو نیز خود نه پیروزی را دیدی و نه شکست را (و رزمیدن نتیجه ای نداشت)؟ پس بیا گواهی ده و بدانچه در این پیمان نامه نگاشته شده است اقرار کن که تنها بدین وسیله است که از دیگر مردم روی نمی گردانی (و تک روی نمی کنی). گفت: بر عکس، به خدا سوگند، من در (امور) دنیا به انگیزه دنیاطلبی تو و در (امور) آخرت به خاطر گریز تو از آخرت

[۱)] متن از روی طبری (۶: ۳۰) و در اصل [سمع بن زيد].

[۲)] اذرح (به ضم راء) شهری در نواحی شام مجاور سرزمین حجاز.

[۳)] متن از روی طبری (۶: ۳۰)، وی ابو جناب کلبی است و در اصل [أبو خبات] آمده است.

پیکار صفين/ترجمه، ص: ۷۰۸

از تو رویگردانم. خداوند بدین شمشیر من خونهای مردانی را ریخته است که تو در نظر من از هیچیک از آنان بهتر نبستی و ریختن خونت حرامت از ریختن خون هیچیک از آنان نیست. (و تو بیش از آنان سزاوار کشتنی).
عمار بن ریبعه گفت:

من بدان مرد نگریستم، گویی بر بینی او گدازه [۱] نهاده بودند، وی اشعش ابن قیس بود. سپس اشتر افزواد و گفت: با این همه من بدانچه علی، امیر مؤمنان کند رضایت دارم. به هر جا درون شود، درون شوم و از هر جا برون آید، برون آیم زیرا وی جز به راه درستی و هدایت نرود.

[اختلاف بر سر داوری]

نصر، از عمر، از ابی جناب، از اسماعیل بن سمیع [۲)، از شقيق بن سلمه [۳] و جز او: اشعش پیمان نامه را برداشت و به میان مردم رفت تا آن را برای کسان بخواند و به ایشان عرضه دارد.

نخست بر صفواف شامیان و از برابر فوجها و پرچمهای ایشان گذشت، و آنان بدان رضایت دادند، سپس بر صفواف و فوجها و پرچمهای عراقیان گذشت و بدیشان عرضه داشت تا آنکه بر فوجها و پرچمهای (قبیله) عنزه گذشت- در صفين چهار هزار خفتهان پوش از عنزه با علی بودند- چون اشعش بدیشان رسید و پیمان نامه را بخواند، دو جوان از آن میان گفتند: «لا حکم الا لله- هیچ حکمی جز خدا را نباشد» آنگاه با شمشیر به صفواف شامیان حمله بردند [و جنگیدند] تا نزدیک سراپرده معاویه کشته شدند، و آن دو نخستین کسانی بودند که این شعار را دادند [۴] و نامشان معдан و جعد بود و هر دو برادر بودند. سپس

[۱-)] اصل مطابق با طبری «علی انفه الحمم» و در شنهج (۱: ۱۹۲) [الحمیم] و حمم خاکستر و زغال و دیگر چیزهایی است که از سوختن حاصل شده باشد و مفرد آن « Hammah » است. (در تداول عامه فارسی به آن خلواره گویند.-م).

[۲-)] در شنهج [شفیع].

[۳-)] در شنهج [سفیان بن سلمة].

[۴-)] متن «هم اول من حکم»، در اللسان آمده است: «و

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۰۹

(اشعش) بر (بنی) مراد گذشت و (پیمان نامه را) بخواند. صالح بن شقيق که از سران ایشان بود گفت:

مالعلیٰ فی الدّماء قد حکم لو قاتل الاحزاب يوماً ماظلم.

علی را نشاید که در ریختن خون تن به داوری دهد، وی اگر روزی با احزاب مخالف بجنگد ستم نکرده است.

«حکمی جز خدا را نباید» گرچه مشرکان را خوش نیاید. سپس (اشعش) بر فوجهای بنی راسب گذشت و پیمان را بر آنان بخواند. گفتند: داوری جز خدا را نشاید، ما راضی نیستیم که در کار دین خدا، مردمان را به داوری بگیرند.

سپس بر فوجها و پرچمهای بنی تمیم [۱] گذشت و آن را بر ایشان بخواند، مردی از آن میان گفت: «حکمی جز خدا را نشاید»، که داوری به حق کند و او بهترین داوران است. و مردی به دیگری گفت: اما (از حق نگذریم) این (کس که چنین گفت) ضربتی کاری زد. عروة بن ادیه، برادر مردارس بن ادیه تمیمی پیش آمد و گفت: آیا مردمان را در کار خدا به داوری گمارند؟ «هیچ حکمی جز خدا را نشاید»، ای اشعش، پس کشتگان ما برای چه شهید شدند؟ سپس شمشیرش را کشید که بر اشعش زند ولی خطا کرد و بر پشت اسب او ضربت سبکی وارد گرد که مرکب شد بر اثر آن پس زد و مردم بانگ بر آوردند: دست بدار. وی دست از ستیزه کشید و اشعش به سوی قوم خود بازگشت، انگاه جمع بسیاری از یمانیان به دیدار وی آمدند، و احتف بن قیس و معقل بن قیس و مسعر بن فدکی و مردانی از بنی تمیم نزد او رفتند و دلجویی کردند و پوزش خواستند. اشعش پوزش ایشان را پذیرفت و روانه حضور علی شد و گفت: ای امیر مومنان، پیمان داوری

[۱)] الخوارج يسمون المحكمة، لأنكارهم امر الحكمين و قولهم «لا حكم الا لله»- خوارج را از آن رو محکمه خوانند.

[۲-)] متن «رایات بنی تمیم» و در شنهج (۱: ۱۹۲) [رایات تمیم].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۱۰

را بر صفووف شام و عراق عرضه داشتم و تمامی گفتند: رضایت داریم، تا آنکه بر فوجهای بنی راسب و پاره‌ای از دیگر کسان گذشتم، گفتند: «ما رضایت نداریم، و داوری جز خدا را نشاید. باید با مردم عراق همراه با شامیان بر سر آنان (که تن به داوری داده‌اند) بتازیم و ایشان را بکشیم». علی گفت: آیا آنان جز یکی دو فوج و جز اندک کسانی بودند؟ گفت: چرا [۱]. گفت: آنان را واگذار. (راوی) گوید: علی علیه السلام پنداشت که شمار آنها اندک است و درخور اعتنا نیستند. دیری نگذشت که بانگ مردم از هر سو و هر کران برخاست که «حکمی جز خدا را نشاید»، ای علی حکم، خدا راست نه تو را. ما راضی نیستیم که مردم را در کار دین خدا به داوری گیرند. خداوند حکم خود را در باره معاویه و یارانش گذرانده که یا

کشته شوند یا سر به فرمان ما سپارند. ما آن دم که به داوری تن دادیم، دستخوش لعنش و خطا شدیم، پس بازگشتم و توبه کردیم، ای علی تو نیز چون ما باز گرد و همان گونه که ما در برابر خداوند توبه کردیم، توبه کن. و گرنه ما از تو بیزاری می‌جوییم. علی گفت: وای بر شما، آیا پس از اعلام رضایت [و پیمان] و عهد باز گردیم؟ مگرنه انکه خدای تعالی فرموده است:

أَوْفُوا بِالْعَهْدِ - به قراردادها وفا کنید [۲].

و فرمود:

أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ.

[۱-] متن «قال: بلی - گفت: آری» و در اصل و شنیج (۱: ۱۹۳) [قال: لا - گفت: نه] (ایجاز این پاسخ، به هر دو صورت نفی و اثبات، موهم است. چنان که می‌توان استباط کرد: «آری، اندکی بودند» یا «آری، جز اندکی بودند» یعنی: بسیار بودند. و نیز «نه، بیشتر بودند» یا «نه، بیش از اندکی نبودند» و به روایت راوی همین ایجاز در جواب، موجب پنداری شده که در عبارت بعد آمده است. - م.]

[۲-] جزئی از آیه نخست سوره مائدہ، و در اصل به تحریف [بالعهود] آمده است.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۱۱

چون (با خدا و رسول و بندگانش) عهدی بستید بدان عهد وفا کنید و هرگز سوگند و پیمانی را که موکد و استوار کردید نشکنید چرا که خدارا بر خود ناظر و گواه گرفته اید و خدا به هر چه می‌کنید آگاه است [۱].

به این ترتیب علی از پیمانشکنی خودداری کرد و خوارج نیز پذیرفتن داوری را «گمراهی» خواندند و آن را مورد طعن قرار دادند و از علی علیه السلام بیزاری جستند، و علی نیز از آنان بیزاری جست.

سخنور مردم شام، حمل بن مالک میان دو صف در ایستاد و گفت: ای مردم عراق، شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا نمی‌خواهید به ما بگویید که چرا از ما دوری گزیدید؟ گفتند: از آن رو از شما دوری گزیدیم که خداوند عز و جل بیزاری و دوری از هر کس را که به غیر از آنچه خدا فرستاده حکم کند روا شمرده است، شما جز بدان راه که خداوند فرموده است، حاکمی برای خود برگزیدید و از او پیروی کردید، در حالی که خداوند دشمنی ورزیدن با چنان حاکمی را روا شمرده و ریختن خونش را حلال دانسته است، مگر آنکه وی باز گردد و توبه کند و به دین گردن نهد. این بندار (و گزینش) شما برخلاف فرمان خدا بود، با این همه شما بر رغم آنچه خدا فرو فرستاده (و بر خلاف حکم قرآن) از آن حاکم که خود منصوبش کردید، پیروی و اطاعت نمودید با آنکه خداوند دشمن شمردن او را امر فرموده است، و ریختن خونش را حرام شمردید در صورتی که خداوند به ریختن خون او فرمان داده است. ما از آن رو با شما پیکار کردیم که شما آنچه را خدا حلال شمرده حرام پنداشتید و آنچه را خدا حرام کرده حلال انگاشتید، و احکام خدا را فرو نهادید و بر خلاف هدایت الاهی از هوای خویش پیروی کردید. آن شامی، حمل [۲] ابن مالک (در پاسخ) گفت: شما برادران و خلیفه ما را، در حالی که ما از او دور بودیم، کشتبید، از او خواستید که توبه کند و وی توبه کرد، با این همه شتابان بر او

[۱)] التحل، ۹۱.]

[۲)] در اصل به تصحیف [حمزة بن مالک].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۱۲

تاختید و وی را به قتل رساندید. ما خدا را فرا یاد شما می‌آریم که به گونه‌ای رفتار نکردید که آنکو از شما دور و از حضور تان غایب بود، بتواند منصفانه نظر دهد.

اگر کشتن (عثمان) در حضور مردم و با مشورت همگان انجام می‌یافتد، چنان که فرمانروایی او نیز بدان آیین صورت گرفت، بر ما روا نبود که به خونخواهی او برخیزیم. بی‌گمان خوشترین توبه و نیک انجامی آن است که آن کس که حجتی به سود خویش ندارد حجتی را که به زیان اوست بداند (و به بی‌حجتی و بی‌اساس بودن مدعای خود اقرار و توبه کند)، این اقرار است که آن کس را از گردنکشی دورتر کند و به خیراندیشی و خیرپذیری نزدیکتر سازد. ما بدین رضایت دادیم که (حال نیز) گناهان او (یعنی عثمان) را بر سراسر قرآن از آغاز تا پایان عرضه دارید (و با احکام قرآن بسنجد)، اگر قرآن ریختن خونش را روا شمرد ما از او و یاران و دوستداران و خونخواهانش بیزاری می‌جوییم و شما را در کار خویش از نخستین روز تا پایان ماجرا (ی قتل عثمان) اجر و ثواب باشد. و اگر کتاب خداوند ریختن خون او را منع کرد و حرام شمرد، آنگاه شما به درگاه پروردگار تان توبه کنید و خود منصفانه حق را ادا کنید و به خاطر ریختن آن خون حرام، با قبول دیه و قصاص، داد دهید، یا از کسی که چنان کرده و ستمگر بوده است بیزاری جویید. ما قومی هستیم که قرآن می‌خوانیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نیست (و آن را به خوبی می‌فهمیم)، به ما بفهمانید چه چیزی موجب شده که شما ریختن خونهای ما را روا شمرید؟. گفتند: آری ما هم اکنون مردی را از میانه خود می‌فرستیم و شما نیز مردی را بفرستید تا هر دو تمام قرآن را بخوانند و آنچه را در آن است نیک بررسی کنند، و چون حکمی در آن بر ضد ما یا شما یافتد بدان حکم سر سپارند. ما اینک کسی را از میان خود می‌فرستیم که در نظر ما همچون خود ماست و با آن دو قرار می‌گذاریم که به قرآن توجه کنند و کارشان دوستانه و مشفقانه باشد و از آنچه بر آن اتفاق یا اختلاف داشتند پرسش می‌کنیم، ما در

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۱۳

تفسیر قرآن با شما اختلاف داریم نه در صحت و کیفیت تنزیل آن، ما و شما گواهیم که قرآن به راستی از سوی خدا آمده است، و فقط نیاز بدان داریم که تفسیر آنچه را نمی‌دانیم [۱] بازپرسیم، در این باره از دانایان خود و عالمان شما [۲] می‌پرسیم. ما در تعیین داوران، بر این اساس، هر چه شما خواستید به شما دادیم. و آن دو از این رو منصوب شده‌اند که بر اساس کتاب خدا داوری کنند، آنچه را قرآن زنده کرده، زنده دارند و آنچه را قرآن میرانده، بمیرانند. و اما آنجا که چیزی در قرآن (در این باب) نیابند باید به سنت عادلانه مورد قبول همگان استناد کنند.

ایشان گسیل نشده‌اند که جز بر اساس کتاب خدا داوری کنند. و اگر بخواهند امت محمد را دستخوش اشتباہ سازند، امت در برابر آن دو (داور) تعهدی بر گردن ندارد [۳]. پس چون مسلمانان گفته آنان را بشنوند و بدانند که هر یک با طرف خود انصاف ورزیده و حق او را پذیرفته است، داوری آنها را می‌پذیرند و اگر حق طرف را نادیده گرفته باشد با او

بجنگند. زیرا (مسلمانان) از روز نخست به پیروی حق خوانده شدند و بی‌گمان از سر یقین بدان عمل کردند و از باطل باز داشته شدند، و (اما در منازعاتی که میانشان واقع شد) کورکورانه یک دیگر را کشتند.

امت مسلمان در کار خود نگریستند و با پیشوای خود مشورت کردند و گفتند: ما آنگاه که عثمان بن عفان به پی‌سپری در راه الاهی و توبه از گردنکشی و ستم خوانده شد، لغوش وی را پذیرفتیم و چون به ما گفت که خود توبه کار است، دست از او بذاشتیم تا پس از اعتراف به گناهان خویش، از نو بر ما فرمان راند.

ولی چون توبه او کامل نبود و پس از آن با کردار خود بر خلاف همان توبه ناقص نیز رفتار کرد، گفتیم: ما از پیروی تو که راهت را از ما جدا کرده‌ای دست بر می‌داریم و کار مؤمنان را به مردی و امی‌نهیم که تو را بسنده و ما را شایسته باشد.

[۱)] متن به تصحیح قیاسی «ممّا جھلنا» و در اصل [ممّا جعلنا - آنچه را قرار دادیم].

[۲)] متن به تصحیح قیاسی «اَهُلُ الْعِلْمِ مَنَا وَ مِنْكُمْ» و در اصل [اَهُلُ السَّلَمِ ... - مسالمت‌جویان ما و شما].

[۳)] متن به تصحیح قیاسی «فِبِرَيْتَ مِنْهُمَا الذَّمَّةَ» و در اصل [لبریت ...].

پیکار‌صفین/ترجمه، ص: ۷۱۴

زیرا از ما روا نیست که کار مؤمنان را به مردی بسپاریم که او را در ریختن خون و حیف و میل اموال خودمان متهم می‌شماریم. وی امتناع ورزید و پافشاری کرد، و چون از او چنین استنکافی دیدیم وی را کشیم و هر کس را هم که پس از او به دوستداری وی برخاست کشیم [۱] (و می‌کشیم [۲]) چه ایشان مخالف استقرار حکم قرآن در میان ما و خویشتنند و از ما در این کار، حجتمن را (در برابر و) بر ضد خودشان می‌طلبند. نیت آنها چه راست و چه دروغ، ما را عذری در انصاف ورزی و وانهادن و دست داشتن از ایشان نیست، تا آنکه به راه توبه باز آیند، و پس از آن که ظلم و ستم آنها را گوشزد کردیم و ایشان را بر خطاهایشان آگاه ساختیم اندرز پذیرند، یا همچنان (بر ظلم و گناه خود) اصرار ورزند تا همان اصلی که ما را بر پیشوایشان چیره ساخت، بر آنها نیز غالب گرداند و ایشان را بکشیم. ما پس از آن که هیچ عذری باقی نمانده است حجت می‌خواهیم، و عذر جز به برهان مقبول نیست، و برهان جز به قرآن یا سنت [۳] متکی نباشد. آنان در حالی که (ظاهرا) به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه اقرار دارند و خود را در دین، همکیش و همنشین مسلمانان می‌شمارند، (طبعا) به منزله کافرانی که با مسلمانان جنگیده‌اند نیستند، ولی اهل باغی و گردنکشی هستند که خداوند فرموده است با آنان بجنگید تا از گردنکشی خود دست کشند و به فرمان خدا گردن نهند و با ایمان خویش از گردنکشی بیزاری جویند. خداوند عز و جل بر زبان پیامبر خود داود، گفت:

وَ انَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَغُى بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ.

بسیاری از همنشینان بر یک دیگر ستم و گردنکشی کنند، مگر آنان که ایمان آورند و کردار صالح نمودند که خود بسیار اندکند [۴].

[۱)] اشاره به طلحه و زبیر است. - م.

[۲] مراد پیروان معاویه است که به جانبداری و خونخواهی عثمان تظاهر می‌کردند. – م.

[۳] متن «القرآن او سنت» و در اصل [بقرآن و سنته].

[۴] سوره ص، ۲۴

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۱۵

اینان منافقانند، از آن رو که به ناشایست امر می‌کنند و از نیکی نهی می‌نمایند و بر این اساس می‌جنگند و به دنبال آنچه موجب خشم خداست می‌روند و خرسندی او را خوش ندارند و اعمالشان خوار و تباہ است. بدین گونه نیکیها یشان نابود می‌شود و از این رو اگر کردارهای نیکی نیز داشته باشند، بر اثر دشمنی (با مسلمانان) آن نیکیها سودیشان ندهد. پس امیر مؤمنان رعایت انصاف در اختلاف موجود را با تعیین داوران پذیرفت تا به موجب کتاب خدا داوری شود و حقدار و بی‌حق به امر قرآن [و آنچه [۱]] مورد رضا و قبول است گردن نهند و اگر به مسئله‌ای برخوردند که حکم صریح آن را در قرآن نیافتدند به سنت جامع عادلانه مورد قبول همگان تکیه کنند. و هیچ یک از دو طرف نمی‌توانند کتاب خدا و سنت را ترک کنند چه خداوند عز و جل در توصیف دشمن خویش و کسی که از کتاب او، در عین اقرار به صحبت نزول و قبول پیمان آن سر تافته است، فرماید:

الَّمْ تَرَى إِلَيَّ الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَونَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمْ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ.

ایا ننگرید بدانان که بهره‌ای از کتاب یافته‌اند که چون دعوت شوند تا کتاب خدا بر آنها حکم کند، گروهی از آنان از حکم حق روی گردانند [۲]؟

خدای تعالی آنان را بدین سبب نکوهش نموده و گفته است:

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرْضٌ أَمْ ارْتَابُوا إِمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؟

ایا در دلهاشان مرض (جهل و نفاق) است، یا شک و ریبی هنوز دارند، یا می‌ترسند که خدا و رسول او (در مقام قضاؤت) بر آنها جور و ستمی کنند؟ بلکه آنها خود مردمی ظالم و متعدیند [۳].

[۱] در اصل نیامده و اضافه به تصحیح قیاسی است.

[۲] آل عمران، ۲۳

[۳] النور، ۵۰

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۱۶

اینان مؤمن نیستند چه اگر مؤمن بودند به کتاب و پیامبرم رضایت می‌دادند. سپس (این آیه را) فرستاد:

إِنَّمَا كَانَ قَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

به راستی گفته مؤمنان، چون ایشان را به سوی خدا و پیامبرش خوانند که میانشان حکم کنند، این باشد که گویند: شنیدیم و فرمان برداریم، و رستگاران به حقیقت هم اینانند [۱].

يعنى آنان به حقیقت ایمان و صلح راه بردہ بودند. پس امیر مومنان، علی بعد از استوار شدن پیمان و تعیین ضرب الاجل، جز خودداری (از جنگ) و رضایت به داوری دو تن بر اساس کتاب-در اختلاف میان بندگان خدا- بر اساس آنچه خدا فرستاده و پیامبرش سنت نهاده است، چاره‌ای نداشت. البته باید (این تفصیل را) حاضران به غایبان باز گویند و راه حقدار را از راه باطل گرای باز شناسانند. هلا، که بر مومن غایب نشاید (بدون آگاهی از تفصیل واقعه) به رضایی (چون رضای فردی) گمراه [۲] یا کوردلی [۳] هدایت نیافته تن سپارد، پس امیر مومنان هر کس را، به اسم، نام برد تا (مطالعه) پیمان نامه او را به نوبه خود مطمئن سازد [۴].

[ظهور فرقه محکمه]

راوی گوید:

خوارج نیز از هر کران بانگ برآورده: لا حکم الا لله - داوری جز خدا نباشد، ما خرسند نیستیم که مردان در

[۱) التور، ۵۱]

[۲)] عبارت متن چنین است «الا يغیر بمؤمن خائب برضاعوى او عم؟!» (ترجمه قیاسی است، و ظاهرا مراد آن است که مومنان غایب نباید کورکورانه تن به این پیمان نامه سپارند بلکه با روش بینی و آگاهی از حکمت قرآنی آن، که «او فوا بالعهود» است و التزام داوران به حکم قرآن و دیگر تفصیلاتی که پیمان را ایجاب کرده، آن را بپذیرند.- م.)

[۳)] متن «او عم» و در اصل [او عمی].

[۴)] متن «حتى يقرء الكتاب» و در اصل [يفرده الكتاب] (مراد اینکه پیمان نامه را ببینند و بخوانند و بخوبی از آن آگاه و مطمئن شود و دلش بدان قرار گیرد.- م.)

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۷۱۷

دین خدا داوری کنند، خداوند حکمش را در باره معاویه و یارانش رانده است که یا کشته شوند یا به فرمان ما سر سپارند، ما آن دم که به انتصاب داوران رضا دادیم گرفتار خطا و لغش شدیم، و اینک توبه کرده‌ایم و از آن رأی برگشته‌ایم، (و خطاب به علی علیه السلام گفته‌ند): تو نیز چون ما برگرد، و گر نه ما از تو بیزاریم. علی گفت: وای بر شما، آیا پس از اعلام رضایت و عهد و پیمان بر گردم؟

آیا نه اینکه خداوند می‌فرماید:

وَ اَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ اِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْاِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيْدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا اَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ.

چون (با خدا و رسول و بندگانش) عهدی بستید، بدان وفا کنید و هرگز سوگند و پیمانی را که موکد و استوار کردید نشکنید، چرا که خدا را بر خود ناظر و گواه گرفته‌اید و خدا به هر چه می‌کنید آگاه است [۱].

پس (به این بهانه) از علی بیزاری جستند، و شهادت بر شرک او دادند، و علی نیز از آنها اظهار بیزاری کرد.

[عمرو بن اوس و معاویه]

نصر، از عمر بن سعد که گفت: ابو عبد الله یزید اودی برایم حکایت کرد که:

مردی از او دیان [۲] که وی را عمر و بن او س می خوانند، در رکاب علی به روز صفین جنگیده بود، و معاویه او را با بسیاری دیگر کسان به اسارت گرفته بود، عمر و بن عاص (به معاویه) گفت: اینان را بکش. عمر و بن او س به معاویه گفت: مرا مکش، زیرا تو دایی منی. قبیله بنی اود نیز به حمایت از وی برخاستند و گفتند: این برادر ما را به ما ببخش. معاویه گفت: از حمایت او دست بدارید که به جان خودم اگر راست گفته باشد بی گمان از شفاعت شما بی نیاز است و اگر دروغ گفته باشد، شفاعت شما او را سودی نکند (و نوشداروی بعد از مرگ باشد، چه

[۱-]) التحل، ۹۱

[۲-]) اود (به فتح همزه)، بنی معن ابن اعصر بن سعد بن قیس عیلان هستند.

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۷۱۸

او پیشایش محکوم به مرگ شده است). آنگاه معاویه به وی گفت: من از کجا دایی تو شده‌ام؟ در صورتی که میان ما و قبیله اود هرگز وصلت و دامادی در کار نبوده است. گفت: آیا اگر من خبرت دهم و تو آن رابطه را بدانی، آن بیان، امان نامه زندگی من نزد تو باشد؟ گفت: آری. گفت: آیا نمی‌دانی که ام حبیبه [۱]، دختر ابو سفیان، همسر پیامبر صلی الله علیه و ام المؤمنین - مادر مؤمنان است؟

گفت: چرا. گفت: پس (به این اعتبار) من پسر اویم و تو برادر او هستی، بنا بر این تو دائی منی. معاویه گفت: به خدا، چه بی‌پدر مردی است، در میان این همه اسیر یک تن جز او نبود [۲] که چنین زیر کانه راه خلاصی جوید، و گفت: او را رها کنید.

[رفتار با اسیران]

نصر، از عمر بن سعد، از نمیر بن وعله، از شعبی که گفت:

علی به روز صفین اسیرانی را گرفتار کرد، ولی همگی را آزاد فرمود که نزد معاویه بازگشتند. عمر و بن عاص پیشتر از آن در باره اسیرانی که به اسارت معاویه در آمده بودند گفته بود: ایشان را بکش. ولی چون معلوم شد که علی با اسیران ایشان چه رفتاری نموده و آنها را

[۱-]) ام حبیبه کنیه اوست، نامش رمله دختر ابی سفیان، صخر بن حرب بن امیة بن عبد شمس است و گفته‌اند نامش «هند» بوده است. مادر وی صفیه دختر ابی العاص بن امیة است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که وی در حبسه بود او را به همسری گرفت، و سعید بن عاص به وکالت، وی را به همسری رسول اکرم در آورد و نجاشی از جانب پیامبر خدا چهار صد دینار صداقش کرد و ضیافتی نیز بداد. پیامبر اکرم پیش از اسلام اوردن پدر وی (یعنی ابو سفیان) با این بانو زناشوئی کرد. وی در مدینه به سال ۴۴ درگذشت. (وی را مانند دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله «ام المؤمنین - مادر مؤمنان» می خوانند و چون خواهر معاویه بود طرفداران معاویه بن ابی سفیان نیز معاویه را «خال المؤمنین دائی مؤمنان» می خوانند و شاید این تسمیه از همین استدلال عمر و بن او س اوی سرچشمی گرفته باشد.-

م.)- الاصابة (بخش: النساء) و روض الانف (۲: ۳۶۸). متن به تصحیح قیاسی «ان ام حبیبة» و در اصل به اسقاط «ام» [ان حبیبة].

[۲-) متن «ما کان» و در شنهج (۱: ۱۹۳) [اما کان- آیا کسی جز او نبود؟].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۱۹

چگونه ازاد کرده است، معاویه گفت: ای عمر و اگر در باره این اسیران گوش به گفته تو دهم به کاری زشت و ناشایست دست الوده باشم. آیا نبینی که او [۱] اسیران ما را ازاد کرده است؟ از این رو دستور ازادی تمام کسانی را که از سپاه علی به اسارت گرفته بود صادر کرد. علی چون از سپاه شام اسیری می‌گرفت او را ازاد می‌کرد، مگر آنکه آن اسیر خود یکی از یاران وی را کشته بود، که در این صورت وی را به (قصاص او) می‌کشت. اما اسیری را که ازاد کرده بود او دیگر بار به معاویه پیوسته و از نو به میدان آمده و گرفتار شده بود، ازاد نمی‌کرد و می‌کشت. علی زخمیان را تمام کش [۲] نمی‌کرد، و کسانی را که در صفين به قرارگاه معاویه گریخته و پشت به میدان کرده بودند نیز نمی‌کشت.

[نظر سلیمان بن صرد در باره پیمان نامه]

نصر، از عمر بن سعد، از صعقب بن زهیر، از عون بن ابی جحیفه [۳] که گفت:

نظر سلیمان بن صرد پس از نگارش پیمان نامه، سلیمان بن صرد، در حالی که بر چهره اش زخم شمشیر داشت، نزد امیر مؤمنان علی آمد. چون علی به وی نگریست گفت:

فَمِنْهُمْ مَنْ فَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَتَظَرِّرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا.

پاره‌ای از مؤمنان به عهد و پیمانی که با خدا بستند کاملاً وفا کردند، برخی بر آن عهد ایستادگی کردند (تا به راه خدا شهید شدند) و برخی به انتظار (فیض شهادت) مقاومت کرده و هیچ عهد خود را تغییر ندادند [۴].

تو از آنانی که در انتظار (شهادت) هستی و عهد خود را تغییر نداده‌ای. گفت:

ای امیر مؤمنان، اگر من یاورانی می‌یافتم، هرگز چنین پیمان نامه‌ای نوشته نمی‌شد.

[۱-) متن «الا تراه» و در اصل [الا ترى].

[۲-) متن «و کان علی لا يجهز على جرحی» و در اصل به تحریف [...] لا يجبر [...].

[۳-) عون بن ابی جحیفة (با تقدیم حیم و بر وجه تصریح) السوائی (به ضم سین) الکوفی، یکی از ثقات طبقه چهارم است. در سال ۱۱۶ درگذشت. تقریب التهذیب.

[۴-) الاحزاب، ۲۳

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۲۰

به خدا سوگند، به میان مردم رفتم تا آنان را به قرار نخستینشان باز آرم ولی کسی را که خیری در او باشد کم یافتم. رأی محرز ابن جریش

محرز بن جریش [۱] بن ضلیع برابر علی ایستاد و گفت:

ای امیر مومنان، آیا راهی هست که این پیمان نامه را نادیده گیریم و از آن منصرف شویم؟ به خدا سوگند، من بیم آن دارم که از این کار ذلت و خواری برآید. علی گفت: آیا پس از آنکه پیمان را نگاشته‌ایم آن را بشکنیم [۲]؟ چنین کاری بی‌گمان روا نیست. محجز را «مخصوص- تکاننده» می‌خواندند، و این از آن رو بود که وی در صفین ناوکی [۳] به دست گرفته و مشک آبی نیز برداشته بود، وی هر یک از یاران علی را که زخمی می‌یافت آب می‌نوشانید و چون یکی از یاران معاویه را می‌یافت با ناوک کارش را می‌ساخت و به قتلش می‌رساند.

[سعید بن قیس قوم خود را برای جنگ گرد می‌ورد]

نصر، از عمر بن سعد، از نمیر بن وعله، از ابی الوداک که گفت:

هنگامی که مردم پس از بالا بردن قرانها به صلح خوانده شدند علی گفت: من این کار را زمانی کردم که آثار سستی و شکست را- که هر دو نشان از ناتوانی می‌دادند- در بین شما دیدم. آنگاه سعید بن قیس قوم خود را گرد آورد و با فوجی انبوه و متلاطم از همدانیان که گویی کوهپایه «حصیر» [۴]- کوهساری است به یمن- به جنبش در آمده بیامد، و عبد الرحمن [۵] نوجوان که کاکل به سر داشت با آنان بود، آنگاه سعید گفت: اینان قوم منند، ما از فرمان

[۱)] در شنهج (۱: ۱۹۳) [محمد بن جریش].

[۲)] متن از روی شنهج «اً بعد أَن كتبنا ...» و در اصل [اما بعد ...].

[۳)] متن «العنزة»- نیزه کوچک.

[۴)] حصیر، کهندزی از بنای شاهان پیشین به یمن است. (نقل از یاقوت) در اصل و شنهج به تحریف [حسین] آمده است.

[۵)] چنان که در شنهج آمده است، مراد عبد الرحمن بن سعید، پسر قیس است.

پیکار صفین/ترجمه، ص: ۷۲۱

تو سر نتابیم و برابرت لب به سخن نگشایم [۱)، هر چه خواهی به ما بفرمای.

رد پیشنهاد سعید بن قیس از سوی علی

(علی) گفت: اگر این آمادگی قبل از برآوراشتن قرانها [۲] می‌بود، من لشکر دشمن را نیست و نابود می‌کردم، یا تو خود به تنها (با چنین فوج عظیمی) پیش از این کارشان را می‌ساختی. اما اینک هشیارانه باز گردید، به جان خودم که نمی‌خواهم تنها یک قبیله را به پیکار با آن همه مردم بکشانم.

[خطبه علی پس از صلح]

نصر، از عمر بن سعد، از اسحاق بن یزید، از شعبی که گفت:

علی به روز صفین، وقتی مردم به صلح اقرار کردند، گفت: این گروه نه چنانند که به حق بازگشته باشند و آن را ایفا کنند [۳)، و نه آن گونه‌اند که به کلمه وحدت- افرین پاسخ مثبت دهند و به جنبش در آیند، تا آن که لشکرهای انبوه، از پس طلايه‌داران بر آنان تازند و با دسته‌هایی رو برو شوند که پیاپی در رسند و سپاه [۴] پس از سپاه، به سرزمینشان حمله کنند

و اسبان جنگی به اطراف و اکناف مملکتشان در آیند و زمینها و چراغ‌آههای ایشان را به زیر سم بکوبند، و از هر کران مورد تاخت و تاز قرار گیرند. تا گروهی راست اعتقاد و شکیبا به مقابله آنان بر آید که نابودی و کثرت کشتگان و مردگانشان در راه خدا جز کوشایی ایشان را در فرمانبرداری از خدا، و اشتباق آنها را به دیدار خدا نیفزاید. ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم و پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود را می‌کشیم، و این کار جز آنکه بر ایمان و تسليم (و اسلام) ما بیفزاید، و ما را بر

[۱)] متن «لا نرد عليك» و در شنهج [لا نرد امرك- فرمانت را رد نمی‌کنیم].

[۲)] متن «قبل رفع المصاحف» و در شنهج [قبل سطر الصحيفة ...- پیش از نوشتن پیمان نامه ...].

[۳)] متن «لیفیووا الی الحق» و در شنهج [لینیبو الی الحق] که به همان معنی است.

[۴)] متن «الخمیس» که سپاهی است کامل مرکب از پنج بخش شامل: طلایه و قلب و میمنه و میسره و پیاده نظام.- م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۲۲

تحمل سوز و درد شکیاتر کند، و در جهاد با دشمن کوشاتر سازد، و در هماوردی با همگنان نیرومندتر و بیشتر متکی به خود کند، دستاوردی نداشت. اتفاق می‌افتد که تنی از ما با تنی از دشمنان، چون دو شتر فحل نبرد تن به تن می‌کردن و هر یک می‌کوشید که جام زندگی دیگری را از شرنگ مرگ لبریز دارد و از جرعه نیستی سیرابش کند. گاه یکی از ما پیروز می‌شد و گاه یکی از دشمنان چیره می‌گشت. چون خدا پایداری و شکیایی راستین ما را دید، دشمن را نابود کرد و ما را پیروز نمود. به جان خودم اگر ما این چنین که شما به میدان آمدید، به میدان می‌رفتیم اساس دین بر پای نمی‌شد و اسلام عزت و استیلایی نمی‌یافت. به خدا سوگند (که شما)- یعنی خوارج- (از این رفتار) خون خواهید دوشید، (و تلخکامیها خواهید دید). آنچه به شما می‌گویم به خاطر بسپارید.

[گفته علی در باره اشتر]

نصر، از عمر، از فضیل بن خدیج که گفت:

هنگامی که پیمان نامه نگاشته شد به علی گفتند: اشتر بدانچه در این پیمان نامه آمده راضی نبوده است و هنوز جز به ادامه پیکار با دشمن نمی‌اندیشد. علی گفت:

بلی، اشتر اگر ببیند من راضیم، راضی شود. اینک من راضی هستم و شما نیز رضایت داده‌اید و بازگشت از پیمان، پس از رضایت و تغییر رأی و قول، پس از اقرار، نیک نباشد مگر آنکه از خدا نافرمانی شود و بدانچه در قرآن (در لزوم وفای به عهد) آمده است تجاوز روا داشته آید. اما این که یادآوری کردید او فرمان مرا وانهاده است، من بر این عقیده نیستم و او نیز از چنان کسانی نیست (که از فرمان من سر بتاخد) و از این رو، من در این باب، از او نگران نیستم [۱]. ای کاش در میان شما، دو تن چون او می‌بودند، بلکه کاش در میان شما، یک تن می‌بود که نظرش نسبت به دشمن چون نظر او می‌بود، در آن صورت بار گران (فرماندهی)

[۱-)] متن «لیس اتخوفه علی ذلک» و در شنجهج [لا اعرفه علی ذلک- او را چنین نمی‌شناسم].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۲۳

شما بر من سبک می‌شد و به اصلاح پاره‌ای کثرفتاریهای شما امیدوار می‌شدم.

اما در باره قضیه پیمان (باید بگوییم) که آن را به خاطر شما محکم و استوار کردہ‌ایم، اینک آرزومندم که اگر خداوند، پروردگار جهانیان بخواهد، گمراه نشوید.

پیمان‌نامه در ماه صفر نوشته شد و مهلت آن تا هشت ماه بعد یعنی ماه رمضان بود که قرار بود داوران ملاقات کنند.

آنگاه مردم روی به جانب کشتگان بردنده و آنها را به خاک می‌سپردنده.

[کشته شدن حابس بن سعد طائی]

راوی گوید:

(در گذشته) عمر بن خطاب حابس بن سعد طائی را خوانده و به او گفته بود: می‌خواهم ولايت حمص را به تو بسپارم، تو چگونه کار خواهی کرد؟ گفت: «من به رای خود اجتهاد می‌کنم و با همنشینان خویش نیز به مشورت می‌پردازم.» و سپس برفت و دیری نگذشت که باز آمد و (به عمر) گفت: «ای امیر مؤمنان، خوابی دیده‌ام که می‌خواهم برایت باز گوییم.» گفت: «بگو». گفت: «چنان دیدم که گویی خورشید از خاور بر آمده و همراه آن گروهی بسیارند، و گویی ماه از باختر بر آمده و همراه آن نیز گروهی عظیمند.» عمر به او گفت: «تو خود با کدام یک بودی؟» گفت: «من با موکب ماه همراه بودم.» عمر گفت: «تو با نشانه‌ای همراه بوده‌ای که زوال پذیر است.» [برو] نه، به خدا سوگند که تو کاری برای من نمی‌کنی (معزولی و دیگر ولایتی از جانب من نداری). پس به این ترتیب وی را رد کرد.

او در صفين همراه معاویه حضور یافت و پرچم قبیله طی [۱] با او بود و در آن روز کشته شد.

[۱-)] متن از روی شنجهج (۱: ۱۹۴) «کانت رایه طی معه» و در اصل به خطأ [رایه علی ...].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۲۴

خونخواهی زید بن عدی به خاطر حابس ابن سعد

عدی بن حاتم و پسرش زید بن عدی بر (جنازه) او گذشتند، زید که او را کشته یافت، گفت: پدر، به خدا سوگند، این دایی من است. گفت: آری خداوند دایی تو را لعنت کناد، به خدا بد مردنی نصیبیش شد که چنین به خاک افتاد (و در چنان موضعی، به مخالفت علی از پا در آمد). زید همانجا بایستاد و - چند بار - گفت: چه کسی این مرد را کشته است. مردی بلند قامت و مو حنایی از قبیله بکر بن وائل پیش آمد و گفت: من، به خدا سوگند، من او را کشته‌ام. گفت با او چه کردی [۱]؟ وی از جزئیات چگونگی قتل او خبرش داد، پس زید با نیزه او را بزد و بکشت، و این ماجرا پس از فرونشستن آتش جنگ بود. عدی به (پسر خویش) زید حمله کرد و او و مادرش را دشنام داد و گفت: ای پسر زن زشنام (مادر به خطأ)، من اگر تو را به دست آنان نسپارم بر دین محمد نیستم. پس [زید] ضربتی بر اسب او زد و گریخت و به معاویه پیوست. معاویه وی را گرامی داشت و بر کشید و در نزدیکترین جای مجلس خود نشانید.

از این سو، عدی هر دو دست به آسمان برداشت و او را نفرین کرد و گفت:
 «بار الها، زید به راستی، از مسلمانان گسته و بدانان که حرام را حلال شمارند [۲] پیوسته است، بار الها او را هدف یکی از تیرهای خود که به اندامهای غیر حساس ننشیند [۳] (و ضربتی کاری به او زند) قرار ده- یا گفت: تیری که به خط نمی‌رود- که آن کس که به تیر تو گرفتار آید جان سالم به در نبرد [۴]، نه، به خدا سوگند، زین پس هرگز با او کلمه‌ای سخن نگویم و هرگز در زیر یک سقف با او گرد نیایم».

[۱-]) متن از روی شنهج «كيف صنعت به» و در اصل [صنعت له].

[۲-]) متن «الحق بالملحدين» و در شنهج [... بالملحدین - به ملحدان پیوست].

[۳-]) متن «سهامک لا يشوى». الشوى، اطراف و نقاط غیر حساس بدن است که تیر خوردن بر آنها معمولاً منجر به مرگ نمی‌شود.

[۴-]) متن به تصحیح قیاسی «فان رمیتک لا تنمی». انماء، آن است که شکار تیر خورد و از دیده صیاد پنهان شود و آنگاه بمیرد و در برابر آن اصماء است که شکارچی تیر افکند، و شکار در همانجا، سر تیر بمیرد. در اصل [لا تمنی آمده] است.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۲۵

راوی گوید:

زید در باره قتل آن مرد «بکری» (قاتل دایی خویش) گفت:

من مبلغ ابناء طی بائنسی ثارت بحالی ثم لم اتأثم ...

کیست که از من به بنی طی باز گوید که من انتقام خون دایی خود را گرفتم و گناهی مرتکب نشده‌ام.

آن مرد بکری را با پیکر خضاب شده به خون [۱]، بر خاک افکندم که ناله‌های واپسین را از سینه برکشد.

چون آن روز وی را دیدم، خونخواهی فرایادم آمد و نیزه خویش را در پیکرش دوختم و او با دهان بر خاک افتاد.

باری نیزه‌های قبیله بکر بن وائل زان پیشتر به وضعی هراس‌انگیز و وحشتبار کشته‌ای (از ما) را بر جای نهاده بود.

کشته‌ای که پس از قتلش، تمامی قبیله ما گشاده دستی و جوانمردی و نعمت‌های او را می‌ستایند.

قبیله طی با کشته شدن آن راد مرد تکاور مهاجم ویرانگر که غنایم را قسمت می‌کرد، دچار فاجعه‌ای شدند.

وی دایی من بود که هرگز کس چنو دایی، مبارز و معارض با ظلم و ستم و مسئولیت پذیر و بردباری [۲] نداشته است.

[پوزش طلبی عدی بن حاتم از علی، پس از گریختن پسرش زید]

راوی گوید:

چون زید بن عدی به معاویه پیوست، برخی از عراقیان در باره عدی بن حاتم سخن‌هایی گفتند و در کار او زبان به طعنہ

گشودند. عدی در میان همراهان علی از جهت خیر اندیشی و بذل مال و دارایی خود، سرآمد و سالار مردمان بود، از این

رو وی نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، آیا نه این است که خداوند از طریق وحی پیامبر خود را از گرایش نفس و

وسوسه‌ها و

[۱-] متن «مخضوب الجیوب» و در شنجهج (۱: ۱۹۵) [مخضوب الجین - با چهره به خون خضاب شده].

[۲-] متن از روی شنجهج «و احتمالاً لمعزم» و در اصل به خطاط [... لمعدم].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۲۶

آرزو جویهای شیطان باز می داشت و معصوم نگه می داشت؟ چنین ویژگی پس از رسول خدا صلی الله علیه نصیب هیچکس نشده است. در باره عایشه و اهل «افک» آیه‌ای نازل شد [۱]. پیامبر صلی الله علیه بهتر از تو بود، و عایشه نیز بدان روز بهتر از من بود. اینک پسرم زید مرا در معرض بد گمانی مردم و مورد اتهام ایشان قرار داده است. البته من چون پایگاه والای تو را نزد خدا در نظر می اورم و مرتبه خود را در درگاه تو می سنجم (شعله) مهر و دلبستگیم به تو بالا گیرد [۲] و جانم تازه شود. اینک به خدا سوگند اگر زید را بیاهم او را بکشم و اگر خود از بین رود و هلاک شود، بر مرگش اندوه نخورم. پس علی وی را به نیکی ستود و دعا کرد. و عذر در این باره گفت:

شعر عذر در باره پرسش

یا زید قد عصبتُنی بعصابه و ما كنت للثوب المدنس لابسا ...

ای زید (تو با گریر خود) بر سر من دستاری (ننگبار) بسته‌ای [۳] در حالی که من هرگز جامه الوده و چرکین نمی پوشیدم. ای کاش تو هرگز زاده نشده و چون رفتگان بودی، و اگر هم با راهیان نرفته بودی دست کم (جنازه) حابس را نمی دیدی. ای نه اینکه (زید) بر دشمنان فرود و از پدرش، پسر حاتم سر تافت، و در میان هر دو طرف (که پیمان آتش بس بسته بودند) پیمان شکنی کرد؟

مدحیان از پس مذحجیان، بر او انبوه شدند، و (ای زید، تو اینک) دست افزار و دستیار دشمنان گشته [۴].

[۱-] مراد آیه ۱۱ از سوره النور، انَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْأَفْكَرِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ ... - هماناً ان گروه منافقان که بهتان به شما مسلمین بستند (و به عایشه تهمت کار ناشایست زدند که رسول و مؤمنان را بیازارند) تا پایان آیه، و رفع اتهام از عایشه است.- م.

[۲-] متن به تصحیح قیاسی «ارتفاع حنانی» و در اصل به تحریف [ارا نسع حنانی].

[۳-] در تداول عامه فارسی «کلاه بدنامی و بی غیرتی بر سر گذاشت». - م.

[۴-] در این اشعار صنعت التفات، یعنی انتقال از صیغه مخاطب به غایب و رجوع از غایب به مخاطب به کار رفته است.-

۳

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۲۷

ای زید، از موضع راستین حق عقب نشستی و مرتد گشتی و چنان شدی که گویی بینهای ما را بریده (و ما را به رشتنامی انگشت نما کرده) ای [۱].

در برابر قتل حابس مردی از قبیله بکر را کشتی و من از تمام امیدهایی که به تو بسته بودم نا امید شدم.

[شعر نجاشی در باره فرار معاویه]

نصر، از عمرو بن شمر، از اسماعیل سدی که گفت نویره بن خالد حارثی مرا حدیث کرد که پسر عمومیش نجاشی در باره پیکار صفین چنین سرود: (نصر این شعر را روایت کند و گوید: عمر بن سعد نیز با اسناد خود چنین روایت کرده است):

ونجی ابن حرب سابق ذو عالة اجشن هزیم و الرماح دوانی ...

پسر حرب [۲] را، اسبی شناور و پویا و تیز گریز در حالی نجات داد که نیزه‌ها از نزدیکش می‌گذشت، اسبی که درست ارکان و درشت اندام و رگ بر آمده و باریک میان بود، و بر سر دو دست برخاسته بود.

اگر گوییم نیزه‌ها او را در میان گرفته [۳] و از ساق و قدم مردان خون جاری کرده بود، گراف نگفته‌ام.

پنداشتید [۴] ضربات نیزه اشعریان و مذحجیان و همدانیان، به خوردن کره با خرما ماند.

عک و لخم و حمیر و عیلان جز بدان دشوار روز جنگ کشته نشدند.

کشتگان قریش و بنی عامر در صفین (از فرط زیادی)، تا آنگاه که قرار داوران گذاشته شد، دفن نشده بودند.

[۱)] بریدن بینی کنایه از بزرگترین توهین نزد عرب بوده است و اینجا مراد آن که: تو لکه ننگی بر دامان آبروی قبیله ما شدی.- م.

[۲)] مراد معاویه است.- م.

[۳)] متن «ینلن» و در کتاب الخیل ابی عبیده، ص ۱۶۲ [تناله]. پاره‌ای از ایات این قصیده در آن کتاب به این ترتیب آمده است: ۱، ۲، ۳۰ و سپس دو بیت دیگر اضافه دارد. ابن شجری نیز در حماسه ص ۳۳ پیش از این ایات ۴ بیت دیگر اضافه دارد.

[۴)] متن «حسبتم طعان ... اكل الزبد بالصرفان». و در اصل [حسبت-پنداشتی] که درست آن از اللسان (ماده صرف) گرفته شد، و صرفان نوعی خرمای سرخ است.

در حماسه ابن شجری [اخلت] آمده است. (به تعبیر دیگر یعنی چنان آسوده نیزه می‌زدند که گویی کره با عسل، یا نقل و نبات می‌خورند.- م).

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۷۲۸

روز هریر با گروه پیوسته‌ای یمانی، چون سیلی که از عران [۱] فرو ریزد بر آنان تاختیم و ایشان را فرا گرفتیم.

شامیان صحگاهان کتاب خدا را که بهترین خواندنیهای است بر سر نیزه‌ها برافراشتند، و به علی ندا در دادند. ای پسر عم محمد، آیا پروای آن نداری که جهانیان نابود شوند؟

آیا پس از قتل آنان چه کس عهده‌دار فرزندان و زنانشان خواهد شد؟ ای جوانمردان چه کس حریم و ناموس ایشان را نگهبان شود؟

بر عبید می‌گریم [۲] که به روز نبرد، آنگاه که دو سپاه چون دو کوه به هم برآمده بودند، به سینه بر خاک هلاک افتاده بود و آه از نهادش بر می‌آمد.

آن شب، ایشان را وانهادیم تا در سوگ ذی الکلاع و حوشب بگریند، تا آنکه خورشید و ماه برابر آمدند (و صبح شد) [۳]. (و ما نیز بر سوگ) مالک [۴] و لجلج و صخر [۵] و محمد جوانمرد که دشت و دمن را به زیر سم مرکب گرفته و جولانگاه خود ساخته بود، گریستیم.

پس (از میدان) دور نشوید، که خدایتان نعمت و شادی بخشیده [۶] و به یاری خود، مژده بهشت را به شما داده است. هنوز گروهی از سواران همدانی هستند که به سختی آنها را لگد کوب کنند، و کار گروهی دیگر (از سواران ما) چندان سخت و دشوار نیست. (و نیروی رزمی کافی دارند).

سه تن را بر چوبه بر آوردن چنان که پرندگان گوشتها ایشان را خوردند، پیکرهایشان خم شده و سرها ایشان پایین افتاده بود. کیززادگان و نامردادگان را چه افتاده؟ و در باره جوانمردان کریم و اصیل یمانی چه پندارند؟ هر کسی دو سپاه انبوه ما را به روز برخورد و پیکار می‌دید می‌گفت گوییا دو

- [۱)] عران (به کسر)، جایی سیل خیز، نزدیک یمامه.
- [۲)] متن «ابکی عبیدا اذ ینوء بصدره» و در اصل [ابعد عبید الله ینوء] که وزن و معنی آن نادرست است.
- [۳)] متن «اذا ما اُنی اُن ...» و در اصل [اذ ما اشاء ...].

[۴)] مراد مالک بن کعب عامری، یا دیگری به نام مالک، از سپاهیان عراق است که البتہ غیر از مالک بن حارت اشتر نخعی است. - م.

[۵)] مراد صخر بن سمی است. - م.

[۶)] متن به تصحیح قیاسی «حبرة» و در اصل [خیره].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۲۹

کوه گیلان [۱] به هم بر آمده‌اند.
گویی دو آتش برافروخته‌اند که بی‌هیمه و هیزمی، در دره‌ای به هم بر آمده و از تف خورشید فروزان شده‌اند.
و درخشش تیغهای خونفشنان چون آذرخشی است که آن را دو سوی و جهت باشد.
چون می‌تاخند تیغ می‌تاخت و چون روی می‌آورند تیغها می‌درخشدید به نحوی که هیچ چیز جلودارشان نبود [۲].
بسیاری را گشتیم و پاره‌ای را گذاشتم، و داس دروغ سر پنجه مرگ هر دو طرف را درو کرد.
گروهی که خداوند جمعشان را پراکنده سازد - به کوه زیتون و کوهسار قطران گریختند.
چنان که می‌دیدم (سلاح و) جامه‌های (رزم) خود را از بیم می‌افکنند، و سواران آنها را دور می‌رانند.
دردا و اندها، کاش آنان را مشاهده نمی‌کردم (که آرزو کنم) تا سنان خود را (به خونشان بیالایم و) به پیه بندگان چرب کنم [۳].

اما فراریان قبیله بنی نصر به صلتان خور و عجلان گریختند.
و تیره‌های سعد و رباب از بنی تمیم بدانجا گریختند که خار و شوره گیاه بروید و برآید [۴].

پس (آن اسب که معاویه با آن گریخت) چنان از منطقه ذو صباح [۵] دور شد که گویی او و درخت رام [۶] را اضطرابی افتاده است.

او را چنان غرق عرق گرم دیدم که پنداشتی از زیر رگبار سیل آسایی به در آمده است [۷].

[۱)] متن «جبلا جیلان» و مصحح متن توضیح داده است: «جیلان، روستاهایی فراسوی طبرستان در دشت‌هایی بین کوهستانها» (مراد همان گیلان و کوههای البرز است.-م.)

[۲)] در اصل و متن این بیت چنین آمده «تجود اذا جادت و تجلو اذا انجلت بلبس و لا يحملها كربان» (که مصراج دوم خلل دارد و ترجمه تقریبی است.-م.)

[۳)] متن از روی حماسه ابن شجری «من شحم العبید» و در اصل [من شحم الشمار] چوب یا نیزه چرب کردن به پیه کسان، کنایه از کشتن ایشان است.

[۴)] متن به تصحیح قیاسی «حيث يضفو» و در اصل [يصفو].

[۵)] ذو صباح (به ضم صاد) نام محلی است.

[۶)] رام، نوعی درخت است. (به تعبیری دیگر نزدیک به این مثل فارسی است که گویند: چنان بید می‌لرزید، و می‌گریخت.-م.)

[۷)] متن به تصحیح قیاسی «كقارمة الشوبوب ذى النَّفِيان» و در اصل [كقارمة الشوبوب ذى نفيان].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۳۰

زین و لگام آن مرکب چنان غرق عرق بود که گویی جامه‌ای را در آب فرو برده و خیسانده باشند [۱].

وی (معاویه) آن اسب را به خاطر چنین خدمتی که به او کرده بود بسی نواخت و اصطبلی متکلفانه برایش آراست.

پاسخ ابن مقبل

پس ابن مقبل عامری چنین پاسخش گفت:

تأمل خلیلی، هل ترى من ظعائين تحملن بالجراءء فوق ظعان ...

ای یار من درنگ کن، آیا هودجه را می‌بینی که در ریگزار بر پشت اشتران بارکش می‌گذارند؟

بر اشترانی کلان که زانوشنان پینه بسته و از بن گوش آنها عرق روان است.

سبحگاه از ابْشُور و حیدان [۲] آب نوشیدند، به اندازه‌ای که تا کوهسار رعم، [۳] آنجا که دو کوه [۴] پدیدار شود، برسند [۵].

تمام شب راه پیمودند و از راه‌پیمایی شبانه نیاسودند تا ماه در منزل ستاره دبران [۶] در آمد.

آنگاه بار بر زمین نهادند که ستاره شعری [۷]، چنان که گویی تیر شهابی پرانده شود، فروشد.

ای اشتری نیک و نژاده [۸] و هیونی که [۹] عرق از بن گوشش جاری است [۱۰] اهل دهماء [۱۱] و نیز خود را به مرغزار مطلوبش خواهد رساند؟

[۱-] متن از روی کتاب الخیل، ابی عییده ص ۱۶۲، «اذا اتبَل ثُوبًا ماتَح خَضْلَان» و در اصل [...] ثُوبَا انْجَد [...] که وجهی ندارد.

[۲-]وحیدان، دو رود در سرزمین قیس است.

[۳-] رعم (به فتح راء)، چنان که یاقوت در ماده (رعم) اورده است نام کوهی در سرزمین بجیله است.

[۴-] ضدون (به فتح ضاد و دال)، دو کوه.

[۵-] نام محلهایی که در این بیت امده در متن با توجه به معجم البلدان چنین تصحیح شده است:

بِمِيزَانِ رَعْمٍ إِذْ بَدَا ضَدُونَ «فَصَبَحَنَ مِنْ مَاءِ الْوَحِيدِينَ نَقْرَةً»

[۶-] نام ستاره‌ای از منازل ماه است.

[۷-] نام ستاره‌ای است معروف به شعرای یمانی. متن به تصحیح قیاسی «و عَرْسَنْ وَ الشَّعْرَى» و در اصل [... فی الشعْرِ].

[۸-] حَرَّةُ، شتر اصیل و نژاده.

[۹-] متن «اعیس - شتر کلان» و در اصل به تحریف [اعبس].

[۱۰-] متن به تصحیح قیاسی «نَضَاحُ الْقَفَا» و در اصل به تحریف [نضاح القرى] که وجهی ندارد.

[۱۱-] دهماء، نام جایی است از سرزمین مزینه از نواحی مدینه که آن را دهماء مرضوض خوانند.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۳۱

بازگشت علی از صفين به کوفه

نصر، از عمر، از عبد الرحمن بن جندب که گفت:

چون علی از صفين آهنگ بازگشت کرد ما نیز همزمان با او، بازگشتم ولی وی راهی جز راه ما در پیش گرفت. علی (هنگام حرکت) گفت: «ما- پناه‌جویان و بازگردندگان، و از پروردگار خود سپاسگزارانیم. پروردگارا، من از رنج سفر، و

دشواری بازگشت، و آشفته دیدن (حال) مال و عیال خویش به تو پناه می‌برم.» راوی گوید:

سپس (علی) نیز با ما در راه بیابانی کناره فرات همگام شد تا به هیت رسیدیم و راه صندوداء [۱] را در پیش گرفتیم.

انماریان، از تیره بنی سعید بن خزیم [۲] به استقبال علی آمدند و درخواست کردند که در دیار آنان فرود آید و میهمانشان

باشد، ولی وی نپذیرفت. شب را در آن منطقه به روز آورد و سپس بامداد راهی شد و ما همراهش روانه گشتم تا از نخیله

گذشتم و خانه‌های کوفه را دیدیم. در این هنگام به پیر مردی برخوردیم که در سایه خانه‌ای نشسته و آثار بیماری از

چهره‌اش پیدا بود. علی به جانب او رفت و به وی سلام کرد، و ما نیز سلامش گفتیم. جوابی به غایت گرم و نیکو داد

چنان که ما پنداشتم وی علی را شناخته است، آنگاه علی به وی گفت: «از چیست که چهره‌ات را چنین دگرگون [۳]

می‌بینم؟ آیا این تغییر چهره از بیماری است؟» گفت: «آری». گفت: «حتماً آن را خوش نداری؟» گفت: «خوش ندارم که

دیگری [۴] بدان گرفتار شود.» گفت: «آیا گرفتاری خود را بدین بیماری

[۱-] صندواده، چنان که در معجم یاقوت آمده به فتح صاد و سکون نون و فتح دال با مد، نام شهری در میان راه شام و عراق است.

[۲-] متن چنین است و در طبری (۶: ۳۳) [الأنصاريون، بنو سعد بن حرام] آمده است.

[۳-] متن «منکفتا» و در طبری [منکفتا] که هر دو به یک معنی است.

[۴-] متن از روی طبری «بغیری» و در اصل [یعتری].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۳۲

منشاء خیری برای خود نمی‌شماری [۱؟] گفت: «چرا». گفت: «تو را به رحمت پروردگارت و بخسودگی گناهانت مژده باد، ای بنده خدا تو کیستی (و چه نام داری)؟» گفت: «نام صالح بن سلیم است». گفت: «از کدام خاندانی؟» گفت: «اصل من از سلامان بن طی است، اما در سایه حمایت و در کنار (قبیله) بنی سلیم بن منصور و به پسرخواندگی ایشان پروردۀ شده‌ام». گفت: «منزه است خدا، چه نیکوست نامت و نام پدرت و نام حامیان و پدرخواندگان، ایا تو با ما در این پیکار شرکت کردی؟» گفت: «نه، به خدا، من در آن شرکت نجستم ولی می‌خواستم شرکت کنم، اما این بیماری و نزاری که می‌بینی بر من عارض شد و مرا از پیکار بازداشت». علی گفت:

لیس على الضعفاء ولا على المرضى ولا على الذين لا يجدون ما ينفقون حرج اذا نصحوا لله ورسوله ما على المحسنين من سبيل والله غفور رحيم. بر ناتوانان و بیماران و فقیران که خرج سفر و عیال خود را ندارند دشواری و (تکلیف جهاد) نیست، هر گاه آنها هم به راه رضای خدا و رسول، خلق را نصیحت و هدایت کنند که بر نیکوکاران از هیچ راه حرج و زحمتی نیست و خدا آمرزندۀ و مهربان است [۲].

اینکه به من بگو، مردم در باره ما و آنچه میان ما و شامیان گذشت چه می‌گویند. گفت: پاره‌ای از آنچه میان تو و آنان گذشته شادمانند، و اینان مردمانی بد خواهند [۳]، و پاره‌ای دیگر از آنچه پیش آمده اندوه‌گینند، و اینان مردمی خیرخواه تو هستند. (علی) چون خواست از او جدا شود گفت: راست گفتی، خداوند تحمل رنجت را موجب کاستن گناهانت قرار دهد، زیرا بیماری (خود به خود) موجب پاداش و ثوابی نباشد ولی ابتلای به بیماری (و تحمل آن) گناهان

[۱-] متن از روی طبری «احتسابا بالخير» و در اصل [احتساب بالخير].

[۲-] التوبه، ۹۱

[۳-] متن از روی طبری «اغشاء الناس» در مقابل «صحاء الناس» و در اصل به خطاط [اغنياء الناس].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۳۳

بنده را بریزاند و گناهی برای او بر جای نگذارد. باری پاداش، در گفتار به زبان و کردار به دست و پا (و ارکان) است و خداوند عز و جل [انبوهی از] [۱] بندگان خود را به سبب راستی نیت و درستی و جdan نیک به بهشت در آرد. سپس اندکی راه پیمود تا به عبد الله بن ودیعه انصاری رسید، و نزدیک او رفت و پرسید: از مردم چه شنیده‌ای که در باره

این کار ما بگویند؟ گفت: پاره‌ای آن را خوش داشتند و پاره‌ای را ناخوشایند آمده است، مردم چنان که خدای تعالی گفته است:

ولا يزالون مختلفين - همواره مختلف باشند [۲].

(علی) گفت: «صاحب‌نظران چه می‌گویند؟» گفت: «می‌گویند: علی را جمعی بزرگ در اختیار بود، ولی او خود، آنان را پراکنده ساخت، و او را دزی استوار بود، و خود، آن را ویران نمود تا باز کی چنان دزی را که ویران کرده است از نو بسازد و کی چنان جمعی را که پراکنده است دیگر بار گرد آرد! چه می‌شد اگر او در برابر آن کس که سر از فرمان وی تافته بود، (فقط) با آنان که سر به فرمان وی داشتند (با سپاهی همدل و همزبان) به جنگ می‌رفت و با او نبرد می‌کرد تا خدا پیروزش گرداند یا نابودش کند؟ در آن صورت راهی دور اندیشانه رفته بود.» علی گفت: آیا من ویران کردم یا آنان، آیا من پراکنده کردم یا ایشان پراکنده کردمند [۳]؟

اما این که گفتند «چه می‌شد اگر (فقط) با گروهی فرمانبردار به پیکار آن کس که از او نافرمانی کرده بود می‌رفت تا بر او پیروز شود یا نابود گردد، و در آن صورت رفتارش دور اندیشانه می‌بود»، به خدا سوگند که این نظر و رأی از دیده من پنهان نبود [۴]، هر چند من خود در گسیختن از دنیای گوارا و پذیرفتن مرگ بر خویشن

[۱-)] این تکمله از طبری است [عالما جما] (۶: ۳۴).

[۲-)] هود، ۱۱۸.

[۳-)] متن از روی طبری «ام هم فرقوا» و در اصل [تفرقوا].

[۴-)] متن به تصحیح قیاسی «ما غبی عن ذلک الرأی» و در اصل [ما غبی عن ذلک الرأی] و در طبری [ما غبی عن رأی ذلک].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۷۳۴

بسیار گشاده دست [۱] و (کاملاً آمده بوده‌ام و) هستم، وقتی آهنگ پیکار [با آن قوم [۲]] کردم، بدین دو نگریستم [یعنی حسن و حسین - که درخواست رفتن به میدان می‌کردند - و نیز بدین دو، یعنی عبد الله بن جعفر و محمد بن علی نگریستم [۳]] که برای کسب اجازه نزد آمده بودند و دریافتمن که اگر این دو (حسین بن علی و محمد بن علی) نسل محمد از این امت گسیخته شود و این را ناروا و ناخوش داشتم، و بر نابودی این دو دیگر - یعنی محمد بن علی و عبد الله بن جعفر [۴] نیز دلم بسوخت و یقین کردم [۵] که اگر توجهشان به موقعیت (حساست و خطرناک) من نبود به چنان درخواستی پیش نمی‌آمدند. به خدا سوگند که اگر آن روز بدیشان رخصت نبرد می‌دادم آنها را به کام مرگ افکنده بودم [۶] و دیگر ایشان در لشکر و خانه من نمی‌بودند.

راوی گوید:

سپس به راه افتاد تا از خانه‌های بنی عوف گذشتیم و در سمت راست خود هفت یا هشت گور را دیدیم، امیر مومنان گفت: «این گورها چیست؟» قدامة بن عجلان ازدی گفت: ای امیر مومنان، پس از عزیمت تو، خباب بن ارت درگذشت و

وصیت کرد وی را در این پشته مرتفع به خاک سپارند، و از آن زمان مردمی که پیشتر در خانه‌ها و کاشانه‌های خود به خاک سپرده می‌شدند در کنار او به خاک سپرده شدند. علی گفت: خدا خباب را بیامرزد، وی مشتاقانه اسلام اورد و فرمان پذیرانه مهاجرت کرد و مجاهدانه زیست، و به تن بیمار شد و دگرگونه احوال گشت، و خداوند پاداش آن کس را که کردار نیک کرده تبا نکند. آنگاه پیش رفت تا بر

[۱)] متن از روی طبری «لسخیا بنفسی عن الدنیا» و در اصل [لسخی النفس بالدنيا].

[۲)] تکلمه از طبری است.

[۳)] تکلمه از طبری است (مراد عبد الله بن جعفر طیار و محمد بن علی بن ابی طالب، معروف به (ابن حنفیه) به ترتیب برادرزاده و پسر امام علیه السلام است.-م).

[۴)] متن از روی طبری: «یعنی محمد بن علی...» و در اصل [یعنی بذلك ابنيه الحسن و الحسين].

[۵)] متن از روی طبری «و قد علمت» و در اصل [ولو علمت].

[۶)] متن از روی طبری «لا لقيتهم» و در اصل [لقيتهم].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۳۵

سر آن گورها رسید و باستاند و سپس گفت: درود بر شما، ای ساکنان خانه‌های وحشتبار و جا گرفتگان در گودالها، از مردان و زنان مومن و مردان و زنان مسلمان، شما پیشینیان مایید و بر ما پیشی گرفتید و به تک تاختید، ما نیز از پی شما روانیم و به زودی خود را به شما رسانیم. بارالها، ایشان را بیامرز و نیز ما را ببخشای و از گناهان ایشان و ما چشم بپوش. سپس گفت: سپاس خدایی را که روی زمین را قرارگاه زندگان و زیر آن را بستر مردگان قرار داد [۱]. سپاس خدایی را که افرینش ما را از این خاک مقرر فرمود و ما را به همین خاک باز می‌گرداند و در می‌سپارد و دگر بار از همین خاک بر می‌آرد. خوشاب آن کس که به یاد معاد است و برای روز حساب به کردار کوشد و به داشته خود قناعت ورزد و بدانچه خدایش بخشیده خرسند است. سپس به راه خود ادامه داد تا به خانه‌های محله ثوریان رسید و گفت:

درون این خانه‌ها روید [۲].

نصر، از عمر که گفت: عبد الله بن عاصم فائشی برایم حکایت کرد و گفت: چون علی بر ثوریان- یعنی ثور همدان- گذشت، بانگ زاری و شیون شنید و گفت: این صدایها از چیست؟ گفتند: این شیون بر کشتگان صفین است.

گفت: «من گواهی دهم (و تضمین کنم) که هر کس از ایشان کشته شده بردار و شکیبا بوده است، و شهادتش به حساب آید». سپس بر فائشیان گذشت و همچنان صدای شیون شنید، و پس از آن بر شامیان گذشت و شیونی شدیدتر و صدایی بس بلندتر شنید، در این هنگام حرب بن شرحبیل شمامی [۳] از خانه به سویش آمد. علی

[۱)] در قرآن کریم آمده است: الْمَنْجُولُ الْأَرْضَ كَفَاتَاً أَحْياءً وَأَمْوَاتًا- آیا زمین را جایگاه در بر گیرنده (بشر) قرار ندادیم.

تا زندگان به روی زمین زندگی کنند و مردگان درونش پنهان شوند.» المرسلات، ۲۵ و ۲۶ [۲] متن به تصحیح قیاسی و توجه به طبری «خشوا بین هذه- الایات» و در اصل [خشوا هذه الایات] و عبارت طبری [خشوا، ادخلوا بین هذه الایات] است.

[۳] شمامی، منسوب به شمام که تیره‌ای از قبیله همدان است. در اصل به تحریف [حارب بن شرحبیل الشامی].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۳۶

به وی گفت: آیا زنانتان (به احساس و عاطفه زنانه) بر شما غالب آمدند؟ نمی‌توانید آنان را از این زاری و شیون باز دارید؟ گفت: ای امیر مومنان، اگر یک یا دو یا سه خانه چنین می‌بود، چنان می‌توانستیم کرد، ولی تنها از این کوی یکصد و هشتاد تن کشته شده‌اند و خانه‌ای نمانده که در آن زاری و سوگواری نباشد. البته ما مردان زاری نمی‌کنیم بلکه (از شهادت آنان) شادمانیم. [آیا] بر شهادتشان [شاد نباشیم]؟

علی گفت: خداوند کشتگان و مردگان‌تان را بیامزد. وی همچنان که علی سواره می‌رفت، پیاده در رکابش راه می‌سپرد. علی به وی گفت: باز گرد، و خود درنگ کرد و سپس به او گفت: باز گرد که چنین راه سپردنی (در رکاب حکمران) برای حکمران فتنه‌انگیز، و برای مومنان خواری‌آمیز است. سپس برفت تا به ناعطیان [۱] رسید و شنید مردی از ایشان که وی را عبد الرحمن بن مرثد [۲] می‌نامیدند، گفت: به خدا، علی کاری صورت نداد، رفت و دست تهی باز آمد. چون چشم او به امیر مومنان افتاد خاموش گشت [۳]. علی گفت: اینان برجستگان گروهی هستند که (ماجرای) امسال شام را ندیده‌اند (و قضاوتی نادانسته می‌کنند). سپس به یاران خویش گفت: آن گروه (دشمن) که ترکشان کردیم از اینان بهتر بودند. سپس گفت:

اخوک الَّذِي ان احرضتك ملْمَةٌ من الدُّهْرِ لَمْ يَبْرُحْ لِبْثَكَ وَاجْمَا ...

برادرت کسی است که اگر ناگواری از روزگار به تو رسید [۴] همچنان آمده کمک به تو باشد، برادرت آن کس نیست که چون کارها بر تو دشوار گردید [۵] هماره تو را به باد سرزنش گیرد.

[۱] متن از روی طبری «ناعطین» بانون، تیره‌ای از همدان منسوب به کوهساری که ناعط نامیده می‌شود.- الاشتقاد، ۲۵۱ و معجم البلدان. در اصل به تحریف [الباعطین].

[۲] در طبری [عبد الرحمن بن يزيد، من بنى عبيد، من الناعطين] آمده است.

[۳] متن «فلما نظر امير المؤمنين ابلس» و در طبری [فلما نظروا الى على ابلسوا- چون به علی نگریستند خاموش شدند].

[۴] در طبری [...] ان احرضتك ...- اگر به اندوهت اورد.

[۵] متن «... ان تمْنَعْتَ» و در طبری [...] ان تشعيت [...].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۳۷

سپس برفت و همچنان نام خدا را بر زبان داشت تا وارد کوفه شد [۱].

[شعر علی هنگام بازگشت از صفين]

نصر گوید: در حدیث عمرو بن شمر است که گفت:

چون علی از صفین به در آمد چنین سرود و می گفت [۲]:

و کم قد ترکنا فی دمشق و ارضها من اشمعط موتو ر و شمعطاء شاكل ..

چه بسیار مرد میانسال دو مویه به خون خفته را در دمشق و بر خاک آن سرزمین و انها دیم و چه بسان دو موی که سوگوار شد.

و چه بسان داغداری که نیزه ها جان همسرش را شکار کرد و اینک خود در شمار بیوگان در آمده است.

بر داغ شوهری به زاری می گرید که سپیده دم رهسپار شد و تا روز شمار باز نمی گردد.

و ما کسانی بودیم که چون نیزه می زدیم فقط جنگجویان را نشانه می گرفتیم، و جز با رزمندگان کاری نداشتیم.

[شعر ابی محمد تمیمی]

راوی گوید: در حدیث یوسف آمده است که گفت:

ابو محمد، نافع بن اسود تمیمی [۳] سرود:

اَلَا بِلْغَاعَنِي عَلَيَا تَحْيَةٌ فَقَدْ قَبْلَ الصَّمَاءِ لَمَّا اسْتَقْلَتْ ...

هلا، از من علی را درود و شادباش گوید که تحمل چنین کوه گرانی را به ضرورت پذیرفته است.

وی بارگاه اسلام را پس از ویرانی، از نو بر آورد و جمعی از دونان بر ضدش برخاستند و سپس آرام شدند.

گوییا هنگام نابودی آن، و پس از آن که (بنای اسلام) ویران شد، پیامبر باستنی که نهاده است نزد ما باز آمد و به نوسازی آن پرداخت.

[۱)] در طبری [دخل القصر].

[۲)] این ابیات پیشتر نیز در صفحه ۶۷۸ و ۶۷۹ آمده است.

[۳)] شرح حال وی پیشتر در صفحه ۶۷۸ گذشت. در اصل به تحریف [ابو مجید] آمده و ابیات منقول پیشتر در صفحه ۶۷۸ نیز نقل شده است.

پیکار صفین / ترجمه، ص: ۷۳۸

راوی گوید:

این شعر مربوط به هنگامی است که علی ابو موسی [۱] را به داوری فرستاد.

[فرستادگان علی و معاویه]

نصر: عمر بن سعد، از مجالد [۲] از شعبی، از زیاد بن نصر که گفت:

علی چهار صد تن را بفرستاد و شریح بن هانی حارشی را به نگهبانی آنها گماشت و عبد الله بن عباس را برای نمازگزاری بر آنان و تصدی کارهایشان گسیل فرمود که ابو موسی اشعری نیز با ایشان بود. معاویه نیز عمرو بن عاص را همراه چهار

صد تن گسیل داشت.

راوی گوید:

هر گاه علی چیزی (به ابن عباس) می‌نوشت، کوفیان نزد وی می‌آمدند و می‌گفتند: امیر مومنان به تو چه نوشته است؟ و وی ناگزیر مطالب سری را کتمان می‌کرد و ایشان به وی گفتند: آیا آنچه را به تو نوشته است از ما پوشیده می‌داری؟ (ما می‌دانیم که) او چنین و چنان نوشته است. لختی بعد، پیک معاویه نزد عمرو بن عاص می‌آمد و کس آگاه نمی‌شد به چه منظور آمده و با چه پیامی بازگشته است، و هرگز بگو مگویی پیرامون رئیس خود به راه نمی‌انداختند و جنجالی نمی‌شنیدند. ابن عباس این رفتار کوفیان را به نکوهش گرفت و گفت: چون فرستاده‌ای آید، گویید: چه پیامی آورده است؟ و اگر (جزئیات پیام و دستور) از شما پنهان داشته شود گویید: چرا راز را از ما پوشیده می‌داری؟ (ما می‌دانیم) که پیامی چنین و چنان آورده است، و همچنان می‌ایستاد و نزدیک می‌شوید تا به تمامی مطلب دست می‌یابید (و آن را افشا می‌کنید)، شما را رازداری نشاید.

[۱-) متن «قال: لما بعث علی ابا موسی ...» و در اصل [ولما...]. این عبارت چنان که پیداست دنباله و توضیحی بر همان شعر پیشین است.

[۲-) مجالد بن سعید عمری همدانی کوفی، در گذشته به سال ۱۴۴ در اصل به تحریف [عمر بن سعد بن مجالد].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۳۹

سپس داوران را تنها گذاشتند و اطرافشان را خلوت کردند. عبد الله بن قیس، ابو موسی، به پسر عمر گرایش داشت و می‌گفت: به خدا سوگند، اگر توانایی داشتم بی‌گمان روش عمر را زنده می‌کردم.

[آنچه هنگام عزیمت به ابو موسی گفته شد]

نصر گوید: در حدیث محمد بن عبید الله، از جرجانی آمده است که گفت: چون ابو موسی آهنگ حرکت کرد، شریح برخاست و دست ابو موسی را گرفت و گفت: ای ابو موسی، تو را به کاری گران گماشته‌اند که (اگر کاهله‌کنی) در در در در نخوابد و شکافش به هم بر نیاید [۱]، هر چه به سود یا زیان خویش (و فرستنده خویش) بگویی، هر چند باطل باشد [۲]، به عنوان حقی ثابت گردد و درست و معتبر شمرده شود، بی‌گمان اگر معاویه بر عراق چیره شود، مردم آن سامان را پایندگی نباشد (و او تمام ایشان را از بین ببرد)، ولی اگر علی بر شام غالب آید، مردم شام را هیچ سختی و رنجی نرسد. تو بدان روزها که به کوفه در آمدی گونه‌ای حیرت و سرگردانی داشتی، اگر همچنان بر این سرگردانی بپایی (و به ندانسته کاری ادامه دهی) گمان بدی که بر تو می‌رود به یقین تبدیل شود و امیدی که به تو بسته شده است به نومیدی گراید. شریح (افزون بر این بیان) در این باره چنین سرود:

ابا موسی رمیت بشر خصم فلا تضع العراق فدتك نفسی ...

ای ابو موسی تو را برابر بدترین حریف افکنده‌اند، جانم به قربان، عراق را خوار و تباہ مکن.

مبارا حق را به شام دهی و جانب آنها را بگیری، که مهلت امروز به دیروز ماند، و چون فردا با تمام دستاوردها و پیامدهای

خود در رسد، کار به بختیاری یا

[۱-)] متن «و لا يستقال فتقه» و در شنهج (۱: ۱۹۵) [و مراد اینکه اگر تو اهمال و سستی کنی صدمه‌ای بر اثر بی تدبیری تو به عالم اسلام خواهد خورد که جبران ناپذیر است.-م.]

[۲-)] متن از روی شنهج «و يثبت حقه وير صحته و ان كان باطلًا» و در اصل [ثبت حقه و يزول باطله].

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۷۴۰

نگون بختی بگذرد [۱]، مبادا عمرو تو را بفریبد که عمرو به هر بامداد (چون از جا خیزد از صبح تا شام) دشمن خدا باشد.

او را گونه‌گون نیرنگه‌است که عقل در آن حیران ماند و آن همه را زراندود کرده است و به صورت نگاری آراسته نماید.
پس معاویة بن حرب را در این ماجرا چون شیخ و پیشوایی بی‌رقیب و بی‌عیب قرار مده.

خداآوند او [۲] را به رهبری فردی رهنمون شود که همسر دختر پیامبر است، و چه نیک و خجسته دامادی است.
در جایی دیگر، غیر از نوشته ابن عقبه آمده است: «هم شان دامادی پیامبر. و چه دامادی خجسته‌ای» ابو موسی گفت:
شایسته نیست گروهی که مرا متهم می‌کنند، مرا به مهمی اعزام دارند تا باطلی را از آنها دور یا حق را برای آنان تأمین و
تبیت کنم. و نجاشی بن حرث بن کعب که دوست ابو موسی بود این شعر را برای او فرستاد:
قصیده نجاشی در باره ابو موسی

يؤمّل أهل الشّام عمرًا و اثنى لَمْل عبد الله عند الحقائق ...

مردم شام به عمرو امیدوارند و من بی‌گمان به هنگام بروز حقایق به عبد الله (ابو موسی) امید بسته‌ام.
بی‌گمان آنگاه که عمرو، یکی از خدنگهای نیرنگ خود را چون آذربخشی [۳] در افکند، ابو موسی حق ما را از گزند آن
نجات می‌دهد.

و حق ما را مدام که رگ جانش می‌طپد، محقق خواهد داشت، و ما بر این امید چشم به راه و متظریم، که عمرو هر چند به
نیرنگ کوشد، به گرد مرکب وی که مردی صاحب سابقه در

[۱-)] این دو بیت متصمن دو مفهوم است: مراد اینکه ایام گذشته و حال برابرند ولی فردا که روز اعلام داوری شماست روزی سرنوشت ساز است، یا گذشته و حال ایام این جهان که مهلت دنیاست یکی است ولی در فردای قیامت نیکبختی و نگون بختی افراد معلوم شود.-م.

[۲-)] مرجع این ضمیر به اعتبار صنعت التفات در شعر، ابو موسی است.-م.

[۳-)] متن «الصواعق» و در شنهج (۱: ۱۹۶) [البواشق].

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۷۴۱

اسلام نرسد.

بار الها، اگر وی عراق را دچار گرفتار و مشکلی نکند [۱]، هرگز عراق و مردمش را از نعمت وجود وی بی‌نصیب مگذار. از این رو ابو موسی گفت: به خدا سوگند، من امیدوارم که خداوند این مشکل را بگشاید و من در این راه در خور خرسندي خدا باشم.

[ابو موسی وسایل سفر را آماده می‌کند]
نصر گوید:

شريح بن هاني زاد راه (و وسائل حرکت) ابو موسى را به نحوی شایسته آماده کرد و جاھش را در ميانه مردم بسى بزرگ نمود تا ابو موسى را در ميان قوم خود شرف افرايد، پس شنی در اين باره، برای شريح چنین سرود:

زفت ابن قيس زفاف العروس شريح الى دومة الجندي ...

ای شريح، در عزیمت ابن قيس [۲] و دومة الجندي [۳] ضيافت متکلفانه‌ای چون جشن دامادی برای او ترتیب دادی. این بزرگداشت داماد گونه تو از اشعری [۴] بلایی بود، چه هر حادثه‌ای که قلم قضا بر آن رفته واقع خواهد شد. این اشعری نه چندان خردمند و هوشیار، و نه دارای قاطعیت و برندگی کلام است [۵].
وی کسی نیست که حق و مصلحت مردم عراق را تامین کند و حتی اگر به او گویند:
«این حق را بگیر»، چنان کند.

عمرو، به حیله نیک می‌کوشد، و او را نیرنگها و خدعاھهای بسیار است که گویی آنها را از آسمان الهام می‌گیرد.
اگر این دو داور به هدایت داوری کنند از ایشان پیروی خواهد شد، و اگر به

[۱-)] متن «لم يرمي بالبواائق» و در شنهج [بالصواعق].

[۲-)] مراد ابو موسی اشعری است.-م.

[۳-)] نام محلی که حکمیت داوران در آنجا صورت گرفت.-م.

[۴-)] مراد ابو موسی اشعری است.-م.

[۵-)] متن «ولاصاحب الخطبة الفيصل» و در شنهج [ولاصاحب الخطبة-نه صاحب طرح و برنامه].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۴۲

هوای خود داوری کنند گرایشهای نادرست پدید آید.

این دو، به دو قوچ در میدان شاخ جنگی مانند، و هر دو چون دو لپه دانه حنظل (زهراگین و تلخ) باشند. و شريح بن هاني (در پاسخ این طعنها) گفت: به خدا سوگند، مردان ما در نکوهش ابو موسی شتاب ورزیدند و از سر بدگمانی بر وی طعنه زدند [۱]، ان شاء الله خداوند وی را از لغزش باز دارد.
بدروع کردن شربیل با عمرو

(از آن سو) شربیل بن سمعط کنده با گروهی عظیم همراه عمرو بن عاص راهی شد، تا آنجا که از (گزند احتمالی) بر او از جانب سپاه عراقیان آسوده خاطر گشت، آنگاه با وی بدرود کرد و گفت: ای عمرو، تو بزرگمرد قریشی و معاویه تو را

جز به سبب اعتمادی که به تو داشت بدین مهم نفرستاده است، و تو هرگز به ناتوانی و ضعف اراده دچار نشوی و به دام نیفتی، و خود می‌دانی که من این کار را (از روی بصیرت) به تو و رفیقت (ابو موسی) واگذاشت [۲]. پس در خور گمانی که به تو بسته‌ایم باش (و امید ما برآور). سپس جدا شد، و (از این سو) چون شریح بن هانی از احتمال گزند شامیان بر ابو موسی آسوده شد، خود با برجستگان مردم وی را بدرود گفتند.

بدرود کردن احنف و اندرز او به ابو موسی

آخرین کسی که با ابو موسی بدرود کرد احنف بن قیس بود که دست وی را گرفت و به او گفت: «ای ابو موسی، اهمیت این کار را دریاب و بدان که آن را پیامدهاست، و اگر تو عراق را تباہ (و بی حق سازی) دیگر عراقی نخواهد بود. پس از خدای پرهیز که این تقوی دنیا و آخرت تو را تأمین کند. چون فردا با

[۱] متن «طعنوا علیه بسوء الظن» و در شنهج [...] باسوأ الطعن - بدترین طعنها را به او زدند]

[۲] متن «عرفت أَنْ وَطَاتْ» و در شنهج (۱: ۱۹۶) [أَنْ وَطَاتْ].

پیکار صحفین / ترجمه، ص: ۷۴۳

عمرو روبرو شدی، آغاز به سلام مکن چه هر چند تقدم در سلام سنت است ولی او شایسته سلام مقدم نیست، و بدو دست مده [۱]، زیرا دست تو دست امانت است.

ومبادا بگذاری او تو را بر بالا دست مستند نشاند، چه این نیرنگی است (که خواهد تو را بدین بزرگداشت غره و غافل کند)، و او را به تنها دیدار مکن، و پرهیز از اینکه در خانه‌ای سخن‌گوید که به نیرنگ، مردان و گواهانی در زوایای آن خانه نهان کرده باشد (که به سخنهایت گوش دارند و به زیانت گواهی دهند).

سپس خواست آنچه را در ضمیر ابو موسی نسبت به علی می‌گذرد بیازماید [۲]، از این رو به وی گفت: اگر عمرو در رضا دادن به حکومت علی با تو همراه نشد، وی را چنان مخیّر گردان که مردم عراق هر کس از قریشیان شام را خواستند برگزینند و چون این انتخاب را به ما واگذارند ما هر کس را خواهیم برگزینیم. و اگر امتناع کردند، شامیان یکی از قریشیان عراق را که خواهند برگزینند، و اگر چنین کردند باز کار در میان ما و به دست ما باشد. گفت: «آنچه گفتی شنیدم» و به گفته احنف اعتراضی نکرد (که با وجود علی این چه سخن است و چه نیازی به انتخاب کسی از قریشیان شام یا عراق باشد؟).

[احنف و علی]

راوی گوید:

احنف بازگشت و نزد علی آمد و گفت: ای امیر مومنان، به خدا سوگند که ابو موسی نخستین کره خویش را از اولین مشک خود برآورد (و ماهیت خود را آشکار

[۱] متن از روی شنهج «و لا تعطه يدك» و در اصل [...] بيده - به دست خود بدو چيزی مده] (مفهوم عبارت متن اينکه،

زیرا دست تو نشانه و رمز اعتمادی است که مردم به تو کرده و کار خود را به دست سپرده‌اند. پس این دست اعتماد را به سوی هر کس دراز مکن.

(ای بسا ابليس آدم رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست).-م.)

[۲-] متن «اراد ان ببور» و در شنهج [...] ان یبلو] که همان معنی را می‌دهد. (یعنی خواست مظنه و پیشداوری ذهنی او را بداند).-م.)

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۷۴۴

کرد). به نظر من، ما کسی را گسیل داشته‌ایم که با عزل تو مخالفتی ندارد. علی گفت: «ای احنف، خداوند بر کار خود چیره است». گفت: ای امیر مؤمنان، ما نیز از همین نگرانیم (که این امر مهم به دست بی‌خردی چون ابو موسی سپرده شده است). ماجراهی گفتگوی احنف و ابو موسی میان مردم پراکنده شد و شنی پا در رکاب کرد و این ایات را برای ابو موسی سرود و فرستاد.

قصیده شنی که آن را برای ابو موسی فرستاد

ابا موسى جزاک الله خيرا عراقاك ان حظك في العراق ...

ای ابو موسی، خدایت جزای خیر دهاد، مواطن عراق خود باش که بهره تو در (حفظ مصلحت) عراق است.
به راستی شامیان پیشوایی از میان احزاب مخالف بر خود گماشته‌اند که به نفاق معروف است.
ای ابو موسی ما همواره تا به روز رستاخیز با آنان دشمنیم.

چندان که گام از گام بر توانی داشت (و جان در بدن داری)، معاویه بن حرب را به پیشوایی مگیر.
ابو موسی، مبادا عمرو تو را بفریبد که عمره به راستی ماری گزنده است که افسونگرانش فسون نتوانند کرد.
از او بر حذر باش و راه راست خود را پیش گیر که دچار لغرض نشوی.
ای ابو موسی (انبان دروغ) او را انباشته از سخنانی تلخ و ناهنجار خواهی دید که از حقگویی بسی دور است.
داوری بر آن مکن که جز علی دیگری پیشوای ما گردد، چه آن داوری شری پایدار خواهد بود.

[شعر صلتان]

راوی گوید:

و صلتان عبدی [۱] که در کوفه بود ایات زیر را به دومة الجندل [۲] فرستاد:

[۱-) وی قشم بن خییه، یکی از افراد تیره محارب بن عمرو بن ودیعة بن لکیز بن اقصی بن عبد قیس است.- خزانه
الادب (۱: ۳۰۸)، بولاق.

[۲-) دیدارگاه ابو موسی با عمرو بن عاص. -م.

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۷۴۵

لعمك لا الفي مدى الدّهر خالغا عليّ بقول الاشعريّ ولا عمرو ...

به جان تو که تا زمانه به جاست، به گفته اشعری یا عمرو به خلع علی رضا ندهم.
اگر به حق داوری کردند، از آن دو می‌پذیرم و گرنه آن را چون آوای شتریچه شمود [۱] شوم شمارم.
ما سرنوشت روزگار خود را به کف آنان و آنی نهیم، که اگر چنین کنیم و تن سپاریم پشت خود را شکسته‌ایم.
ولی شرط امر به معروف و نهی از منکر را به تمامی به جای آریم [۲] و بگوییم، و البته سرانجام کار به دست خداست.
امروز نیز بسان دیروز است و ما یا در تنگ آبی سراب گونه [۳] و یا گرفتار گردابی ژرف به دریا هستیم.
چون مردم شعر صلتان را شنیدند بر ضد ابو موسی انگیخته شدند و او را کاهل دانستند و گمانهای بد بر او بردنده. (از آن
سوی) دو داور در دومه الجندل به یک دیگر رسیدند و هیچ سخنی نمی‌گفتند.

وضع سعد بن ابی وقار و پرسش عمر

سعد بن ابی وقار از علی و معاویه کناره گرفته بود و در آبگیری متعلق به قبیله بنی سلیم، در سرزمین بادیه منزل گزیده بود و اخبار را پیگیری می‌کرد. وی مردی رزمایر و صاحب نظر بود و در میان قریش [شان و مقامی] داشت و از علی و معاویه، از هیچکدام طرفداری نمی‌کرد. روزی سواری از راهی دور هویدا شد و چون نزدیک آمد، پرسش عمر بن سعد بود، [پدر، پسر را گفت: چه خواهی؟] گفت: ای پدر: مردم به صفين با یک دیگر درگیر شدند و خبر ماجرا یی که بر آنها گذشت به تو رسیده است (و می‌دانی) که تا پای نابودی جنگیدند. سپس عبد الله بن قیس و عمرو بن عاص را به عنوان دو داور به داوری گماشتند و گروهی از قریش با آنان

[۱-)] پا برگ ص ۷۲

[۲-)] متن از روی شنیج (۱: ۱۹۷) «و لکن نقول الامر و النهی كله» و در اصل [...] الامر بالحق كله.

[۳-)] متن از روی شنیج «و شل الضحاضاح» و در اصل [رهق الضحاضاح].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۷۴۶

رفتند. تو از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و از اعضای شورایی، و کسی هستی که پیامبر خدا در بارهات گفت: «از نفرینهای وی بپرهیزید [۱]» و هرگز در کاری که این امت را ناخوشایند باشد وارد نشده‌ای [۲]. پس به دومه الجندل برو که بی‌گمان فردا تو صاحب آنی (و ابتکار را به دست داری). گفت: ای عمر دست بدار، چه من از پیامبر خدا صلی الله علیه شنیدم که می‌گفت: «پس از من فتنه‌ای پدید آید که بهترین مردم در آن هنگامه کسی باشد که از آن بپرهیزد و بر کنار ماند». این کاری است که من آغازش را ندیده‌ام و بنا بر این نمی‌خواهم پایانش را ببینم [۳]، ولی اگر می‌خواستم دستی در این کار داشته باشم البته هم‌دست علی می‌شدم. دیدم این قوم مرا با تهدید شمشیر، به کاری ناخواه می‌کشند و من مردن را بر آتش دوزخ ترجیح دادم. اینک امشب نزد پدرت بمان. وی (این تکلیف به ماندن را) تکرار کرد تا پسر را پنداری در دل افتاد که پیر مرد سخشن را خواهد پذیرفت (و با او روانه خواهد شد) چون شب نیک تیره شد، پدر به صدای بلند، چنان که پرسش [۴] بشنود این اشعار را بخواند:

دعوت اباک الیوم و الله للذی دعائی الیه القوم و الامر مقبل ...

امروز پدرت را به کاری خواندی، به خدا سوگند، آن قوم نیز پیشتر مرا به همان کار خواندند.
بدیشان گفتم: بی گمان مرگ از آتش دوزخ گواراتر است، خواهید برادر خود را زنده گذارید یا او را بکشید.
پس دست برداشتند و گفتند سعد بن مالک [۵] پوچگرایی نادان و خرف شده‌ای بی خرد است.

[۱-] متن «اتقوا دعواته» و مراد این است که دعا و نفرینش هر دو مستجاب است. - م.

[۲-] متن از روی شنیج «مما تکره هذه الأمة» و در اصل [مما تکن هذه الأمة].

[۳-] متن از روی شنیج «فلا اشهد آخره» و در اصل [ولن اشهد آخره].

[۴-] متن «لیسمع ابنه» و در اصل به خطاط [یسمع ابوه].

[۵-] یعنی خود وی، سعد بن مالک ابی وقارص. - م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۴۷

چون دیدم کار به منتهای شدت خود رسیده و روزی سخت دشوار رخ نموده است، در برابر انبوه حوادث ناگوار، دین خود را پیشه کردم و به گوشه‌ای گریختم که در زمین جایهای امن و ارامشی گسترش دارد.
گفت، پناه بر خدا، از شر فتنه‌ای که آن را آغازی دردنگ و پایانی بی‌انتهای است.

اگر روزی ناچار به نمایندگی می‌رفتم بی‌گمان از علی پیروی می‌کردم و دلم در قرارگاه او قرار می‌گرفت.
ولی من نفس خویشن دار خود را به آینی که دارد به کار گرفتم، و نفس بخیلی کرد و بر من خودداری روا داشت.
اما در باره پسر هند، خاک بر رخسار او باد که به راستی آرمان من با آرزوی او بسی تفاوت دارد.

ای عمر [۱]، با این اندرز خیر اندیشانه باز گرد، من امسال صبر خواهم کرد که صبر زیباترین خصال است.

عمر [۲] که موضع پدرش بر او معلوم شده بود از آنجا روی بتافت و راهی شد.

دعوت معاویه از پاره‌ای از قریشیان که او را مدد نکرده بودند

خبرار به کندي به معاویه می‌رسید، وی به برخی از مردان قریش که خوش نداشتند در جنگ به وی کمک کنند پیام فرستاد: «گردونه جنگ بار خود را بر زمین نهاده (و از حرکت باز ایستاده و آتش پیکار فرو نشسته) است و آن دو داور در دو مه الجندي با یک دیگر دیدار کرده‌اند، اینک نزد من بیایید». پس عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر و ابو الجهم بن حذیفه و عبد الرحمن بن اسود بن عبد یغوث زهری و عبد الله بن صفوان جمحي و مردانی دیگر از قریش نزدش آمدند، همچنین مغیره بن شعبه که در طائف اقامت داشت و در صفين حاضر نشده بود، بیامد. معاویه به او گفت: ای مغیره چه نظر داری؟

گفت: ای معاویه، اگر می‌توانستم تو را یاری دهم بی‌گمان به تو یاری می‌دادم،

[۱، ۲-] مراد عمر بن سعد بن ابی وقارص است. - م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۴۸

ولی اینک بر من واجب است که آنچه را در ضمیر آن دو مرد، (داوران) می‌گذرد به تو برسانم. وی بر نشست تا به دومه الجندل رسید و چنان که گویی فقط به قصد دیدار ابو موسی آمده باشد بر او وارد شد و گفت: ای ابو موسی، در باره کسانی که از این ماجرا کناره گرفته و خونریزی را خوش نداشته‌اند چه می‌گویی؟ گفت: آنان بهترین مردمند، پشتستان از کشیدن بار ریختن خون خویش و کسان آسوده است و شکمها یشان از خوردن مال مردم انباشته نیست. آنگاه نزد عمرو آمد و گفت: ای ابو عبد الله، در باره کسانی که از این ماجرا کناره گزیده و این خونریزیها را نپسندیده‌اند چه گویی؟ گفت: آنان بدترین مردمند، حق را معروف نشمرده (و به خاطر آن قیام نکرده) و باطلی را نیز ناروا نینگاشته‌اند.

مغیره نزد معاویه بازگشت و به او گفت: از هر دو استمزاج کردم و مزه دهانشان را آزمودم، عبد الله بن قیس رفیق خود را خلع می‌کند و حکومت را از آن کس می‌داند که در این ماجرا شرکت نکرده باشد، دل وی به عبد الله بن عمر گرایشی دارد. اما عمرو رفیق توست که تو او را بهتر می‌شناسی، مردم گمان می‌کنند که وی برای خود می‌کوشد ولی او خود نظرش جز این نیست که تو بدین مهم از او شایسته تری.

پایان بخش سیزدهم از بخش‌های (کتاب) شیخ ما، عبد الوهاب.

نصر: در حدیث عمرو [۱] که گفت:

ابو موسی روی به عمرو [۲] کرد و گفت: ای عمرو، آیا می‌خواهی این ماجرا را به کسی واگذاری که صلاح امت در انتخاب اوست و مردم صالح نیز بدو

[۱)] مراد عمرو بن شمر راوی است.-م.

[۲)] مراد عمرو بن عاص است.-م.

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۷۴۹

رضایند؟ این کار را به عهده عبد الله بن عمر بن خطاب بگذار که در هیچیک از جوانب این فتنه و دو دستگی وارد نشده است. - عبد الله بن عمرو بن عاص و عبد الله بن زبیر که نزدیک ایشان بودند این سخنان را می‌شنیدند - عمرو گفت: تو درباره معاویه چه نظر داری؟ ابو موسی از دادن پاسخ بدو خودداری کرد.

[گواهان دو داور]

راوی گوید:

عبد الله بن هشام و عبد الرحمن بن [اسود بن] عبد یغوث [۱] و ابو الجهم بن حذیفه عدوی و مغیرة بن شعبه گواه داوران بودند، پس عمرو (به ابو موسی) گفت: آیا نمی‌دانی که عثمان مظلوم کشته شد؟ گفت: چرا. گفت: گواه باشید، ای ابو موسی چه چیزی مانع آن است که معاویه را ولی خون عثمان شناسی؟ در حالی که موقعیت خاندان او را در میان قریش می‌دانی؟ اگر می‌ترسی که مردم بگویند معاویه را که سابقه‌ای در اسلام نداشته است ولی (خون عثمان) شمرده‌ای، تو را بر این اختیار حجتی است، به این ترتیب که می‌گویی: من او را از آن رو ولی خون عثمان، خلیفه مظلوم یافتم که به

خونخواهی او برخاسته و صاحب سیاستی نیکو و تدبیری درست است و بر سر این همه برادر ام حبیبه [۲] است که مادر مؤمنان و همسر پیامبر صلی الله علیه است و خود در صحبت او بوده و یکی از اصحاب پیامبر (ص) است. (عمرو) سپس مسئله توانمندی و مال و منال و امکانات چیره‌دستی (و رفاه مادی) را بدو پیشنهاد کرد و گفت: اگر او صاحب اختیار شود تو را چنان گرامی دارد و بنو ازد که دیگری هرگز [مانند آن] با تو نکرده باشد. آنگاه ابو موسی گفت: ای عمرو، از خدا پیرهیز، اما اینکه

[۱-)] عبد الرحمن بن اسود بن عبد یغوث بن وهب بن عبد مناف بن زهرة الزهري، در روزگار پیامبر خدا (ص) تولد یافت و پدرش در همان عهد بمرد و از این رو در شمار صحابه آمده است.

عجلی گوید: از بزرگان تابعان است. - الاصل، ۵۰۷۲ و تهذیب التهذیب. کلمه «الاسود» از نسخه اصل و شنھج افتاده است. این اسم به صورت کامل در صفحه ۷۴۷ همین کتاب آمده است.

[۲-)] شرح حال ام حبیبه پیشتر در ص ۷۱۸ گذشت.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۵۰

از شرف معاویه سخن گفتی، به راستی او را در شرف چنین شایستگی نباشد، اگر (معاویه) را از این رهگذر شرفی باشد پس شایسته‌تر از او از دیدگاه شرف برای این کار ابرهه بن صباح باشد چه او اهل دین و صاحب فضل است. گذشته ازین اگر من بخواهم کار را به شریفترین فرد قریش بسپارم بی‌گمان به علی بن ابی طالب می‌سپارم. اما اینکه گفتی: معاویه به خونخواهی عثمان برخاسته و ازین روی را در این خصوص ولایت دهم، من کسی نیستم که به معاویه ولایت دهم و مهاجران پیشگام را فرو گذارم. اما اشاره‌ای که به امر حکومت و مکنت و سلطنت کردی، به خدا سوگند اگر تمام سلطنت خود را نیز به من دهد، من کسی نیستم که در کاری خدایی از کسی رشوه بپذیرم، اما اگر خواهی سنت عمر بن خطاب را زنده می‌کنیم [۱].

[تبادل آراء ابو موسی و عمرو]

نصر، از عمر بن سعد، از ابی جناب [۲] که گفت:

(ابو موسی) گفت: «به خدا سوگند اگر می‌توانستم، بی‌گمان سنت عمر بن خطاب را زنده می‌کرم». و عمرو بن عاص گفت: اگر بر آن سری که از پسر عمر پیروی کنی چه چیز تو را از پیروی از پسر من که خود به فضل و صلاح او آگاهی باز می‌دارد؟ گفت: پسرت مردی راستین است ولی تو او را در این فتنه کشانده‌ای.

نصر: عمر بن سعد، از محمد بن اسحاق، از نافع، از ابن عمر که گفت:

ابو موسی به عمرو گفت: اگر خواهی کار را به ولایت پاکمردی پاکزاده،

[۱-)] یعنی به عبد الله بن عمر بن خطاب رائی می‌دهیم که سنت پدرش زنده شود. - م.

[۲-)] متن به تصحیح قیاسی «ابو جناب، با جیم مفتوح و نون بی تشدید»، یحیی بن ابی حیة الكلبی که به کنیه خود، ابو

جناب مشهور است. احادیث وی را به سبب نادرستی در نقل ضعیف شمرده‌اند. به سال ۱۵۰ درگذشت. - تهدیب التهدیب. در اصل [ابی خباب] و در شنجهج [ابی حباب].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۵۱

عبد الله بن عمر بسپاریم. و عمرو گفت: برای این مهم جز مردی که دندانی برند و خورنده و خوراننده داشته (و دارای قاطعیت و گشاده‌دستی) باشد [۱]، شایستگی ندارد، و عبد الله به راستی چنین نیست. ابو موسی را (در دل نسبت به عبد الله بن عمر مهر و) تسامحی بود [۲]. پس ابن زیبر به ابن عمر گفت: نزد عمرو بن عاص عرب و به او رشوتی بده. عبد الله بن عمر گفت: نه، به خدا سوگند که تازنده‌ام برای رسیدن به حکومت رشوت ندهم. ولی به وی گفت: وای بر تو، ای پسر عاص عرب پس از آنکه به جان یک دیگر شمشیر کشیدند و با نیزه به هم تاختند، کار خود را به تو سپردند و به تو اعتماد کردند، آنان را دگر بار به فتنه مکشان و از خدا بپرهیز.

نصر: عمر گفت: از ابی زهیر عبسی، به نقل از نضر بن صالح شنیدم که گفت:

من در جنگ سیستان همراه شریح بن هانی بودم و وی برایم روایت کرد که علی سفارشی چند به وسیله او به عمرو بن عاص کرده و به وی فرموده است:

چون عمرو را دیدی به او بگو: علی به تو می‌گوید: به راستی، برترین افریدگان نزد خدا کسی است که کردار به حق را خوشتار دارد، هر چند برای او کاستی آرد.

و دورترین بندگان از خدا کسی است که کردار باطل را خوشتیر شمارد، هر چند به باطل فزونی یابد. ای عمرو، به خدا سوگند تو به خوبی می‌دانی که جایگاه حق کجاست، پس چرا خود را به نادانی می‌زنی؟ آیا به طمع [۳] اندک مایه‌ای که به تو رسد، دشمن خدا و خصم دوستان خدا شده‌ای؟، به خدا سوگند که هر بهره‌ای به تو رسد بزودی از دستت بیرون می‌رود، پس یاور خائنان و پشتیبان ستمگران مباش.

من به یقین می‌دانم آن روز که تو بدان پشیمان شوی همان روز مرگت خواهد بود

[۱-] متن از روی شنجهج (۱: ۱۹۸) و طبری (۶: ۳۹) «الا رجل له ضرس يأكل و يطعم» و در اصل [الاكل رجل ضرس].

[۲-] متن «كان في ابى موسى غفلة» و در طبری فقط [...] و فى ابن عمر غفلة.]

[۳-] متن و اصل و شنجهج «او تیت طمعاً» ولی (به گمان مصحح متن) شاید [...] طعماً- طعمه‌ای که در دام نهند] باشد. (و به این تعبیر یعنی: آیا به هوای دانه‌ای که برایت در دام نهادند دشمن خدا و دوستان خدا شده‌ای؟.- م.)

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۵۲

و زود باشد که آرزو کنی که ای کاش با مسلمانی دشمنی نمی‌کردی و برای داوری رشوتی نمی‌ستاندی. سفارشها یی که علی به وسیله شریح به عمرو کرد شریح گفت: من این سفارشها را به عمرو رساندم، چهراش در هم رفت و گفت: من کی از علی مشورتی پذیرفته یا سر به فرمانش سپرده و از رای او پیروی کرده‌ام؟. گفتم: ای ابن نابغه چه چیزت از آن باز می‌دارد که مشورت مولای خود و

سرور مسلمانان را پس از پیامبر شان صلی الله علیه بپذیری؟ در حالی که کسانی که از تو بسی بهتر بوده‌اند: ابو بکر و عمر، از وی مشورت می‌خواستند و به رایش عمل می‌کردند؟ گفت: چون منی را نشاید که با چون توبی سخن گوید [۱] گفتم: به کدام پدر و مادرت! می‌بالي و از سخن گفتن با من سر می‌تابی؟ به پدر بی‌نژاد و دنباله‌رو و فرومایه‌ات [۲] یا به مادرت نابغه [۳]؟!

وی از جای خود برخاست.

قصیده معاویه برای عمرو

تنی چند از مردان قریش نزد معاویه آمدند و گفتند: عمرو از این رو داوری را به عقب می‌اندازد و در آن تأخیر و تعجل می‌کند که خود سودای حکومت در سر دارد. پس معاویه این شعر را به او نوشت:

نفي النوم ما لا تبتغيه الأضالع [۴] و كل أمرٍ يوماً إلى الصدق راجع ...

آن را که توان و دنده‌های سخت نباشد خواب آرام نباشد، هر مردی روزی

[۱-] متن «ان مثلی لا يكلم مثلک» و در اصل [لا يكلم الا مثلک] که کلمه «الا» زیادت و خطاست.

[۲-] متن از روی شنیج و طبری «الوشیط - به معنی فرومایه و تابع و هم پیمان» (حليف- فرزند خوانده)، کسی که خود را به قبیله‌ای وابسته است و در آن قوم اصالتی ندارد. در اصل به تحریف [الوسیط].

[۳-] برای آگاهی از شرح حال نابغه، مادر عمرو بن عاصی - پا برگ ص ۷۰۲- م.

[۴-] مراد گوینده از «ضالع» پر طاقت و قوی، از «الضلاعة» به معنی قوت و سختی دنده‌هاست. این مشتق، بدین صیغه در لغتname‌ها نیامده ولی «ضليع» (بر وزن فعلی و اضلع که جمع آن ضلع است بدین معنی - م)، آمده است.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۵۳

سرانجام به راه راستی در خواهد آمد.

ای عمرو، دیدگان بسیار کس به تو دوخته شده است، جان من بنگر چه می‌کنی.

ای عمرو، به جان من، آیا از آن سخن که با من گفتی و عهدی که بر عهده گرفتی شانه خالی می‌کنی؟ تو را چنین توانی نباشد.

پاره‌ای مردان مرا گفتند: عمرو حکومت را برای خود می‌خواهد، و من بدیشان گفتم: امروز عمرو تابع و مطیع من است.

بدان اگر در کار من تأخیر روا داری، انگشت‌های اتهام و بدگمانی مردم به سرعت متوجه تو خواهد شد.

سوگند به پروردگار اشتiran مست که سواران را بر پشت گرفته شتابان در صhra گرد برانگیخته‌اند، من امروز در عقد خلافت به تو اعتماد دارم، و آنچه (آن قریشیان) در جهت خلاف این اعتقاد پنداشتند (و القا کردند) سم جانگزایی است.

پس در داوری شتاب کن، یا اگر تأخیری در آن می‌رود بی‌ریب و فریب باشد، و ستم مکن [۱] چه این کار (به سود من) پخته (و آماده) و واقع شده است.

[تظاهر عمرو به احترام با ابو موسی]

عمر بن سعد گفت: ابو جناب کلبی [۲] برایم روایت کرد که:

هنگامی که عمرو و ابو موسی در دومة الجندي ملاقات کردند، عمرو می‌کوشید عبد الله بن قیس (ابو موسی) را در سخن گفتن مقدم دارد و می‌گفت: تو پیش از من با پیامبر خدا صلی الله علیه صحبت داشته‌ای و به سن از من بزرگتری، پس نخست تو سخن گوی و من پس از تو سخن گویم [۳]. عمرو رفته ابو موسی را عادت می‌داد که در هر چیزی مقدم باشد [۴] و بدین ترتیب فریش داد [۵] تا در خلع

[۱-]) متن به تصحیح قیاسی «و لا تعد فلامر الذى حم واقع» و در اصل [و کم تعدوا الامر الذى ...].

[۲-]) متن به تصحیح قیاسی و آنچه در صفحه ۷۵۰ گذشت، «ابو جناب» و در اصل [ابو خباب] و در شنجه (۱: ۱۹۸) [ابو خباب].

[۳-]) متن «فتکلم ثم اتكلم» و در شنجه [فتکلم انت و اتكلم انا] و در طبری (۶: ۳۹) [فتکلم و اتكلم].

[۴-]) متن از روی طبری «و كان عمرو قد عود ابا موسى ان يقدمه في كل شيء» و در اصل [قد اعد ابا موسى يقدمه ...].

[۵-]) متن «و انما اغتره بذلك ليقدمه ...» و در طبری [اغتری بذلك كله ان يقدمه ...] و در اللسان

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۵۴

علی نیز پیش افتند.

راوی گوید:

آن دو به بررسی پرداختند ولی بر کسی توافق نکردند، عمرو خلافت را برای معاویه می‌خواست و (ابو موسی) مخالفت می‌کرد، سپس برای پسر خود می‌خواست و (ابو موسی) مخالف بود، از این سو ابو موسی خلافت را برای عبد الله بن عمر می‌خواست و عمرو مخالف بود. آنگاه (عمرو) گفت: ای ابو موسی، به من بگو رأی (نهایی) تو چیست؟ گفت: رأی من آن است که این هر دو مرد، علی و معاویه را خلع کنیم و سپس کار تعیین خلیفه را به شورایی از مسلمانان واگذاریم که هر کس را خواهند و خوش دارند برای خود برگزینند. عمرو به او گفت: رأی درست همین است که نظر توست. و سپس گفت: ای ابو موسی، عراقیان بیش از شامیان به تو اعتماد ندارند، زیرا تو در قتل عثمان متاثر و خشمگین شده و با دو دستگی و پراکنده‌گی نیز مخالف و دشمنی، تو حال معاویه را در قریش و شرف او را در دودمان عبد مناف می‌دانی، وی پسر هند و پسر ابی سفیان است، اینک نظرت چیست؟ گفت: خیر است، اما اعتماد شامیان به من چگونه باشد که من همراه علی بر آنان در آمدم؟ اما خشم من بر قتل عثمان، اگر من در آنجا حضور می‌داشتم بی‌گمان به وی یاری می‌دادم. اما اینکه فتنه‌ها را خوش ندارم از آن روست که خدا فتنه‌ها را زشت شمرده است. اما (در باره) معاویه (باید بگوییم) او شریفتر از علی نیست.

ابو موسی عمرو را از خود دور می‌کند

ابو موسی با این سخنان او را از خود دور کرد، و عمرو اندوهگین بازگشت. عمرو را پسر عمومی نوجوانی همراه بود که

چنین سروده:

[۱۹: ۳۵۹] «اغتزاه» به معنی «قصده - آهنگ آن داشت» آمده و صحیح است. و در اللسان نیز آمده که ابن الاعرابی سروده است: قد یغتزا الہجران بالتجرم

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۵۵

یا عمو و انک لامور مجرب فارفق و لا تقدذف برایک اجمع ...

ای عمرو تو در کارها بس آزموده شده‌ای، نرمش به کار برو تمام اندیشه و آرایت را یکجا بیرون مریز.

آن مقدار از نظرت را که توانی پوشیده و مکتوم نگهدار زیرا در اعلام نظری که سودی ندهد خیری نباشد.

معاویه بن حرب را (در خلوت پیش ابو موسی) به دروغ خلع کن، تا در همان حال علی نیز خلع شود، ولی کار را گونه‌ای بساز، که او را (در جمع) پیش از خود به گفتار و اداری و خود پس از وی سخن گویی، آنگاه کار تمام است، برو که آنچه از پسر هند طمع داری از آن توست.

اگر قصد نیرنگ زدن داری، سوگند به اشتراک پوینده راه منی که این نیرنگی کار آمدست، خواهی بپذیر و خواهی رها کن.

عمرو این (تدبیر) را درست دید و (به ابو موسی) گفت: ای ابو موسی، رأی تو چیست؟ گفت: رأی من این است که ما این هر دو مرد را خلع کنیم، سپس مردم هر که را خوش دارند بروای خویش به گزین کنند. پس هر دو (داور) در حالی که انبوه مردم گرد آمده بودند به جمع پیوستند. نخست ابو موسی به سخن در آمد و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: رأی من و عمرو بر یک امر قرار گرفته است که امیدواریم با اجرای آن خداوند کار این امت را به صلاح کشاند. عمرو گفت:

راست می گوید! سپس گفت: ای ابو موسی، پس تو سخن گوی. ابو موسی فراز رفت تا سخن گوید، ابن عباس وی را بخواند و گفت: وای بر تو (مواظب باش)، من یقین دارم که او قصد فریب تو را دارد، اگر شما هر دو بر امر واحدی توافق کرده‌اید بگذار او پیش از تو در باره آن سخن گوید و آنگاه تو پس از وی سخن گوی زیرا عمرو مرد حیله‌گری است، و من ایمن نیستم که او بدانچه شما (در خلوت) میان خود توافق کرده و هر دو بدان رضا داده‌اید وفا کنند، و می‌دانم چون تو در میان مردم به پا خیزی و سخن گویی با تو مخالفت خواهد کرد.

ابو موسی که مردی کودن بود گفت: [این سخنه را کنار بگذار] ما توافق

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۵۶

کرده ایم. از این رو پیش افتاد و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: ای مردم، ما در کار این امت نگریستیم و دیدیم هیچ چیز کارسازتر و التیام بخش‌تر از آن نیست که کارهای امت به اختلاف نکشد [۱]. بنا بر این رأی من و همتایم، عمرو بر این قرار گرفت که علی و معاویه را خلع کنیم و تعیین آینده این امر را به شورایی از مسلمانان بسپاریم که هر کس را خوش دارند به ولایت امور خویش گمارند.

اینک من علی و معاویه را خلع کردم. شما خود کار خویش را به دست گیرید و هر کس را شایسته می‌دانید به ولایت بر

خود گمارید. سپس به کناری رفت و نشست.

اختلاف هنگام اعلام نتیجه داوری

آنگاه عمرو بن عاص در جای او ایستاد و خدا را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت: این مرد آنچه شنیدید بگفت و مولای خود را خلع کرد، من نیز مولای او را، همچنانکه او وی را خلع کرد، خلع کردم و مولای خود معاویه را [بر خلافت] استوار می‌دارم. وی دست نشانده و دوستدار عثمان و خواستار انتقام خون او، و شایسته ترین مردم بدین مقام است. ابو موسی به او گفت: خدایت کامرو نکند که به غدر ناپیمانی کردی و فجور ورزیدی، به راستی در مثل به سگ مانی که: ان تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرْكُهُ يَلْهَثُ ... اگر او را تعقیب کنی و یا به حال خود گذاری پارس کند [۲] ... تا پایان آیه. (راوی) گوید: پس عمرو بدو گفت: راستی را که تو در مثل به درازگوش مانی **الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا**- درازگوشی که کتابی چند بر پشت کشد [۳] ... تا پایان آیه. شریح بن هانی به عمرو حمله کرد و تازیانه بر سر و رویش کوفت و پسر عمرو به شریح حمله نمود و با تازیانه او را برد و مردم برخاستند و میانه را

[۱]-) متن از روی شنیع «وَ الْمُلْعُثُونَ مِنَ الْأَتْبَاعِ أَمْوَالَهُمْ» و در اصل [الْمُلْعُثُونَ الْأَنْبَرُ أَمْوَالُهُمْ] (به این تعبیر یعنی هیچ چیز کارسازتر و التیام بخش تر از آن نیست که کار امت را ناقص نداریم «و استخوان لای زخم نگذاریم». -م.)

[۲]-) الاعراف، ۱۷۶

[۳]-) الجمعة، ۵

پیکار صفين/ترجمه، ص: ۷۵۷

گرفتند. شریح چندی بعد می‌گفت: از هیچ چیز بدین اندازه پشیمان نیستم که کاش به جای تازیانه او را به شمشیر می‌زدم. یاران علی از ابو موسی خواستند که از آنجا بروم و او بر ناقه خود نشست و رهسپار مکه شد. ابن عباس می‌گفت: خدا ابو موسی را رو سیاه کند، من (پیشاپیش) او را بر حذر داشتم و به رأی خردمندانه رهنمون شدم ولی او خرد نورزید [۱]. ابو موسی نیز خود می‌گفت: ابن عباس مرا از نیرنگ آن تبهکار بر حذر داشته بود ولی من به او اطمینان کردم و می‌پنداشتم که وی چیزی را بر خیرخواهی برای امت ترجیح نمی‌دهد.

تن سپردن به خلافت معاویه

سپس عمرو و شامیان نزد معاویه رفتند و به خلافت وی تن سپردن، و ابن عباس و شریح بن هانی نیز نزد علی بازگشتند.

شعر شنبی

شنبی چنین سرود:

الْمُتَرَأَ اللَّهُ يَقْضِي بِحُكْمِهِ وَعُمَرُ وَعَبْدُ اللَّهِ يَخْتَلِفُانَ ...

ایا نبینی که خداوند حکم خود را می‌گذراند و عمرو و عبد الله در داوری اختلاف می‌ورزند؟

آن دو در بیرون شدن امت از کوره راه فتنه دشواری که بدان دچار شده‌اند، رهنمایی نتوانند چه خود هر دو کورند [۲].
به همدستی یک دیگر، برای مردم از هر دو سو سختی و نگرانی و زیانمندیها به بار آورند [۳].

از شنیدن بانگ منادی حق کر شده‌اند، آن دو را می‌بینی که شتابان به آن خانه سپید (میعادگاه داوری) می‌روند. ای پیک سوار به تمیم و عامر و عبس خبر رسان و نیز به اهل عمان باز گویی: شما را چه شد، جز آنکه با همه آن نیکیها و سالاریها و کوشاییها والا [۴] چنین

[۱)] متن «حضرت و امرتہ بالرأی فما عقل» و در طبری (۶: ۴۰) نیز چنین است و در شنهج (۱: ۱۹۹) [و هدیته الى الرأی ...] امده است.

[۲)] «بدر ماء سخما فتنة عميان» چنین است در اصل و متن.

[۳)] «شدیدان، ضراران موتلفان» چنین است در اصل و متن.

[۴)] متن به تصحیح قیاسی «... مسعاة الكرام» و در اصل به تحریف [معصات ...].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۵۸

دچار ترفند شدید؟

دیدگان آنان که بر مرگ پسر عفان می‌گریستند اینک بر پراکنده شدن و نابودی برگهای قرآن به هر جا می‌گردید. هر دو گروه، هم آنان که زنده ماندند و هم آنان که مردند، ارزویشان این بود که حق مشتبه نشود و به خطانیالاید. نامه عمرو به معاویه و گزارش ماجرا به او

چون عمرو کار خود را صورت داد و مردم به هم ریختند، خود به منزل بازگشت و پیکی سوار نزد معاویه گسیل داشت که او را از آغاز تا پایان ماجرا آگاه کند و در نامه‌ای جداگانه این اشعار را نوشت:

أَتَكَ الْخِلَافَةَ مُزْفَوْفَةً هَنِئًا مَرِيًّا تَقْرَ الْعَيُونَا...

نو عروس خلافت به گونه‌ای گوارا و لذت بخش به سویت آغوش گشود، و نگرانیها برفت و دیدگان آرام یافت. چنان به آغوشت درآمد که نو عروسی را به زفاف در کنارگیری و این بسی اساتر از آن است که مردان زره‌پوش را به نیزه زنی.

البته آن مرد اشعری، چندان رام شدنی، و در میان اشعاریان گمنام و بی اعتبار نبود. ولی من افعی دمنده‌ای در برابر ش افکندم (که چون عصای اژدهاوش موسی) مار فسرده رأی او را در کام کشید. آنان گفتند، و من گفتم، و من چنان مردی بودم که حریف را آن گونه به بازی گرفتم که وی را به سوی خود کشیدم. ای پسر هند این تحفه را با تمام دشواریهایی که در راه کسبیش کشیدم، باز گیر که به راستی خداوند آنچه را از آن پروا داشتم خود از ما دور کرد.

خداوند دشمنی سختکوش [۱] و جنگی خوار و زار کننده را از شام شما دور و منصرف کرد.

[۱)] متن «عدواً شتياً» و در شنهج [عدوا مينا].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۵۹

سخن سعید و کردوس

سعید بن قیس همدانی (در جلسه داوری) برخاست و (خطاب به داوران) گفت: به خدا سوگند اگر بر راه هدایت نیز اتفاق می‌کردید بر ما چیزی، بیش از آن که اینک بر آنیم، نمی‌افزودید، از این رو گمراهی شما برای ما الزام‌آور نیست، شما در پایان کارتان به همان (اختلافی) رسیدید که در آغاز داشتید، و من امروز در هواداری علی چنانم که همگی دیروز چنان بودیم.

دیگر مردم نیز، جز اشعث بن قیس، سخن گفتند. (از جمله) کردوس بن هانی به سخن در آمد و (خطاب به سعید بن قیس) گفت: ای برادر ربیعی، به خدا سوگند، من یقین دارم که تو اولین کسی باشی که بدین امر (ناهنجار) رضایت دارد، و آنگاه به خشم در آمد و چنین سرود:

ایالیت من یرضی من النّاس کلّهم بعمرٰو و عبد الله فی لجّة البحْر ...

ای کاش تمام مردمی که به داوری عمرو و عبد الله رضایت داده‌اند به ژرف گردابی در دریا فرو روند. ما فقط به حکم خدا رضا داده‌ایم و جز او را حکمی نباشد، و به خداوند، پروردگار خویش و پیامبر و به نام خدا رضا دادیم.

و بدان رهنمای بلند پیشانی [۱]، علی پیشوای خود، بدان پیر راستین، در سختی و آسایش رضا دادیم. بدو رضایت دادیم، چه بمیریم و چه بمانیم، و به راستی او در امر و نهی و حکمرانی ما را امام و پیشوای رهنماست. هر کس گوید: نه، ما گوییم: اری، زیرا حکم فرمانروایی او بهترین ره اورده است که به شب قدر نازل شده است. پسر هند را بر گردن ما بیعتی نیست و در میان ما جز نیزه و سنان به کار نیاید.

و تیغ آبداری که چون به جولان در آید، سرها را بر گیرد. تا پایان روزگار دوستداری و سر سپردگی به او از ما دور باد.

[۱-] متن «اصلع کسی که موی پیش سرش ریخته باشد». همین کتاب ص ۳۱۸-م.

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۷۶۰

پیران نامدار و نژاده عرب [۱] مرا از چنین ننگی باز می‌دارند و من تا آن دم که به گور روم نیز امتناع خواهم کرد.

سخن یزید بن اسد قسری [۲]

یزید بن اسد- که از سرداران معاویه بود- به سخن در آمد و گفت: ای مردم عراق، از خدای بپرهیزید که کمترین ره اورده آنچه ما و شما دیروز بدان گرفتار بودیم، یعنی جنگ، نیستی و نابودی همگانی است. اینک دیدگان همه به سوی صلح و سازش دوخته شده در حالی که پیشتر ازین نفوس تن به فنا سپرده بودند [۳]، و اینک چنان شده که هر کس بر کشته‌ای می‌گیرد، از چیست که شما از آغاز به فرمان مولا خود گردن نهادید ولی به پایان آن فرمانبرداری را خوش ندارید؟ مسئله رضایت تنها متحصر به شما نیست (که این قضیه دو طرف دارد).

نکوهش عمرو و ابو موسی بر یک دیگر

عمرو و ابو موسی آن شب یک دیگر را به نکوهش گرفتند، ابو موسی را پسر عمومی بود که چنین سرود:

ابا موسی خدعت [۴] و کنت شیخا قریب القعر مدھوش الجنان ...

ای ابو موسی، فریب خوردی، چه پیر مردی سطحی اندیش و خفته دل و ناگاه بودی؟
 ما از بدگمانیهایی که بر تو می‌رفت به نجوا سخن می‌گفتیم ولی تو خود صحّت آن بدگمانیها را آشکار ساختی.
 پشیمان دست ندامت به دندان گرد، ولی این انگشت به دندان گزیدن تورا چه سودی دهد؟

[۱-] متن «اشیاخ الاراقم» - آنچه در پا برگ ص ۶۶۹ در شرح «اراقم» آمده است.

[۲-] متن به تحریف [القصری] و ترجمه تصحیح قیاسی است. - م.

[۳-] متن از روی شنیج «اشرفت الانفس علی الفناء» و در اصل [...] علی البقاء اینک نفوس دل به ماندن و زندگی بسته‌اند.]

[۴-] متن از روی شنیج و در اصل [بلیت فکنت شیخا ...].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۶۱

[شعرهایی که پس از داوری گفته شده است]
 راوی گوید [۱-]:

شامیان عراقیان را به نکوهش گرفتند. و کعب بن جعیل غلتی [۲] که شاعر معاویه بود سرود:

کأنَّ أباً موسى عشيَّة اذْرَح يطوف بلقمان الحكيم يواربه ...

گویی ابو موسی شامگاهان در اذرح [۳] گرد لقمان حکیم پرسه می‌زند که از او حکمت آموزد.

چون در باره تعیین کسی که شایسته میراث محمد است به گفتگو پرداختند، اصل و تبار [۴] پسر هند در میان قریش چیره آمد.

وی به خونخواهی پسر عفان برخاست و کوشید، و شایسته ترین بندگان خدا به گرفتن انتقام همان خونخواه باشد.

شما در مورد زیبر امر را بر ما مشتبه نمودید و طلحه را که به حق طلبی برخاسته بود ناکام کردید.

پسر هند حکومت و مملکت را به قرار خود باز آورد و کسی را که بر حوادث چیره آید، خدا چیره کرده باشد.

پسر هند را در دودمان لوی بن غالب همتایی نیست هر چند خانواده‌های (رقیبان) بسیار باشند.

پس این ملک شام تو راست، زمامش را به دست گیر، و این ملک آن گروه دیگر نیز تو راست که مدعايش [۵] روی نهفته است.

عبد الله [۶] با عمرو [۷] بسی تابید که او را به دریایی ناییدا کرانه در افکند.

[۱-] در اصل [و قال (...)] ابا موسی ائمہ غدرا من عمرو] و پس از کلمه «قال» افتادگی دارد.

[۲-] در اصل [کعب بن جعیل الشعلبی] (که شاید محرف الشعلبی بوده است. - م.) درست آن چنان که در متن آوردیم «کعب بن جعیل الغلتی» ابن قمیر بن عجرة بن ثعلبة بن عوف بن مالک بن بکر بن حبیب بن عمرو بن تغلب بن وائل

است. - الخزانة (۱: ۴۵۸ - ۴۵۹).

[۳] اذرح، جایی میان معان و سلع (در اردن) که داوری در آنجا انجام گرفت.- م.

[۴] متن «مضاربه» و در شنھج [مناسبه] که به همان معنی است. در معجم البلدان (ماده اذرح) نیز این بیت به همان روایت متن «نمث بابن هند فی قریش مضاربه» آمده است.

[۵] مراد ملک عراق و تعریض به علی علیه السلام است.- م.

[۶] مراد عبد الله بن قیس، ابو موسی است.- م.

[۷] مراد عمرو بن عاص است.- م.

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۷۶۲

اما در دلش خلجانی پدید آمد و خود او را به پست ترین جا که دروغها و بدگمانیها متوجهش بود فرو برد.
پس یکی از یاران علی پاسخش داد و سرود:

غدرتم و کان الغدر منکم سجیة فما ضررتنا غدر اللئيم و صاحبه ...

با ما غدر کردید، و مکر و ناپیمانی خصلت شما بود، مارا از ترفند آن فرو مایه مرد [۱] و مولايش [۲] چه زیان باشد؟
شما بدترین مردم زمانه را مومن خواندید، دروغ گفتید و بدترین کس آن است که با مردم دروغ گوید.
شما [خود خوب می دانید [۳]] که پسر حرب [۴]، با آنکه کاتب پیامبر خدا بود، مورد لعن آن حضرت قرار گرفت.
عمرو بن عاص هنگامی که با ابو موسی نیرنگ باخت چنین سرود:

خدعت ابا موسى خديعة شيضم يخادع سقبا في فلأة من الأرض ...

به ابو موسی نیرنگی کلان زدم (و کلاه گشادی سرش گذاشت) چنان که شتر بچه‌ای نادان در زمینی بر آمده فریب داده شود.

بدو گفتم: ما هیچیک از آن دو (پیشوا) را خوش نداریم، پس پیش از آن که دشواریها و لغزشها بیشتر شود هر دو را خلع می کنیم.

چه آن دو هرگز ذره‌ای با هم توافقی ندارند، و هر یک بر باطل، راهی جدا از آن دیگری در پیش گرفته‌اند.
وی سخن مرا پذیرفت تا آن که رفیق (و مولای) ایشان [۵] را خلع کردم و رفیق ما [۶] مستقیماً زمامدار شد.
در حالی که پسر حرب [۷] تن به ولایت آنها نمی‌سپرد و هاشمی [۸] نیز هرگز حاضر

[۱] مراد عمرو بن عاص است.- م.

[۲] مراد معاویه است.- م.

[۳] در متن و اصل «ولكم... بن حرب بصیرة»، این مصراع همین گونه ناقص آمده و تمام شعر نیز در شنھج نیامده است. (شاید چیزی قریب بدین عبارت بوده است: ولکم فی ابن حرب بصیرة؟. ترجمه قیاسی است.- م.).

[۴] (مراد معاویه است.- م.).

[۵] مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است.- م.

[۶، ۷] مراد معاویه است.- م.

[۸] مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است.- م.

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۶۳

به قبول وی نمی شد.

پس ابن عباس در پاسخش سرود:

كذبت ولڪن مثلڪ الـيـوم فـاسـق عـلـى اـمـركـم يـبـغـى لـنـا الشـرـ وـ العـزـلاـ ...

دروغ گفتی، اما امروز داوری بی ارزش چون تو تبهکاری برای ما شر و معزولی (مولایمان) را به بار آورده است.

ادعا می کنی که این کار نیرنگی بوده است که تو به او زدهای (و کارگر افتاده) و هر سخن دیگری در باره شما زیادی است.

سوگند به پروردگار کعبه که آئین شما به راهی برخلاف دین پاک و عادلانه مصطفی در افتاد.

با دوستداران پیامبر و آن کس که چون خود اوست [۱] دشمنی ورزیدید، شما را چه شد که سوابق و برتری او را در اسلام نادیده گرفتید؟

سوگند به پروردگار کعبه، شما پلیدترین کسانید که بر روی زمین، پوشیده پایا بر هنر پایی، (از توانگر و درویش) گام می زند.

حیله کردید، و حیله گری خوی و خصلت شماست چنان (رذیلانه) که گویی شما را دودمان و تبار و نسل والایی [۲] نبوده است.

[طوف ابو موسی پیرامون کعبه پس از داوری]

راوی گوید:

ابو موسی راهی مکه شد و به طوف خانه کعبه پرداخت.

نصر گوید: عمر بن سعد، از محمد بن اسحاق، از طاوس برايم روایت کرد که گفت:

هنگامی که ابو موسی گرد کعبه می گشت به او گفت: آیا این همان فتنه ایست که خبرش را شنیده بودم؟ گفت: ای برادرزاده من، این فقط یک چشممه از چشممه های

[۱] مراد علی علیه السلام است.- م.

[۲] متن به تصحیح قیاسی «کان لم یکن حرثا و آن لم یکن نسلا» و در اصل [فان لم یکن حرثا].

پیکارصفین/ترجمه، ص: ۷۶۴

فتنه است، چه بر سرتان آید آنگاه که گران گردونه آن به تمامی به گردش در آید؟

هر کس را که بر سر راهش قرار گیرد نابود کند و در هم درنورد و چون امواج فتنه به هم برآید هر کس را که در دریای بلایش بجنبد، به کام هلاک کشد.

شعر هیشم در باره داوری

و هیشم بن اسود نخعی سرود:

لِمَا تَدَارَكَتُ الْوَفُودُ بِأَذْرَحٍ وَبِأَشْعُرِي لَا يَحْلِّ لَهُ الْغَدَرُ [۱] ...

چون هیئت‌های نمایندگی را به اذرح و نزد اشعری، آن کس که نایمیانی را روا نمی‌شمرد، گسیل داشتند، وی امانت خود را به درستی پرداخت و به شرطی که نهاده بود وفا کرد، ولی عمره منحرف گشت و راه مکر و نیرنگ را پیمود [۲]. ای عمره اگر وجودان خود را قاضی کنی اعتراف خواهی کرد که تن به ذلت سپرده‌ای و این پیروزی کامیابی واقعی نبوده است.

عمره قرآن را ترک کرد و تاویل خطأ کرد [۳] و شک و شبھه در پیوست زیرا حکومت مصر را به وی وعده داده بودند.

[در آمدن گروهی از صحابه نزد علی]

نصر گفت: در حدیث عمر بن سعد آمده است:

عبد الله بن عمر و سعد بن ابی وقاص و مغيرة بن شعبه با گروهی از مردم که با علی همراهی نکرده بودند بر او وارد شدند و سهم خود را (از بیت المال) مطالبه کردند- ایمان هم در جنگ جمل و هم در پیکار صفين در یاری به علی دست نگاه داشته و خود را عقب کشیده بودند- علی به ایشان گفت: چه چیز شما را بر آن

[۱-)] این مصraig در اصل همین گونه آمده و در معجم البلدان [و فی اشعری لَا يَحْلِّ لَهُ الْغَدَر- همراه با اشعری ...] که مصraig به این روایت در بحر طویل است و دیگر ابیات در بحر کامل.

[۲-)] متن به تصحیح قیاسی «و صبا، فاصبح غادرا عمره» و در اصل [و سما فاصبح ...] و در معجم البلدان به جای آن [عنہ و اصبح ...].

[۳-)] متن از روی معجم البلدان «ترک القرآن فما تأول آیه» و در اصل [ترک القرآن فاول ...].

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۷۶۵

داشت که از یاری به من خودداری کنید و عقب بمانید؟ گفتند: عثمان کشته شد، و ما نمی‌دانستیم آیا (ریختن) خون او حلال بود یا نه؟ البته وی بدعتهایی در دین پدید آورده بود، سپس شما از او خواستید که توبه کند و او نیز توبه کرد، آنگاه بدان زمان که (گروهی) وی را می‌کشتند شما در قتلش دست داشتید. ای امیر مومنان، با آنکه ما به برتری و سابقه تو در اسلام و هجرت آگاهیم، نمی‌دانستیم آیا شما راه درستی رفتید یا خطأ کردید. علی گفت: «آیا نمی‌دانستید که خدای عز و جل به شما فرموده است که امر به معروف و نهی از منکر کنید و فرماید:

وَ انْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اُفْتَلُوا فَاصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ اَحْدَاهُمَا عَلَى الْآخْرِيِّ فَقَاتِلُوا التَّيْ بَغَىٰ حَتَّىٰ تَفْئِيَ إِلَى اَمْرِ اللَّهِ هر گاه دو گروه از مومنان به جنگ با یک دیگر برخاستند میانه آنها اشتبه دهید و اگر یکی به دیگری تجاوز کرد، با متجاوز بجنگید چندان که به فرمان خدا باز آید [۱].» سعد گفت: ای علی شمشیری به من ده که خود، کافر را از مومن باز شناسد (و بر کافر تیز، و بر مومن کند باشد)، چه من می‌ترسم که مومنی را بکشم و به دوزخ روم. علی به ایشان گفت: آیا

نمی‌دانستید که عثمان پیشوایی بود که شما به شرط سخن شنوازی و فرمان پذیری با او بیعت کردید، اگر نکوکار بود چرا از یاری به او خودداری کردید، و اگر تبهکار بود چرا با او نجنگید؟! اگر آنچه عثمان کرد درست بود شما که به پیشوای (درستکار) خود یاری ندادید ستم کردید، و اگر بدکردار بود شما ستم کرده‌اید که به آنان که او را به معروف امر و از منکر نهی می‌کردند کمک نکردید. همچنین به سبب آنکه در میان ما و دشمنان، چنان که خدا فرموده است، به وظیفه خود عمل ننمودید، ستم کرده‌اید. زیرا خداوند می‌فرماید:

[۱-) الحجرات، ۹]

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۷۶۶

... قاتلوا اللَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَقِيَ اللَّهَ اُمْرِ اللَّهِ.

با آن گروه که تجاوز کرده است بجنگید چندان که به فرمان خدا باز آید (و دست از تجاوز بردارد [۱]). پس ایشان را باز گرداند و چیزی به آنان نداد.

دعای علی و معاویه

چون علی نماز صبح و مغرب را می‌گزارد و نمازش تمام می‌شود می‌گفت [۲]: «بار الها، معاویه و عمرو و ابو موسی [۳] و حبیب بن مسلمه و ضحاک بن قیس و ولید بن عقبه و عبد الرحمن بن خالد بن ولید را العنت کن». این خبر به معاویه رسید و او نیز چون دست به دعا بر می‌داشت [۴]، علی و ابن عباس و قیس بن سعد و حسن و حسین را العنت می‌کرد. قصیده راسبوی و راسبوی که از مردم حرورا بود سرود:

نَدَمْنَا عَلَىٰ مَا كَانَ مِنَّا وَ مِنْ يَرِد سُوِيْ الْحَقْ لَا يَدْرِكُ هُوَاهُ وَ يَنْدَمُ ...

بر آنچه کردیم پشمیمان شدیم، و هر کس چیزی جز حق خواهد به آرمانش نرسد و پشمیمان گردد.

به کاری بیرون شدیم و میان ما و علی جز نیزه‌های استوار، و ضربات شمشیر که سرها را از شانه‌ها برگیرد و جنگی بی‌امان، با تیغه‌ای آبدار قراری نبود.

علی حجتی آورد که پس از آن هیچ مرد بردبار و خودداری را حجت و گفتاری نماند.

[۱-) الحجرات، بخشی از آیه نهم که با اسقاط (فای «فقاتلوا») از آغاز آن بدان استشهاد شده و این جائز است.- حواشی الحیوان (۴: ۵۷).]

[۲-) متن «اذا صلی ... و فرغ من الصلاة يقول ...» و در طبری (۴۰: ۶) [و كان اذا صلی الخداعة يقنت ...- چون نماز صبح می‌خواند به قنوت دست به دعا بر می‌داشت].

[۳-) در متن و شنجه (۱: ۲۰۰) «وابا موسی» ولی در طبری به جای آن [وابا الاعور السلمی] آمده است.

[۴-) در متن و طبری «فكان اذا قفت- چون به قنوت دست به دعا بر می‌داشت» ولی در شنجه [فكان اذا صلی - چون نماز

می کرد.]

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۷۶۷

چون به ما فرمود: «پیری فرتوت (و کودن) از اشعریان را نزد من آوردید» ما را با حقیقتی تلخ آشنا کرد.
و مگر ما نگفتیم: ما به ابن قیس [۱] رضا داریم و به دیگری جز چنو پیری خیرخواه و پاکدامن رضا نیستیم؟
او گفت: ابن عباس به جای آن پیر باشد، ولی به وی گفتند: نه، نه، و او را تهدید کردند.
گناه او در این میان چیست؟ چون شما خود از سر هوی و به اصرار و پافشاری از علی چنین خواستید.
اینک عبد الله [۲] به خانه کعبه پناه جسته و قصد زیارت منی بین حطیم و زمزم نموده است [۳].

قصیده نابغه جعدی

و نابغه بنی جعده گفت:

(نصر) افزاید: [این قصیده] که نزد ماست بیش از یکصد بیت است و من به اندازه نیاز پاره‌ای از آن را باز نوشتیم:

سَأَلْتُنِي جَارِتِي عَنْ أَمْتَنِي وَإِذَا مَا عَيِّذُ ذُو الْكَبَّ سَأَلَ ...

همدم من مرا از حال امتن پرسید، و پروایی در پرسیدن از خردمند نباشد.
از من درباره مردمی پرسید که هلاک شدند و زمانه پس از آنان به عیش و نوش ادامه داد.
مردمی که به کشورداری دست یافتند ولی چون زیانمندانه بدان رسیدند کارشان به چنان مرگی انجامید.
روزگار گردونه سهمناک سنگین خود را بر آنان برآورد و ایشان را تا بود کرد، چنان که جز تلی خاک از آنان نمانده است.
دیگران را بینم که از پس آنان چون مادرانی فرزند مرده [۴] و دلشده دستخوش اندوه و سوگواریند.

[۱، ۲] ابو موسی اشعری، عبد الله بن قیس. - م.

[۳] عبارات واقع بعد از این کلمه تا جائی که در پا برگ صفحه ۷۷۱ بدان اشاره شده در نسخه ابن عقبه نیامده است.

[۴] متن «الواله - هر مادر یا هر مادینه‌ای که از بچه‌اش جدا و حیران و سرگردان شود» و در اصل به تحریف [الوالد - پدر].

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۷۶۸

بسی مردمان را بجویم و کسی از آنان نشانی ندهد و خود نمی‌یابمیشان، به راستی که هر کس گمگشته باشد [۱] به ره gioyi پردازد.

به جان خودم سوگند، اینک کار از کار گذشته و امر خدای شکوهمند رخ نموده است.

درباره مردمی که اهل صفین و اصحاب جمل را کشتند، چه گمان می‌رود؟

آیا با آن ستمی که کردند، خواب آرامی دارند؟ یا با بیم و هراس شب را به روز آرند؟

و طلبة بن قیس بن عاصم منقری سرود:

اذا فاز دونی بالمؤودة مالك و صاحبه الادنی عدی بن حاتم ...

چون مالک [۲] و یار نزدیک او عدی بن حاتم، پیش از من به عالم مودت ره یافتند، و شریح بن هانی نیز پیشتر از من بدان پایگاه نائل شده است، چگونه در کارهای گران ندایی از ما برخیزد و ادعایی توانیم کرد؟ و اگر مرا گویند: ای طلب بن قیس عاصم، آیا تو در راه فداییان علی جانبازی می‌کنی [۳]؟ گوییم: آری، وجود خویشن را فدای او خواهم، و نیز رواست که تمامی بنی سعد را فدای بنی هاشم کنیم. [دیدار معاویه با عامر بن واٹله]

نصر: عمرو بن شمر، از جابر جعفی که گفت: شنیدم تمیم بن خدیم [۴] ناجی می‌گوید: چون کار معاویه استوار شد، هیچ چیز را بیش از دیدار با عامر بن واٹله خوش نداشت و همواره بدون نامه می‌نوشت و اظهار مهربانی می‌کرد تا نزدش آمد. چون بیامد او را از داستان اعراب روزگار جاهلی باز پرسید. (راوی) گوید: در این هنگام عمرو بن عاص و تنی چند همراه وی، وارد شدند. معاویه به ایشان گفت: آیا این را

[۱)] متن از روی اللسان (۴: ۴۳۳) «من کان اضل» و در اصل به خطاط [من قال اضل].

[۲)] مراد مالک بن حارت، معروف به اشتر نخعی است، و در اصل به خطاط [هالک] آمده است.

[۳)] متن به تصحیح قیاسی «ولو قیل من یفدي عليا فدیته» و در اصل [ولو قیل بعدی من على ...].

[۴)] در متن «بن خدیم» آمده ولی چنان که در پا برگ صفحات ۲۳۱ و ۳۳۵ اشاره شد وجه درست آن «بن حذلم» تواند بود.

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۷۶۹

می‌شناسید؟ این شهسوار و شاعر صفين است، این دوست ابوالحسن [۱] است.

(راوی) گوید: سپس گفت: ای ابو طفیل، میزان عشق و علاقه تو به علی چه قدر بود؟

گفت: «به اندازه مهر مادر موسی به موسی». گفت: «زاری و سوگواری تو بر او چه قدر است؟» گفت: «به اندازه سوگ زالی فرزند مرد [۲] و پیری که فرزندش نمانده. من از تقصیر خود به درگاه خدا به زاری می‌نالم». گفت: «اگر از این دوستان من راجع به من پرسشی شود، چنان سخنانی که تو در حق دوست و مولای خود گفتی درباره من نمی‌گویند.» گفت: «به خدا سوگند که ما هرگز دروغ نگوییم.» معاویه (به طعنہ) خطاب به یارانش گفت: «نه به خدا، ولی راست هم نگویند!»

[ابو طفیل، عامر بن واٹله بر قصیده خود ابیاتی در افزود]

راوی گوید:

سپس معاویه گفت: این همان شاعر است که می‌گوید:

الى رجب السبعين تعترفوننى مع السيف فى خيل وأحمى عدیدها [۳].

به ما رجب را در هفتاد سالگی با شمشیری که از دمیش شراره می‌بارد در میان سپاهیان باز می‌شناسید.

و سپس بدو گفت: دنباله اش را بساز. ابو طفیل چنین سرود:

زحوف کرکن الطود کل کتیبه اذا استمکنت منها يصل شدیدها ...

با سپاهی پیش رونده چون کوهپایه‌ای با صلابت که هر فوجش به جنبش در آید دژهای محکم را فرو ریزد.
گویی گلهای افتاد که جا به جا از زیر پرچم بر زمین تافته چون شترمرغهای سرخ و سیاه باشد.

[۱)] مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است که در آن هنگام به شهادت رسیده بود.- م.

[۲)] متن «المقلات» و در اصل به تحریف [الملغاة].

[۳)] اقتضای استقبال قصیده آن است که «عدیدها» (به قیاس ایات بعد و لزوم مطابقه حرکات قافیه.- م.) مرفوع باشد ولی چون منصوب آمده است به نظر می‌رسد تحریفی در بیت رخ داده (و مثلا: تحمی عدیدها.- م.) بوده باشد.

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۷۷۰

شعارشان علامت پیامبر و پرچمی است که خدای رحمان در برابر کسانی که با او مکر می‌باختند، وی را پیروز کرد.
آن سپاه را مردانی پیشتاز و تیز تک [۱] است که گویی ببرهای بیان و شیرهای ژیان به مسابقه در آمده‌اند [۲].
چون دریایی متلاطم از فرط انبوهی و کثرت موج می‌زنند و به شمارش در نمی‌آیند.

چون از جای بجنبد بالهای خود را بر انبوه سواران (شما) که برابر ایشان اندک نمایند، بگسترند.

پیران و جوانانی که ریختن خونهای شما را حلال می‌دانند و به خونخواهی کشتگان خویش برخاسته‌اند [۳].

شما را می‌بینم که چون نیزه‌ها رد و بدل شود و به جولان در آید، مردانتان از پشت مرکبها چون برگ خزان بر زمین فرو ریزند.

ما سپاه خود را بر شما بتازانیم و چنان عقابی که پرنده شکار شده خود را به چنگال برباید، شما را برباییم، چون به سوگ نشینید باید بر کشتگان بسیاری از آن خود بگریید، و بسی کارها رود که از دید خرد شما پنهان باشد.

آنجاست که آنکو پیرو هدایت است، راه حق را یافته و آنکه سزاوار دوزخ است آتشی سخت بر او دهان گشوده.
اگر روزگار لختی شما را دولتی داد از خود بی خود نشوید که زمان زاری دراز مدت شما نزدیک شده است.

(یاران معاویه) گفتن: آری (اینک) وی را شناختیم، او بدزبانترین شاعر و فرمایه ترین ندیم و همنشین است [۴]. معاویه گفت: ای ابا طفیل، آیا تو اینان را می‌شناسی؟ گفت: من اینان را رهرو خیر نمی‌شناسم و از شر به دور نمی‌دانم.

[۱)] متن به تصحیح قیاسی «سرعان» و در اصل [لها شرعاً].

[۲)] متن «دواهی السباع» و در اصل به تحریف [دواعی ...].

[۳)] متن به تصحیح قیاسی «تستقیدها قصاص طلبی» و در اصل به تحریف [یستعیدها].

[۴)] متن به تصحیح قیاسی «الام جلیس» و در اصل [و ال جلیس].

پیکارصفین/ترجمه،ص: ۷۷۱

پاسخ خریم اسدی

پس [ایمن بن [۱]] خریم اسدی در پاسخش چنین سرود:

الى رجب او غرة الشّهر بعده يصيّحكم حمر المنايا و سودها ...

به ماه رجب یا به غره ماهی پس از آن، مرگهای سرخ و سیاه بر شما فرود آید.

هشتاد هزار سپاهی هستند که آین عثمان دین ایشان است و فوجهایی هستند که جبرئیل بر آنها فرماندهی کند.

هر کس (از شما) سر به بندگی ما نهد در میان ما زید و هر کس بمیرد آتش و گندابه آتشین دوزخ را بدو نوشانند [۲].

[نام کسانی از اصحاب علی که کشته شدند]

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر که گفت: شنیدم تمیم بن خدیم [۳] ناجی می‌گوید:

از اصحاب علی این افراد در هماوردی از پا در آمدند [۴]:

عامر بن حنظله کندي (به روز جنگ بر سر آب) و بسر بن زهیر ازدی و مالک بن کعب عامری و طالب بن کلثوم همدانی

و مرتفع بن وضاح زیدی که در روز صفين کشته شد، و شرحبیل بن طارق بکری و اسلم بن یزید حارثی و علقمة بن

حسین حارثی و حارث بن جلاح حکمی و عائذ بن کریب هلالی و واصل بن ربیعه شبیانی و عائذ بن مسروق همدانی و

مسلم بن سعید باهلي و قدامة بن مسروق عبدی و مخارق بن ضرار مرادی و سلمان بن حارث جعفی و شرحبیل بن ابرد

حضرمی و حسین بن سعید جرشی و ابو ایوب بن باکر حکمی و حنظله بن سعد تمیمی و رویم بن شاکر احرمی و

کلثوم بن رواحة نمری و ابو

[۱]-) این دو کلمه از اصل افتاده است.- ص ۴۳۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳.

[۲]-) از اینجا به بعد از نسخه ابن عقبه گرفته شده است.

[۳]-) ص ۲۳۱ و ۲۳۵ و ۷۶۸

[۴]-) در اصل و متن چنین است ولی ضمن نامهایی که درج شده نام بسیاری از یاران معاویه نیز آمده است که به سبب

فقدان شرح حال روشنی از تمامی آنها تمیز دقیق دشوار است. گذشته از این نام برخی از اصحاب علی علیه السلام که در

پیکارهای دیگر کشته شده‌اند جزو مقتولان صفين آمده است. (اگر عنوان این بخش را «کشتگان نامدار دو طرف»

می‌گذاشتند شاید مناسبتر می‌بود.- م).

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۷۷۲

شريح بن حارث کلاعی و شرحبيل بن منصور حکمی و یزيد بن وصال مهری و عبد الرحمن بن خالد قینی و صالح بن

مغیره لخمی و کریب بن صباح حمیری، از آل ذی یزن که علی او را کشت [۱] و حارث بن وداعه حمیری و روق بن

حارث کلاعی و مطاع بن مطلب قینی و وضاح بن ادhem سکسکی و جلهمه بن هلال کلبی و ابن سلامان غسانی و عبد الله

بن جریش عکی و ابن قیس و مهاجر بن حنظله جهنی و ضحاک بن قیس و مالک بن ودیعه قرشی و شريح بن عطاء

حنظلی و مخارق بن علقمة مازنی و ابو جهل بن ظالم رعینی و عبیده بن ریاح رعینی و مالک بن ذات [۲] کلبی و اکیل

بن جمعه کنانی و ربع بن و اصل کلاعی و مطرف بن حسین عکی و یزيد بن مالک طائی و جهم بن معلی و حسین بن

تمیم، که هر دو حمیری بودند، و ابرد بن علقمه حرقی، از یاران طلحه و زبیر، و هذیل بن اشهل تمیمی و حارت بن حنظله ازدی و مالک بن زهیر رقاشی و عمرو بن یثربی ضبی [۳] و مجاشع بن عبد الرحمن و نعمان بن جبیر یشکری [۴] و نصر بن حارت ضبی و رفاعة بن طالب جرهمی و اشعث بن جابر و عبد الله بن منهال ساعدی و عبد الله بن حارت مازنی و حکم بن

[۱)] وی را علی به روز صفين بکشت. الاصابة ۷۴۸۳ (بنا بر این نام وی به خطاب در این فهرست آمده است.-م.)
[۲)] چنین است در اصل و متن، شاید «زاره» باشد.

[۳)] عمرو بن یثربی الضبی، از سران بنی ضبی به روزگار جاهلی بود و سپس اسلام آورد، وی قاتل علباء بن هیثم سدوسی و هند بن عمرو جملی و زید بن صوحان عبدالی بود که ایشان را به روز جنگ جمل بکشت. عمران بن یاسر او را اسیر کرد و نزد علی آورد و امام فرمان قتلش را داد، و جز او اسیری دیگر را نکشت. وی پیش از کشته شدن گفت: ان تقتلونی فانا ابن یثربی قاتل علباء و هند الجملی ثم ابن صوحان علی دین علی اینک که مرا می کشید بدانید که منم یثربی، کشنه علباء و هند جملی و سپس ابن صوحان که همه بر آین علی بودند.

- الاصابة ۶۵۱۳ و الاشتقاد ۲۴۶-۲۴۷ (بنا بر این درج نام او نیز در شمار اصحاب مقتول علی عليه السلام خطاست.-م.)
[۴)] متن به تصحیح قیاسی، و در اصل [مجاشع بن عبد الرحمن بن جبیر یشکری] که نام دو کس را به هم آمیخته است.

پیکار صفين / ترجمه، ص: ۷۷۳

حنظله کندي و ابرهه بن زهير مذحجی و هند جملی [۱] و رافع بن زيد انصاری و زید بن صوحان عبدالی [۲] و مالک بن حذیم همدانی [۳] و شرحبیل بن امری القیس کندي و علباء بن هیثم بکری [۴] و زید بن هاشم مری و صالح بن شعیب قیینی و بکر بن علقمه بجلی و صامت بن قنسی فوطی [۵] و کلیب بن تمیم هلالی و جهم راسبی و مهاجر بن عتبه اسدی و مستنیر بن معقل حارثی و ابرد بن طهره طهوی و علباء بن مخارق طائی و بواب [۶] بن زاهر و ابو ایوب بن ازهرا سلمی، و نزدیک به ده هزار تن دیگر.

به روز پیکار اصلی و بزرگ بیش از این تعداد کشته شدند، تنها بدان روز از اصحاب علی بین هفتصد تا هزار تن از پا در آمدند.

و در صفين از شامیان چهل و پنجهزار تن کشته شدند.
واز عراقیان در آن پیکار بیست و پنجهزار تن کشته شدند.
و در جنگ نهروان بر سر پل برداش [۷] پنج هزار تن از (خوارج) محکمه کشته شدند.

[۱)] هند بن عمرو جملی، منسوب به عشیره جمل بن سعد، تیره‌ای از مذحج-المعارف، ۴۸ و الاشتقاد، ۲۴۶ و اللسان (ماده جمل)، که عمرو بن یثربی او را (در جنگ جمل) بکشت-الاصابة ۹۰۵۶ (که بنا بر این درج نام او در ضمن مقتولان صفين خطاست.-م). در اصل به تحریف [حمد الحملی] آمده است.

[۲]) این زید را نیز عمرو بن یثربی در جنگ جمل کشته است (نه در پیکار صَفَّین)، در صحابی بودن او اختلاف است-
الاصابة ۲۹۹۱

[۳]) وی غیر از مالک بن «حریم» همدانی شاعر روزگار جاهلی است که مرزبانی در معجم خود ص ۳۵۷ از او نام برده است.

[۴]) علباء بن هیثم بن جریر سدوسی بکری، منسوب به سدوس بن شیبان بن ثعلبة بن عکایة بن صعب بن علی بن بکر بن واصل، که چنان که پیشتر ضمن شرح حال عمرو بن یثربی در ص ۷۷۲ اشاره شد و در جنگ جمل به شهادت رسید.

[۵]) در اصل این نام به همین صورت آمده است.

[۶]) در اصل چنین آمده است، ولی این نام در اعلام عرب به «ثواب» معروف است و در مثل آمده: «اطوع من ثواب فرمانبردار تر از ثواب».

[۷]) قنطرة البردان، به فتح باء وراء. بردان نام محله‌ای در بغداد است- معجم البلدان. در اصل به تحریف [البدان].

پیکار صَفَّین / ترجمه، ص: ۷۷۴

و هزار تن دیگر از آنان پس از شهادت علی، در نخیله کشته شدند.

واز اصحاب علی به جنگ نهروان هزار و سیصد تن کشته شدند.

راوی گوید:

جابر از قول شعبی و ابو طفیل نقل کرد که شمار کشته‌گان صَفَّین و نهروان و نخیله را نزدیک به همین تعداد که تیم ناجی اورده است، ذکر کرده‌اند.

پایان کتاب صَفَّین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد النبی وآلہ وسلم تسلیماً کثیراً